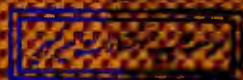


دائرة المعارف تمدن ایران

ساختن نامه شاردن

مترجمه
محمد عباسی



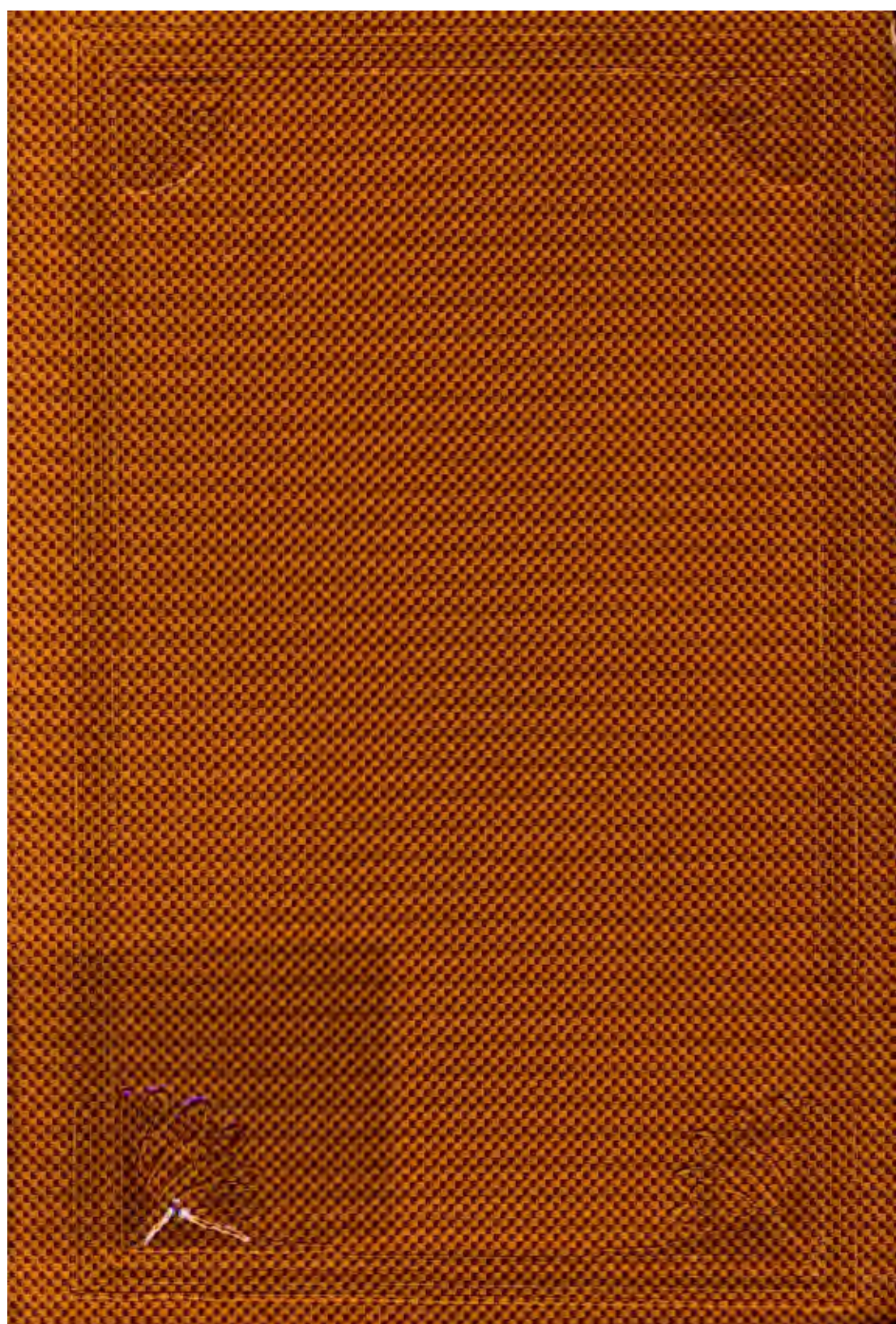


صفحه
تاریخچه

۲

۴

۲۰



دائرة المعارف تمدن ایران

سیاحتنامه شاردن

ترجمه:

محمد عباسی

با حواشی و تعلیقات و توضیحات لغوی و تاریخی ، و فرهنگ اصطلاحات
و فهارس اعلام و تصاویر عتیق و باستانی

جلد سوم

(روابط بین‌المللی و جغرافیای تاریخی ایران)

حق طبع محفوظ

فروردین ماه - ۱۳۳۶

چاپ پیروز



مؤسسه ملی اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

از تبریز باصفهان

از قهریز باصفهان

داستان بطریق
ارمنستان ایران
در آغاز ماه مه قایم مقام حاکم آذربایجان کسی را بدنبال
رئیس هیأت آباء مبلغین **کاپوسن** (۱) فرستاد، تا از او
در باره بطریق ارمنستان و محل اختفای وی

تحقیقاتی بعمل آید. همه ما بخوبی از نهانگاه بطریق اطلاع داشتیم، ولی چون
میدانستیم که بچه منظوری در تعقیب وی هستند لذا از اظهار هر گونه
مطلبی در این مورد سخت احتراز داشتیم. در نظر داشتند که او را
بازداشت کرده به ایروان مراجعت دهند. توضیح آنکه بنا بر فرمان دربار
صفوی، که مفاد آن سابقاً درج شده است، استاندار ارمنستان دستور
داده بود، برای تحصیل وجوه لازم برای استهلاک دیون بطریق مذکور،
مأمورین بقرء و دهات ایروان بروند و بطور سرشکن ازار امنه پول منظور
را وصول کنند. اما بطریق ارمنستان که مشاهده کرده بود حاکم ایروان
ضمن اجرای مفاد این فرمان، بهانه استهلاک دیون وی، مبالغی گزاف
برای خویشتن تخصیص میدهد، سخت اندوهگین و در خشم شده بود.
مأمورین اعزامی استاندار دو مقابل میزان مقرر بعنف و جبر از مردم پول

۱- Capucins، کاپوسنها از معتقدین سن - فرانسوا بشمار میروند، پیش از

انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹ مأمورین اطفائی از این طایفه بود. م.

گرفته بودند. بطریق پس از اطلاع از این جریان رنجش بسیار حاصل نمود، زیرا خود او در نظر داشت که وجوهی برای خویشتن تخصیص دهد؛ در صورتیکه بدین طریق استاندار دست او را از پشت بسته بود. بطوریکه هنگامیکه نخستین قسمت وجوه اخذ شده به ایروان رسید و بطریق خواست که پولها را تحویل او نمایند، حاکم بهیچوجه بتمایلات وی واقعی نهد و فقط نصف پول را تسلیم نمایندگان گمرکات قسطنطنیه (۱) کرد، چنانکه از چهل و پنج هزار لیره ایکه از بابت این حساب جمع آوری شده بود، تنها بیست و سه هزار لیره جهت استهلاك دیون بطریق تحویل آنها نمود. لذا پیشوای روحانی از این بیعدالتی بر آشفت و سر بشکایت برداشت و بهیچوجه نتیجه مطلوب حاصل نگشت. استاندار در پاسخ اظهار داشت که جناب بطریق از اینکه دیون وی بگمرکات استانبول بدین طریق پرداخت و مستهلك گشته است، بایستی فوق العاده شاد و راضی باشد و درباره کیفیت و کمیت وجوه جمع آوری شده، وارد بحث نشود. چنان بنظر میرسد که اگر مردم علیه پیشوای روحانی خویش بر نمی خاستند و داد و بیداد، سب و لعن نثار راهش نمیکردند، شاید او بسکوت میگرائید. اما ارامنه نسبت بر رفتار و کردار وی سخت بر آشفته بودند و بی نهایت ابراز انزجار میکردند؛ لذا او نیز تصمیم گرفت برای تسکین غلیان افکار عمومی و تخفیف فشار و اجحاف حاکم بصوب اصفهان عزیمت کند و بدربار صفوی شکایت برد. ولی استاندار ایروان بمحض اینکه از فرار بطریق و نقشه های نهانی وی اطلاع پیدا کرد، فی الفور چابارهایی (۲)

۱- ترکیه عثمانی.

۲- چابار لغت ترکی «بمعنی سوار تندرو میباشد».

بعضور حکام و فرمانداران نزدیک فرستاد و توقیف و اعادت وی را خواستار شد. هنگامی که چاپار اعزامی به تبریز فرا رسید، بطریق در این شهر اقامت داشت. ارامنه مقیم تبریز پیشوای روحانی خویش را نه از طریق اختفا بلکه با تقدیم تحف و هدایا باولای امور و رجال کشور از گرفتاری نجات دادند و چون اجحافی که نسبت به وی رواداشته بودند مورد توجه عامه بود، لذا وسایل و مقدمات مسافرتش را باصفهان فراهم آوردند.

درششم، رستم بیگ، وزیر جنگ (۱)، خبر ورود خویش را بمن اعلام داشت. اواز حاکم تبریز که وزیر جنگ تعریف رستم بیگ میزبان وی بود، شنیده بود که من در این شهر اقامت دارم. من در همانروز بملاقات وی شتافتم، تاعهد مودتی را که باوی طی مسافرت اولیه ام، بسته بودم، تجدید کنم. این شخصیت یکی از بزرگان صلاح اندیش و تیزهوش و عالیمقام دربار اصفهان و یکی از مردان دلاور و قهرمان ایران است.

رستم بیگ برادر استاندار قندهار (۲) میباشد؛ با حاکم قندهار همان شخصی است که ویرا متهم بتاراج و یغمای کاروانهای هندوستان که ذکرش گذشت، میگردند. پدر وزیر جنگ استاندار ارمنستان بوده است. شاه عباس ثانی رستم بیگ را بسیار دوست میداشت؛ مخصوصاً بتبحر و تعمق، شهامت و شجاعت، صباحت و وجاهت منظروی مورد توجه خاص همایونی بوده، یکسال بود

که از طرف شاهنشاه صفوی (۱) مأموریت پیدا کرده بود تا بصوب آذربایجان عزیمت کند و در تسلیحات و تجهیزات قوای مسلح آن سامان بازرسی بعمل آورد. اینک اواخر دوره مأموریت وی بود، و بطوریکه اطلاع پیدا کردم انجام این وظیفه برایش سی و پنج هزار اکو (۲) بهره داشته است. من از مصاحبت و ملاقات این شخص بسیار محظوظ و متمتع گشتم. او نقشه‌های این استان را که بتازگی طرح و رسم کرده بود، برایم نشان داد و اجازه فرمود که از آنها رونوشتی برای خویش تهیه کنم. رستم بیک جهان نمای مسطح بزرگی را که اخیراً در اروپا بطبع رسیده و در دسترس وی بود، برایم نشان داد و اغلاط و اشتباهات متعدد آنرا بمن متذکر شد. من پس از صرف شام در حضور ایشان، فقط در نیمه شب توانستم که از حضورشان تحصیل مرخصی کنم. در هفتم، رستم بیک با تشریف فرمایی بمنزل من، مرا سرافراز فرمود و تمام ساعات بعد از ظهر را باهم بودیم.

در هشتم، و دو روز بعد از آن، من تمام امانات رجال و بزرگان خویش را از طهماسب بیک و میرزا طاهر، پس گرفتم و اشیائی را که لازم داشتند ابتیاع کردند و مابقی را مسترد داشتند. مجموع مبلغ اجناس خریداری ایندو نفر فقط هزار اکو بود، و از این معامله بهیچوجه سودی عاید من نکشت. هنگام معامله بسیار بزحمت افتادم، و خیلی چانه زدند، اما همینکه قیمتها قطع گشت فی الفور وجوه مربوطه را پرداخت کردند. طهماسب بیک

۲- در اصل شاردن عنوان ساده شاه است.

۳- Ecu مسکوک قدیمی معادل سه تا شش لیره فرانسوی.

بجای پرداخت سود و نفع، مساعدت پدر خویش را در دربار اصفهان برایم وعده داد، و میرزا طاهر نیز قول داد که برادران و مخصوصاً عمویش میرزا صادق که سمت مهردارسلطنتی دارد، در پایتخت مرا یاری خواهند کرد، و بالاخره مرا مجبور کردند که سفارشنامه هایی را که بعنوان رجال مزبور نگاشته بودند، بجای بهره تجارتي، از ایشان قبول نمایم. بطور کلی باید متذکر شوم که بزرگان و رجال ایران برای جلب کمترین نفع مادی مدح و تملق خارق العاده ای روا میدارند و بلطایف الحیلی متوسل میشوند که قلم از تعریف و توصیف آن عاجز است. علی الظاهر این حضرات با چنان صمیمیت و صفایی با انسان رفتار میکنند که حقیقت امر برای وی مشتبه میشود، لذا برای همیشه یاد آوری میکنیم که نباید هیچوقت بظاهر فریفته شد، و گول عبارات شیرین و جملات نمکین آنها را خورد؛ و همیشه این خصوصیات خارق العاده کشور و دربار را باید درمد نظر داشت.

در سیزدهم. من برای کسب مرخصی بحضور رستم بيك شتافتم، چون قرار بود که ایشان دو روز بعد بصوب اردبیل حرکت کنند. او برای هدایت من و اتخاذ روش لازم برای توفیق در دربار اصفهان، بتفصیل تمام صحبت کرد و بدین طریق مرا مشمول الطاف و عنایات خویش ساخت. رستم بيك پس از توضیح کافی در این مورد و رهنمائیهای لازم، توصیه نامه هایی بعنوان منسوبان خویش و مخصوصاً خسروخان تفنگچی - باشی (۱) مرقوم داشت. خسروخان یکی از بزرگان عالیمقام و رجال

باجاه و نام دربار اصفهان است . اینك متن سفارشنامه‌ای را كه رستم‌بیک
بعنوان ایشان نگاشته از نظر قارئین میگذرانیم .

هو الله

معروض خدمت عالیجاه و حضور انور انجب اکرم

نامه رستم‌بیک

فلك پایگاه خواجه جهان آنكه آقای شاردن ،

به خسروخان

بازرگان فرانسوی ، گل‌سرسبد مسیحیان كه از

طرف شاهنشاه خلدآشیان بصوب اروپا اعزام شده بود و مأموریت داشت

كه جواهرات نفیسه آن سرزمین را بدربار صفوی منتقل نماید ، اینك

چند روز است كه بدارالسلطنه تبریز رسیده است . نظر بسابقه مودت

دیرین كه میان من و او از قدیم وجود داشت ، مرا در جریان كارهای

خویش گذاشت . او (شاردن) پس از تذكر اینكه چون شاهنشاه عظیم-

الشان ققید كه ویرا بصوب فرنگستان مأموریت داده بودند ، اینك درعالم

ارواح علین و بهشت برین سكونت گزیده‌اند ، ازمن خواست كه مشارالیه

را بخدمت یكی از رجال عالی‌مقام و ذوی العز و الاحترام هدایت نمایم تا

در معرفی بحضور باهرالنور همایونی و آستان اعلی انور اقدس شاهنشاهی

اقدام فرماید .

مشار الیه پس از التلاع بر استحكام سوابق الفت و مبانی مهر و

محبت بین من و جنابعالی ، وایمان بمراتب عالیه و مقامات شامخه آنجناب

كه شمه‌ای از آنرا من برای وی تعریف کرده‌ام ، شیفته و مجذوب صفات

عالی گشته و اشتیاق و آفری اظهار داشت تا بحضور مبارك بندگان اجل

اکرم عالی توصیه شود . اینجانب كه دوست دیرین معزی الیه میباشم ،

از صمیم قلب او را بحضور انور عالی میسپارم و خواستارم كه توجهات و

وعنایات عالی شامل حال و کار و منافع وی باشد. او امیدوار است که از الطاف عالیّه کاملاً برخوردار شود و ایمان دارد که جناب اجلّ عالیّ بها دریافت عریضه چاکر بر منویات معزی الیه اطلاع پیدا کنید، استدعا از حضور مبارک آنست که مقدماتی فراهم بیاورید تا جواهرات نفیسه‌ای که توسط وی از اروپا بایران آمده، بدست مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برسد. چنین عنایت و کرامتی موجبات سپاسگزاری و اطمینان خاطر این بازرگان بزرگ مسیحی را فراهم خواهد آورد و سبب خواهد شد که دیگر تجار عیسوی نیز برای عرضه کالاهای گرانبهای خویش باین ارض اقدس شتاب کنند (۱).

در هیجدهم، من بانایب الحکومه و میرزا طاهر سرزمین سرتاسر امنیت مراسم خدا حافظی بعمل آوردم. هر دویشان باهم بودند و لطف فرموده یک راهنمایی برایم تعیین کردند. من در مقابل این عنایت عالیّه ایشان باکمال فروتنی تشکر کرده و گفتم: تقاضای راهنمای دولتی بمنظور آنست که با اطمینان کامل و فراغ خاطر مسافرت خود را دنبال بنمایم. نایب الحکومه تبریز و میرزا طاهر در پاسخ اظهار داشتند که گذرنامه‌های شاهنشاه ضامن سلامت جان و مال شما است و در حقیقت بمنزله یک اسکوروت واقعی بشمار میرود، چنانکه میتوانید با اراعه آنها درهمه جا هر چه بخواهید از هر کس بگیرید؛ و آنگاه اضافه کردند که: اینک شما در یک سرزمین سرتاسر امنیت بسر میبرید، و اینکه کسی را برای مشایعت شما می‌خواهیم تعیین نکنیم، برای اثبات

۱- البته خوانندگان توجه دارند که این نامه از فارسی فرانسه رفته و اینک دوباره باصل نقل

میشود ولذا بانثای عصر صفوی تاسی شده است. م

آنست که بمنظور تسهیل مسافرتان حاضر بهمه گونه تشریک مساعی میباشیم.

در اینموقع درمجلس مزبور عدهای از اشخاص متشخص ومقامات متعین تشریف داشتند که آنها نیز اظهار کردند، بهیچوجه من الوجوه احتیاج بداشتن مأمور دولتی نیستم، بهمین جهت از میرزا طاهر خواش کردم که گذرنامه ای خطاب بمأمورین گمرکات مرقوم دارد، تا نیازی بارائه فرامین همایونی نباشد. او فی المجلس این تقاضا را انجام داد و با عباراتی احترام آمیز و تجلیل فوق العاده فرمان زیر را در دسترس من گذاشت:

هو الله

امروز که دوم ماه صفر المظفر سال هزار وهشتاد

وچهار است، آقای شاردن، بازرگان، گل سر

متن گذرنامه

صادر از تبریز

سبد بازرگانان و اروپائیان، عازم زیارت دربار

همایونی میباشد. او حامل گنجینه عظیمی از نوادر نفیسه و احجار کریمه

است که حسب الامر همایونی از اکناف و اطراف جهان جمع آوری کرده

و اینک میخواهد نثار خاکپای جواهر آسای خلیفه الله فی الارض نماید.

بر حسب مفاد این فرمان کلیه مقامات تابعه و نواب وجانشینان وقائم مقامان

شاهنشاه، دادرسان مدنی وجنایی، حکام ورؤسای نظامی بلاد وطرق و

شوارع، ومأمورین اخذ حقوق دولتی ومالیات، باید بدانند که حامل فرمان

یک شخصیت عالیمقامی است؛ بنابر مراتب مذکور موظف میباشد که

با مشاهده آن هرگونه نیازمندی و لوازم و احتیاجات ویرا مرتفع

ساخته وتمنیات مشروعش را باتمام وسایل ممکنه در اسرع اوقات بموقع

اجرا گذارند؛ بایستی چنان بذل مساعی کنند که معزی‌الیه و همراهان نه فقط بدون هیچگونه آسیبی بمقصد برسند، بلکه باکمال رضایت خاطر و عزت و احترام بزیارت بارگاه همایونی نایل آیند. باید بدانند که هیچکس بهیچوجه حق ندارد بهیچ عنوانی اعم از باج راه و مالیات و گمرکات مطالبه‌ای حقوقی از وی بنماید، بلکه فقط ملزم میباشند که جان و مال او باکمال سلامت و بدون کوچکترین آسیب وعدم رضایتی بمقصد برسد (۱).

در حاشیه مهر عبارتی از قرآن مندرج است که مفهوم آن چنین میباشد: «بایزدی گرائیده‌ام که پناهگاه من است، و پیرو محمد فرستاده خداوند میباشم».

دریستم میرزا طاهر یکی از نوکران خویش را بملاقات من فرستاد و استعلام کرد که آیا حقیقت دارد که میخواهم علی الصباح تنها در معیت

مقدمات حرکت
از تبریز

همراهان خودم، تبریز را ترك بگویم؛ ضمناً پیام داده بود که بایستی هشیار و بیدار باشم و دامن حزم و احتیاط را از دست فرو نگذارم و که منتظر رفیق راهی باشم، چون مخاطراتی برای تنهایی تصور میشود،

۱- شاردن در حاشیه راجع بعنوان خلیفه‌الله‌مینویسد: نخستین جانشینان محمدص هیچگونه عنوانی برای خود اتخاذ نکرده بودند، ولی چون پیروان اسلام ایمان دارند که خداوند سید کائنات حضرت رسول اکرم را برگزیده و جانشینان خلفای آنحضرت را نیز منتخب فرموده تا حاکم امور دنیوی و اخروی مسلمانان باشند، لذا جانشینان حضرت محمد با این عنوان مجلل (خلیفه‌الله) حقوق خلافت اسلامی را برای خود اختصاص میدهند. چنانکه شاهنشاهان صفوی که دوست و پنجاه سال است سلطنت میرانند مدعی میباشند، که از اولاد علی‌ع داماد و جانشین حضرت رسول هستند، لذا این امتیازات و عناوین پوچ را بغوشتن اختصاص داده‌اند.

مخصوصاً که من بیگانه و خارجی میباشم و مضافاً براینکه حامل ثروت بسیار سنگینی هستم ؛ بعلاوه اینک فصلی بود که کردان و صحرانشینان و ترکمنان و تمام چوپانان که چادر نشین و ساکن صحاری میباشند و اغلب اوقات براهزنی میپردازند ، دشت و دمن را بعلت شدت گرما ترك گفته با اغنام و احشام و چادرهای خویش عازم مناطق خنك و کوهستانی هستند و در اطراف جبال بچرانیدن گله های خود مشغول میگردند . من در حقیقت هم تصمیم گرفته بودم که علی الصبح حرکت کنم ، ولی این اخطار میرزا طاهر مرا باندیشه و تفکر واداشت ، و با اندك تاملی معلوم شد که در صورت تعجیل اگر چه هفت و هشت روز جلو خواهم افتاد ، ولی بیم مخاطرات و خطر اصلاً بمقصد نرسیدن در میانست . بعلاوه چنین تصور کردم که این آقا با این اخطاریه ، میخواهد در ضمن خود را از هر گونه مسئولیت مبری سازد ، و احتمال هر گونه تصادف سوئی را بعهدہ خود من گذارد . با اندیشه بیشتر ، نیروی توهم بیشتر اوج گرفت و تصورات بسیار شومی بمخیله ام خطور نموده که بالنتیجه مرا ناگزیر بتأخیر ساخت .

دریست و ششم ، میرزا طاهر برایم خبر فرستاد
تعریف قصبة باسمنج که برادر ملك التجار (۱) که مرد بسیار شریفی

است ، در این دو روزه بصوب اصفهان حرکت خواهد کرد ، در صورتی که مایل باشم بهمراه وی بروم ، مرا موکداً به او توصیه خواهد کرد . من پس از تشکرات بی پایان از لطف و عنایت ایشان ، عرض کردم که این منتهای بزرگی و بزرگواریست که مرا مشمول مهربانیا و الطاف خویش

ساخته ، باچنین شخصیت محترم و مطمئنی براه اندازد . شامگاهان برایم اطلاع رسید که منویات مرا بنحو احسن و وجه اکمل بموقع اجرا گذاشته است . پس از آگاهی براین مراتب فوق العاده خرسند و قرین مسرت گردیدم ، مخصوصاً که بدین طریق تلافی مافات شده و توهمات پیغام ناگوار دو روز پیش جبران گشته بود .

در بیست و هشتم ، تبریز را بهمراهی برادر ملك التجار ترك گفتم این شخصیت یکی از چاکران شاهنشاه صفوی میباشد ، و چهارده رأس اسب و ده نفر نوکر موکب ویرا تشکیل داده است . دريك محیط بسیار زیبا و مصفا و هموار میان جبال بطرف جنوب سه فرسنگ راه پیمودیم و سپس در واسمش (۱) که قصبه بزرگی است و دارای ششصد دستگاه خانه باغچه میباشد رحل اقامت افکندیم . مجاری و انهار زیادی در تمام اکفاف و اطراف این ناحیه مصفا در جریان است . سرتاسر این قصبه قشنگ مستور از باغات وید زارهایست که مشحون از درختان تبریزی و زیزفون میباشد ، برای ساختمان ابنیه و عمارات از الوار اشجار مزبور استفاده میشود .

در بیست و نهم . پنج فرسخ طی طریق کردیم .

ابتدا از يك قله کوچکی عبور نمودیم ، آنگاه مدام

در دشت و دمنهای سبز و خرم و مناطق بهشت نشانی

که مستور از دهات آباد و حاصلخیز بود ، راه میرفتیم . در یکی از این

اسبهای اصیل
آذربایجان

(۱) Vazpinge در فارسی باسمنج ولی در زبان آذری واسمش است که برای متن اختیار

قراء که آجی- آغاش (۱) نامداشت سکونت اختیار کردیم . این اراضی سبز و مناطق خرم عالی ترین چراگاههای ماد (آذربایجان) و بقیده من تمام جهان بشمار میرود . اصیل ترین اسبهای آذربایجان در این نواحی خلدنشان مشغول گشت و گذار بودند . در حوالی دهکده مسکونی قریب سه هزار از این حیوان نجیب و شکیل مشاهده میشد . در ایران (۲) رسم چنانست که در حدود سی و پنج تا چهل روز ، از اواخر فروردین تا اوایل خرداد ، اسبانرا در چمن زارها می چرانند . در نتیجه این شیوه مرضیه حیوانات مزبور از لحاظ معده پاك ، واز حیث قد و قواره خوش ترکیب ، نیرومند و تنومند ، و فربه و چاق میشوند . در طی مدت مذکور و حتی چند روز بعد ، بهیچوجه از اسبها کاری کشیده نمیشود ، بلکه بطور مطلق در طوبله ها و چراگاههای سبز و آزاد مشغول گشت و گذار ، و تغذیه هستند . در بقیه تابستان علوفه آنها را باکاه بسیار مغزدار و قوی مخلوط میکنند . پس از مشاهده خضارت و نضارت این مناطق چراگاهی از حضور شخصیت همراه خود سؤال کردم : آیا در نواحی دیگر ماد نیز چنین دشت و دمنهای بهشت نشان ، مصفا و زیبا و بزرگ و وسیع وجود دارد ؟ اودر پاسخ جوابداد :

در دربند از توابع ماد آذربایجان هم چنین چمنزارها و چراگاه های عالی وجود دارد ، ولی بهیچوجه وسیع تر از اینها نمیباشد ؛ بدین طریق میتوان نوشته های مورخین باستان رادر خصوص پرورش ایلخیهای بیشمار

۱- Agi · agach در زبان آذری بمعنای درخت تلخ است . فعلا دهکده ای بنام حاجی آقا نیز وجود دارد که شاید تحریف آجی آغاش باشد .

۲- شاردن در سرتاسر این تئنیف بزرگ ، بهیچوجه لغت ایران را بکار نبرده است ، و همه جا پارس گفته که از طرف مترجم بایران ترجمه شده است .

اسبهای اصیل درماد کاملاً منطقی و مستدل دانست. در همین دشت و دمنها بوده که بنا بقول نویسندگان قدیم ایلخیهای پنجاه هزاره سلاطین معظم ماد پرورش مییافته است (۱)، و بایستی محل و موقعیت جغرافیایی دشت نیسه (۲) را که باپرورش اسبهای اصیل نیسایی، بسیار مشهور بوده است، درهمین مناطق جستجو کرد.

اتی بن (۳) جغرافی نویس مدعی است که نیسه در کشور ماد (آذر-بایجان) میباشد. من روایات و حکایات مورخین را درباره خصوصیات و صفات، واصلات و نجابت اسبهای نیسایی برای برادر ملك التجار باز میگفتم، مخصوصاً گفتار فاوورن (۴) که میگوید:

«اسبان این سرزمین اشهب و شیر قهوه‌ای بوده‌اند، حکایت کردم. او پاسخ داد که: بهیچوجه چنین چیزی نخوانده و نشنیده است. من در تمام مدت مسافرت و اقامت خودم در ایران، از اشخاص عالم و مطلع متعددی در اینمورد تحقیق کردم، ولی معیذا کله نتوانستم درماد، و حتی در تمام ایران ناحیه‌ای پیدا کنم که تمام اسبان آنجا مادر زاد اشهب و شیر قهوه‌ای (۵) باشند.

۱- منقول از استرابن است: بخش یازده فصل سیزده.

Neys - ۲

Etienne - ۳

۴- Favorin (اگر Favorinus باشد ناطق و سوفیست زبردست فرانسوی است

که در حدود صدوسی و پنج میلادی وفات یافته.

Isabelle - ۵

درسی ام ، در يك مسیر كاملا مسطحی كه از میان
داستانهای باستانی قلل مارییچ میگذرد سیر کردیم بعد از دو ساعت
در قراچمن طی طریق ، از نزدیکیهای بقایای مخروبه بلده
آذر بایجان بزرگی گذشتیم كه از قرار معلوم شاهعباس كبیر ،
فرمان تخریب كامل آنرا صادر کرده است . در قسمت یسار راه سنگهای
عظیم و جسیم مدوری مشاهده میشود . پارسها (ایرانیان) میگویند كه
این صخره های مدور آثار باقیه كاوسها (۱) میباشد ، كه هنگامیكه در
ماد بجنك اشتغال داشتند ، در همین محل مجلس مشاوره ای تشكيل
دادند ، و بر حسب عادت قوم ، همیشه هر فرماندهی كه وارد شورای
جنگی میشد ، مقرر بود با خود تخته سنگی همراه بیاورد كه بجای
صندلی در مجلس مزبور برای نشستن از آن استفاده كند . كاوسها ،
دیو های ایرانی میباشند ، و كاوس فرزند قباد ، فرزند خسرو ، پادشاه
ایران بهمین عنوان خوانده شده است . این سلسله سلاطین ، دومین گروه
پادشاهان ایران بشمار میروند ، و تاریخ سرگذشت آنها مبدا باسطیر و
افسانه گشته است (۲) . هرودت در تاریخ خود حكایتی آورده است كه شبیه
زمینه این داستان میباشد . « سپاه ایران برای تسخیر سكاکیه و جنك

۱- Caous (کیانیان) .

۲- توضیح آنكه سلسله نخستین در اساطیر ملی ایرانی پیشدادیان است ، و سپس کیانیان
و کیقباد و کیخسرو و کیكاوس از سلاله اخیرند كه در متن بعنوان قباد و خسرو و كاوس ذكر
شده است . اینكه شاردن كاوس را بطور مطلق غول و دیو معنی میکند ، شاید اشتقاق آنرا از
كاوس میدانند ؟ كاوس از دو قسمت كاو یعنی كی ، و اوس تشكيل شده « كه اولی بمعنی
پادشاه و امیر و دومی « منبع وسیع » و « سرچشمه بزرگ » را میرساند . اما در متون اوستایی ،
کی و کیان بمعنی دیوان و غولان مخالف مزدیسنی نیز آمده است (مراجعه به گاتها ، وبشتها
ترجمه حضرت استاد پورداود ، و حواشی برهان قاطع باهتمام جناب آقای دكتر محمد معین شود .

علیه اسکویشا عزیمت کرده و هنگامیکه وارد تراکیه (۱) میگردد حسب الامر داریوش هریک از افراد و آحاد سپاهیان در يك محل معین سنگی گذاشته و میگذرند . « اما آنچه که فوق العاده جالب توجه و موجب تعیر و تعجب میباشد ، عظمت این صخره سنگها است که هریک از آنها را هشت نفر بزور میتواند حرکت دهد و چنان بنظر میرسد که این قطعات عظیم احجار فقط از جبال مجاور که در شش فرسنگی همین محل واقع شده است ، انتقال یافته باشد . در این قسمت از راه سه دستگاه کاروانسرای بزرگ و بسیار خوب مشاهده کردیم و بالاخره در قریه قراچمن (۲) سکونت گزیدیم . این آبادی در دامنه يك کوهستان واقع شده است و اگر چه از حیث عظمت پیاپی و اسمش نمیرسد ، ولی از لحاظ صفا و زیبایی همانقدر عالی و شایان توجه است .

عبور از ترکمن چای درسی و یکم ، چهار فرسنگ راه پیمودیم و از میان کوهها و دره های سحرانگیز و افسانه آمیز که سرتاسر شان درخضارت و نضارت رشك بهشت برین است عبور کردیم و از نقاط بسیار حاصلخیزی گذشتیم . در نیمه راه دهکده بزرگ ترکمن را مشاهده کردیم که حول وحوش آن مشحون از باغات و بساتین و قلمستان بود و مجاری بیشمار اراضی و مزارعش را مشروب میساخت . وجه تسمیه

Thrace - ۱

۲- قراچمن را لغت سازان « دانشمند » فرهنگستان ، تغییر داده و بعلط ترجمه کرده سیاه چمن؟ نامیده اند. در صورتیکه اگر این حضرات اندکی بخود زحمت داده، به دیوان لغات الترك کاشغری مراجعه میکردند؛ ملاحظه مینمودند که قرا بمعنای درخشان و ستاره تابنده است که باتوصیفی که استرابن در عهد باستان و شاردن در عهد صفویه از این سرزمین کرده کاملاً مطابق واقع میباشد یعنی چمن پر خضارت و نظارت ، « قرا مجموعاً » نوشته شیخ صفی نیز بمعنی سخنهای زیبا و تابناک است.

این قریه بترکمن آنست که در مزارع اطراف عده کثیری از طوایف مزبور سکونت دارند و روزگار خود را بچوپانی میگذرانند .

ما در آبادی پیروای (۱) رحل اقامت افکندیم . این قریه از حیث عظمت و صفا و خضارت همسنگ ترکمن است و مثل آن در پای کوهستانی در کنار نهر کوچکی واقع شده است .

در اول ژوئن ، دوفرسخ در يك سر زمین مسطح

و هموار ، نظیر مناطق و طرق روزهای پیش حرکت
ثروتمندان از پرداخت مالیات معاف اند
کردیم ، و چهار فرسنگ نیز از میان جبال راه

پیمودیم که بسیار سخت و فوق العاده صعب العبور

بود . از وسط راه يك رودخانه كوچك بسیار سریع السیری میگذرد .

چون مسیر این نهر مارپیچ است ، لذا عابرین مجبور هستند ، در چندین

نقطه از آن بگذرند و راه را میان ببر کنند . بالاخره وارد قصبه میانه

شدیم که در میان يك دشت وسیع و زیبا و خرم واقع شده ، و دور و بر آنرا

کوهستانها احاطه کرده است ؛ این جبال در اینقسمت از جاده ، کشور ماد

را از پارت جدا میکند و بهمین جهت منطقه مزبور را میانه می نامند که

حدوسط مابین دوسر زمین مذکور است . در این نقطه دایره ای از گمرکات

وجود دارد ، که متصدیان آن در تار و مار کردن ضعیفان شهرت بسزائی

دارند (۲) . اولیای این دایره چون بمقام و منزلت برادر ملك التجار و من

پی بردند ، از هر گونه تماسی با ما احتراز جستند . در ایران و سرتاسر

مشرق زمین این شیوه مرضیه معمول است که مأمورین مالیات و متصدیان

تحصیل حقوق دولتی ، بهیچوجه اجازه ندارند که مزاحم اشخاص عالیمقام و رجال و بزرگان ، و اعیان و اشراف ، و یا کوچکترین خدمتگزار شاهنشاه باشند ، و این قاعده شامل حال خارجیان عالیقدر نیز میباشد ؛ و اگر احياناً مأموری از اینقبیل اشخاص مطالبه دیناری حقوق مالیاتی کند ، فی الفور با چوب و فلک مجازات میباشد .

روز دوم ، از میانه حرکت کردیم ولی بعلت خرابی قلعه دختر که اردشیر بنا کرده است ، پل رودخانه و صعب العبور بودن جبال متعاقب ،

بسیار معطل شدیم و خیلی بزحمت افتادیم بطوریکه فقط سه فرسخ راه طی کردیم . نهر میانه در فاصله يك میلی قصبه جریان دارد ، و بسیار سریع السیر و عریض میباشد ، بخصوص در محلیکه ما عبور کردیم . بیش از دو ساعت طول کشید که ما نتوانستیم معبر مناسبی پیدا کنیم و مرکوب و محمولات خویش را از آن بگذرانیم و بالاخره بعنایت الهی صحیح و سالم بر این مشکل فائق آمدیم و سپس پنج ساعت در کوهستان صعب العبور راه پیمودیم . این رشته جبال که بسیار مرتفع و فوق الغاده سخت و صعب میباشد ، ماد را از پارت جدا میکند . این دواستان بطور کلی با سلسله جبالی ازهم افتراق مییابند که دنباله کوهستان توروس (۱) است که از اروپا تا چین امتداد دارد ، و در ممالک مسکوی (۲) و چرکستان و کلشید و گرجستان و سرزمین پارتها و باکتریان و استان قندهار (۳) و هندوستان گسترده شده است . در قله کوهستان معبر خود ، قلعه ای مشاهده

کردیم که مخروبه بود .. ایرانیان (۱) آنرا قلعه دختر مینامند و حکایت میکنند که اردشیر که آرتاکسزرس مورخین یونانی است ، این دژ را برای بازداشت شاهزاده خانم اسیل و عالی تباری بنا کرده است . شاه عباس کبیر دستور داد که آنرا خراب کنند ، چون ملاذ و ملجا سازقین و قطاع الطریق بود که بر این کوهستانها استیلا داشتند . در این نقطه طرق بزرگ متعددی از طرف سلطان بزرگ مزبور احداث شده است که عابرین و مسافرین بتوانند بسهولة در زمستان از آنجا بگذرند (۲) . در پایان روز از روی يك پل خوبی عبور کردیم که بر روی نهر عظیمی بنام قیزل اوزن (۳) یعنی رودخانه زرین بنا شده است ، و در سیملی (۴) رحل اقامت افکندیم . این ایستگاه در حقیقت کلاروانسرای است که در جوار پل مزبور بنا شده و برای توقف مسافرین و عابرین اختصاص داده شده است .

مقایسه پارت و ماد
رودخانه قزل اوزن خیلی سریع السیرتر و بزرگتر
از نهر میانه است . سرچشمه این رودخانه در

۱- چنانکه متذکر شده ایم در سرنام این تصنیف بهیچوجه کلمه ایران و ایرانیان استعمال نشده است و بلکه فقط پارس و پارسیان است ، و انتخاب معادل مزبور از طرف مترجم میباشد .
۲- این رشته جبال آذربایجان قافلانکی نام دارد که بمعنای کوه بیر و پلنگ است (قاپلان در آذری بیر و پلنگ ، کی هم مخفف کوه فارسی مینماید ، گردنه مخوف و صعب العبوری که شاردن از آن صحبت میکند ، امروزها شبلی کدیکی (گردنه شبلی) نامیده میشود .

۳- Kesil - heuzé . چنانکه از ضبط شاردن معلوم میشود ، نویسنده فرانسوی آنرا قیزل حوزه دانسته است ، در صورتیکه علی الظاهر چون ماهیهایی قیزل آلا در این نهر بسیار میباشد (اوزن در آذری بمعنای شناور است) لذا این رودخانه را قیزل اوزن یعنی نهریکه ماهیان قزل در آن شناور است ، خوانده اند .

۴- Sémlé ، سیملی در زبان آذری بمعنای یخ کرده و سرماخورده است و وجه تسمیه آن بنا بموقعیت جغرافیایی واضح میباشد .

کوهستانهای درگزين میباشد، و بطرف ماد آذربایجان (۱) جاری میشود و از این سرزمین عبور کرده، پس از گذشتن از شهر بزرگ اردبیل، وارد دریای قزوین (کاسپین - خزر) میگردد. نهر قیزل اوزن در حقیقت بمنزله سرحد میان ماد و پارت بشمار میرود. تغییر آب و هوای این دو سرزمین، پس از عبور از رودخانه مزبور کاملاً آشکار و نمایان است: بطوریکه آب و هوای کشور ماد (آذربایجان) بقدر کافی مرطوب و ابر آلود و باد و باران در آسمانهای آن در جریان است، و اراضی کشور نیز بالطبع منبت و حاصلخیز میباشد، اگر چه بعضی از نویسندگان باستان طور دیگری اینها را تعریف کرده اند؛ در صورتیکه آب و هوای سرزمین پارت فوق العاده خشک میباشد، بطوریکه اغلب اوقات در عرض شش ماه از سال در آن آثاری از ابر و باران، مشاهده نمیشود. اراضی پارت شنزار و خاک آن بدون مداخله دست بشر محصولی نمیبخشد.

کشور پارت که بنوبه خود مالک الرقاب امپراطوری
تعریف و توصیف آسیا بوده است، عظیمترین و مهمترین استان
پارت (ری - عراق عجم)
امپراطوری ایران بشمار میرود. این سرزمین
خالصه شاهنشاه است بطوریکه هیچوجه مثل

استانهای دیگر، حاکم و استانداری بدانجا اعزام نمیشود. حدود و
و نفوذ پارت را ایرانیان چنین تعریف میکنند:

از مشرق بخراسان که خورمیتراي (۲) قدیم است، از جنوب بفارس

۱- ماد آنروپاتان، در مقابل ماد کبیر است، رجوع به استرابن و تاریخ تمدن آذربایجان
بقلم نگارنده و مترجم این سطور شود.

۲- Coromitrène، خورمیترا معادلی است که بنظر مترجم و نگارنده این سطور
رسیده است.

که ایران اصلی بشمار میرود ، از مقرب به آذربایجان که ماد می باشد ، از جانب شمال به گیلان و مازندران . که عبارت از هیرکانی باستانی است . درازای استان پارت دوست فرسنگ می باشد ، و پهنایش دست کم بصد و پنجاه فرسنگ میرسد . آب و هوای این سرزمین چنانکه گفته شد بسیار خشک می باشد ، ولی تقریباً تمام نواحی آن سالمترین اقلیم جهان بشمار میرود . اکثر نقاط پارت را کوهستان اشغال کرده است ، بطوریکه دشت و دمن آن بالنسبه کم می باشد . در جبال این کشور بطور کلی غیر از شو که و خار خشک و اریقی چیز دیگری دیده نمیشود . در مناطقی که آب وجود دارد ، اراضی منبت و حاصلخیز و خیلی خوب است ، ولی در نقاطی که فاقد میاه و مجاری آب می باشد ، بهیچوجه هیچ چیزی بطور دیمی بدست نمی آید . در این استان وسیع و بزرگ چهل شهر وجود دارد و در ایران که يك امپراطوری کم جمعیت بشمار می باشد ، بسیار شایان توجه می باشد .

مشرق زمینیان پارت را عراق عجم یعنی عراق ایران

میخوانند در مقابل سرزمین عرب نشین (بین النهرین)

تحقیق در اثر اد
اشکانیان

که عراق عرب نامیده میشود (۱) همچنین این

کشور را بلاد الجبل نیز میخوانند ، زیرا چنانکه گفتیم قسمت اعظم آن مستور از کوهستان می باشد .

اسکوتها (سگها ، سیتها) که مورخین و نویسندگان پارتها را

از متفرعات آنها می شمارند ، بعقیده من عبارت از اقوام ترك و تاتار صغیر

۱- عراق عجم امروزه بطور اخص اراك نامیده میشود ، ولی بطور کلی شامل کلیه ایالات و ولایات مرکزی ایران است که حدود و ثغور آن در متن تعریف شده . کلمه عراق معرب اراك که بمعنی زمین پست می باشد ، در مقابل آرام (ارمنستان و آراارات) که ارتفاع و بلندی را میرساند ، بحر اشی برهان قاطع بقلم جناب آقای دکتر محمد معین مراجعه شود .

است که در نواحی شمالی ایران سکونت دارند و در این ایام (عهد صفویه) از بکستان خوانده میشود و در دوره قدیم با کتربان نامیده میشد، و اشک که طبق روایت مورخین یونان باستان بسانی امپراطوری پارتها (اشکانیان) بشمار میرود از موطن تیمور لنگ و هلاکو و دیگر جهانگیران ترك و تاتار که در این اعصار اخیر بفتوحات بزرگ و عظیمی در آسیا (اروپا) نائل آمده‌اند، برخاسته است (۱).

در سوم، درست در همان مسیر سابق که پس از خروج از تبریز بطرف جنوب اختیار کرده بودیم، چهار فرسنگ طی طریق کردیم. خط سیرها بسیار خوب بود، و بطور کلی از میان جبال که در یمین و یسارما قرار داشتند، راه میرفتیم. مادر سیرشام (۲) که کاروانسرای بزرگی است و در جوار سه چهار دهکده کوچک واقع شده بیتوته کردیم. این ایستگاه در یک محیط بسیار خشک و شن‌زار بوجود آمده است. دفتر مأمورین و متصدیان باج راه استان پارت در اینجا میباشد.

در هفتم، هفت فرسنگ در اراضی بایر و شن‌زار راه پیمودیم در این قسمت از مسیر، جاده بعثت‌تپه‌ها و ارتفاعات شنی اندکی مار پیچ میباشد. در سرتاسر راه، در هر دو طرف جاده، اراضی سبز و خرم و دهکده‌های خوش‌منظر و مصفای با فواصل کم مشاهده میشود. زنجانه‌ای تمام این نواحی را سیراب و مشروب می‌سازد. ما در یک کاروانسرای بزرگی بنام

۱- چنانکه از اساطیر ملی (شاهنامه فردوسی) و کتب تاریخی بر می‌آید، تورانیان و هیاطله بطور کلی آباء و اجداد همین جهانگیران عهد جدید بوده‌اند.

نیشه (۱) که در وسط پنج دهکده آباد و بزرگ واقع شده رحل اقامت افکندیم.

در پنجم. در همان مسیر سابق، در يك جاده بسیار

تعریف و توصیف
زرقان و کارهای
تیمورلنگ در آن

خوب و بالنسبه مستقیم شش فرسنگ راه پیمودیم و
در زرقان (۲) منزل کردیم. این آبادی بلده کوچکی

است که بیش از دو هزار خانه باغچه ندارد و دريك
دشت باریکی که میان کوهستان قرار گرفته گسترده شده است،
فاصله جالبی که آنرا محصور ساخته اند، بیش از نیم فرسنگ نمی باشد.
اراضی زرقان بقدر کافی مثبت و حاصلخیز و خوب و خوش است، در
تابستان آب و هوای آن خنک و مطبوع میباشد. اطراف و اکناف شهر
مشحون از باغات و بساتین سبز و خرم است، ولی در داخل بلده غیر از
اطلال مخروبه چیز شایان توجهی دیده نمیشود.

بر حسب تواریخ ایرانی، این شهر در دوره اردشیر بابکان، قرنهای
پیش از ظهور اسلام (۳)، بوجود آمده است چنانکه از اسناد مزبور
مستفاد میشود، زرقان دارای بیست هزار باب خانه باغچه بوده است،
و این ادعا کاملاً حقیقت مینماید، چون هنوز هم در حوالی يك میل و
بیشتر شهر آثار و بقایای مخروبه مشاهده میشود. تیمورلنگ نخستین بار
که از آنجا عبور میکرد، سرتاسر شهر را ویران ساخت، ولی دربار دوم
یعنی هنگام مراجعت از ترکیه، پس از اطلاع برگزیده ممتد و درخشان

Niché - ۱

Zerigan - ۲ زرقان مغرب زرقان است.

۳- شاردن پیش از میلاد مسیح؟! نگاشته و گمان میرود طفیان قلم باشد زیرا در صورتی
که، شهر در دوره اردشیر بابکان ساخته شده، نمیتواند پیش از عیسویت بوجود آمده باشد،
بعلاوه نباید فراموش کرد که مأخذ مصنف کتب شرقی است.

فرهنگی زرقان و آگاهی از ظهور دانشمندان متعدد عالیمقام در آن ، يك قسمت از شهر را مجدداً آباد کرد . این موضوع در میان نویسندگان شرقی سخت مشهور است . اقوام ترك و تاتار كه بعد از تیمورلنك بسرزمین ایران یورش آورده اند ، چندین بار این شهر را ویران و و باخاك يكسان ساخته و سكه آنرا قتل عام کرده اند ، و در حقیقت از آغاز سده جاریست كه از نو در آبادی زرقان اقدام کرده اند .

در ششم ، دريك سرزمین بسیار سبز و خرم و فوق-

تعریف و توصیف
و تاریخ بنای
سلطانیه

العاده شاداب و شورانگیز و بی نظیر راه مییمودیم .

مسیر جاده بسیار مسطح و هموار بود . در این منطقه

ایلخی عظیم شاهنشاهی و دیگر فرمانروایان

امپراتوری ایران مشغول چرا میباشند . مجاری و انهار لطیف و بیشمار سرتاسر

اراضی آنرا بطور خارق العاده و حیرت آوری مشروب و سیراب میسازد .

دهكده های سبز و خرم و آباد و حاصلخیز ، باغات و بساتین زمردگون ،

قلمستانهای خوش منظر و روح پرور اكناف و اطراف را پوشانیده است .

ما پس از طی پنج فرسنگ ، در كاروانسرای بزرگی بنام قیرق بلاغ

سكونت اختیار کردیم ؛ این ایستگاه با سلطانیه فقط باندازه يك برد بزرگ

تیرتوپ فاصله دارد .

سلطانیه چنانكه در تصویر مربوطه دیده میشود در دامنه كوهستانی

واقع شده است فوق العاده زیبا و مصفا ، و آباد و معمور بنظر میرسد ،

چنانكه حس كنجكاوی ناظر بر تماشای آن تحريك میشود ، ولی پس از

اینكه بخود شهر نزدیک میشویم ، منظره تغییر میکند : بطوریکه در داخله

بلده نمایش آن کمتر جالب مینماید. در این شهر چند دستگاه ساختمان عالی عمومی (مسجد و کاروانسرا و قلاع و بقاع) که از لحاظ بنا و معماری شایان توجه میباشد، مشاهده میشود، و سه هزار باب خانه باغچه آبادی آنرا تشکیل میدهد. بطوریکه مردم محل حکایت میکنند، در گذشته سلطانی در جانب مغرب نیم فرسخ بیشتر از حدود کنونی وسعت داشته است و وجود بقایای مخروطی مساجد اسلامی و معابد مسیحی و قلاع و بروج نظامی در این قسمت از شهر دلیل بر این ادعا بشمار میرود. بعلاوه در کتب تاریخی ایران آمده است که این بلدة در گذشته پایتخت بوده و استان بسیار وسیعی بشمار میرفته است، چنانکه از لحاظ کثرت آثار اطلال باقیه سلطانیه در میان بلاد عالم کم نظیر میباشد. ارزاق و مواد خواربار بسیار فراوان و فوق العاده ارزان است. اگر چه آب هوا بشدت متغیر است، ولی بی نهایت خوب و مطبوع میباشد. درجه حرارت در تمام فصول در ساعات مختلف شبانه روز بطور محسوس در تغیر است، چنانکه هنگام شب و صبحگاهان و شامگاهان هوا خنک و سرد میباشد، ولی در تمام اوقات روز شدت گرمای محسوس است. عرض جغرافیایی سلطانیه سی و شش درجه و هیجده دقیقه و طول آن چهل و هشت درجه و پنج دقیقه میباشد. يك سلطان (۱) حکومت آنرا بعهدہ خویش دارد.

در بعضی از کتب تاریخی ایران آمده است که سلطانیه یکی از بلاد باستانی پارتها میباشد، ولی هیچوجه بانی آنرا ذکر نکرده اند. برخی

۱- سلطان بمعنی دولت و حکومت است، و از دوره سامانیان مخصوصاً غزنویان بمعنای پادشاه متداول گشته (تاریخ تمدن اسلامی - جرجی زیدان)، در دوره صفویه از مناصب و مقامات عالیه بوده است.

دیگر از مورخین میگویند که بنای سلطانیه بفرمان و در دوره ارغون خان فرزند آباقاخان و نواده هولاکوخان، در طالع اسد نهاده شده است، ولی چون وی باتمام آن توفیق نیافت، جانگوسلطان پسر ارغون در آغاز سده چهارده میلادی بنای شهر را تمام کرد و آنرا سلطانیه خواند که بمعنای شاهی است، و سلطان بطور مطلق شاه را میرساند و از ریشه سلطنت مشتق شده؛ ایرانیان پادشاهی و فرمانروایی مطلق را سلطنت میخوانند. پادشاهان آسیایی از قرن هفتم میلادی اغلب اوقات خود را سلطان نامیده اند و این لغت در فرانسه بشکل سولدان (۱) دیده میشود و معمولاً مورخین فرانسوی پادشاهان اخیر مصر را بدین عنوان میخوانند و امپراطوران ترکیه نیز خویشان را سلطان می نامند. ولی بعضی از ثقات دانشمند مدعی هستند که این شهر را فقط بعد از استیلا و استقرار پادشاهان اخیر ایران در آن، سلطانیه یا شاهی خوانده اند؛ چون ملوک مزبور نیز خویشان را سلطان می نامیدند و بلده مذکور را پایتخت خود قرار داده بودند. شاه عباس کبیر، مرکز مملکت را در پایان سده شانزدهم از سلطانیه (قزوین؟) باصفهان انتقال داد، و پدر وی اسمعیل خدا بنده در شهر سلطانیه زندگی را بدرود گفته و در جوار مسجد بسیار باشکوهی که در تصویر مربوطه مشاهده میشود، بخاک سپرده شده است. بسیاری از نویسندگان و محققین معاصر اروپایی مدعی هستند که سلطانیه روی بقایای تیکرانا کرت (۲) بنا شده است. اشتقاق و ترکیب این کلمه روشن میباشد: کرت در پارسی باستان بمعنی شهر و بلده است، و تیکران نیز

نام یکی از پادشاهان ارمنستان میباشد و معنی ترکیبی شهر بفارسی تیگران آباد خواهد بود؛ ولی بعقیده من، اساس فرضیه مذکور یعنی عینیت و وحدت تیگران آباد و سلطانیه روشن نمیشد. تاسیت میگوید که تیگراناکرت در فاصله سی و هفت میلی بلده نی زیبل (۱) بوده است، و این شهر اخیر چنانکه همه میدانند در بین النهرین، در کنار دجله و به فاصله بیست و پنج فرسنگی نینوا بوده است. البته من اعتراف دارم که، جغرافیای مورخین باستان بسیار مبهم و تاریک میباشد، و نمیتوان آنها را سنجید و مورد استناد و استفاده قرار داد، ولی بهر صورت اطلاعات نویسندگان مزبور ناقص و نادرست بوده است. تحقیقات و مشاهدات عینی معاصرین اگر اشتباهات عظیم نوشته‌ها و آثار گذشتگان را آشکار نمیساخت، من بهیچوجه چنین جسارتی نمی‌ورزیدم. بطوریکه برای اثبات این ادعا بسهولت میتوان برای تمام آنها لغزشهای بزرگی ذکر کرد. سلطانیه چندین بار ویران و خراب شده است:

نخستین بار خواجه رشیدالدین (۲) مالک الرقاب امپراطوری ایران بعلت عصیان مسلح سلطانیه، دستور تخریب آنرا صادر کرد؛ و بعد تیمور لنگ و سپس سلاطین ترك و تاتار دیگر این شهر را تار و مار کرده‌اند. اسلاف اسمعیل صوفی (شاه اسماعیل اول صفوی) از آغاز سده هفتم هجری مطابق هزار و سیصد میلادی مدتی در بلده مزبور متوقف بوده‌اند؛ و بطوریکه روایت می‌کنند در اعصار سابق سلاطین اخیر ارمنی این شهر را پایتخت

خود قرار داده بوده‌اند ، و در آن ایام بیش از چهارصد کلیسا در آنجا وجود داشته است . چنانکه مذکور افتاد ، اطلال و آثار مخروبه معابد مسیحی در سلطانیه بسیار میباشد ، ولی هیچیک از آنها سلامت نیست و هیچ فرد عیسوی در بلده مذکور دیده نمیشود .

در هفتم ، شش فرسنگ راه رفتیم و مسیر ما در این روز

حسن قلعه یا

صاین قلعه

خیلی زیباتر و قشنگ‌تر از مناطق موصوفه قبلی بود .

در فاصله هر میل راه ، یک دهکده خرم و آباد مشاهده

میشود ، و سرتاسر افق و اطراف الی غیرالتهایه مستور از چمنزارهای زمردگون و باغات و بساتین و قلمستانها است . قریه‌ای که مادر آن سکونت گزیدیم ، هی‌هی (۱) نامداشت ، و بسیار بزرگ و بینهایت مصفا و زیبا بود . قریه مزبور در نزدیکی قصبه بزرگ‌سان - قالا ، که دارای سورو بارو و بسیار پر جمعیت است ، واقع گشته است . سان - قالا (۲) مختصر حسن - قلعه میباشد .

در هشتم ، خستگی اسبها مانع عبور ما از ابهر

تحقیق و توضیح

گردید که با هی‌هی بیش از دو فرسنگ فاصله ندارد

در باره ابهر

ما آنها را در چمنزارهای سبز و خرم و دشت و دمن

بهشت آئین ولو کردیم و رو بجنوب حرکت نمودیم . حضارت و نصارت ، لطف و صفای این مناطق مدیون چشمه‌های بیشمار و میاه و مجاری ، و مولود کدیمین و عرق جبین دهقانان است . زیرا چنانکه متذکر شده‌ایم

سرزمین پارت حاصلخیز ولی بالطبع خشک است، اما اگر اراضی آبیاری و کشت و کار بشود، عالی ترین انواع محصولات و میوه جات مطلوب را میتوان بدست آورد.

ابهر از لحاظ قلت ابنیه و عمارت شهر کوچکی بشمار میرود، زیرا بیش از دو هزار و پانصد باب خانه و باغچه در آن وجود ندارد؛ ولی از نظر وجود باغات و بساتین وسیع و عظیم، بزرگ میباشد، چنانکه سواره نیم ساعت وقت لازم است تا از آن عبور کرد. رودخانه کوچکی که بنام بلده (ابهر جای) خوانده میشود، آنرا از وسط قطع میکند. میگویند که این شهر همان بارونت (۱) مورخین باستان است. موقعیت جغرافیایی ابهر بسیار مصفا و زیبا میباشد، آب و هوای آن بسیار خوب و سرتاسر شهر انباشته از میوه جات و دیگر لوازم خواربار است. ابنیه و عماراتی دیده میشود که خیلی خوب ساخته شده. مهمانخانه ها و میخانه ها و اماکن عمومی نسبت بمحل زیبا و قشنگ میباشد. سه باب مسجد بزرگ وجود دارد. در وسط شهر بقایای قلعه گلین مغروبه ای مشاهده میشود. فاصله ابهر از خط استوا سی و شش درجه و چهل و پنج دقیقه، و بعد آن از جزایر امیدنیک هشتاد و چهار درجه و سی دقیقه است. این مسافت که برای طول و عرض جغرافیایی بلاد ذکر میشود، من از جداول جدید ایرانی اقتباس کرده ام. حاکم ابهر داروغه ایست که مفهوم فرماندار (روم باستان) را میرساند (۲). حقوق میرشکارباشی از عایدات مالیه این

Baronthe - ۱

۲- داروغه علی الظاهر بمعنای محتسب و بمنزله رئیس پلیس امروز است، و هنوز هم در تبریز پاسداران غیردولتی بازار را داروغه نامند. ولی چنانکه از شاردن مستفاد میشود، در دوره صفویه عنوان شامخی بوده است.

شهر تأمین میشود، این قبیل حقوقات را تیول میخوانند. درباره مفهوم این کلمه در جای دیگر بتفصیل بحث خواهد شد.

علمای جغرافیای ایرانی میگویند که ابهر را کیخسرو فرزند سیاوش بنا کرده است، و نیز روایت میکنند که داراب یعنی داریوش بدفرجام (دارای سوم) بنای قلعه شهر اقدام کرد ولی اسکندر رومی یعنی اسکندر کبیر ساختمان آنرا اتمام و تکمیل نمود؛ این بلده مثل کلیه بلاد همجوار چندین بار خراب و ویران، و قتل عام و غارت گشته است. با این تفصیل در این ایام هیچگونه آثاری از گذشته درخشان شهر مشهود نمیشود. علمای مزبور مدعی هستند که ابهر از بلاد باستانی این سرزمین است خیلی ممکن است که این بلده با بلاش گرد یا مسابتا ویا با آرتاگانای توارینخ باستانی ایران تطبیق کند.

در ابهر تکلم بزبان پارسی آغاز میشود، بطوریکه دیگر در بلاد و دهات فقط بالسان مزبور حرف میزنند. تاحدود شهر مزبور زبان مردم ترکی است، ولی بالسان ترکیه عثمانی اندکی مغایرت دارد از ابهر تاهندوستان در تمام نقاط ایران بفارسی سخن گفته میشود، ولی بر حسب دوری و نزدیکی نسبت بشیراز که مظهر صفوت و سلامت زبان فارسی بشمار میرود، زبان مردم کمتر و بیشتر صاف و سالم است. بهمین جهت فارسی متداول در ابهر و نقاط مجاور آن بسیار خشن و ناهنجار میباشد.

درنهم ، درجاده ای که سرتاسر آن مسطح و مشعشع
 توصیف و تحقیق از باغها و بساتین زیبا و مصفا بود ، نه فرسنگ طی
 در باره دار السلطنه قزوین طریق کردیم و در حقیقت چنان بود که در خیابانهای
 خلد نشان باغ بزرگی سیر و سیاحت مینمائیم .

زیباتر از این مزارع سبز و خرم ، و اراضی منبت و مینو نشان در هیچ نقطه
 جهان پیدا نمیشود . بعد از پیمودن سه فرسنگ راه ، از مقابل قصبه پارساڪ (۱)
 که بوسعت ابراست عبور کردیم . بعلاوه قزوین (۲) را در جانب یسار
 خود ، بفاصله پنج فرسنگی ، گذاشته و گذشتیم . اینك من تحقیقات خود
 را در باره قزوین که بسال هزار و ششصد و هفتاد و چهار میلادی ، طی
 چهار ماه اقامت خود در آن در التزام دربار ایران ، برشته تحریر در آورده ام
 درج میکنم .

قزوین شهر بزرگی است که در يك دشت وسیع سبز و خرم بفاصله
 سه فرسنگی کوه الوند ، واقع شده است . این کوه یکی از جبال
 مرتفع و مشهور کشور ایران میباشد ، و شاخه ای از سلسله کوه های توروس
 (البرز) بشمار میرود که از نواحی شمالی پارت میگذرد و آنرا (عراق
 عجم را) از هیرکانی (گیلان و مازندران) جدا میکند . قزوین از جانب
 شمال بطرف جنوب گسترده شد ؛ و سابقاً سور و بارویی داشته است که

۱- Parsac (پارساڪ ، پرسك)

۲- Casbin قزبین ، یا قزوین . نویسند و مترجم این سطور را عقیده بر آنست که
 اسم قزوین از کاسپین (Caspiene) طایفه مشهور که دریای خزر نیز بنام آنها خوانده میشود ،
 مشتق شده است . و لذا اگر بحر خزر را چنانکه در زبانهای اروپایی معمول است ، دریای قزوین
 بگوئیم درست تر خواه بود . مادر کتاب تاریخ نمدن آذربایجان خود در اینمقوله صحبت کرده ایم .

اینک خرابه‌های آن مشهود می‌باشد، و در این ایام هیچگونه حصار و دیواری ندارد. دوازده هزار باب خانه باغچه دارد. محیط شهر شش میل است، و صد هزار نفوس دارد که چهل خانواده از آن عیسوی و صد خانواده موسوی می‌باشد که همه شان بسیار بی بد و نادارند. زیباترین نقاط قزوین عبارت است از: میدان شاه، که میدان اسب‌دوانی (اسپریس) می‌باشد، و درازای آن بالغ بر هفتصد پا (۱) و پهنایش بدویست و پنجاه میرسد و بشکل میدان شاه اصفهان ساخته شده است (۲). کاخ همایونی که هفت درب دارد و در اصلی عالی‌قاپی خوانده می‌شود که بمعنای باب همایون می‌باشد. لوحه‌ای باحروف طلایی در بالای این درب نصب کرده‌اند که در آن چنین خوانده می‌شود: «بغضایت کلمه لا اله الا الله که عقیده و ایمان ما است، این باب همایون همیشه مظفر و مفتوح باد.» باغهای کاخ شطرنجی شکل، زیبا و مصفا و خوب نگهداری می‌شود. شاه طهماسب این کاخ را طبق طرحی که یک معمار ترك داده بود، بسیار كوچك ساخته بود؛ ولی شاه عباس کبیر، بنای آنرا تغییر داده فوق العاده عظمت بخشید. در قزوین مسجد کم است و مسجد جامع شهر نیز كوچك می‌باشد. این معبد بدست هارون الرشید خلیفه بغداد بسال صد و هفتاد هجری بنا شده است، مسجد شاه قزوین یکی از ابنیه عالی و عمارات باشکوه و معظم ایران بشمار می‌رود. این معبد بسیار بزرگ درمناها الیه خیابان وسیع باب همایون واقع شده و درختان بزرگ اطراف آنرا احاطه کرده است. تقریباً تمام

۱- یا معادل ۳۲۴۸ متر است و دوازده شست می‌باشد.

۲- علی‌الظاهر قضیه برعکس می‌باشد، زیرا آبادیها و عمارات اصفهان در دوره صفویه

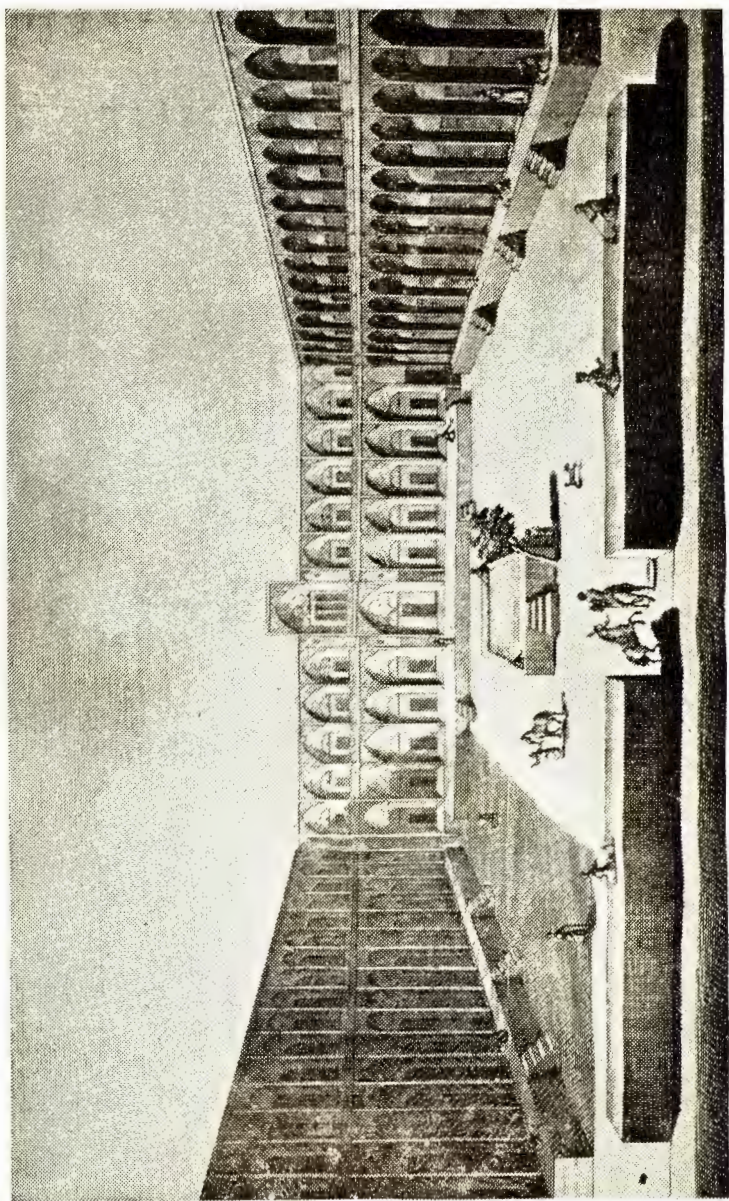
بعد از قزوین بوجود آمده است و پادشخت از تبریز به قزوین و از آنجا به اصفهان انتقال یافته.

بنای مسجد مزبور بخرج شاه طهماسب و در دوران حیات وی ساخته شده است؛ شاه اسماعیل پدر وی ساختمان معبد مذکور را آغاز ولی بعزت فوت بتکمیل و اتمام آن توفیق نیافته بود.

مسجد مهم دیگری در قزوین مشاهده نمیشود. چون ایرانیان اغلب اوقات و تقریباً همیشه نماز (عبادات مذهبی) را در منزل خود برگزار میکنند و معتقد آن نیستند که عبادات اجتماعی و نماز خوانیهای دستجمعی در درگاه الهی مقبول تر از ادای فرایض مذهبی بترتیب انفرادی است، لذا در بنا و ساختمان مساجد بقدر کاروانسراها که مورد نیاز و احتیاج عمومی میباشد، اهتمام نمیورزند. بعد از مساجد، ابنیه شایان توجه مدارس است، و مهمترین مدرسه قزوین خلیفه سلطان (۱) نام دارد که بنام بسانی آن خلیفه سلطان، صدر اعظم ایران خوانده میشود و بنایش پنجاه سال پیش با تمام رسانیده است.

کاروانسراها یعنی مهمانخانه های عمومی شهر نیز شایان توجه میباشد، و عمارات عالی و باشکوهی در آرمیان دیده میشود. کاروانسرای شاهی دارای دویست و پنجاه حجره، و يك حوض بزرگ آب، درختان عظیم و آسمانخراش در حیاط است و دو درب دارد که با دو راسته از دکاکین که اجناس بسیار گرانمایی در آنها بفروش میرسد، واردین را بمحوطه کاروانسرا هدایت میکند. اما باید متذکر شویم که عمارات عالی و ابنیه شامخه ای که شهر قزوین را زینت و جلال بخشیده،

۱- خلیفه در دوره صفویه عنوان سران صوفیه بوده است و خلیفه الخلفا لقب اعظم آنها میباشد. (مراجعه شود بتاریخ شاه عباس اول بقلم دانشمند محترم جناب آقای نصرالله فلسفی) اسم این مدرسه با لقب متداول مزبور بستگی دارد.



کاروانسرای کاشان

نه بازارها و کاروانسراهای آنست، و نه گرمابه ها و قهوه خانه ها (۱) و میخانه های مملو از مشروبات مردافکن آن که ایرانیان مدام در آنها مستغرق عیش و نوشند؛ شکوه و عظمت این بلده نتیجه وجود کاخها و قصرهای بیشمار بزرگان و رجال ایران است که از اسلاف باخلاف میرسد، و در مدت مدید اقامت دربار شاهنشاهی صفوی در قزوین که گاهگاهی اتفاق می افتد، مورد استفاده قرار میگیرد. در این شهر مثل اغلب بلاد دیگر این استان (پارت، عراق عجم) باغات و بساتین چندان فراوان و زیاد بنظر نمیرسد؛ زیرا اراضی این ناحیه خشک و شنزار است، و فقط نهر کوچکی که شاخه شاهرود بشمار میرود، زمینهای آنرا مشروب میسازد، آب این نهر نیز کم و بهیچوجه کفاف نمیبخشد. آبهای دیگری از کوهها باقنوات زیر زمینی که کاریز نامیده میشود بشهر آورده شده است. مردم از چشمه هایی که بعمق سی پاست، استفاده میکنند. آب این قیل قنات خنک و لی سنگین و بیمزه است. در نتیجه کمیابی آب و انهار هوای شهر قزوین مخصوصاً در تابستان سنگین و کثیف و ناسالم میباشد؛ و این نتیجه آنست که رودخانه ای وجود ندارد که فاضل آب و کثافات شهر را بشوید و ببرد. میگویند که ایرانیان بدانجهت از گردانیدن مسیر شاهرود بقزوین خود داری میکنند که مبادا این شهر در صفا و زیبایی از اصفهان جلوتر بیفتد و بالنتیجه شاهنشاه آنجا را ترك بگوید. علی رغم کمیابی آب همه گونه ارزاق و خواربار در این شهر بسیار زیاد و فراوان میباشد، چون اراضی اطراف قزوین برخلاف خود شهر از مجاری آب

۱- قهوه خانه ها در دوره صفویه مرکز اجتماعات بزرگان و مخصوصاً شعرا و ادبا بوده است (رجوع شود به جلد چهارم شاردن و بمقدمه دیوان صائب بقلم جناب آقای امپری فیروزکوهی).

کاملاً سیراب و سرشار است ، و بهمین جهت اغنام و احشام ، انواع و اقسام میوه جات و غلات بفرادانی پرورش می یابد و بدست می آید و همچون سیل بطرف شهر جازی میشود . عالی ترین تاکهای ایرانی در این سرزمین است و شاهانی خوانده میشود . دانه های این نوع انگور زرین و شفاف و همچون قرص کوچک زیتون سحر انگیز است . کشمش شاهانی باکناف و اطراف امپراطوری ایران حمل میشود . شراب شاهانی که قوی ترین مشروب عالم بشمار میرود بسیار عالی و مردافکن و مطبوع میباشد و مثل تمام مشروبات غیر مقطر غلیظ است . خوشه های این انگور عالی از شاخه های جوان زری بدست می آید که مطلقاً از آب محروم میباشد ، و پنج ماه تمام زیر آفتاب سوزان تابستان در اراضی شنزار بدون قطره آبی پرورش می یابد . بعد از انگور چینی ، اغنام و احشام موهارا چرا میکنند و سپس دهقانان ساقه های خشن و زمخت آنرا قطع مینمایند ، و فقط بشاخه های جوانیکه که تقریباً سه پا ارتفاع دارند ابقا میکنند ، و چنانکه ملاحظه میشود این شاخه ها نیز بهیچوجه بیایه و ستونی برای پرورش احتیاج ندارد . درختان پسته نیز در قزوین خوب بیارمی آید . روزهای تابستان بسیار گرم میباشد و این نتیجه ارتفاع زیاد کوهی است که در شمال آن واقع شده است ولی در مقابل شهبای قزوین باندازه ای خنک و سرد میباشد که انسان اگر لحظه ای پوشاك بتن خود نداشته باشد سرما خواهد خورد . طول این بلده هشتاد و پنج درجه و پنج دقیقه و عرض آن سی و شش درجه و سی و پنج دقیقه میباشد .

اکثر محققین غربی که درباره جغرافیای تاریخی
جغرافیای تاریخی
قزوین
بلاد ایران بتحقیق پرداخته اند، میگویند که
قزوین، آرساکیه (ارشک آباد، اشک آباد)

است، و که پیش از استیلای اشکانیان و تسمیه شهر مزبور بنام بانی و مؤسس
سلسله مزبور، این بلده اروپا (۱) نام داشته است؛ و این شهر همانست که
یونانیان باستان راگا (۲) خوانده اند و در کتب مقدس، راگ ماد (۳)
نامیده شده است. بعضی از دانشمندان عقیده دارند که قزوین، همان
شهر کلزیرای (۴) استرابن میباشد. مورخین ایران بنای این بلده را
چندان قدیم و باستانی نمیدانند. چنانکه در یک کتاب (۵) آمده است،
شاپور پسر اردشیر بابکان این شهر را بنا نهاده و بنام خویش شاپور
خوانده است؛ یونانیان باستان شاپور را ساپورس (۶) گویند. در تاریخ
دیگر (۷) ایرانی آمده است که بلده شاپور غیر از قزوین میباشد، و
شهریکه بدست شاپور بن اردشیر بنا نهاده شده در محل دیگری بوده است
سه فرسنگ در بالای قزوین بطرف مغرب، یعنی در محل التقای دو رود
ابهر رود و شاهرود که از الوندکوه سرچشمه میگیرد.

من از ثقات ایرانی شنیده ام که در محل مزبور فی الحقیقة مقدار

۱- Europe، دختر پادشاه فینیقی نیز بنام اروپا بوده است.

۲- Ragèa (ری)

۳- Ragés (ری)

۴- Strabon

۵- Elbejon = Explication (البیرونی)

۶- Saporés

۷- Teduiné (۲ قزوینی)

کثیری آثار اطلال باقیه وجود دارد، و تمام نویسندگان اتفاق دارند که دوقصبه سیرچای (۱۲) که در آن حدود میباشد، در دوره اردشیر بابکان بنا شده است.

در يك كتاب تاريخی ایرانی که توسط حمدالله (۲) تدوین شده، آمده است که آغاز بنای قزوین، عبارت از قلعه‌ای بوده است که پادشاه مذکور (اردشیر بابکان) بنا نهاده بود و بدین طریق میخواستند که از اقدامات دیلمیان که از الوندکوه پائین آمده سرتاسر این حدود را در معرض تاخت و تاز قرار میداده اند، جلوگیری کنند و قلعه مزبور، در محل همان میدان شاه کنونی قزوین قرار داشته و در دوره عثمان، یکی از خلفای اولیه حضرت محمد علیه السلام، بدست اعراب خراب و ویران شده است، تقریباً تمام مورخین از قلعه مزبور صحبت داشته و گفته اند که پس از تخریب و انهدام آن، قلعه دیگری که بزرگتر از اولی بوده در همان محل از نو بوجود آمد، و بدین طریق قصبه وسیعی پدیدار گشت. موسی الهادی بالله پسر محمد مهدی، خلیفه بغداد در سال صد و هفتاد هجری دستور داد که سور و بارویی برای آن بنا کنند، و در فاصله هزار قدمی قلعه شهر کوچکی بوجود آوردند که بنام وی مدینه موسی خوانده شد. یکی از محلات بزرگ قزوین هنوز هم بدین نام خوانده میشود. مبارك يوزبك (۳) آزاد کرده خلیفه که حاکم این استان و مأمور ایجاد بلده جدید بوده است، يك شهر كوچك دیگری در همان فاصله بوجود آورد

۱- Sartché (علیا و سفلی ؟)

۲- Ambdalla، از قرار معلوم مقصود حمدالله مستوفی قزوینی مصنف ترجمه -

القلوب و تاریخ گزیده و آثار معروف دیگر است.

۳- Moubarec yuzbac

که مبارکیه خوانده شد. ایرانیان بعد ها این بلده را مبارک آباد نامیدند.

هارون الرشید برادر و جانشین موسی الهادی با بنای عمارات عالیّه متعددی در فواصل بلاد ثلاثه مزبور، آنها را بهم متصل ساخت، و ساخلوی بزرگی در آنجا مستقر کرد و سرتاسر شهر را با سور و بارو و استحکامات لازم مجهز نمود. در سال صد و نود هجری بود که برای اجرای این طرحها بکار آغاز کردند. هارون الرشید در نظر داشت که شهر جدید را در مقابل هیرکانیان و دیلمیان مبدل پایگاه نظامی عظیمی کند، و برای عملی کردن طرحهای جنگی علیه ایبری (گرجستان)، آنجا را مبدل بمرکز و مخزن مهمات و تسلیحات نماید، به علاوه موقعیت تجارتنی خاصی برای بلده نو بنیاد پدید آورد. ولی چون اندکی پس از آغاز اجرای این طرحها، و پیش از اتمام نقشه منظور خلیفه زندگی را بدرود گفت، لذا نظریات مزبور در دوران وی عملی نگشت. در سال دویست و چهل و پنج هجری در دوره سلطنت خلیفه موسی مقتدر بالله که حکومت ایران را از سلف خود غصب کرده بود، ساختمان سور و باروی شهر پایان رسید و آنرا بنام قزین یا قزوین خواندند، باوا و گاهی با با، که بمعنای تنبیه و مجازات میباشد. زیرا معمولا خلیفه بزرگان را که مستوجب تنبیه مینداخت، در قلعه این شهر محبوس میساخت و مجازات میکرد، و بلده جدید الاحداث در حکم تبعید گاهی بشمار میرفت. آسیم بیک (۱) نویسنده ارمنی نظریه دیگری دارد و میگوید که شهر قزین با اسم

پادشاهی بنام قزین خوانده شده است (۱)

در سال سیصد و شصت و چهار هجری که یکقسمت از سور و باروی شهر خراب گشت ، صاحب کافی اسمعیل صدر اعظم علی فخرالدوله شاهنشاه ایران ، دستور فرمود که قسمتهای مخروبه را تعمیر و آباد کنند .

بسال چهارصد و یازده هجری ، امیر شریف بوعلی جعفر بتعمیر و مرمت و تجدید بنای قزوین که در نتیجه جنگهای داخلی شهر تقریباً مبدل بویرانه‌ای شده بود همت گماشت ؛ و در اثر مساعی جمیله وی بعد از دو سال هیچگونه نشانی از آثار مخروبه سابق ، بر جای باقی نماند . در تاریخ قزوین آمده است که دوبار زمین لرزه بطور وحشتناکی شهر را خراب و ویران کرده است . زلزله اولی بسال چهار صد و شصت هجری اتفاق افتاد که تمام دیوارها را نابود و یکسوم عمارات و آبادیها را معدوم ساخت . یکی از شاهزادگان سلجوقی (۲) ، سه سال بعد از این حادثه هایل . بمطامع جوزا خرابیها را تعمیر و مرمت کرد . زمین لرزه ثانوی که بقدر اولی دهشتناک نبوده ، در سال پانصد و شصت و دو هجری اتفاق افتاد . در اینموقع محمد پسر عبدالله المکاری فرمانفرمای پارت (عراق عجم) بود ، و مرکز حکومت وی در نزدیکیهای قزوین قرار داشت . حاکم مزبور برای مشاهده صدمات حاصله بقزوین شتافت و بتعمیر و مرمت خرابیها همت گماشت . این شخصیت چون تجدید بنای سور و باروی گلین قزوین را بیفایده میدانست ، و بعلاوه چنان حصار نا استواری را مطابق شأن و

۱- چنانکه متذکر شدیم باقرب احتمالات قزین (Carbin) همانا از نام طوایف

Caspiens یعنی کاسپیها مشتق شده است .

۲- Kehnon (۳)

عظمت شهر نمی یافت ، لذا دستور داد بقایای دیوار ها را نیز خراب ، و با آجر سرخ آنرا از نو بسازند . محیط سور و باروی جدید الاحداث بالغ بر صد هزار و سیصد گام و در هر پانصد گام مجهز بیرجی بوده است . این برج و باروها و آنچه که بعدها بوجود آمده بود در نتیجه هجومهای متعدد و متوالی ترك و تاتار كاملا از بین رفته است ، و چنانكه مذکور افتاد ، اطلال و آثار آن هنوز باقی میباشد .

پس از اینهمه حوادث هولناك ، اینك یش از سیصد سال است كه قزوین از نعمت صلح و صفا برخوردار میباشد ؛ و موقعیت ممتاز تجارتي این شهر كه ایالات و ولایات جنوبی امپراطوری ایران را با هیركانی (استانهای ساحلی بحر خزر) و ایبری (گرجستان) و ماد (آذربایجان) ارتباط می بخشد ، موجبات فراوانی و وفور نعمت را در آن فراهم آورده است . در سال نهصد و پنجاه و پنج هجری كه شاه طهماسب صفوی از دفاع تبریز در مقابل تهاجمات سلیمان بزرگ (قانونی) نا امید گشت ، پایتخت مملكت را بقزوین انتقال داد . شاهنشاه صفوی این شهر را برای استراحت در تمام فصول سال مناسب یافت ؛ معمولا زمستان را در قزوین میگذرانید و هنگام تابستان به ییلاقاتی كه در سه یا چهار فرسخی قزوین ، در دامنه الوندكوه واقع است ، میرفت و از آب و هوای خنك و خوب ، و مناظر مصفا و زیبای آنحدود استفاده میکرد و فصل گرما را در خرگاههای صحرائی با كمال خوشی و خرمی پایان میرسانید . جانشینان شاه طهماسب نیز زندگی خود را طبق سیره معمول پدر ، در قزوین گذرانیدند . ولی شاه عباس بزرگ در نخستین سال سلطنت خود ، پایتخت را باصفهان انتقال داد . برای این نقل و انتقال علل و موجبات متعددی میشمارند : بعضیها

معتقدند که شاهنشاه بزرگ صفوی آب و هوای قزوین را خوب نیافت ، و برخی دیگر مدعی هستند که ستاره‌شناسان برای سلطان خبر دادند که در صورت اقامت در قزوین ممکن است در معرض عوارض و حوادث متعدد و سهمگین قرار بگیرد . عده ای هم میگویند که چون شاه عباس بزرگ مایل بود آثار جاویدانی از خود بیادگار بگذارد ، و برای اجرای این منظور احداث و ایجاد عمارات عالیه و ابنیه شامخه را در شهر جدیدی بهتر امکان پذیر می یافت . ولی بطوری که من شنیده ام ، و بیشتر معقول و منطقی بنظر میآید ، آنست که شاهنشاه بزرگ بیکی از رجال محرم و معتمد خویش اظهار داشته است که برای اجرای منویات تاریخی خود و توسعه دایره جهانگیری و جهانکشایی خویش در جانب مشرق و جنوب امپراتوری ایران ، قزوین را ترك گفته و پایتخت را باصفهان برده است ، تا بدین ترتیب در انجام طرحهای خویش که پیروزمندانه با کمال افتخار همه آنها را بمرحله اجرا گذارد ، بهتر توفیق حاصل کند .

بهر صورت ، قزوین پس از اینکه مرکزیت سیاسی خویش را از دست داد ، بالطبع جاه و جلال يك دربار بزرگ نیز آنرا ترك گفت . جانشینان شاه عباس گاهگاهی یکی دو سال در این شهر اقامت گزیده اند . شاهنشاه فقید (۱) نیز در نظر داشت که بصوب قزوین عزیمت کند ، ولی اجل امان نداد .

شهر با تقدیم تحف و هدایا ، و تمنی و تقاضی موافقت شاهنشاه فقید را بمسافرت بقزوین جلب کرده بود ؛ و هنگامیکه از حرکت موکب

همایونی از اصفهان اطلاع یافتند، بمأموری که این خبر خوش را باهالی رسانیده بود، سیصد تومان موشدولوق (مژدگانی) دادند، این مبلغ معادل هزار و سیصد پیستول است. مهمترین عایدی اقامت دربار در قزوین برای اهالی، مصرف و فروش مقادیر کثیری خواربار و ارزاق خواهد بود که در بلده مذکور فوق العاده فراوان است، و بعلت عدم احتیاج ایالات و ولایات دیگر، بجایی صادر نمیشود.

علاوه بر مزایای متعدد مذکور برای شهر قزوین، علت عمده دیگر شهرت آن ظهور نویسندگان و دانشمندان بزرگ و معروف ازبلده مزبور میباشد از جمله لقمان که مصنف تمثیلات و افسانه‌های حکیمانه و معروفی است که بسیار بآثار ازوپ شباهت دارد، و محققین دانشمند عقیده دارند که مجموعه این داستانهای پرمغز کتاب واحدی میباشد. حاکم قزوین عنوان و لقب داروغه دارد؛ و معمولاً در هر دو سال حکام تغییر میابند، عایدی داروغه قزوین سالیانه ششصد تومان است که معادل نه هزار اکومیباشد. در اسناد و اوراق قضایی این شهر را بعنوان دارالسلطنه مینویسند، زیرا چنانکه معلوم است سلاطین سابق در سده های پانزده و شانزده میلادی از قزوین بر امپراطوری ایران حکمرایی میکردند. جمال آباد نیز از عناوین دارالسلطنه قزوین بشمار میرود.

در کیاره که قصبه پانصد خانه باغچه‌ایست، توقف

علل بنای دژهای
موقتی کردیم. در وسط آبادی، قلعه نیمه مخروبه‌ای

وجود دارد که از خشت خام بر سطح تپه‌ای بنا شده

است این دژ از بقایای قلای است که در سده سیزدهم (میلادی) ویران

کشته است. تهاجمات در عصر مزبور بسیار سریع و متوالی، و جنگهای داخلی فوق العاده شدید و طولانی بود بطوریکه مردم مجبور بودند بهرطریقی که ممکن باشد، درمقابل هر گونه مهاجمی خود را حراست و وصیانت کنند. امثال و نظایر این قبیل قلاع تقریباً در تمام آبادیها و قصبات حوزه قزوین در هر گوشه و کناری مشاهده میشود.

دردهم، فقط چهار فرسخ راه رفتیم، مسیر ما مسطح

تعریف و توصیف
طرز مسافرت در
مشرق زمین

و مصفا و مثل روزهای پیش مدام در استقامت جنوب بود. روش حرکت و مسافرت ما بعد از خروج ازمیانه که در سرحدات ماد (آذربایجان)

واقع است، چنین بود: همیشه شامگاهان، یکی دوساعت مانده بغروب و یا کمتر و بیشتر، بر حسب موقعیت منزل راهی که میبایستی پیمائیم، حرکت میکردیم. در حدود نیمه شب، فواصل پنج یا شش فرسنگی را طی میکردیم، و بطور کلی در طول تمام شب تقریباً هشت یا نه فرسنگ راه میپیمودیم. معمولاً در مشرق زمین همیشه مسافرین برای حفاظت و حراست خویش از صدمات آفتاب، در ساعات مناسب و مساعد شب حرکت می-کنند؛ و بدین طریق همه کاروانیان و همه چهارپایان از آفت حرارت مصون میمانند. در اوقات شب آدمی میتواند با کمال سرعت و سهولت طی طریق کند، نوکران نیز بعضی اوقات بدون زحمت با پای پیاده جاده ها را گزینمایند؛ حتی آقایان هم از پیاده رویهای اندک لذت میبرند، و بدین طریق هم از حمله خواب جلوگیری میکنند و هم در مقابل برودت خفیف هوا گرم میشوند. بدین ترتیب اسبها نیز آسایش و آرامشی احساس میکنند.

مسافرین پس از ورود بمنزل جدید، برختخواب میروند و از ساعات روز برای جبران بیخوابیهای شب استفاده مینمایند. یکی دیگر از فواید کثیر مسافرت در ساعات شب آنستکه، چهارپایان از هرگونه آسیب گرما و مزاحمت مکسها مصون میمانند و هنگام حرارت آفتاب باستراحت می-پردازند، نوکران نیز با استفاده از روشنایی بهتر میتوانند از آنها مواظبت بعمل آورند. بعلاوه در اوقات روز تهیه خواربار و ارزاق لازم برای مسافرین و چهارپایان بسهولت تمام میسر میگردد. کاروانسرا داران که تمام شب را در بستر استراحت بسر برده اند، در ساعات روز آماده هرگونه خدمت میباشند. مهتران پس از ورود بمنزل تازه ابتدا اسبانرا گردش میدهند، و سپس آنها را با صطبل برده، تسمه و بندهایشانرا باز میکنند؛ و بعد از یکی دو ساعت خورد و خوراک برایشان میدهند، و بالاخره خود ستورداران نیز باستراحت مشغول شده، بخواب میروند. در حدود ساعت نه یا ده همه کاروانیان بیدار میشوند و ناشتا میخورند. آنگاه مهتران مشغول مواظبت و پرستاری اسبان میگردند؛ آشپزها نیز بتبیه غذا و خوراک مشغول میشوند. آقایان هم پس از صرف صبحانه یا سرگرم کاری میگردند و یا بازهم باستراحت میپردازند. در ساعت چهار باسبها جو سفید میدهند، زیرا در مشرق زمین اسبان بهیچوجه از جو سیاه تغذیه نمیکند، و سپس آنها را زین و یراق می نهند.

در همین ساعت آقایان نیز ناهار صرف میکنند. هنگامیکه ارباب مشغول خوردن خوراک است، آشپزها بتنظیف ظروف آلات طبابخی می-پردازند، و نوکران نیز بیستن مفرش مشغول میگردند. مفرش بمنزله

صندوقی است که میتوان البسه و رختخواب را در آن نهاد و با کمال دقت و نظافت آنها را حفظ کرد و همراه برد. آنگاه خدمه بخوردن غذا مشغول میگرددند، و آقایان در این مدت لباس و کفش خود را میپوشند، پس از صرف ناهار از طرف نوکران که در میان آسیائیان، برق آسانجام میگیرد، آشپز سفره را جمع آوری کرده، لوازم مربوطه را جمع و جور مینماید؛ مهتران نیز برای بستن بند و تسمه وزین مرکوبها میشتابند، و خدمه دیگر بجمع آوری مفروشات و انجام کارهای مربوطه میپردازند، پس از انجام امور مزبور، بارها بسته میشود و کاروان بحرکت درمیآید. کسانیکه از دیدار مشرق زمین محروم مانده اند، مشکل است که سهوات مسافرت در ممالك شرقی را پیش چشم خود تصور و تجسم نمایند. البته سیروسیاحت باتمام لوازم زندگی کار بزرگ و مشکلی است و بمنزله نقل و انتقال يك خانه میماند. ولی چون کارها و وظایف در میان خدمه بطور مرتب تقسیم شده، لذا هر کس بسهوات تمام امور محوله را انجام میدهد. چون ممکن است در مهمانخانه های شرقی یعنی قهوه خانه ها لوازم و مایحتاج زندگی چنانکه باید و شاید فراهم نباشد، لذا میتوان برای نقل و انتقال مشروبات و مأكولات گوناگون بسهوات تمام از یخدانها استفاده کرد. یخدان صندوقهای چوبی است که مربع شکل (مکعب یا مکعب مستطیل) میباشد قطرش بالغ بر هیجده شست (هر شست ۰.۲۷ متر) و عمق آن به بیست تا بیست و دو شست میرسد. جوانب خارجی یخدانرا با نمد یا ماهوت مستور ساخته، و سطوح داخلی آنرا نیز چرم میگیرند. معمولا جفت این قبیل صندوقهای اغذیه و اشربه را مثل همیان بترك مرکوب چنان

تعینه میکنند که هیچگونه مزاحمتی برای راکب بوجود نیاید. در يك طرف معمولاً سفره و لوازم خورد و خوراك را مینهند، و در طرف دیگر شربت و قهوه و مشروبات و ینخ و مایحتاج دیگر را میگذارند. و چون معمولاً آب خنك و آشامیدنی در طول تمام راه پیدا نمیشود، یخداوندان، یکی دیگر از این محفظه های یخچالی را که درازتر است، در زیر شکم مرکب تعینه کرده است که شب و روز میتوان از آب مطبوع و گوارای محفوظ در آن، استفاده نمود.

ما در سگز آباد رحل اقامت افکندیم (۱) که مثل
تعریف سگز آباد
کیاره قصبه بزرگی میباشد و در وسط دشت زیبا
و مصفایی واقع شده است که عده کثیری آبادی در گوشه و کنار آن دیده
میشود. در سگز آباد و کیاره کاروانسرای وجود ندارد، ولی در هر دو
قصبه پانزده تا بیست باب خانه باغچه بزرگ وجود دارد که صاحبانشان
درب آنها را بروی عابرین و واردین باز گذاشته اند، و برای سکونت و
استراحت مسافرین تخصیص داده اند، و بسیار نظایف و تدیز تر از
کاروانسراها میباشد. وسایل استراحت مسافرین در این منازل کاملاً
آماده میباشد و خیلی خوب و عالی است، ولی توقف در آنها برای عابرین
بسیار گران تمام میشود. زیرا چنانکه معلوم است حسب الممول میزبان
از گرفتن کرایه و پول اجاره امتناع میورزد و جرئت ندارد که چنین چیزی
مطالبه کند، ولی در مقابل از بابت فروش علیق و ارزاقی که برای مسافرین

۱- Segs - abad ، شاردن این اسم را معنی کرده میگوید : یعنی مسکن سگها و (جائور معروف) . ولی مترجم و نویسنده این سطور سگز آباد را مثل سکستان ، سچستان یا سپستان میدانند ، که مسکن قومی از سگانه باشد.

تهیه میکنند، وجوه سنگینی اخذ میکند، زیرا برخلاف کاروانسرا که برای اجناس قیمت معین و مقطوعی وجود دارد، در اینجا متصدیان بمیل وازاده خود هر چه میخواهند از مشتریان میگیرند.

در یازدهم، هشت فرسخ راه پیمودیم. دو فرسنگ
 مهدان جنگ اشکانیان
 اولیه را از میان ارتفاعات و تپه‌ها طی کردیم، و راه
 ورومیان

در این قسمت پست و بلند و ناهموار بود، ولی مابقی عبارت از يك دشت سبز و خرمی بود که سرتاسر آنرا دهات آباد مستور ساخته، و اکناف و اطرافش پوشیده از مزارع مصفایی بود؛ حکایت میکنند که جنگ میتريدات (مهرداد اشکانی) و لوکولوس درهمین محل وقوع پیوسته است، و شکست کراسوس در تاریخ روم سخت مشهور می باشد (۱). ما در يك کاروانسرای بنام کیخسرو که یکی از عمارات عالی و ابنیه جاویدان ایران است، رحل اقامت افکندیم (۲). از ملحقات این مهمانخانه دو دستگاه باغ و دو بنای آب‌انبار، يك گرمابه و يك آب چشمه بخصوص شایان توجه است. این بنای عالی از آثار خیریه ملکه شاه عباس کبیر میباشد. بانوی بانوان ایران برای حفاظت و حراست این کاروانسرای بزرگ، و تنظیف و تدارك آن برای عابرين و مسافرين موقوفه‌ای نیز معین کرده که هزار لیره فرانسوی عایدی آنست و برای مخارج چهار نفر

۱- یعنی جهانگیران رومی برای اولین بار درهمین محل با مقاومت دلاورانه ایران‌اشکانی مواجه شده، خائباً خاسراً برای همیشه خاور را وداع گفتند. برای شرح این شکستهای تاریخی رومیای مراجعه فرمائید به پلوتارک، که بهتر از همه داستان جنگهای مزبور را سروده است.

۲- Koskeirnu؛ اگر چه برخلاف نرکان عثمانی، صفویه القاب و عناوین پارسی اختیار و انتخاب نمیکرده اند. (رجوع فرمائید بجلد سوم تاریخ ادبیات ایران تصنیف براون، ولی از طرز تحریر و ضبط کلمه Keikorrrou کبخیز و مینماید).

خدمتکار دائم کاروانسرا تخصیص داده شده است. ولی چون عایدات موقوفه مربوطه از طرف متولیان حیف و میل میشود، لذا در تنظیف این کاروانسرا چنانکه باید و شاید اهتمام بعمل نمیآید، بطوریکه در گوشه و کنار آن آثار کثافت مشهود و علایم خرابی نمایان میباشد. از قراریکه میگویند برای بنای این عمارت چهار هزار تومان پول خرج شده است که معادل صد و هشتاد هزار لیره میباشد. در گوشه و کنار امپراطوری ایران پلها و راهها، و بیمارستانها و کاروانسراهایی دیده میشود، که از داد و دهش این زن نیکوکار بوجود آمده است. این ابنیه و عمارات عام المنفعه بانوی مزبور را در نظر مردم معزز و محترم ساخته است؛ و اگر بقول عامه اعتماد کنیم، برای احداث آثار نیکوی مذکور مبلغ صد هزار تومان از طرف این بانو خرج شده است که معادل چهار میلیون و نیم لیره میباشد (۱) این زن نامدار زینب بیگم (۲) نام داشته است.

در دوازدهم، هشت فرسنگ راه رفتیم که سه اوایه تعریف و توصیف ساوه آن در دشت و دمن سبز و خرمی بود که کیخسرو در آن واقع است، ولی پنج بقیه را در یک منطقه مخصوص، که راهها اندکی در آن پست و بلند و ناهموار است، سیر کردیم. دو ساعت بطلوع آفتاب مانده بود که به ساوه وارد شدیم، و در حومه شهر که مشرف بر جاده مرکز است، رحل اقامت افکندیم.

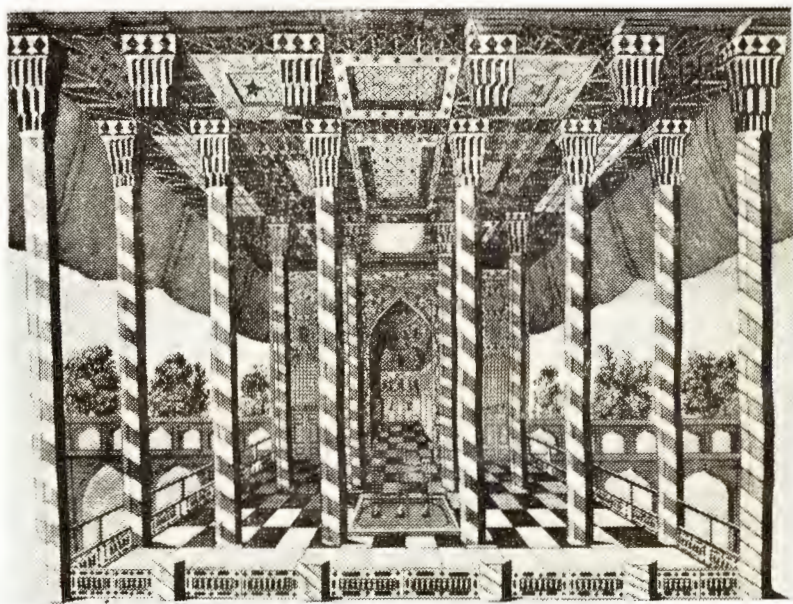
ساوه شهر بزرگی است که در یک صحرای شنزار و خشک واقع شده و از الوندکوه مشهود و مرئی میباشد. محیط این بلده بالغ بر دو

۱- علی الظاهر مقصود لیره فرانسوی است، نه لیره استرلینگ و لیره فرانسوی معادل فرانک قدیم میباشد.

۲- Heinab Begum ؟ زینب بیگم ؟

میل است ، و دور تا دور آنرا دیواری کشیده اند ولی بهیچوجه کثیر النفوس نمیشد ، بطوریکه باستثنای مرکز شهر ، بقیه محلات مغزوبه و غیر مسکون است . سور و باروی شهر نیز چندان خوب نگهداری نمیشود و هیچگونه آثار شایان توجهی در اطراف و اکناف مشاهده نمیگردد . ولی بطوریکه از بقایا و اطلال آثار و ابنیه گذشته استنباط میشود ، سازه در گذشته بلده خوبی بوده است . یک رودخانه کوچک و مقدار کثیری آب چشمه مجاری و میاه شهر را تشکیل میدهد . اراضی این بلده بطور کلی خشک و شنزار است ، چنانکه تمام محصولات فقط بنیروی کار و کوشش و بتدبیر و هنر و صنعت بدست می آید . باوجود همه اینها باغات و بساتین بزرگی در سازه دیده میشود . آب و هوای این شهر بسیار گرم و ناسالم میباشد ؛ عرض جغرافیایی آن سی و پنج درجه و پنجاه دقیقه ، و طولش هشتاد و پنج درجه است . داروغه ای حاکم شهر بشمار میرود .

مورخین ایرانی در این عقیده متفق القولند که سرتاسر صحرای سازه در عهد گذشته باطلاق و مرداب و برکه پر نمکی بوده است ، یعنی درست شبیه منطقه ای که دریای نمک نام دارد ، و در قسمت شرقی سازه ، بفاصله بیست فرسنگی واقع میباشد ، و راه اصفهان به هیرکانی (ایالات ولایات ساحلی خزر) ، درسی فرسخی از آنجا میگذرد . اما تاریخ نویسان مزبور در تعیین تاریخ خشک شدن این بلده وحدت نظر ندارند . بعضی داستان افسانه آمیزی بیان کرده مدعی هستند که در شب تولد حضرت محمد علیه السلام این معجزه بوقوع پیوسته است ؛ و برخی نیز میگویند که حضرت علی علیه السلام ، داماد حضرت رسول اکرم بطور معجز آسای چشمه های آب را در آن سر زمین پدید آورده است ؛ این عده اخیر اضافه



کاخ شاهی در اصفهان

میکنند که آنحضرت این معجزه را بدون اینکه شخصاً بساوه تشریف بیاورد، انجام داده و بایک کلمه تنها این عمل خارق العاده بمنصه ظهور رسیده است؛ و چون مردم قم در مقابل پدرزن حضرت رسول (ابوبکر) ازولی بر حق طرفداری میکردند، لذا آنحضرت این معجزه را بخاطر آنان انجام داده است، این مورخان همچنین حکایت میکنند که قمیان برای مؤبد و مغلذ ساختن آثار این عمل خارق العاده، شهری بجای دریای نمکزار خشک شده بنا کردند، و نخستین سنک بلده جدید بطالع جوزا گذارده شده است. مردمان شمالی (مهاجمین ترك و تاتار) ساوه را در سده چهارم هجری ویران کردند. چهل سال بعد، خواجه سدیدالدین (۱) پسر ملك شرف الدین ساوجی در تجدید بنای ساوه اقدام و اهتمام ورزید، بطوریکه وسعت شهر جدید بزرگتر از بلده پیشین گشت، و سور و بارویی نیز بدور آن کشیده، باسنک و آجر سرخ مفروش ساخت.

چندی بعد، خواجه شمس الدین بتوسعه ساوه از ناحیه شمال همت گماشت و ده چشمه آب پدید آورد و در شهر جاری ساخت، و مسجد بزرگی در جانب غربی بلده بنا کرد، و در ایجاد این معبد طرح مسجد سید اسحاق پسر امام موسی کاظم علیه السلام را که قرنهای پیش در آنحدود ساخته شده بود، تقلید کرد. درست در جوار همین مسجد، يك مقبره بسیار باشکوه و عالی وجود دارد که مدفن برخورداريك، خداوند توپخانه ایران است؛ این مرد بزرگ دهسال پیش از بیماری استسقا درگذشت.

تحقیقات و تتبعات
در باره ری

در چهار فرسنگی ساوه، روبروی آن در جانب

غربی زیارتگاه مشهوری وجود دارد که مورد توجه

ایرانیان پرهیزکار میباشد. مردم این مزار را

متعلق به شموعیل یعنی ساموئل پیغمبر میدانند، و عقیده دارند که رسول

مزبور در آن مدفون است. مزار مذکور ضریح بسیار عالی دارد، و در

وسط مسجدی واقع شده است. در طرف شرقی ساوه، یعنی درست در

نقطه مقابل این مقبره، بفاصله نه فرسخی شهر، موازی با آن، در گوشه و کنار

اطلال و آثار باقیه شهر معروف ری، بزرگترین بلاد آسیا مشاهده میشود.

تعریفات فوق العاده حیرت آوری که از ری میکنند، باور

کردنی نمیباشد، ولی باوجود این، مورد تصدیق تمام تاریخنویسان است،

بعلاوه عده ای نیز با مشاهدات عینی خود آنها را تأیید میکنند. در علم

معرفة البلدان ایرانی آمده است که در دوره خلافت مهدی بالله ابو محمد

دوانیقی که در سده نهم میلادی (قرن سوم هجری) میزیسته، بلده ری به

نودوشش بخش و ناحیه قسمت میشده است، و در هر يك از این بخشها چهل

و شش خیابان و در هر خیابانی چهارصد باب خانه باغچه و ده باب مسجد

وجود داشته است. شش هزار و چهارصد باب مدرسه، شانزده هزار و ششصد

باب گرمابه، پانزده هزار مناره مسجد، دوازده هزار آسیاب، هزار و

هفتصد رشته آب چشمه، سیزده هزار باب کاروانسرا آبادی این سواد اعظم را

تشکیل میداده است. من جرئت نمیورزیدم که (۱) شماره منازل و خانه

های مسکونی شهر را ذکر کنم، زیرا تعداد نفوس این بلده را فقط بالغ

۱- چنانکه از تاریخ جهانگشای جوینی مستفاد میشود، شهرهای معمولی خراسان پیش

از استیلای مغول، هر يك دوسه میلیون نفوس داشته است.

بر نیمه این شماره میتوانم باور کنم؛ باوجود این علمای جغرافی اروپایی در اینمورد بدعاوی نویسندگان شرقی اعتماد میکنند. مورخین عرب نیز تأیید میکنند که در سده سوم هجری، یعنی درست در دوره مورد بحث، ری پرجمعیت ترین بلده آسیا بوده است؛ و مدعی هستند که در روی زمین غیر از بابل، هیچ شهری از لحاظ کثرت نفوس و یا از جهت ثروت و مکننت، اینقدر معظم و معتبر نبوده است. بهمین جهات در کتب تاریخی القاب و عناوین عالیّه برای بلده ری مشاهده میشود: ام البلاد، باب الابواب الارض، سوق العالم، بلدة البلاد. دامستان بنای ری نیز شایان توجه میباشد. مورخین مجوس (۱) مدعی هستند که شیت نیره نوح علیه السلام آنرا بنا کرده است و نخستین سنك بنا را بطالع عقرب نهاده است. عقیده عموم بر آنست که هوشنگ پیشدادی بنای ری را پدید آورده است. مورخین شرقی نخستین سلسله سلاطین ایران را پیشدادیان می نامند و این پادشاهان را فرمانروایان اولیه و واضع قوانین ابتدایی میدانند و آنها را بصفّت دادگستری موصوف و ممتاز میدانند. هوشنگ دومین پادشاه این سلسله بوده است (۲).

منوچهر پنجمین پادشاه پیشدادی، بعد از هوشنگ بتوسعه ری همت گماشت. عظمت و ابهت اولیه این شهر تا استیلای اسلام همچنان باقی بود، ولی فاتحین عرب آنرا ویران و خراب کردند، منصور، مهدی بالله سومین خلیفه بابل (بغداد) بتجدید بنای ری و توسعه و آبادی آن اهتمام خاصی مبذول داشت، بطوریکه از حیث عظمت و کثرت نفوس بر دوره

سابق پیشی و بیشی یافت؛ و در دورهٔ اخلاف و جانشینان وی (سده سوم هجری) بلده ری باوج عظمت خود رسید (۱). آخرین خرابی این شهر در نتیجهٔ جنگهای داخلی، در دوره استیلای تاتار در پارت (عراق عجم) وقوع یافت. در آن عهد مذهب اسلام مثل همیشه منشعب بچندین شعبه بود: ایرانیان شیعه (علی) بودند، ولی ترکها پیرو سنت (پیغمبر اسلام) بشمار میرفتند، و این دو قوم برای تقسیم کشور مابین خود مشغول پیکار بودند. جنـك شیعیان و سنیان شصت سال طول کشید؛ بالاخره چون شیعه (در اواخر دیـالمه) در نتیجه مساعدت اقوام سنی مذهب تاتار كوچك بسنیان ترك، از پا درآمد، پیروان سنت پیروزی یافتند و بنوبه خود بدو فرقه شافعی و حنفی منقسم گشتند و قاطبهٔ سنیان مسلمان امروزه از مریدان این دو فرقه تشکیل شده است. این جنگهای داخلی بـا تهاجمات تاتار (مغول) دست بهم داده، بلده معظم و مشهوری را در پایان سده ششم هجری مبدل بویرانه و محکوم بنا بودی کرد شصت سال بعد، فخرالدین سلطان پارت (عراق عجم) که بـا غازان خان تاتار، شاهنشاه ایران بمصالحه گرایده بود، در تجدید و تعمیر بنای شهر ویران ری اهتمام بسیار ورزید، ولی باوجود این در آرزوی خود توفیق نیافت و بمقصد نرسید. بطلمیوس ری را راگیا (۲) می نامد، نویسندگان یونان باستان نیز این شهر را بنامی میخوانند که علی الظاهر از کلمه ری اشتقاق یافته است.

۱- مثل معروف تركت الرأى بالرى، که مربوط به ابومسلم خراسانی میباشد، در دوره

اعتلای ری بعد از اسلام یعنی قرنهای دوم و سوم هجری پدید آمده است.

عرض جغرافیایی ری، سی و پنج درجه و سی و پنج دقیقه است، طول آن هفتاد و شش درجه و بیست دقیقه میباشد. اراضی این شهر بسیار خوب و حاصلخیز است، بطوریکه همه گونه میوه جات و محصولات خوب در آن بدست می آید. اما آب و هوایش تبخیز و ناسالم می باشد، پوست انسان را زرد و آدمی را دچار تب میکند، ولی با وجود همه اینها مردم میگویند که اهالی این منطقه بهمان میزان ساکنان مناطق و نواحی دیگر عمر میکنند. این موضوع خیلی حیرت آور است، و چنانکه این شعر فارسی نیز حاکی از حقیقت مذکور میباشد:

دیدم سحر گه، ملك الموت را که پای بی کفش میگریخت ز دست و پای ری
گفتم تونیز، گفت چوری دست بر گشاد بویحیی ضعیف چه باشد پبای ری
علما و دانشمندان متعددی از سرزمین ری برخاسته است؛ و طی قرون متوالی گوهرهای گرانمایی که از مفاخر مشرق بشمار میروند، در آغوش آن نهفته است و حکایت میکنند که در دوره عظمت و آبادی ری، تمام شبها تا صبحگاهان بسیاری از مساجد کوچک شهر با صد شعله چراغ فلزی گوناگون روشن بود، و پانصد شعله نیز بمسجد های بزرگتر اختصاص داشت.

در سیزدهم. در يك سرزمین سبز و خرم و مسطح

در جعفر آباد

شش فرسنگ طی طریق کردیم. در این منطقه راه

بلعت وجود نهر مارپیچی و تلاقی مجاری متعدد فرعی که برای آبیاری اراضی احداث شده است، مارپیچ بود. ما از يك پل بزرگ و پلهای متعدد کوچکی عبور کردیم، و در يك کاروانسرای بزرگی که در دشت همواری بنا شده است رحل اقامت افکندیم؛ در حوالی آن چهار باب

کاروانسرای كوچك ديگرى نيز ديده ميشد. مهمانخانه‌اى (كاروانسرا) كه ما براى اقامت خود اختيار كرديم، جعفر آباد نام داشت، و بنام جعفر يكي از اعيان بزرگ ايران كه كاروانسراهاى اين حدود را براى اولين بار وى بناكرده است، خوانده ميشود.

در چهاردهم. پنج فرسنگ در دشت و دمن مذكور
داستان كوه طلسم
و شاه عباس كبير
راه پيموديم. در نيمه راه در طول جبل كوچكى
كه طلسم كوه خوانده ميشد، طى طريق كرديم.

اين كوهستان خصوصيت بسيار شايد توجهى دارد كه تا كنون من نتوانسته‌ام بحقيقت آن ايمان آورم. توضيح آنكه هنگاميكه كسى باين كوه نزديك ميشود، كوهستان در نظر وى بتدريج بشكلهائى مختلف و صور گوناگون و ارتفاع و عظمت متنوعى نمودار ميگردد. قله طلسم كوه كه ذروه آن مدام در مقابل ناظر قرار دارد، ميگويند كه هميشه در جبهه نظر ناظر و بميزانيكه وى براى تماشاى آن ميچرخد، رأس قله نيز بطرف او مى‌گردد و مى‌چرخد. بعقيده من، اين افسون طبيعت معلول و مولود مناظر و مراياى متنوعى است كه از طرف بينندگان بطرف آن معطوف ميشود؛ در اينمورد، طبيعت در حقيقت بمنزله صفحات نقاشى بسيارعالى ميباشد، كه بر حسب توجه ناظرين بتابلوى منظور از نقطه نظرهاى مختلف، بشكلهائى متنوع و صور گوناگونى تجلى و خودنمايى ميكند. رنگ كوه طلسم نزديك بسياهى و جنس خاك آن همانند باسعر جبال آتشفشانى ميباشد. از نزديك زوايا و خفايائى بشمارى در اين كوهستان مشاهده ميشود كه بدست بشر بوجود آمده است. بسيارى از اهالى مدعى بودند

که کوه طلسم آشفشانی میباشد، ولی من کسی را پیدا نکردم که آشفشانند
 آنرا دیده و یا شنیده باشد. از موهومات منتشره در میان عامه آنست که
 کسانی که در صدد صعود باین کوهستان بر آیند، ناپدید میگردند، و
 مثل آنکه در آب دریا فرو روند، در میان خاک کشیده میشوند؛ و حکایت
 میکنند که يك روز شاه عباس کبیر دستور فرمود که یکی از نوکران با
 فانوس افروخته ای در دوش، بقله کوه طلسم صعود کند؛ اما فی الفور فانوس
 خاموش گشت، و نوکر ناپدید شد. هنگام حرکت به قم، این کوهستان
 در سمت یسار جاده دیده میشود.

از دور که بقم نزدیک میشدیم، در هر گوشه و کنار
 چهارصد و چهل و چهار امامزاده
 با مقابر كوچك و مساجد محقری که مدفن نوادگان
 و نیرگان حضرت علی علیه السلام میباشد، مواجه
 میگشتیم. ایرانیان نخستین سلسله اولادین خلیفه را امامزاده، میخوانند
 که بمنزله فرزندان حواریون مسیحی میباشد. امامزادگان در نظر
 ایرانیان قدیسن بشمار میروند. عده کثیر و بیشماري از آل علی علیه
 السلام در ایران مدفون میباشند. مقابر امامزادگان در حوالی قم بالغ بر
 چهارصد و چهل و چهار است.

راه آنروزما در این شهر، در ساعت ده شب پایان یافت، اما
 ناگهان يك حادثه هایله ای پیش آمد کرد، بیم از دست دادن حیات برایم
 میرفت. من از مرکوب خویش در دم درب کاروانسرا پیاده شده و عنان
 اسبم را در دست خود داشتم و منتظر بودم که مهترم بیاید آنرا از من
 بگیرد. در این هنگام مرکوب دیگری که در مقابل قرار داشت، و من

آنرا نمیدیدم ، از تماس من با دم خویش بغضب آمده با دو پای خود ضربتی بشکم من وارد آورد ؛ و اگر اندکی دورتر بودم لگد با ضربت مستقیم مرا حتماً از پادر آورده بود . سرگردن مرکوب من مرا نگهداشت بطوریکه بزمین نیفتادم ، ولی بیش از یک ربع ساعت نزدیک به خفقان بودم و قدرت تنفس نداشتم . ولی عنایت الهی که همیشه شامل حال من بوده است ، مرا از این ضربت مهلك نجات بخشید . معذرت شش هفته درد این لگد را کشیدم ، اما طوری نبود که مانع کار و زندگی ام بشود ، و تقریباً بترتیب عادی مشغول امور خویش بودم .

قم شهر بزرگی است که در دشت وسیعی در طول تعریف و توصیف قم يك رودخانه و در مقابل کوه بلندی که نیم ساعت راه با آن فاصله دارد ، واقع شده است . هیأت این بلده مربع مستطیل میباشد ، که از طرف مشرق بسوی مغرب گسترده شده است و وضع آن در تصویر مربوطه از نظر قارئین میگذرد . بطوریکه مردم محل میگویند ، این شهر دارای پانزده هزار باب خانه باغچه است و العهدة علی الراوی ، چون من شخصاً بشماره آنها اقدام نکرده ام . اکناف و اطراف قم را باغها و بساتین احاطه کرده است ، بعلاوه باغات بزرگی نیز در آن طرف رودخانه دیده میشود . در یکی از باغهای مصفای این حدود ، مقبره رستم خان از سلسله سلاطین گرجستان مشاهده میشود ؛ این پادشاه برای نیل بسلطنت آن سامان بآئین اسلام گروید . این باغ باشکوه از گردشگاههای عادی اهالی قم بشمار میرود . دو دیواره عالی در لبه رودخانه بطول نهر و بدرازی خود شهر وجود دارد ، و در منتهی -

الیه شرقی رودخانه پل بسیار باشکوهی نباشده است . همچنین بازارهای بزرگ و خوبی وجود دارد که خرید و فروش عمده خرده در آنها انجام میگردد ؛ ولی باوجود این قم موقعت عمده تجارتی ندارد . صادرات مهم شهر عبارتست از میوه جات تر و خشک ، بخصوص انار ، و صابون بسیار ، تیغه های شمشیر ، و ظروف سفال و سفید و لعابدار . عالیترین صابون و بهترین تیغه شمشیر در سرتاسر ایران مخصوص صنعتگران شهر قم است . کوزه های قم بخصوص از این جهت جالب توجه و مورد نظر طالبین میباشد ، که درایام تابستان آب آشامیدنی در این ظروف بسرعت اعجاز آوری خنک و مطبوع و خوردنی میشود ؛ و این در نتیجه تخلخل و ترشح مدام آنها است .

کسانی که طالب آب مطبوع و خنک میباشدند ، از يك کوزه حد اکثر بیش از پنج یا شش روز استفاده نمیکند . معمولا برای دفع رایحه گل ابتدا کوزه را با گلاب میشویند ، آنگاه آنرا از آب پر ساخته ، پارچه سفید تری بدورش پیچیده در هوای آزاد آویزان میکنند . یک ربع آب کوزه درشش ساعت اولیه به بیرون تراوش میکند ، ولی سپس کمتر ترشح میشود بطوریکه روز بروز منافذ کوزه با کثافات (آهک و خاک و اجرام دیگر شیمیایی) گرفته میشود و خلل و فرج آن بطور کلی مسدود میگردد . در این موقع دیگر این قبیل ظروف فاقد صلاحیت میگردد و بعلت عدم ترشح آب در آنها میکنند و بایستی تازه اشرا گرفت . برای تهیه آب آشامیدنی در قم ، مردم از منابع تحت الارضی که با چهل یا پنجاه پله بزرگ با عمق زمین هدایت میشود ، استفاده میکنند .

آب این منابع بسیار مطبوع و فوق العاده خنك میباشد، و عبارت از چشمه هائیکست که در همان محل از زمین بیرون می آید و بوسیله شیرى بازو بسته میشود. منابع میاه مذکور، در گرمای شدید و سوزان تابستان قم و حوالی آن، نعمت عظمی و موهبت گرانبهائی شمرده میشود. کاروانسراها و مساجد زیبای متعددی در این شهر وجود دارد؛ و عالیترین مسجد قم همانست که دو پادشاه متوفای اخیر ایران در آنجا بخاك سپرده شده اند (۱)

تصویر این مسجد باشکوه که شهره آفاق خاور است، از نظر خوانندگان میگذرد. چنانکه در تصویر مربوطه دیده میشود، مسجد مزبور دارای چهار حیاط میباشد: محوطه نخستین همچو باغی است که از گل و درخت مستور است و بشکل مربع مستطیل میباشد. خیابان وسطی سنگفرش شده و با طارمی و نرده از باغچه و گلستان مجزا گشته است؛ و دو منطقه مرتفع آجر فرش بارتفاع سه پا (۲) در دو طرف خیابان مشاهده میشود که در طول حیاط امتداد یافته است. بر سطح هریک از این مناطق بیست باب اطاق دیده میشود که هریک دارای طاقی بوسعت نه پای مربع، و یک بخاری و یک ایوان است. در قسمت ورودی این محوطه، در جانب چپ سرداب عمیقی از نوع چشمه های سابق الذکر دیده میشود، و در قسمت راست قفسی مشاهده میگردد. بطور کلی این قسمت از بنا فرحبخش است.

جوی آب زلالی از حوضی که در مدخل محوطه است خارج می-

۱- شاه صفی اول و شاه عباس ثانی .

۲- هر پا معادل ۰٫۳۲۴۸ متر است .

شود و بحوض دیگری که در منتهی الیه حیاط واقع میباشد، روان میگردد و بطورکلی سرتاسر معحوطه را چرخ میزند: ده بیت که با آب طلا در سر درب مدخل نگاشته شده است، مقبره را معرفی میکند (۱)
 «تاریخ سر درب مقبره حضرت معصومه معظمه مکرّمه قم علیها السلام در دوره سلطنت سعادت نشان شاه عباس ثانی ادام الله ظله العالی»
 این باب رحمت بروی مسلمین گشوده گشت. عابری از تماشای آن بهشت را از یاد میبرند.

ناظرین بر معحوطه های دلکش این بنسا خیره میشوند و هیچگاه نمیتوانند همچو باد از آنجا سرعت و سهولت بگذرند.

معصوم (۲)، خلیفه مرشد اعظم (۳)، که خورشید جهات تاب از رای منیر او مستفیض است، توسط یکی از نواب خویش بنام آقامراد، این سر درب بزرگ را که در اوج وعظمت سربفلك میساید بنا کرده است.
 این است مدخل کاخ همایونی حضرت معصومه معظمه، ذریه خاندان حضرت رسول اکرم علیه السلام.

زیارت این آستان مقدس که ماه و خورشید بر آن بوسه میزنند، مایه مباهات و سعادت مؤمنین است.

زایرین این آستان مبارک در مستدعیات و منویات خود همچون سهم نافذ، مصیب و مقضی المرام خواهند بود.

مسلم است که تقدیر در مقابل تدبیر بانی این درگاه که مرضه الله

۱- چون متن اصلی ابیات در دسترس نبود بنقل مفهوم آن اکتفا شد.

۲- Massoum

۳- خلیفه در دوره صفویه، پیشوایان صوفیه را می گفتند و خلیفه الخلفا جانشین شاهنشاه، که مرشد کامل، لقب داشت، بشمار میرفت.

آنها بوجود آورده است ، مانعی بوجود نخواهد آورد .
ای مؤمن مسلمان که اشتیاق درك تاریخ بنای این آستان راداری ،
در «مشتاق درك» میتوانی آنها بیابی (۱) .

توضیح آنکه مردم مشرق تاریخ ابنیه و آثار و حوادث و وقایع را
(باحساب جمل و ابجد) طی کلماتی بسیار مناسب و موافق و مربوط با
موضوع مورد نظر بیان میکنند که شایان توجه است (۲) ؛ و اینك يك مثال
دیگر در این مورد بیان میکنیم :

بدستور شاهنشاه ایران خرگاهی ساختند که دو میلیون برای تهیه
آن خرج شده بود ، و چون در تاروپود خیمه طلای بسیار بکار رفته بود ،
آنها کاخ زرین خواندند ؛ و مادر جای دیگر تعریف این خرگاه همایونی
را بیان خواهیم کرد . برای حمل و نقل کاخ زرین دویست و هشتاد رأس
شتر اختصاص یافته بود ، و از همین نکته میتوان بعظمت و وسعت ،
اهمیت و ابهت ، و ارزش آن پی برد . دهلیز این خرگاه را از مخملی
ساخته اند که متنش طلایی میباشد و در کیلویی اشعار باسطور زرین به
عبارت ذیل بنظر میرسد :

خواهی از تاریخ خرگاه سلیمانی ؛

بجو از اورنگ سلیمان ثانی (۳)

۱- شاردن هزار و شصت و یک استخراج کرده است و ترجمه فرانسه ماده تاریخ را
Desir نوشته ، ولی «مشتاق درك» هزار و شصت و پنج میشود .

۲- اروپائیان نیز با حروف c , l , x , v پنج ، ده ، پنجاه و صد را می‌رسانند .

شاردن ،

۳- شاردن هزار و پنجاه و هفت استخراج کرده : - *Ragarde le trône du*
Second Salomon ولی مصرع مذکور هزار و چهل و نه را می‌رساند و البته گمان نمیرود که
بقیه در صفحه بعد

اگرچه این قبیل مطالب در نظر اروپائیان مبهم و تاریک و بطور کلی بی سروته مینماید، ولی در زبانهای شرقی واجد لطافت و زیبایی خاصی میباشد.

حیات دوم مثل اولی زیبا و مصفا نمیشد؛ ولی محوطه سوم به-هیچوجه پای کمی از اولی ندارد.

حیات سوم را عمارات دو اشکوبه‌ای احاطه کرده است که دارای مهتابی و ایوان میباشد؛ و چشمه آبی درست نظیر محوطه اولی، ساختمان را تکمیل کرده است، در وسط حیات حوض آب بزرگی دیده میشود، و چهاردرخت بزرگ در چهار گوشه آن کاشته شده است که باشاخ و برگ خود آسمانه حوض را میپوشانند. بایک پله کان مرمرین دوازده پله‌ای از این محوطه به حیات چهارمی وارد میشوند. سردرب مرتفع این حیات بسیار عالی و باشکوه میباشد. قسمت سفلی آن با مرمرهای سپید شفاف که همچون عقیق و سنک سماق می‌درخشد مستور شده است. قسمت علیای سردرب که نیمه گنبد عظیمی میباشد، با قطعات لاجوردی و زرین ضخیمی مزین گشته است.

در قسمت پائین و دو طرف حیات چهارم حجراتی مشاهده میشود که مثل منازل سه محوطه دیگر دارای مهتابی و ایوان میباشد. این منازل و حجرات بطلاب علوم دینی و متولیان فضایل حوزه مقدسه اختصاص دارد و مخارج زندگی آنها از عایدات این استان مبارک تأمین میگردد.

بقیه از صفحه قبل

درست باشد، زیرا مقصود از سلیمان ثانی، شاه عباس ثانی است که در هزار و پنجاه و در جلوس کرده است. بهر صورت عبارت مذکور در متن برای رسانیدن مقصود اختیار شده است، و بطور کلی این قبیل بازپچه الفاظ فاقد هر گونه ارزش علمی است.

عمارات آستانه حضرت معصومه در مقابل قرار دارد و عبارت از سه بارگاه با عظمتی میباشد که در کنار یکدیگر واقع شده است. مدخل بارگاه وسطی که بمق هیجده پا میباشد، فوق العاده معظم و باشکوه است. سردرب آن از سنگ مرمر شفاف عقیق مانند بنا شده است. سطح خارجی بالای سر درب که نیمه گنبد عظیمی میباشد، با کاشیهای بسیار زیبایی پوشیده شده و سطح داخلی آن کاملاً زرین و لاجوردی میباشد. خود درب که بارتفاع دوازده پا و پهنای شش میباشد، از مرمر بلورین حاکی ماورایی تعبیه گشته است. سطوح تخته‌های درب با صفحات سیمین مستور، و با تزیینات طلایی و قلمکاری و صیقلی خاتمکاری فوق العاده نفیسی بوجود آمده است. بارگاه هشت ضلعی میباشد و گنبد مرتفعی آسمانه آنرا پوشانیده است. قسمت سفلی بارگاه باندازه شش پا (۱) با صفحات عظیم سنگهای سماق مواج منقش بازهار زرین و رنگین که از فرط تلالؤ چشم تماشاگران را خیره میسازد، پوشیده شده است. قسمت علیای آن با صفحات زرین و لاجوردی فوق العاده درخشانی که عبارات و کلمات مذهبی و دینی بر روی آنها مسطور میباشد، مستور گشته است. متن سطح داخلی گنبد نیز بعینه همینطور میباشد. این گنبد بسیار عظیم و بی نهایت عالی است و سطح خارجی آن مثل سر درب خاتم کاری شده است. در بالای گنبد راس مناره‌ای افراشته شده است که بر سر آن هلالی تعبیه گشته و در تصویر مربوطه ملاحظه میشود. این دستگاه که عظمت آن بخصوص قابل توجه میباشد، از گلوله‌هایی باندازه‌های مختلف که

بر رویهم قرار گرفته است ، درست شده و بارتفاع بیست پا بنظر می آید. تمام آن ازطلای ناب است و ایرانیان مدعی هستند که کلیه کرات مزبور توپر میباشد ، و بدین ترتیب در صورت صحت این ادعا ، قیمت آن سر به میلیونها میزند . ولی بهر صورت فقط يك زینت گرانقیمتی بشمار میرود و بس . اینك نمونه ای از مفهوم ادعیه و عبارات مشهور دربارگاه نقل می شود :

« خداوند باقی است و غیر از خدا همه چیز فانی است . حمد و ثنا معبودی را غیر از خدا ، خالی از فایده خواهد بود ، و هر نعمتی که عطای الهی نباشد ، باطل و عاطل است .

« پرهیزگاران بطمع پاداش نباید خداوند را بستانند . التذاذ کار عاشقان صادق نمیباشد .

« اتحاد با معشوق غایبه مقصود است ، و من مشتاق فنا دربارگاه بقا هستیم . »

دروسط بارگاه مقبره مبارکه جناب فاطمه علیهاالسلام واقع شده است که صبیحه حضرت موسی کاظم علیه السلام ، یکی از ائمه اثنی عشر و هفتمین آنان میباشد ؛ طبق عقیده ایرانیان جانشینان بر حق حضرت رسول اکرم پیغمبر اسلام علیه السلام ، فقط امامان دوازدهگانه هستند که از خاندان آنحضرت و داماد وی حضرت علی علیه السلام بدنیا آمده اند . درازای این مزار مبارک هشت پا ، پهنایش پنج و بلندی آن شش است ؛ و با کاشیهای بسیار عالی پوشیده شده ، و با روپوش زربفت مستور گشته است . در اطراف مزار نرده سیمین توپری بارتفاع شش پا تعبیه شده که

فاصله آن باخود مقبره نیم با می باشد و در گوشه های آن چهار سیب بزرگ طلا نصب گشته است .

این محفظه را برای آن تعبیه کرده اند که از تماس و اصطکاک دست و دهان زایرین با مزار مقدس حایلی باشد ، تا بدین طریق از هر گونه فرسودگی مصون گردد ؛ چون مؤمنین خاک مقبره را نیز مقدس می شمارند . پرده های مخملی مابین زرده و مزار تعبیه گشته که مانع دیدار خود مقبره است ؛ و فقط با مساعدت متولیان و خدام ، و یا تقدیم پول ممکن است آنرا مشاهده کرد . کف بارگاه با فرشهای پشمین بسیار عالی مفروش می باشد . معمولا در اعیاد بزرگ فرشهای زربفت و ابریشمی گسترده میشود . در آسمانه مزار ، بارتفاع ده پا ، قندیل های نقره متعددی آویزان است . وزن هر يك از این چراغها بالغ بر شصت مارك می باشد (۱) . چنانکه در تصویر مربوطه ملاحظه میشود ، شکل قنادیل با چراغهای کلیسا های مسیحیان فرق دارد . در خود قنادیل بهیچوجه شعله ای روشن نمیشود ، و چون فاقد کاسه انبار است هیچگونه مایعی نمیتواند در آن جای بگیرد . من نتوانستم معنای کلمه قندیل را پیدا کنم ، ولی گمان دارم که از کاندیل لافتی (۲) اشتقاق یافته است . لغت مزبور را مسیحیان یونانی (ارتدکسها) بمتصدیان مشاغل در معابد خود اطلاق میکنند . لغت قندیل (۳) در زبان فرانسه شاندل (۴) و در تمام السنه دیگر اروپایی نیز تحریر های

۱- هر مارك در حدود ربع كيلو است و بنابراین هر يك از قنادیل مزبور پانزده كيلو گرم وزن ، یعنی نقره داشته است .

۲- Candil laphy

۳- نظامی کنجوی در مخزن الاسرار فرماید :

عدل تو قندیل شب افروزست مونس فردای تو امروزست

۴- Chandlelle

مشابهی دارد، ومعنای واحدی را میرساند. ایرانیان متصددیان قنابدیل را قنبدیلچی مینامند که ما بیونانی کاندیل لافتی آوردیم.

بر طارمی مزار نوشته های آویخته شده است. اینها عبارت از ادعیه واذکار است که با آب طلا بروی صفحات دباغی شده ضخیمی بقطر اوراق بزرگ کاغذی نگاشته شده است و مخصوص حضرت معصومه علیها السلام و خاندان مبارک ایشان میباشد. صفحه ای که در مقابل مدخل، روبروی واردین قرار دارد، زیارتنامه زایرین این بارگاه معلی بشمار میرود. هر زایری هنگام ورود سه بار بر آستان مبارک و نرده مزار بوسه میزند، سپس راست می ایستد و بمزار مبارک نگاه میکند. آنگاه ملایی که یکی از خدمتگزاران دائم آستانه مبارک است، بنزدیک زایر می آید و کلمه بکلمه ویرا بقرائت زیارتنامه یاری میکند. زایر پس از خواندن ادعیه واذکار لازم، طارمی مدفن و آستانه بارگاه را میبوسد؛ و آنگاه چهار یا پنج سو یا کم و بیش بر حسب مقدور و توانائی خویش بمالای مزبور تسلیم میکند.

هرگاه زایری طالب سندیارت خود (۱) باشد، میتواند باپرداخت چهارفرانک، یانیم پیستول، آنرا دریافت دارد. تمام نقدینه های تقدیمی زایرین را معمولا در یک صندوق آهنین کوچکی که شبیه مخروط ناقص است و در مدخل بارگاه قرار دارد، میگذارند، و در روز جمعه آنرا باز کرده بروحانیون تحویل میدارند. درج تمام ادعیه واذکار مشهود و معمول در این بارگاه بزرگ، برای خوانندگان ملالت بار خواهد بود، و فقط بذكر

۱- شاردن سند زیارت را **Hiaret Namé** نگاشته، که علی الظاهر همان زیارتنامه

است، اما باید دانست که سند زیارت، غیر از زیارتنامه میباشد

زیارتنامه مربوطه اکتفا میشود (۱). متذکر میشویم مزار مبارک حضرت فاطمه (معصومه قم) علیها السلام سه بار تجدید و تعمیر شده است. پدر بزرگوار ایشان برای استخلاص از ظلم و ستم خلفای ییدادگر بغداد، آنحضرت را بدین منطقه منتقل فرمودند، چون خاندان ائمه اطهار و شیعیان علی علیه السلام، و معتقدین بر حقانیت مسلم و وراثت منحصر آل- علی بعد از حضرت محمد علیه السلام، از طرف خلفای مزبور سخت مبعوض و مورد شکنجه و عذاب قرار گرفته بودند. حضرت فاطمه علیها السلام در شهر قم عمارات عالیه بسیاری بنا فرمودند و در این بلده زندگی را بدرود گفتند. مردم معتقدند که بفرمان خداوند آنحضرت بیآسمانها عروج کرده است، و اینک در مزار چیزی وجود ندارد فقط برای نمای ظاهری ایندستگاه تعبیه گشته است.

درب و بارگاه واقع در طرفین آستان مبارک حضرت تعریف و توصیف
مزار شاه عباس ثانی معصومه علیها السلام، دو تن از پادشاهان اخیر
ایران مدفون گشته اند. سردرب مزار شاهنشاهان
مثل مرقد آنحضرت مرتفع و عریض نمیشد و تمام سطوح تخته های در
پوشیده از صفحات سیمین است. وسعت و مساحت این دو بارگاه باهم
کاملاً متساوی میباشد، و هر دو در منتهی الیه دالانی پهنای دوازده پا (۲)
و بدرازای سی و پنج واقع شده است.

۱ - متن اصلی و عربی زیارتنامه در ضمیمه و تعلیقات همین جلد آمده است.

۲ - 'پا' معادل ۳۲.۴۸ متر و دوازده شست میباشد.

در مدخل مخزنی وجود دارد که مخصوص نگهداری اثنایه و تزئینات گرانبها است. بارگاه مزار عباس (شاه عباس ثانی) دوازده ضلعی غیر منظمی است، ولی مال صفی (شاه صفی اول) مربع میباشد، اما بازهم غیر منظم است. مخازن ودالان و بارگاه مزار مستور از فرشهای نفیس و گرانبها میباشد. ولی قالیهای خود بارگاه زربفت و ابریشمی است. ظرافت و ابهت این مقبره ها را حد و حصری نمیتوان شناخت و جلال و شکوه اینها در حقیقت عظیم النظیر میباشد. قسمت سفلی را صفحات سنگهای سماق اعلای طلائشان و لاجورد اندود مستور ساخته است؛ طاقها بینهایت عالی و نفیس، و خوش ساخت و هنرمندانه و آراسته بصفحات و قطعات رنگین و رخشنده و خیره کننده میباشد. طلا و لاجورد گرانبها در ساختمان آنها بقدری زیاد مصرف شده است که انسان گمان میکند فی الواقع این آثار از زر ناب و لاجورد خالص میباشد.

در قسمت پائین گنبد بارگاه دوردیف پنجره که شماره آنها بالغ بر هشتاد میباشد، تعبیه شده است. یکی از پنجره ها بسیار بزرگ و بطرف باغی باز میشود، و در مقابل آن یکی دیگر که کوچکتر است بسوی بارگاه بزرگ ناظر میباشد. تمام این پنجره ها باشیشه های بلورین طلا- نشان و لاجورد اندودی که در چارچوبه های سیمین توپری قرار گرفته اند، شیشه بندی شده است. عبارات و کلمات شایان توجهی بنظم و نثر در زیر هلال طاق دیده میشود که با آب طلا و خطوط رنگین زیبایی نگاشته شده است و اینک برای نمونه قسمتی از آنها درج میگردد:

پادشاهی که در عدالت گستری اهتمام نورزد، همچون سحاب بی باران است.

ثروتی که از آن دیگران منتفع نشوند بمثابه شاخه خشك درختان
بی برک و بار است .

نداران نا صبور بانهاز خشك می مانند .

متدینین فاقد عفاف و تقوی شمعهای کور و بی فروغی هستند .

زنان بی عفت و آزر م بگوشت گندیده و بی نمکی می مانند .

متدین دنیا دار زمین خشك و بی حاصل است .

خوانندگان گرامی را برای درك عظمت و ابهت این ابنیه عالی
بتماشای تصاویر مربوطه توصیه می کنم ، ضمناً برای توضیح بیشتر مطالبی
بعرض میرسانم . ارتفاع مزار عباس (شاه عباس ثانی) چهارپا ، پهنایش چهار
درازای آن هشت است . سه شعله قندیلی که در بالای مزار معلق میباشد ،
از طلای ناب و توپر است ؛ و بزرگترین آنها هشتادمارك (بیست کیلو گرام)
ولی دودیکر هر يك دوازده مارك (سه کیلو گرم) ، وزن دارد (۱) .

این قنادیل را با مفتولهای قطور نقره ای از کنبه بارگاه مزار
آویخته اند . خود مزار با کاشیهای عالی و مستور با پارچه های زربفت
گرانبهای ایرانی پوشیده شده است ؛ يك ذراع از این منسوجات نفیس
هشتصد تا نهصد لیره ارزش دارد ؛ عالیترین زربفت مرقد قطعه ایست از
سقرلاط ارغوانی که روپوش مزار بشمار میرود ، و با منگله های طلایی بر
روی مقبره تعبیه شده است . روپوشهای زربفت مزار بانوارهای ابریشمین
که از حلقه های زرین وزین متصل بفرشهای زمین میگردد ، بند شده
است . تمام قلابها و چنگالهای گوشه ها نیز طلا میباشد . دهلیز بارگاه

مزار (شاهعباس نانی) دارای يك گیلویی میباشد که مشرف بر تمام اطراف است ، و بقطعات لاجوردی مزین بخطوط برجسته طلایی درنعت حضرت علی علیه السلام ، امام اعظم و مولای (۱) معظم ایرانیان ، اثر طبع حسن قاضی ، آراسته شده است . این مدحیه اشعار عالی و آبدار است که از هفت قسمت تشکیل شده است و قسمت اول آن در ستایش حضرت رسول اکرم و مابقی در تعریف مولای متقیان علی علیه السلام میباشد . این منظومه حاکی از خلوص ایمان ایرانیان و عقیدت کامل آنان بخاندان علی علیه السلام ، و بطور کلی معرف روحیه و معتقدات تمام مسلمانان مشرق زمین بشمار میرود .

مقبره شاه صفی اول در ابهت و عظمت بهیچوجه پای

تعریف و توصیف کمی از مزار عباس (شاهعباس نانی) ندارد . قندیلی
مقبره شاه صفی اول که بر بالای مزار آویخته شده است ، از طلای ناب

و توپر میباشد . ساختمان و هیأت و حجم مزار که کاملاً شبیه مرقع عباس (شاهعباس نانی) است ، آیتی از عجایب و نوادر عالم بشمار میرود . در ساختمان آن عاج و آبنوس و شجر برزیل و صبر زرد و کافور و دیگر اشجار معطر و خوشبوی بکار رفته است . اینهمه مصالح گرانبها را بطرز خاتم کاری در يك متن طلایی بر سطح زربفتی تعبیه کرده اند . قطعات مختلف را با پرچینهای زرین نفیس و عالی بهم متصل و محکم نموده اند . تمام پیچ و مهره و لولا و پرچین و میله و کلیه ابزار و مصالح فرعی که برای

۱- خاردن معبود نکاشته (Idole) است ، اما این ادعا برای تمام ایرانیان صادق

نمیباشد ، مگر برای طایفه غالبه علی اللهیان .

اتصال قسمتهای اصلیه بکار رفته از طلای ناب و توپر تهیه شده است بر روی پایه بارگاه، در وسط دو کیلویی، با خطوط طلائی سوره شصت و دوم قرآن کریم، نکاشته است.

در مقبره شاه صفی اول نیز مثل مزار شاه عباس ثانی، يك قطعه روبوش زربفت بسیار عالی ایرانی مشاهده میشود که گرانباترین منسوج عالم بشمار میرود، و یکقطعه سقرلاط ارغوانی عالی نیز با منگله های طلائی در بالای آن تعبیه شده است. روبوش دومی با رشته های ابریشمی که از حلقه های زرین متصل بفرشهای مزار میگذرد، بند گشته است و عیناً مثل مرقد شاه عباس ثانی میباشد.

یکنوع میزهایی در روبرو قرار دارد که قابل انعطاف میباشد، و از چوب واشجار معطر ساخته شده است در جوار آنها طاقچه هایی تعبیه گشته که مقادیر زیادی از کتب شرایع اسلامی را در محفظه های زربفت مخصوصی جای داده در آنجا گذاشته اند. در حقیقت ایهت و زیبائی و ظرافت تمام این آثار نفیسه خیره کننده و عظیم النظیر است. بطور کلی نفاست و نظافت، و یکنوع خضوع و خشوع آمیخته بشکوه و جلال، تمکن و ثروت در این بارگاه مشاهده میشود. من در سرتاسر ایران چنین دستگاه نفیس و عالی ندیده ام.

کلیه ابزار و آلات متعلق باین بارگاههای معظم زرین و سیمین است. از جمله: مشاعل بزرگی که هر يك پنجاه تا شصت مارك (دوازده تا پانزده کیلو گرام) وزن دارد، سینی هایی که مخصوص اطعام فقرا است، تفدانها، انبر و خاك اندازه های بخاری، معجم ها و عطر سوزها،

روغندانها وظروف عطریات، ظروف آلات و ابزار طلا اختصاص باعیاد دارد. شامگاهان دربار گاههای مزارات و دهلیزها شمعدهای متعددی روشن میشود که تا طلوعه آفتاب نورافشانی میکنند. بارگاه وسطی (مقصود مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام است.) و مدخل آنها چراغان و روشن میباشد. دو شمعدها بسیار بزرگی که روی سه پایهها قرار گرفته است، نورافشانی میکند. هشت نفر روحانی موظف اند که شب و روز بقرائت قرآن کریم مشغول شوند. این قراء بایک حالت زهد و تقوای حیرت-آوری بکار خود میپردازند، بدون اینکه ذره‌ای بواردین و خارجین توجهی کنند. قارئین کلام الله هنگام قرائت مرتباً سر خود را بچپ و راست حرکت میدهند، و گاهی بجلو و عقب میبرند، و بطوریکه اظهار میدارند، این شیوه قرائت موجب دقت بیشتر و مایه خلوص و عبودیت است. دوازده روحانی دیگر به مرقد صفی (شاه صفی اول) و بیست و پنج نفر هم بر سر مدفن عباس (شاه عباس ثانی) بهمان ترتیب مشغول ایفای وظیفه‌اند. نکته شایان توجه آنست که، باوجود اینکه مزار دوشاهنشاه متوفای اخیر ایران دارای تزئینات گرانبها میباشد و با کمال دقت و ابهت نگهداری میشود، مع هذا کله من گمان نمیکند که اجساد آنها در همین مزارات مدفون باشد، زیرا رسم پادشاهان این کشور بر آنست که مدفون حقیقی خود را مکتوم بدارند. بهمین هنگام تدفین اجساد سلاطین معمولاً شش یا دوازده دستگاه تابوت را باسم پادشاه متوفی بحوزه‌های مقدسین و مقدسات ارسال میدارند، و بدین طریق معلوم نمیشود که فی - الواقع جسد سلطان فقید در کدامیک از این حوزه‌های مقدس امپراطوری

ایران بخاك سپرده شده است و آرامگاهی که بنا میشود در حقیقت متعلق به وی میباشد (۱).

در پشت و کنار بارگاه مزارات مزبور محوطه‌های
 بودجه آستانه
 بسیار زیبا، عمارات بسیار تمیز و مفروش و محفوظ
 حضرت معصومه قم
 و باغهای کم وسعت فوق العاده مصفايي مشاهده
 میشود. در سمت چپ گورستان بزرگی بمساحت هزار و پانصد گام مربع
 وجود دارد و مقابر کهن و تازه بسیاری در آنجا دیده میشود. معمولاً از
 اکناف و اطراف ایران اجساد مردگان را بدین حوزه مقدس انتقال
 مینمایند.

در جانب راست فقط يك دیوار عریض و ضخیم آجری کشیده شده
 است و این در حقیقت بمنزله سدی بشمار میرود که از طغیان رودخانه
 قم که در پای آن جاریست، جلوگیری میکند.

ایرانیان این مکان مقدس را که مدفن حضرت فاطمه علیها السلام
 است بطور کلی آستان حضرت معصومه مینامند. بودجه^۱ (۲) سالیانه این
 بارگاهها سه هزار و دویست تومان (۳) است که معادل صد و چهل و چهار
 هزار لیره (فرانسوی) میباشد؛ و از این مبلغ هزار و پانصد برای مرقد
 عباس (شاه عباس ثانی) و هزار بجهت مزار صفی (شاه صفی اول) و هفتصد

۱- داریوش کبیر هخامنشی، چنانکه در تواریخ باستان مسطور است، مقبره خود را
 بوضعی ساخته که دسترس بدان محال و مستنح مینماید (ایران باستان، پیرنیا)

۲- شاردن عایدات نوشته (Revenu)، ولی چنانکه از سیاق کلام معلوم میشود،
 منظور مبلغی است که بمزارات مزبور اختصاص دارد و برای نگهداری آنها خرج میشود.

۳- تومان دوره صفوی اقلاً معادل صد تومان حالیه میباشد، این کلمه ترکی بمعنای ده
 هزار است و معادل بیوراسب فارسی است، فی المثل ضحاک بیوراسب، امیر تومان بوده است.

نیز بیمارگاه حضرت معصومه علیها السلام اختصاص دارد. این وجوهات برای نگهداری بنای بارگاهها و مرمت خرابیهاییکه بمرور دهور در آنها حادث میشود، و بجهت حفاظت و صیانت ائات و لوازم و شمع و مشاعل، و بمنظور تأمین معاش روحانیون متعدد مقیم آستانه، و اطعام و انفاق عده کثیری از طلاب علوم دینی و فقیران و نداران مصرف میشود. همه روزه از طرف آستانه مبارکه و مزارات سلطنتی ارزاق و خواربار میان واردین و خدام توزیع و تقسیم میشود.

سه نفر از رجال معتبر ایران متولی قم بشمار میروند،

سازمان اداری آستانه قم

هر يك سرپرست یکی از این بارگاههای سه گانه

هستند؛ نفایس و خزاین مزارات زیر نظر آنها

بوده بودجه و عایدات مربوطه تحت توجه و مراقبت آنان ترتیب و تنظیم میگردد. عنوان رسمی این متولیان تربتدار است؛ و انتصاب و انتخابات مقامات مربوطه ذیل از طرف آنها صورت میگیرد: آخوندها (۱) که حسب الوظیفه متصدی اقامه نماز جماعت در ایام جمعه و قرائت ادعیه و اذکار اسلامی میباشد، مؤذن که موظف باعلام ساعات عبادت از بالای مسجد است، قندیلچی که متصدی روشنایی شمع و قنادیل میباشد، قمی (۲) که موظف بتنظیف محوطه و آبیاشی در مسجد است، آبکش که متعهد تهیه آب لازم برای وضو و تطهیرات میباشد. متولی کنونی آستانه مبارکه که حکومت قم نیز باوی است، پیرمرد عالیمقامی است که سابقاً قورچی باشی بوده، یعنی فرمانده کل نیروی مسلح مخصوصی که تعداد

آن بالغ بررسی هزار نفر میباشد (۱).

در شهر قم عمارات عالیه و ابنیه شاه‌نجه دیگری نیز وجود دارد؛ و بطور کلی بلده خوبی است، اما شدت گرمای آن موجب ایذاء و اذیت انسان میباشد. در ایام تابستان آب نهري که از شهر میگذرد بسیار کم میشود، اما در اوایل بهار که برفها ذوب میشود، آبهای کوهستانهای اطراف در آن جمع شده موجبات طغیان نهر را فراهم می آورد.

بستر این نهر که رودخانه قم خوانده میشود، پهنای سن پاریس (۲) است، ولی مع هذا چنانکه گفته شد در نتیجه اضافه شدن مجاری جبال اطراف مجرای نهر پر شده بسوی خود شهر پیش می آید. اسم حقیقی این نهر جوبیادگان (۳) است.

طول جغرافیایی قم هشتاد و پنج درجه و چهل و هشت
تحقیق در جغرافیای
دقیقه و عرض آن سی و چهار درجه و سی دقیقه میباشد،
تاریخی قم
آب و هوای این بلده خوب است ولی چنانکه
گفتیم فوق العاده گرم میباشد. در تابستان مردم جز غاله میشوند، بطوریکه
در سرتاسر ایران منطقه باین گرمی وجود ندارد. همه گونه ارزاق و
خواربار بسیار زیاد و میوه جات بخصوص پسته فراوان است. مردم شهر
بسیار معقول و مؤدب و قابل معاشرت میباشند.

۱ - قورچی باشی، از ریشه قور و ماق بمعنی حفاظت و حراست است. این عده مستحفظین خاص بشمار رفته و در مقام دفاع از میهن پیشتاژ بوده اند (مراجعه فرمائید به کتاب شاه عباس اول بقلم جناب آقای نصراله فلسفی)

۲ - La Seine de Paris

۳ - Joubadgan، جوبیادگان، جوبادگان، بهر صورت گمان نمیرود که جرفادقان (کلپایکان) باشد، و معنای آن واضح است

بسیاری از علمای متبحر در فن نقشه برداری جغرافیایی مدعی هستند که قم همان شهر است که بطلمیوس آنرا گونا، یا گورینا (۱) خوانده است. مترجم بطلمیوس میگوید که مقصود مصنف کو آما (۲) میباشد؛ بعضی از محققین معتقدند که قم، آربایت (۳) و یاهکاتوم پیل (۴) باستان است.

در کتب متعدد تاریخی ایران آمده است، که این شهر فوق العاده قدیمی میباشد، و بنای قم در دوره طهماسب بطالع جوزا نهاده شده است. محیط شهر بالغ بر دوازده هزار ذراع، و در عظمت با بابل همطراز بوده است. عظمت بنای قم مسلم و محقق میباشد، زیرا در اطراف و اکناف شهر هنوز هم آثار و اطلال عهد سابق و بقایای عمارات قدیم مشاهده میشود؛ ولی بهر صورت بنای شهرچندان باستانی بنظر نمیرسد. در بعضی دیگر از کتب تاریخی ایران آمده است که قم را در سده نخست هجری بنا کرده اند، ولی متذکر میشوند که در دوره حضرت رسول اکرم هفت دهکده بزرگ در آنجا وجود داشته است؛ و در سال هشتاد و سه هجری عبدالله زیدان (۵) که با قشون خود باین طرفها آمده بوده است بایجاد ابنیه و عمارات جدید این هفت قریه معظم را بیکدیگر اتصال بخشید و بدور همه آنها سور و باروی واحدی کشید و بدین طریق شهری پدید آورد که بعدها در عظمت دو مقابل قسطنطنیه گشت. موسی پسر عبدالله مذکور

Gauna , Gurina - ۱

Choama - ۲

Arbaete - ۳

Hecatompille - ۴

Abdella Saydan , Calife - ۵

از بصره بقم آمد، و با وی عقاید شیعه امامیه باین حدود انتقال یافت. مردم این شهر همیشه در ایمان و عقاید خود استوار بوده و تا پای جان از معتقدات خود دفاع کرده اند؛ تیمورلنک که مخالف شیعه امامیه و مذهب سنت و جماعت داشت، قم را کاملاً ویران ساخت (۱). بعدها برور دهور عمارات و ابنیه شهر درباره تجدید و تعمیر گشت، ولی آبادی حقیقی آن در قرن اخیر بخصوص از موقعیکه شاه صفی در قم مدفون شد، آغاز گشت و قم رونق بسزایی یافت.

شاه عباس ثانی پسر و جانشین شاه صفی، معمولاً **قم تبعیدگاه بزرگان** در دوره صفویه رجال و بزرگانی را که مغضوب واقع میشدند، بقم تبعید میکرد و میگفت که: تبعید شدگان در زاویه مقدسه مشغول دعاگویی بذات همایونی و سپاسگزاری بدرگاه الهی باشند، چه در عنایت نامتناهی بقیه عمر را بسلامت میگذرانند. شاه سلیمان، شاهنشاه کنونی امپراطوری ایران نیز در اینمورد شیوه پدر را تعقیب، و مخصوصاً عده کثیری از بزرگان عالیمقام قوم را بآنجا تبعید کرده، و موقعیت شهر را در محل تثبیت فرموده است. در سال هزار و ششصد و سی چهار میلادی در نتیجه سیلاب عظیمی هزار باب خانه باغچه در قم ویران گشت، و حتی سه سال پیش در نتیجه وقوع يك چنین حادثه هایلای کم مانده بود که تمام شهر ویران بشود. چنانکه دوهزار خانه و عمارات قدیمه خراب و نابود گشت. قم را بامیم مشدد تلفظ میکنند

۱- نیش عقرب نه از بهر کین است، اقتضای طبیعتش اینست، تیمورلنک مجاهد و غازی مذهب جماعت نبود بلکه جهانگیر و غارتگر مسلمی بشمار میرود. امروزه نیز مبلغین و مفسیونهای عیسوی پیشرو استعمار بشمار میروند، و زمینه را برای تسلط دول متبوع خود آماده میسازند.

و عنوان دارالموحدین دارد، مقام حکومت شهر داروغه است (۱).

پانزدهم را در قم رحل اقامت افکندیم تا مرکیها

راحت بشوند، و در شانزدهم، در ساعت شش
اقامت در تیول مادر شاه

عصر از آنجا حرکت کردیم. در یک محیط سبز و

خرم، بسیار منبت و مستور از دهات آباد، دارای یک جاده کاملاً مسطحی

چهار فرسنگ راه پیمودیم. با وجود همه اینها اراضی قم خشک بنظر میرسد.

در هر طرف دهقانان مشغول خرمن کوبی بودند، و درو پایان یافته بود.

مادر قاسم آباد که یک قصبه سیصد خانه است، منزل گزیدیم. این آبادی

تیول مادر شاه بشمار میرود.

در هفدهم: پنج فرسنگ در دشت و دمن راه رفتیم. سرتاسر جاده

از شنهای متحرک مستور، و تمام راه سخت خشک و فاقد هر گونه آبادی بود

و هیچوجه آثاری از آب مشاهده نمیگشت. مادر محلی بنام آب شیرین (۲)

که دارای چشمه آب بسیار گوارا و آب انبارهاییست، رحل اقامت افکندیم

این موضع در وسط شش باب کاروانسرا واقع شده است.

در هیجدهم به کاشان وارد شدیم. در جاده ای که

بسوی کاشان

باین شهر منتهی میگشت، ما مدام بسوی جنوب

سیر میکردیم و بعد از طی هفت فرسنگ راه در یک محیط مشابه ایام سابق

بدانجا واصل گشتیم و رحل اقامت افکندیم. پس از طی دو فرسنگ اولیه،

یک منطقه منبت و آباد، پر آب و حاصلخیزی که دهکده ای در آنجا

۱- درباره قم تاریخ بسیار نفیس و گرانبهایی به عربی بقلم حسن بن محمد قمی نگاشته شده که

توسط حسن بن علی قمی بفارسی ترجمه شده، و توسط جناب آقای سید جلال الدین طهرانی بطبع

رسیده است.

بوجود آمده بود مشاهده کردیم . در نیمه راه نیز آبادیهای زیادی از این قبیل دیدیم ؛ در جانب چپ مسیر ، بفاصله نزدیکی ، شهر کوچکی وجود داشت که سارو (۱) خوانده میشد ، و دردانه کوهی واقع شده بود .

شهر کاشان در يك دشت بسیار وسیعی ، در نزدیکی
موقعیت جغرافیایی کوهستان مرتفعی واقع شده است . درازای آن يك
کاشان و تاریخ آن

فرسنگ و پهنایش ربع فرسخ میباشد ؛ و بطور کلی
از طرف مشرق بسوی مغرب گسترده شده است . از فاصله دور منظره کاشان
چون هلالی بنظر می آید که دو شاخه آن بسوی خاور و باختر منتهی
شده است . تصویری که از نظر قارئین میگذرد ، چون مطابق چشم انداز
رسم نشده است ، لذا چنانکه باید و شاید عظمت و صورت آنرا نشان
نمیدهد . اینکه بترسیم شایسته آن مثل بلاد و شهرهای دیگر توفیق نیافتیم ،
معلول خستگی خارق العاده نقاش من در این ایام بوده است ، بطوریکه
او نیروی خارج شدن از کاروانسرای مورد توقف ما را در خود نداشت .
پس از اینکه کمال مجاهدت را بکار برد ، به پشت بام کاروانسرا رفته
تصویر مربوطه را بساخت .

در کاشان رودخانه ای وجود ندارد ، ولی مثل قم آب چشمه های
تحت الارضی متعددی از اعماق زمین بسوی شهر آورده شده است ، بعلاوه
آب انبارهای زیادی نیز دیده میشود . سورا و باروی شهر دارای دیوار
مضاعفی است که مجهز ببرجهای مدور قدیمی میباشد ، و پنج دروازه دارد
که یکی در جانب مشرق است و دروازه شاهی (۲) خوانده میشود ، چون

در جوار کاخ همایونی که در خارج از دیوارهای شهر میباشد واقع شده است؛ دومی در طرف مغرب است و بنام دروازه فیو (۱- فین) نامیده میشود، و وجه تسمیه آن مولود آبادی بزرگی بهمین اسم است که در فاصله نیم فرسنگی شهر واقع شده است؛ سومی در جنبه شمالغرب میباشد، و نظرباینکه در نزدیکی باغ مخصوص تفریح یکی از اعیان بنام ملک (۲) واقع شده، لذا دروازه قصر ملک نام دارد. دو دروازه دیگر روبروی هم در طرف شمالشرق و جنوبشرق بنا شده است که یکی دروازه قم و دیگری دروازه اصفهان خوانده میشود؛ زیرا برای عزیمت بیابنتخت باید از اینجا خارج شد.

در خود شهر و حومه آن که زیباتر از خود شهر است از قرار اظهارات موثق مردم مجموعاً شش هزار و پانصد باب خانه باغچه و چهل باب مسجد، سه باب مدرسه، و بیش از دویست باب امامزاده وجود دارد. مسجد بزرگ (جامع) کلشان که درست در مقابل بازار آن واقع شده است دارای مناره ایست که از سنگهای قطوری بنا گشته و مخصوص مودنین است. این معبد معظم و مناره آن یادگار دوره عظمت مجاهدین اولیه اسلامی است که ایران را ویران کردند.

منازل کلشان از آجر و خشت بنا شده است. عمارات

عالیه در این بلده بسیار کم میباشد، ولی بازارها و گرمابه های آن فوق العاده عالی و خوب و تمیز و خوش ساخت است. کاروانسراهای متعددی نیز

تعیین و توصیف
کاروانسرای
شاه کلشان

در این شهر دیده میشود؛ کاروانسرای شاهی که در خارج کاشان، در جوار دروازه شرقی ساخته شده است، عالی‌ترین مهمانخانه شهر و بهترین کاروانسرای تمام ایران بشمار میرود و تصویر آن از نظر قارئین میگذرد. این بنا چهار گوش است، ضلع آن از طرف داخل بطول دویست گام هندسی، و دارای دو طبقه عمارت میباشد؛ محوطه دهلیزمانندی درپائین وجود دارد که در طول تمام ساختمان امتداد یافته است، و از جانب حیاط بارتفاع قد آدمی و از سطح اتاقها بقدر چهار شست (۱) مرتفع است، ضخامت آن هشت پا و سطحش با سنگهای مرمر سفیدنقیسی که مثل سنگ سماق شفاف میباشد، پوشیده شده است.

طبقه اول در دو طرف دارای پانزده باب منزل متعددالشکل است. ولی در دو طرف دیگر فقط ده باب منزل دیده میشود، باضافه یکدستگاه منزل پنج اتاقی مرتفع طاقدار بمساحت پانزده پا طول و عرض، دارای یک بخاری در وسط؛ و یک محوطه ایوان مربع در جلو بوسعت ده پا دارای سقف نیمه طاقی، که در هر طرف آن یک دستگاه بخاری تعبیه شده و مخصوص اقامت خدمه است. طبقات دوم نیز مثل اشکوبه‌های پائین میباشد، و زرده‌ای بارتفاع تقریباً چهار پا در سرتاسر آن تعبیه شده است. چنانکه در قسمت هندسی تصویر مربوطه مشاهده میشود، در وسط مدخل یک محوطه مسدوسی وجود دارد که در هر ضلع آن دکانهای بزرگی موجود است. در این دکانین انواع و اقسام خواربار و زغال هیزم و علوفه و علیق بفروش میرسد. در بالای مدخل یک سر درب بسیار عالی و بلندی ساخته شده که مثل تمام قسمتهای ساختمان تخته پوش است، و در هر دو



پل اللهورديخان

طرف، دالان سرپوشیده‌ای وجود دارد که قابل سکونت میباشد و مثل منازل داخل کاروانسرا دارای روشنائی مناسب و حتی راحت تر است. حوض آب وسط حیاط بارتفاع پنج پا میباشد: دیواره های حوض برای انجام وضو و ادای نماز، عریض تعبیه شده و پهنای چهارپا است. باطن یعنی قسمت عقب این کاروانسرای بزرگ و باشکوه مثل ظاهر آن شایان توجه و لایق دقت میباشد و در تصویر چیزی از آن منعکس نشده است. در این قسمت طویله های وسیع و محوطه های مناسب برای استقرار محمولات و استراحت نوکران وجود دارد، و بطور کلی مجموع این محوطه ها تقریباً از حیث وسعت و مساحت، درست قرینه خود منازل عمارت است؛ چنانکه مخازن متعدد، و منازل بسیار مخصوص سکونت فقیران و نداران، و دهقانانیکه برای فروش خواربار و ارزاق بشهر می آیند وجود دارد و بالاخره باغهای وسیع و بزرگ قسمت عقبی عمارت کاروانسرا را تکمیل میکند. این بنای معظم را شاه عباس بزرگ پدید آورده است، و در سرلوحه عمارت چنین نگاشته شده:

« دنیا کاروانسرا و مردم کاروانیانند. در کاروانسرا، ساختن

سرای، کاروانیان را روا نیست. »

در جوار بنای مذکور، کاخ همایونی، و در روبرو عمارت مخصوص اقامت سفیران دیده میشود. هر دو بنا یادگار شاهنشاه بزرگ مزبور است، و هر یک باغات بسیار زیبا و مصفایی در پشت سر دارند. منطقه مرکزی (شهر) میدان مشق سواران است. اساس ثروت و حیات مردم کاشان از صنایع نساجی و ابریشم بافی و تهیه قطعات زربفت و نقره بافت تشکیل شده است. در هیچ یک از بلاد ایران مصنوعات و منسوجات مخمل

و ساتین و تافته و ابریشم و قطعات زربفت و نقره بافت ، وزری های ساده ، و گلداز و ابریشمی بیشتر از کاشان و حومه آن تهیه نمیگردد . تنها در یکی از نقاط حومه شهر هزار کارگر ابریشم باف وجود دارد . این آبادی که هارون (۱) نام دارد و در فاصله دو فرسخی شهر میباشد از دور همچون شهر زیبایی جلوه گر است ، و دارای دو هزار باب خانه باغچه و ششصد باغ زیبا میباشد .

آب و هوای شهر کاشان خوب ولی فوق العاده گرم است . بطوری که در فصل تابستان انسان خفه میشود . شدت حرارت این بلده نتیجه موقعیت آنست ، زیرا کاشان در مقابل کوه مرتفعی واقع شده است که روبروی جنوب میباشد ، و در نتیجه تشعشع حرارت و انعکاس اشعه آفتاب از این کوهستان ، هوای شهر در قلب الاسد آدمی را آتش میزند . یکی دیگر از علل عظیم نادرستی در کاشان مسأله کژدم بشمار آنست که فوق العاده مخوف و خطرناک میباشد ، و معمولاً در تمام اوقات و مخصوصاً موقعیکه خورشید در برج عقرب است (۲) تعداد آن افزایش می یابد . این عقارب برای عابرین و مسافرین بخصوص خطرناک میباشد . و سی و سیاس خدای را که در هیچیک از مسافرتهاى خود باین شهر ، هیچوجه حادثه هائله ای بگوشم نرسیده است .

حکایت میکنند که منجمین شاه عباس کبیر ،
 طلسم شاه عباسی
 بسال هزار و ششصد و بیست و دو طلسمی تعبیه کردند که مقصود از آن استخلاص کاشان از خطر عقارب بوده است ،

که از آن ایام بعد تعداد این گزنده مخوف در این شهر تقلیل یافته است (۴) دریک روایت عامیانه که قابل اعتماد نیست، گفته شده که اگر عابر و یا مسافر بیگانه‌ای هنگام ورود بمنزل بگوید: ای عقارب من از اقارب نیستم! یعنی اهل این شهر نمیباشم، بدینطریق از هرگونه گزند مصون خواهد ماند. اما مسأله مسلم آنست که نیش کژدم کاشان بسیار خطرناک و مخوف میباشد؛ و بهمین جهت در میان ایرانیان این عبارت جزو جملات لعن و نفرین بشمار میرود:

« کژدم کاشان دستت را بزند! »

بطور کلی در کاشان تمام مردم پیشاپیش داروهای موثر (۱) لازم را آماده دارند، تا خود را از گزند این عقارب مخوف و دیگر عنکبوت‌های مهیب که بدرشتی انگشت شست و خیلی مزاحم اهالی این شهرند، نجات دهند. عرض جغرافیایی کاشان سی و پنج درجه و سی و پنج دقیقه؛ و طول آن هشتاد و شش درجه است. در این بلده اغنام و احشام، و طیور و ماکیان کم است، ولی در عوض غلات و حبوبات و میوه‌جات فوق‌العاده فراوان میباشد. معمولاً نوبر خربزه باصفهان از کاشان میرسد؛ و در تمام مدت فصل میوه، هندوانه و خربزه از این شهر بیایخت صادر میگردد.

نویسندگان متعدد غربی مدعی هستند که کاشان همان آمبودوکس (۲) یا کتسیفونت (۳) کشور بارت میباشد که در تألیفات یونانیان باستان ذکر شده

تحقیقات تاریخی
راجع بکاشان

۱- مرهم کژدم زده کشته کژدم بود ؟ منوچهری .

۲- Ambrodux

۳- Ctésiphonte

است . مورخین ایرانی میگویند که بانی این بلده زبیده خاتون معقوده هارون الرشید خلیفه بغداد است ؛ اضافه میکنند هنگامی که شاهزاده خانم بنای کاشان همت گماشت هنوز دختر دوشیزه‌ای بود ، و بهمین جهت نخستین سنگ ساختمان شهر را در طالع عذرا بنا نهاد ؛ و بافتنار جد خویش قاسان که از اولاد علی علیه السلام ، و در این حدود حیات راوداع گفته و ب خاک سپرده شده بود ، آنرا قاسان نامید . آشنایان بالسنه شرقی از تبدیل سین بشین بخوبی اطلاع دارند . حکایت میکنند که تیمورلنک پس از تسخیر کاشان از روی يك بولہوسی ساده آنرا از انهدام معاف داشت و مثل تقریباً تمام بلاد دیگر ایران بتل مخروبه‌ای مبدل ساخت . کاشان عنوان دارالمؤمنین دارد ، و این لقب ممکنست بدو جهت بشهر مزبور داده شده باشد : نخست اینکه چون خلفای (اموی) از قبول عقاید علی علیه السلام سرباز زدند ، و روش مخالفی در پیش گرفتند ، و در تعقیب و شکنجه اولاد و اخلاف خاندان آنحضرت برآمدند ؛ علویان فرار اختیار کرده در این شهر مأمن گزیدند و به‌رای خویش ملجاء جستند ؛ دیگر اینکه چون عده کثیری از آل علی در این حدود مدفون میباشند ، ممکن است بهمین جهت این شهر عنوان مذکور را پیدا کرده است . مزارات امامزادگان با قبور اطراف مخلوط شده است ؛ چون مقابر و مدافن مخصوص آنان بدست مهاجمین ترك و تاتار خراب و منهدم شده و متعصمین سنی ابنیه و عمارات مزارات را بافتنار زعمای خویش ، یعنی تعقیب - کنندگان و شکنجه دهندگان آل علی ویران و منهدم کرده‌اند . پس از استقرار این خلیفه (هارون الرشید) بحکومت این کشور (ایران) ، درصدد تحقیق

و تجسس مزارات آل علی علیه السلام بر آمدند ، البته احتمال می رود که درمسأله تشخیص مقابر دچار اشتباهات عظیمی بشوند . چنانکه در سال هزار و ششصد و شصت و هفت از يك چنین اشتباه عظیمی پرده برداشته شد ، و معلوم گردید که عمارتی که صدسال پیش بر روی مدفن امامزاده ای ساخته اند ، متعلق بمقبره يك واعظ اوزبك بوده است . مردم پس از اطلاع بر حقیقت مطلب و آگاهی براینکه مدت يك قرن تمام مزار ملعونی را مورد تقدیس و تجلیل قرار داده اند ، باخشم و غضب فراوان عمارت مزار را منهدم ساخته مبدل بمزبله کردند . اما يك حادثه ای که بعداً اتفاق افتاد ، فوق العاده شایان توجه میباشد . توضیح آنکه یکی از مجتهدین بزرگ رساله ای انتشار داده اثبات کرده در این محل بهیچوجه اوزبکی مدفون نشده است . اهالی ازاینکه مشاهده کردند ، آلت هوا و هوس روحانیون قرار گرفته اند سخت عصبانی گشتند ، و بهمین جهت دیگر از آنوقت ببعد ، هیچکس هیچگونه رویه مثبت و یا منفی نسبت بمحل مورد بحث اختیار نمیکرد ، نه تجلیلی بعمل میآید و نه نفرین و لعنتی اظهار میشود . مقام و عنوان فرماندار کاشان مثل دیگر شهرهای پارت (عراق عجم) داروغه است . در اولین مرحله مسافرت من از این شهر ، یکی از دوستان من بنام رستم بيك که چندین برادر وی حکام این استان اند ، حکومت شهر را اداره میکرد . پس از پایان دوره حکومت دوسالۀ وی ، چون کاشانیان خیلی از رفتارش راضی بودند ، نمایندگانی بحضور اعلیحضرت شاهنشاه اعزام داشته استدعا کردند که دوسال دیگر نیز در حکومت باقی باشد ؛ حتی برای توفیق در این آرزو بدونفر از وزیران نیز هدایا و تحفی تقدیم

داشتند. با وجود همه اینها، این پیشنهاد شرف قبول نیافت، چون بهیچوجه تمدید دوره حکومت حکام معمول نمیشد (۱).

در نوزدهم، در نتیجه خستگی زیاد مر کبها، مجبور استغفر شاه عباسی شدیم که در کاشان بمانیم. بالاخره در بیستم از این شهر خارج شدیم و هفت فرسنگ راه رفتیم. دو فرسنگ اولیه از میان دشتی طی شد که شهر مزبور در آن بنا شده است. بقیه راه را معابر کوهستانی بسیار مرتفعی تشکیل میداد که سهل العبور بود. در ارتفاعات يك کاروانسرای بسیار عالی دیدیم، و جلوتر بر که ای مشاهده کردیم که از آب بارانهای اطراف و برفهای مذاب کوهستان تشکیل شده است. مردم کاشان از آبهای این استخر بقدر احتیاج پائین کشیده استفاده می کنند. شاه عباس کبیر سدهای سدی در اطراف این استخر کشیده است تا آب در آنجا تمرکز یابد، و از اتلاف آن جلوگیری شود. بدستور این شاهنشاه جاده های خوبی نیز در این حدود برای تسهیل عبور و مرور مسافرین ساخته شده است.

پس از پائین آمدن از کوهستان، وارد دره عمیق توصیف مقتل بسیار باریکی میشوند که درازای آن يك فرسنگ داریوش سوم است. تمام این منطقه مستور از آبادی و پوشیده از باغات و بساتین تنك بهم فشرده ایست، بطوریکه چنان بنظر می آید که دهکده ای بطول يك فرسنگ در آن پدید آمده است. مجاری و انهار زیبا و مصفايي در هر گوشه و کناری جاری میباشد، چنانکه در تابستان دارای

۱- «تاریخ کاشان» که اخیراً باهتمام جناب آقای ایرج افشار بطبع رسیده، از مأخذ مهم تاریخ این شهر بشمار میرود.

آب وهوای فوق العاده لطیف و عالی است . در فصل گرما ییلاقی زیباتر و خوشتر از این محل ، جایی گیر نمی آید . اشعه آفتاب چنان کم تأثیر بود که در آنموقع (ماه ژوئن ، خرداد) هنوز شکوفه های گل نشکفته بود ، خرمنها هنوز هم زمرد گون و میوه ها کال بود . در صورتیکه در کاشان یکماه پیش درو بعمل آمده ، و میوه جات در دسترس مردم قرار گرفته بود . مادر منتهی الیه این دره سبز و خرم ، در کاروانسرای کارو (۱) سکونت گزیدیم .

نویسندگان معاصر غربی مدعی هستند که این دره ، همان محلی است که داریوش در آنجا جان سپرد . این نظریه مقرون بصواب میباشد ، چون در تواریخ آمده است که بسوس و نبرزن پس از جنایت شرم آوری که نسبت پادشاه تیره بخت مذکور مرتکب شدند ، یکی بسوی هیرکانی (جنوب بحر خزر) حرکت کرد و دیگری بصوب باکتریان (بلخ) عزیمت نمود ؛ و اینک کاشان درست در همان محل واقع شده است و مبدأ عزیمت باستانهای مزبور بشمار میرود .

دریست و یکم ، هشت فرسنگ راه پیمودیم . دوی اولیه را در دامنه کوهستان و در میان جبالی بودیم که دره مذکور در آن واقع شده است ، شش باقی رانیز در نزدیک دشت و دمن خوش منظری که پوشیده از آبادی های متعددی بود ، طی کردیم .

در اینقسمت از جاده کاروانسراهای متعددی نیز در سر راه مشاهده میشود . ما در یک کاروانسرای بزرگ و خوبی که بنام بانی آن ، آقا کمال بازرگان ثروتمند مشهور ، خوانده میشود فرود آمدیم . این تاجر بزرگ

ابنیه و عمارات عام المنفعه بسیاری در اطراف اصفهان ساخته است .
 در بیست و دوم ، فقط توانستیم که پنج فرسنگ در دشت و دمن زیبایی
 که کاروانسرای آقا کمال در آن واقع است ، راه برویم . این قسمت از
 راه را چنان سرعت پیمودیم که در ساعت نه شب به موچاکن (۱) رسیدیم .
 این آبادی قریه بزرگی است که دارای پانصد باب خانه باغچه ، و
 کاروانسراهای متعدد ، و باغات و بساتین بسیار ، و آبهای روان میباشد .
 در بیست و سوم ، برای اینکه پیش از طلوع آفتاب با اصفهان نرسیم ،
 بسیار دیرتر از ایام سابق براه افتادیم . در این مرحله نه فرسنگ راه پیمودیم
 و از میان دشت و دمنهای زیبا بسوی جنوب حرکت کردیم . دو ساعت راه
 مانده بحومه این شهر بزرگ . کاروانسراهای پیشمار و دهکده های چنان
 زیادی دیدیم که فکر میکردیم که فی الواقع در حوال و حوش آن هستیم .
 در سپیده صبحدم بیست و چهارم ژوئن ، بعون الهی پس از طی صد و سی و
 چهار فرسنگ ایرانی از تبریز بسلامت با اصفهان رسیدیم .

شبه ای از جنگهای
 ترکیه عثمانی
 و لهستان
 پس از ورود با اصفهان ، من و شریکم در دیر
 کاپوسنها (۲) که تقریباً در قلب شهر ، و کمی دور ،
 تراز قصر شاهی ، واقع شده است ، سکونت گزیدیم .
 در اینجا با توده انبوهی از نامه های واصله بعنوان من که تقریباً
 از اکناف و اطراف تمام عالم برایم ارسال شده بود ، مواجه گشتم . در
 مراسلات وارده از قسطنطنیه ، تفصیل نبرد ترکهای (عثمانی) در سرزمین
 لهستان درج شده بود . در طی سال گذشته ، عساکر ترک تقریباً بدون

مواجهه با هیچگونه مقاومتی، از نهر عظیم نی ستر (۱) عبور کرده، زیباترین ایالات و ولایات را منهدم و ویران ساخته، قلعه معروف کامی نیک (۲) را که گل سرسبد سرزمین لهستان بود، مسخر نموده بودند. ضمن تشریح مطالب دیگر، برایم اطلاع داده بودند که قوای مسلح عثمانی از روی پلی بطول پانصد قدم هندسی از روی دانوب گذشته است؛ و این جسر عظیم که با مساعی و مخارج سلطان مولداوی ساخته شده بود، چون مورد پسند خاطر مقام خلافت (۳) واقع نگشت، لذا بانی بیچاره مغضوب بابعالی واقع شد و از سلطنت معزول گردید و پرداخت غرامتی معادل صد و پنجاه هزار اکو (۴) محکوم گشت.

در نامه های رسیده از هند تفصیل مسافرت

داستان نایب السلطنه مسیود و لاهه (۵)، نایب السلطنه (۶) مادا کاسکار درج مادا کاسکار

شده بود، که در آغاز سال هزار و شصت و هفتاد

میلادی از لاروشل (۷) با یک اسکادرون (ناوهای نبرد) قابل ملاحظه

بصوب مقصد عزیمت کرده بود. با توجه بتذکرات مسیو کارون (۸)،

مدیر کل کمپانی فرانسه، برای اجرای طرحهای مهمی، این مأموریت

Niester - ۱

۲ - Caminek کامی نیک، در زبان روسی بمعنای سنکستان است.

۳ - Grand Seigneur (امیر المومنین) مقصود سلطان ترکیه عثمانی است، که

اصطلاحاً خایفه اسلامی نامیده میشد، ولی بهیچوجه از طرف دول اسلامی رسمیت نداشت.

Ecu - ۴

Monsieur de Lahaye - ۵

Viceroi - ۶

La Rochelle - ۷

Carron - ۸

انجام گرفته بود ؛ از جمله تسخیر بانکا (۱) جزیره كوچك واقع در خاور سوماترا ، كه خیلی نزدیک به باتاویا است ، منظور نظر بود . این جزیره كوچك ، پیش از تاریخ مذکور ، از طرف هیچکس اشغال نشده بود . مسیو کارون عقیده داشت كه بانکا برای استقرار مخزن مرکزی کمپانی فرانسه در هند صلاحیت بسزایی دارد ؛ و پیشنهاد کرده بود كه بطور غیر مترقب آنرا تسخیر کنند و هلندیها را در مقابل عمل انجام شده ای قرار دهند . ولی هلندیان كه در حراست و صیانت قلمرو خود در این نواحی اهتمام فوق العاده ای دارند ، پیشاپیش از نقشه مأموریت بحریه فرانسه اطلاع یافته بودند ، برای اغفال حریف در فرانسه بیهوده شایع کرده بودند كه اسكادرون سابق الذکر قصد عزیمت بهند غربی دارد . اما رقیب بهیچوجه اغفال نگشت ، چنانكه بسرعت تمام سه فروند کشتی یکی بدنال دیگری بصوب باتاویا گسیل داشت و به هیأت اعزامی دستور داد كه بانکا را تصرف کنند ؛ و این نقشه خیلی پیش از وصول مسیو - دولاهه بهند بمرحله عمل در آمد . سفر دریایی نایب السلطنه فرانسه بسیار طول کشید ، و از سوء حظ ناگزیر گشت كه بر حسب تقاضای فرانسویان مقیم ماداگاسکار در سواحل این (مستعمره) لنگر اندازد كه بچنگ با اهالی جزیره پردازد . در طی این نبرد كه شش ماه طول کشید ، فرصت از دست برفت ، و قریب هزار سرباز فرانسوی بـخـاك و خون غلطید ؛ در صورتیكه این عده سپاهی ممكن بود ، در جای دیگر كار خیلی مفید - تری انجام دهد ، ولی مسیو دولاهه نتوانست بر سیاهان پیروز آید ، و بعلاوه

آتش خشم و غضب آنها را سخت تحریک کرد ، بطوریکه دیگر هیچوجه مایل بمصالحه و تجارت با فرانسویان نبودند ، وبالاخره آنها را از زاد و بوم خود بیرون راندند .

مسیو دولاهه از ماداگاسکار به سورت (۱) آمد و تا آغاز سال هزار و ششصد و هفتاد و دو در آنجا بتوقف پرداخت ، وبالاخره در معیت مسیو کارون که حسب الامر دولت فرانسه ، متبوع مطلق وی بشمار میرفت ، عزیمت کرد ، نیروی دریایی اعزامی شامل شش فروند کشتی بزرگ و چهار سفینه کوچک بود .

اسکادرون فرانسه دریست و یکم ژانویه در گوآ توقف کرد ، و در این بندر با برتانی بزرگ ، کشتی دیگر پادشاه (فرانسه) که دو سفینه کوچک دریدک خویش داشت ، همراه شد . بدین طریق قوای بحری اعزامی فرانسه که رویهمرفته بالغ بر سیزده فروند کشتی بود ، بصوب سیلان براه افتاد ، و دریست و یکم مارس به لابی کوتواری (۲) رسید که معمولا لابی - ترنک - مال (۳) خوانده میشود ، و خلیج ولنگر گاه باریک ولی مناسبی میباشد ، و در هشت درجه و سی دقیقه عرض شمالی ، مایل بشمالغرب واقع شده و دارای پایگاههای خوبی است .

هلندیها در فاصله یکفرسخی ساحل اینجا ، قلعه کوچکی بنا کرده بودند ، و تمام ساخلوی آن فقط از ده سرباز تشکیل شده بود . پادگان محل بمحض مشاهده بحریه فرانسه پاسگاه خود را ترك گفت .

مسیو دولاهه پس از لشکر انداختن بحریه فرانسه،
 نمایندگان به حضور پادشاه کاندی (۱)، فرمانروای
 نایب السلطنه فرانسه در سرانندیب
 قانونی سرتاسر جزیره سیلان اعزام داشت، و پس
 از مدتی مذاکره و رفت و آمد رسولان، قرار دادی فیما بین منعقد گشت
 بر حسب آن پادشاه هندی خلیج ترینک - مال را با قلعه‌ای که هلندیان در
 آنجا بنا نموده بودند، پادشاه فرانسه و گذار می‌کرد. قرار او گذاری خلیج
 و قلعه بطرز باشکوهی با شلیک توپ انجام گرفت و با تشریفات لازم عملی
 شد. چند روز بعد بنای یک قلعه در مدخل خلیج و یکی دیگر در محلی
 مشرف بساحل آغاز گشت.

طی این مدت که مذاکرات انجام مییافت، ناخوشی
 مرض دارچین، و سختی در میان افراد قوای بحری بوجود آمد،
 بیماری ۳ و ۴ و بیش
 که باغلب احتمال تب حادی بود. اروپائیان معمولاً
 امراضی را که در سیلان میگیرند، بیماری دارچین مینامند؛ زیرا بوی
 تند این نبات موجب تحریک مواد سیال بدن آنها، مانند خون و بلغم
 و خلط و غیره میشود در نتیجه این ناخوشی عده بسیاری از سپاهیان
 زندگی را بدرود گفتند ولی اغلبشان شفا یافتند؛ اما بلافاصله در این موقع
 قحط و غلا کریبانگیر آنان شد. توضیح آنکه ارزاق و خواربار لازم
 اسکادرون در نتیجه عدم احتیاط نایب السلطنه، در ماه آوریل تمام شد.
 مسیو دولاهه برای جلوگیری از اسراف و تبذیر آذوقه، دستور داده

بود که هیچکس از مردم محل حق ندارد مواد خواربار را ذخیره کند و همه موظف بودند که هرچه خریده‌اند بفروش برسانند. در ترنیک مال معمولاً گوشت گاو میش در دسترس عامه می‌باشد، ولی مردم آنرا نمی‌خورند و می‌گویند که در گوشت این حیوان خاصیت عجیب و بخصوصی هست، چنانکه در نتیجه مصرف آن دمل‌هایی در انسان پیدا می‌شود که عیناً شبیه عوارض بیماری‌های مبتلایان ناخوشی‌های جنسی است، و در همان مواضع بوجود می‌آید و همانقدر مهیب و مخوف می‌باشد. اما نکته شایان توجه و شگفت‌انگیز آنست که بیماران گوشت گاو خوار فقط در نتیجه امساک از خوردن آن می‌توانند بهبودی یابند.

نایب السلطنه برای حمل آذوقه سه فروند کشتی بسواحل کوروماندیل (۱) اعزام داشت، ولی این سفاین هنگام مراجعت توسط هلندیها دستگیر شدند؛ و بالنتیجه قوای اسکادرون دچار قحط و غلای شدیدی گردید، بطوریکه پیش از اتمام بنای دو قلعه مذکور، برای استخلاص از آسیب گرسنگی، ناگزیر سواحل ترنیک - مال را ترك گفت. ولی سیصد و پنجاه نفر سرباز برای اجرای نقشه منظور و ادامه کار در آنجا باقی ماندند، و يك فروند کشتی بزرگ بنام سن ژان نیز در آبهای خلیج بطور دائم لنگر انداخت.

بهانه‌ای که هلندیان برای توجیه توقیف سه کشتی مزبور تراشیده بودند، عبارت بود از اینکه سفاین مذکور حامل خواربار برای دشمنان آنها بوده است. هلندیها پادشاه کاندی و سکنه ترنیک مال را خصم خود

قلمداد میکردند. ولی اندکی بعد پیشنهاد کردند که حاضرند ناوهای فرانسه را مسترد سازند و حتی اصرار داشتند که مسیو دولاوه آنها را تحویل بگیرد و یا آنکه از سفاین هلندی بجایشان انتخاب کند. هنوز درهند کسی نمیدانست که فرانسه علیه هلند اعلان جنگ کرده است؛ ولی بعد از کمی که این خبر بهلندیان رسید، بازداشت سفاین فرانسه را غنیمت شمردند، و بحریه هلند بعد از ورود به ترنیک - مال، کشتی فرانسوی متوقف در آنجا را نیز ضبط و دوقلعه جدید البنا را تصرف و تمام افراد پادگان فرانسوی را اسیر کردند.

شماره ای از روابط
فرانسه و پرتغال
در خاور

نایب السلطنه در بیست و دوم مه در سواحل
کوروماندیل (۱)، به سن تومی (۲) رسید. سن تومی
قصر کوچک پادشاه کولکوند (۳) میباشد، ولی

پرتغالیها که قریب صد سال است اینجا را تصرف کرده اند، در استحکام و تقویت آن برای حفاظت و حراست متصرفات خود بسیار کوشیده و اهتمام بسزایی بخرج داده اند. دیوارهای قلعه از سنگهای تراشیده بسیار عظیم و جسیمی نباشده و دارای برج و باروهای منظمی میباشد ولی فاقد استحکامات دیگر است. مسیو دولاوه کسانی را بحضور حاکم قلعه فرستاد و در مقابل پول ارزاق و خواربار خواست. ولی فرماندار بهانه کثرت قوای بحریه فرانسه و عدم کفایت مواد خواربار شهر، از تسلیم و فروش ارزاق خودداری کرد. اما معلوم نبود که این پاسخ منفی

حاکمی از حقیقت و مطابق واقع است، و یا اینکه در نتیجه تحریکات
 ، لندیان که در سرتاسر این حدود موی دماغ بحریه فرانسه بوده و مدام
 آنرا باقوای دریایی خود دنبال میکردند، صورت گرفته است. نایب -
 السلطنه که بین المحظورین قرار گرفته بود، نظر بقصدان مطابق آذوقه
 ناگزیر دستور بمباردمان شهر را صادر کرد، و این حمله باندازه‌ای شدید
 بود که بعد از چهار ساعت درفش سفید در مقابل فرانسویان پدیدار گشت.
 حس، الامر مسیود و لاهه قایقی بطرف ساحل عزیمت کرد و استفسار نمود
 که آیا حاضر بتسلیم شهر هستند، یا نه؟ حاکم که چنین چیزی را پیش-
 بینی نمیکرد، آمادگی خود را برای فروش مواد خواربار لازم در مقابل
 پول اعلام نمود. ولی نایب السلطنه در جواب، کسانی را فرستاده اظهار داشت
 که چون در مقابل تقاضای منصفانه خود، جواب رد شنیده و ناگزیر به-
 شلیک توپ گشته است، لذا حاکم باید غرامت جنگ را بپردازد. فرماندار
 سئوا، کرد که فرانسویان چه مبلغی مصرف کرده و چه مخارجی متحمل
 شده اند؟ جواب داده شده که پنج هزار و سیصد گلوله توپ شلیک شده است،
 و برای هریک بیست اکو مطالبه میشود. فرماندار سن - تومی برای اغتنام
 فرصت، و تأمل کاخی پاسخ فرستاد که چون شخصا نمیتواند تصمیم بگیرد
 لذا مراتب را باستاندار ایالت کتبا گزارش خواهد داد، و پس از وصول
 جواب، نتیجه را بنایب السلطنه اعلام خواهد داشت.

مسیود و لاهه، نایب السلطنه فرانسه کاملاً احساس کرد که مقصود
 حاکم قلعه، طفره و تعلل است، لذا پیغام فرستاد که بر حسب مقرر مدت
 سه روز منتظر وصول پاسخ استاندار کیلی خواهد بود، ولی در صورت

تأخیر جواب در صد دستخیر شهر (قلعه سن تومی) بر خواهد آمد. هدی‌نطور هم شد، چنانکه در روز سوم، با غروب آفتاب دو یست نفر از سپاهیان فرانسه با دو واحد جنگی از سفاین بساحل پیاده شدند. آنگاه نایب السلطنه با پنجاه مرد جنگی در سمت مقابل یکی از دروازه های شهر، زیر شاخ و برگ درختان خرما چادر زد، و بقیه سپاهیان را با يك نفر افسر بطرف دیگر شهر اعزام داشت.

مسیو کارون مدیر کل کمپانی شرقی فرانسه، نیز همچنان بلامتکلیف در کنار مسیو دو لاهه بود. علی الصباح، بساطلوع آفتاب حسب الامر نایب السلطنه دروازه شهر کوبیده شد. تمام مدافعین بلده در اینموقع بالای حصار و باروی اینقسمت شهر آمد، و منظور دو لاهه هم جز این نبود. در اینموقع حسب الامر نایب السلطنه افسر اعزامی با افراد سپاهی در طرف دیگر شهر نردبان نصب نموده بیالای حصار و باروی قلعه بر آمدند و بایک هجوم استحکامات را بدون هیچگونه مقاومتی متصرف شدند، و سپس ناکهانی داخل شهر گشتند. مردم بامشاهده غیر مترقب گروهان سپاهیان چنان پنداشتند که این عده از آسمان فرود آمده است، و سخت مبهوت و مشوش و مضطرب شدند. مدافعین سن تومی که چنین غافلگیر گشته بودند، چاره ای جز تسلیم نداشتند؛ بدین طریق طی دو ساعت بدون هیچگونه ضایعه عظیمی شهر تسخیر گشت، و فقط بیست نفر در این گیر و دار بهلاکت رسید.

در مسئله مأموریت و مسافرت مسیو دولاهه نکته شمه‌ای از رقابت‌های فرانس و انگلستان و شایان توجهی موجود است. توضیح آنکه، بطوریکه موثقین اظهار میدارند، مشارالیه از هلند در خاور زبان مخدوم خود، پادشاه فرانسه شنیده بود که در سال هزار و ششصد و هفتاد و یک به هلندیان جنک اعلان خواهد شد. یعنی هنگامیکه نایب السلطنه، در سال هزار و ششصد و هفتاد فرانسه را بقصد هند ترك میگفت، این موضوع را شاه باوی در میان نهاده بود، و حتی اعزام نایب السلطنه بآبهای هند برای انجام همین منظور بوده است. ولی مسیو دولاهه پس از اینکه به سورت رسید، اطلاع یافت که:

« بعلم مهمتری فعلا اعلان جنک بعقب افتاده است، اما این تأخیر موقتی میباشد، بالاخره موضوع در موقع خود با اطلاع خواهد رسید. » چنانکه معلوم است، دو مراسله طی ماههای اوت و سپتامبر سال هزار و ششصد و هفتاد و یک بعنوان وی ارسال و اعلام شد که بطور قطع و یقین در بهار آینده علیه هلندیان جنک اعلان خواهد گشت. این مراسلات را اندکی پیش از عزیمت من از پاریس، مسیو بریه (۱) از طرف مسیو کلپر (۲) تسلیم من نمود و من خودم مأمور تحویل آنها به نایب السلطنه فرانسه بودم. اما هنگامیکه نامه‌ها بسواحل هند رسید، مسیو دولاهه سورت را ترك گفته بود. صلاح این بود که مراسلات مزبور توسط يك قایق سریع السیر تسلیم نایب السلطنه نشود. ولی مسیو بلو (۳) یکی از مدیران کمپانی،

تصور کرد که عجله لزومی ندارد، و اظهار کرد که اصلاً ضرورتی برای چنین هزینه‌ای مشاهده نمی‌شود؛ و يك سفینه هندی متعلق بدلال کمپانی فرانسه وجود داشت که عازم ساحل مالابار (۱) بود، توسط آن مراسلات را خواهند فرستاد. خلاصه مسئله صرفه‌جویی بر همه چیز غلبه کرد. نامه‌ها تحویل کشتی هندی گشت. اما از بخت بد این سفینه در معرض دستبرد دزدان دریایی مالابار واقع شد، و بعد از شش ماه مراسلات دربار فرانسه که لفاش دریده و تا نصف پاره شده بود، بدست بازرگانان فرانسوی ساکن سواحل مالابار افتاد، و بدین‌وضع در فوریه هزار و ششصد و هفتاد و سه، یعنی بعد از بیشتر از یکسال که از تسلیم آنها گذشته بود، به‌سورت ارسال گشت. مسلم است که اگر این مراسلات بموقع بنایب‌السلطنه رسیده بود، او بسهولت بحریه هندی را درسیلان که دارد و ندار کمپانی هندی بشمار میرفت، نابود می‌ساخت، و بالنتیجه مستملکات زیبای هلندیان را در سرانندیب تسخیر می‌کرد. اتفاقاً مسیود و لاهه بشدت مشتاق تار و مار کردن بحریه هلند بود، و گاهی مکنونات خاطر خویش را برای مسیو کارون چنین باز می‌گفت:

« برای من مسلم می‌باشد که در اروپا اینک ما بین فرانسویان و هلندیان آتش جنگ شعله‌ور می‌باشد، و هم اکنون بهترین موقع برای حمله بنیروی دریای هلند درهند است ».

اما مسیو کارون او را با این جواب از اقدام بجنگ باز میداشت:

« هنوز دستور لازم به‌ما نرسیده است؛ بایستی منتظر فرمان و مترقب اطلاعات موثق دایر باعلان جنگ بین فرانسه و هلند بود. صحیح

است که شما میتوانید بحریه رقیب را درهمین جا بسهولت نابود بسازید، ولی ممکن است که بیدرنک واحد های دیگری از باتاویا بکمک هلندیان برسد و شما را مقهور بسازد .

شکی نیست که اظهارات مسیو کارون مقرون بحزم و احتیاط بود ، ولی در اینمورد بخصوص او اشتباه داشت . هلندیها در باتاویا بهیچوجه بحریه ای نداشتند ؛ و اگر نیروی دریایی آنان در سیلان تارومار میشد ، با اخبار وحشتناکی که از هلند بکمپانی آنکشور میرسید ، در مقابل عملیات مشترک بحریه فرانسه و ناوگان دهکانه انگلستان که در آخر سال بساحل کوروماندیل (۱) رسیده بودند ، مؤسسات آنان از هم میپاشید . ولی خواست خدا دیگر بود ، چنانکه بحریه فرانسه و مأموریت محوله بآن معدوم گشت .

روز ورود من باصفهان و فردای آن ، صرف پذیرایی
 شمه ای از خصوصیات از اروپائیان مقیم پایتخت ، و بسیاری از ایرانیان ،
 شیخعلی خان
 وارانمه که در سفر پیشین با هم عهد مودت بسته
 صدر اعظم
 و از آراء آنان در انجام امور خود بهره مند میشدم ،
 گردید . دربار بسیار تغییر یافته بود ، وبا آنچه که من در طی مسافرت
 اولیه خود دیده بودم کاملاً مغایرت داشت ، و فوق العاده درهم و برهم شده
 بود . چنانکه تقریباً کلیه بزرگان و رجال دوره شاهنشاه (۲) فقید یا
 مرده بودند و یا مغضوب واقع گشته بودند . اختیارات در دست عده ای از

Coromandel - ۱

۲- در اصل شاردن ، مثل سرتاسر کتاب ، فقط عنوان شاه است . (La Roi)

کلمه شاهنشاه برای ادای مقصود ، از طرف مترجم انتخاب شده است ، و مقصود شاه عباس ثانی میباشد .

رجال جوان ناجوانمرد و دون همت و بی تدبیر و بی لیاقت افتاده بود.

شیخعلیخان، صدر اعظم چهارده ماه بود که مغضوب شده بود. سه نفر از مقامات عالیه سلطنتی عهده دار مشاغل وی گشته بودند. اما موضوع شایان توجه آن بود که از قرار معلوم میخواستند، صدراعظم مزبور را دوباره بمقام خود عودت دهند، و این نکته برای من خیلی خطرناک و نامبارک بود. چون شیخعلیخان نسبت بمسیحیان و اروپائیان بسیار خصومت داشت (۱)، و از طرف دیگر فساد ناپذیر بود، بطوریکه زیر بار هیچگونه توصیه و تحفه و هدیه و رشوئی نمیرفت (۲)؛ این صدراعظم در دوره صدارت خودش جز افزایش ثروت مملکت و مخدوم خویش منظوری نداشت؛ من بیم آنرا داشتم که مشارالیه مانع خرید جواهراتی باشد که حسب الامر صریح شاهنشاه سابق پدربادشاه لاحق، و درست مطابق طرحهای دست (مبارک) خود ایشان تهیه کرده بایران آورده بودم. بهمین جهت تصمیم گرفتم فی الفور مراجعت خود را از مأموریت محوله بعرض شاهنشاه (۳) برسانم. مشکل عمده کار من در اینمورد، پیدا کردن یک نفری بود که مقرب حضور ناظر باشد. این شخصیت کارپرداز اعظم و عالیمقام دولتخانه شاهنشاه، و متصدی دارایی و مسئول اداره امور و کلیه مأمورین مربوطه بدولتخانه همایونی است؛ و برای فراهم آوردن مقدمات آشنایی باجناب ایشان من نیازمند یک نفر هادی و واسطه بودم. بعضی از دوستان پیشنهاد

۱- مسلماً این کینه معلول تجاوز و تعدی مسیحیان و اروپائیان بوده است که الی بومنا هذا کالوی مارا کرک صفت میفشارند.

۲- قاعده و یا اولوالابصار، خوانندگان میتوانند بفهمند که چه اشخاص و چه مقاماتی مورد بغض و کینه مقامات مسیحی، قرار میگیرند، و بالعکس رجال و بزرگان و مقامات عالیهای از چه قماش مورد پسند و پشتیبانی آنها است. ۳- شاه سلیمان صفوی

کردند که در این مورد، از زرگرباشی که رئیس جواهر فروشان و زرگران ایرانی است استفاده کنم و برخی دیگر چنان مصلحت دیدند که از طاهر میرزا استمداد شود، که مفتش کل (۱) دولخانه همایونی است. البته چنانکه بعداً برایم مسلم شد، صلاح در آن بود که زرگرباشی را واسطه کار خود قرار دهم؛ اما چون ید قدرت مفتش کل در امور مربوطه بیشتر جلب توجه میکرد، لذا او را برای هدایت خود برگزیدم.

دریست و ششم سرپرست کاپوسنها (۲) زحمت قبول فرموده برای ترتیب ملاقات وی از طرف من رهسپار شد. از مطران خواهش کردم پیغام مرا بحضور مفتش کل چنین معروض بدارد که در نتیجه نقاوت و کسالت از زیارت حضورشان محروم مانده‌ام، ولی با اعتماد بمحبت‌های دیرینه شش ساله ایشان که نسبت بخود سراغ دارم، برایم اجازه میدهند که تمنی کنم مرا در هدایت بحضور ناظر، کار پرداز کل یاوری بفرمایند، چون برای من مسلم است که وسیله بهتر از ایشان برای اینکار وجود ندارد، لذا استدعای عاجزانه دارم که فرمان شاهنشاه فقید را دایر بر مأموریت محوله تهیه و تدارک جواهرات گرانبها در فرانسه، بنظر این وزیر برساند، و معروض بدارد که من با اعتماد بدستور همایونی در انجام خدمات مربوطه بنحو احسن مساعی لازم میبذول داشته‌ام. البته و عده تسلیم هدایای هنگفت لازم را بمفتش کل فراموش نکردم. پاسخ جناب ایشان بدینقرار بود که:

۱- Controleur General

۲- Capucins، مبلغین مسیحی که پیرو سن - فرانسوا بشمار میروند. پیش از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) کاپوسنها مأمور آتش نشانی بودند.

ورود شما را تبریک میگویم ، و میتوانید در کارهای خود کاملاً بمن اعتماد داشته باشید ، بقدر مقدور و بنحو احسن در انجام خدمات محوله بذل مساعی خواهم کرد ؛ اما باید توجه فرمائید که شاهنشاهچندان بجواهرات علاقمند نمیشد ، و دربار از حیث پول فوق العاده در اضطراب است ؛ بعلاوه از بخت بد شما صدراعظمی روی کار می آید که با هزینه های زاید و تجملی سخت مخالف و بطور کلی مواظبت فوق العاده نسبت بمنافع مملکتی دارد (۱) . ضمناً متوجه باشید که نباید از این پیش-آمدها مأیوس شوید ، و فقط منظور از تذکر نکات مزبور آنست که حتی الامکان خودتان را حاضر کنید که بقیمت ارزان معامله نمائید ، و از تقدیم تحف و هدایای زیاد امتناع نورزید ، و در مقابل زحمات زیاد طاقتان طاق نشود ، صبر و حوصله به خرج دهید و بعنایت الهی امیدوار باشید ، و درخاسته ورود شما را بطریق مطلوب باطلاع ناظر خواهم رسانید . ایرانیان همیشه مشاورات خود را با جمله امید بشمول عنایت - الهی در حل مشکلات ، خاتمه میدهند .

در این حین اطلاعاتی بدستم رسید که اظهارات فوق

را تاکید میکرد . توضیح آنکه روز پیش که

شاه سلیمان
و چنگ نواز

شاهنشاه بر حسب عادت دیرینه چند ساله خود ،

مثل همه روزه مست و مغمور بوده است ، ناگهان بر چنگ نواز خودش

که مطابق میل مبارك ایشان نواها را نیک نمی نواخته ، بر آشفته و به

محبوب خویش نصرالله بیك ، پسر استاندار ایروان دستور داده است که

دستهای مطرب را قطع کند. شاهنشاه پس از صدور این فرمان بروی نازبالشها غلطیده بخواب رفته است. نصرالله بیک که چندان مست نبوده و چنک نواز محکوم را مرتکب هیچگونه جرمی نمیدانست، فکر کرده است که شاهنشاه نیز او را گنهکار ندانسته و فقط از فرط مستی این فرمان وحشتناک شرفصدور یافته است؛ لذا مغنی را شدیداً مورد عتاب و خطاب قرارداد و از اینکه او در هنر خویش ورزیده نمیباشد و نغمات موردپسند خاطر همایونی را نیک نمینوازد، سخت توبیخش کرد. شاهنشاه که بعد از یکساعت از خواب بیدار گشت، مشاهده کرد که چنک نواز همچنان مشغول نواختن دستگاه خویش است، لذا بیاد دستور خویش افتاده، بیش از پیش خشمناک گردید و فرمان داد که خوانسالار (۱) دست و پای هر دوی آنها را قطع کند. خوانسالار پیاپی شاهنشاه افتاده استدعای عفو نصرالله بیک را کرد. اما آتش خشم و غضب سلطان سخت مشتعل گشت و باغیظ شدیدی فرمان داد که خواجه سرایان و قورچیان هر سه نفر را بمجازات برسانند. در اینموقع شیخعلیخان که هنوز متصدی هیچگونه شغلی نبوده ولی در دربار حضور داشته است، برای نجات این تیره بختان خویشان را پیاپی پادشاه افکنده و زانوان سلطان را باغوش کشیده است: شاهنشاه لحظه ای مکث کرده و سپس خطاب بوی اظهار داشته است. بامید اجابت مستدعیات خود در حضور من مستظهر هستی، لذا بی باکی مینمایی؛ اینک که از نو مقام صدارت عظمی را اشغال میکنی، تقاضایت مورد توجه قرار میگردد.

شیخعلیخان بحالت استغاثه و تمنی عرض کرد :
 « قربان ، من بنده درگاه همایونی هستم ، وفرامین مبارک رامدام
 مجری خواهم کرد . »

شاه پس از این وساطت ملایم گشت و مغضوبین را مورد عفو و
 عنایت خویش قرارداد ، و علی الصباح خلعتی برای شیخعلیخان فرستاد .
 البسه ایکه ازطرف شاهنشاه اعطا میگردد . خلعت نامیده میشود . علاوه
 برپوشاك مذکور ، هرکبی بازین و برک زرین و جواهر نشان و يك قبضه
 شمشیر و يك خنجر مرصع ، باقلمدان وفرمان (۱) و دیگر وسایل و لوازم
 مقام صدارت عظمی برای نخست وزیر جدید ارسال گشته بود .

چنانکه مذکور افتاد ، شیخعلیخان چهارده ماه

شیخعلیخان و
 شاه سلیمان

بود که از عنایت دربار محروم مانده بود ؛ و در

طی این مدت صدراعظمی درکار نبود ، باید متذکر

شویم که چنین چیزی در ایران بهیچوجه سابقه ندارد . سه نفر از بزرگان
 عمده دربار متعهد اداره امور نخست وزیری بودند . شیخعلیخان درطی این
 مدت گاهگاهی شرفیاب حضور شاهنشاه میگشت ، چون او را نه تبعید کرده
 بودند و نه از حضور در دربار محروم ساخته بودند . علت عمده برکناری وی آن
 بود که او از شرب مسکرات مطلقا امتناع میورزید ، و همیشه بیبانه
 پیری و حفظ شئونات مقام صدارت عظمی ، و داشتن عنوان شیخ که معروف
 زهد و تقوای مذهبی معظم له میباشد ، و بالاخره بعلت زیارت مکه معظمه
 و انجام مراسم حج که لازمه اش رعایت کامل موازین شرعی است ، از
 خوردن مشروبات خودداری میکرد . شاهنشاه هنگامیکه او را تنها

می یافت و مشاهده میکرد که از شرب مسکرات امتناع میورزد، بسا ایراد عبارات و جملات ناهنجاری اغلب اوقات مشارالیه را آزرده خاطر میساخت، و حتی يك بار ضرباتی نیز حواله صدر اعظم کرده بود. بدستور سلطان چندین بار سر و صورت و لباس و پوشاك شيخعلیخان را با جرعه های شراب آلوده ساخته بودند، و از این قبیل بد رفتاریها در موقع مستی نسبت بمعزیالیه بسیار اتفاق افتاده بود. اما از طرف دیگر پادشاه با ملاحظه لیاقت و کفایت و تقوای زیاد، و دلسوزی و دلبستگی خارق العاده ای که صدر اعظم نسبت بمنافع مملکت و دولت از خود بروز میساخت، او را این نهایت دوست میداشت. در حقیقت هم باید اذعان کرد که مشارالیه يك شخصیت بسیار عاقل و باهوش، و فوق العاده متفکر و مدبر و کامل العیاری است. سختگیری و شدت عمل او نسبت بمسیحیان بیشتر از رزانت اخلاقی ناشی از عقاید مذهبی وی نشأت می کند. در صورتیکه اگر این تعصب کور کورانه را نمیداشت، مسیحیان نیز مثل مسلمانان تدابیر عالییه او را در امور حکومتی مورد ستایش قرار میدادند. اگر چه باید متذکر شویم که همه ایرانیان (درباریان) نیز او را دوست نمیدادند، چون این صدر اعظم از هزینه های تجملی پادشاه و مخارج مسرفانه دربار ممانعت بعمل می آورد و نمیکذارد که شاهنشاه مثل اسلاف خود خزاین و دقاین را بیهوده به مصرف برساند، و البته این تدابیر بهیچوجه مطبوع طبع درباریان که معمولاً همیشه ندار و چشم براهند، واقع نمیشود و جلوگیری از سخای سلطان بضرر آنها تمام میگردد. شيخعلیخان پنجاه و پنج سال داشت. قد و قامت وی فوق العاده متناسب و رشید و شایان توجه بود؛ صورت و سیمایش نیز جلوه بسیار خوب و خوشی داشت، قیافه این صدر اعظم از

حيث برازندگی عديم النظير بنظر می آمد . آرامش مدام ، و ملايمت جذابی از چشمه ان روشن و رخسار ساده اش تجلی میکرد ؛ بطوریکه بهیچوجه هیچگونه آثار و علامت اشتغال خاطر که در قیافه های اغلب نخست وزیران مشاهده میشود ، در صورت وی دیده نمیشد ؛ درسیمایش نشانه های يك اندیشه آرام و آزاد ، و قادر بکف کامل نفس و مسلط بر خويشتن نهان بود ، بطوریکه اگر کسی قبلا او را نمیشناخت ، بهیچوجه نمیتوانست ويرا مصدر مهمات و معضلات يك امپراطوری عظيم و وسیعی بداند . کسانیکه افتخار آشنایی با این صدراعظم دارند واز نزدیک ويرا میشناسند ، معجزاتی از زندگی ساده و محقروى حکایت میکنند. موثقین اظهار میدارند که باطن و ظاهر این شخصیت کاملاً یکی است ، و چنانکه در گفتار و کردار ، و صورت و سیمای وی هیچگونه آثار تکبر و تبختر مشاهده نمیشود ، روح و مغز و قلبش نیز خالی از هر گونه آلايش است. مشاهده پوشاك و مطالعه اوضاع منزل و بالاخره ملاحظه سفره وی همه این حقایق را مثبت و مسلم میدارد .

دريست و هفتم شيخعليخان خلعت شاهانه دربر ، برای پایبوسی (۱) بدربار شتافت ؛ و تمام دربار انتصاب مجدد ویرا بعالی ترین مقام امپراطوری تبريك و تهنیت گفتند .

درسی ام ، صدر اعظم شاهنشاه را دعوت کرد .

ضيافت بیست و چهار ساعت تمام ادامه داشت .

شاهنشاه از ساعت هشت صبح بخانه شيخعليخان

پذیرایی شيخعليخان
از شاه سلیمان

رفته بود. تمام مسیر سلطان، از قصر سلطنتی تا منزل صدراعظم بازرفت. های زرین و سیمین مستور گشته بود، تمام زاه را افسران و نوکران احاطه کرده، و حایلی بوجود آورده بودند؛ و هریک از آنها هدیه نفیسی که مخصوص تقدیم بحضور شاهنشاه بود، در دست خویش داشتند: اغلب این هدایا عبارت بود از منسوجات زربفت و حریر و پشم، ظروف آلات زرین و سیمین و چینهای عالی، زین و برك و غاشیه طلایی و مزین بمسکوکات نقره. همینکه شاه بپیش قدمی درب خانه شیخعلیخان رسید بدستور صدراعظم چندین هزار لیره طلا و نقره و مسکوکات مسین نثار قدوم شاهنشاه کردند. این ترتیب طرز پذیرایی باشکوه را در ایران پیش انداز گویند. فقط در مواقع تشریف فرمایی پادشاهان بمنازل یکی از صدور و اعیان چنین شیوه شایان توجه و مجللی مرسوم میباشد و نیز مسیر مهمان را تنها در این قبیل مواقع مفروش میسازند. ضمناً متذکر میشویم که فقط یکقسمت از معابر را مفروش میسازند، ولی قسمت دیگر را تنظیف و در صورت مناسبت فصل با ازهار و ریاحین تزئین مینمایند. منسوجات گرانبها و مسکوکاتی که نثار قدوم میهمان عالیقدر میشود، بنوکران پیاده رو پادشاه اختصاص دارد. بعضی اوقات میزبان منسوجات مزبور را شخصاً خودش از غلامان سلطان بازخرد میکند. شیخعلیخان نیز بهمین منوال رفتار کرد، و مقصودش آن بود که بنوکران دربار پاداش بیشتری داده باشد، چون برایش مسلم بود که آنها این هدایا را بیهای نازلی خواهند فروخت. گستردن قالی در مسیر سلاطین و پادشاهان بزرگ یکی از رسوم باستانی مشرق زمین و مشهور جهان است. چنانکه در

کتاب (۱) باستانی برهمنان که حاوی علوم و رسوم مذهبی آنانست ، از چنین قاعده وقراری سخن رفته است .

هنگامیکه بزرگان از پادشاه دعوت بعمل میآوردند در تالار پذیرائی از شاهنشاه صفوی

موقوف بر رأی سلطان است . معمولا شاهنشاه در

حدود ساعت هشت یا نه صبح بمنزل میزبان که بطرز مجلل و باشکوهی تزئین شده است ، تشریف فرما میشود . پس از ورود مهمان از طرف صاحبخانه يك هدیه‌ای که بسیار شایان توجه است ، تقدیم وی میگردد .

در تالار پذیرایی مخصوص شاه ، انواع و اقسام شیرینیهای عالی ، چندین جور نان ، چندین نوع شربت به‌لیمو و همه‌گونه مشروبات ملایم و تلخ چیده شده است . مجمرهای گرانها و عودسوزهای عالی متعددی در مقابل پادشاه و همراهان عالیقدر وی گذاشته میشود ، و تا موقعیکه مهمانان مایل باشند ، عود خواهد سوخت ، و فقط پس از صدور دستور از طرف مدعوین آنها را جمع آوری میکنند . در اینموقع مطربان و مغنیان و رقاصان دربار ، در یکی از اطاقهای نزدیک منتظر صدور فرمان شاهنشاه میباشند ، و مترصدند که اعلیحضرت آنها را برای تفریح و تعیش خویش بخواهد . خوانندگان و نوازندگان دربار صفوی علاوه بر اینکه در هنر و صنعت خود ید طولا و مهارت بسزایی دارند ، همچنین از بهترین گویندگان و شعرای امپراطوری نیز شمرده میشوند . این هنرمندان مثل همسر و دیگر شعرای باستانی یونان صنعت خویش را بمعرض نمایش میگذارند (۱) . اغلب

قطعاتی که خوانده میشد، در مدح و ستایش پادشاه، و کارهای زندگی وی بود؛ مدحیه‌ها برای تمجید و تجلیل میهمان بسیار مناسب است، اگرچه بطور کلی شایسته سرزنش و محکوم بزوال میباید. نغماتی که آنروز خوانده میشد، راجع باستقرار مجدد، و رفع اتهام از صدراعظم بود، اگرچه این عنوان (اتهام) تجاسری از طرف من بشمار میرود. قطعاتی که ترنم گشت، بنظر من بسیار عالی و پرمغز و دارای نکات شایان توجهی است، چنانکه از برگردان اشعار این مطلب بثبوت میرسد:

«او در میان نبود، ولی همه در میان بود، خورشید در پی ستارگان بود؛ لیک زحمت بیهوده‌ای بود، چون ستاره قطبی بی قرین بود.»

چنانکه معلوم است، منظور از ستاره قطبی، صدر اعظم ایران-مدار میباید. در ساعت یازده صبح ناهار مختصری میخوردند. گوشت خوراك و اغذیه را که عبارت از خورش و کباب و قیمه و شیرینی میباید با ادویه عالی چاشنی زده اند. پس از صرف ناهار پادشاه در باغهای کاخ میزبان و عمارات ضمیمه آن بگردش میپردازد، و یا اینکه باستراحت مشغول میشود، و یا با تماشای اسبان، و سواری و تیراندازی و تفریحات مشابهی وقت میگذراند.

پادشاه اگر مایل باشد، میتواند وارد حرمخانه میهمان در حرم میزبان میزبان نیز بشود. معمولاً هنگامیکه سلطان باین

قسمت از منزل نزول اجلال میفرماید، در صورتیکه دستور صریحی به میزبان نداده باشد، او نمیتواند با مهمان وارد حرمخانه خویش بشود. فقط خواجه سراپان در معیت سلطان داخل عمارت زنان میگردند. نکته

شایان توجه آنست که رجال واعیان و اشراف با وجود اینکه از ورود برادران خویش بحرمانخانه خود ممانعت بعمل می آورند ، مع هذا هنگام دخول پادشاه بمنزل زنان ، نه اینکه حسادت آنها تحریک نمیشود ، بلکه عموماً خیلی هم افتخار میکنند و سر فخر بر آسمان می ساینند که شاهنشاه وارد حرم آنان شده است . استدلال حضرات آنست که پادشاهان ایران مقدس و معصوم و کاملاً از قماش دیگری هستند ؛ و بهر جائیکه نزول اجلال فرمایند ، بهروزی و سعادت همراه می آورند (۱) . اما نباید فکر بدی کرد و پنداشت که پادشاه در حرمخانه میزبان مرتکب عمل سوئی میشود ؛ بالعکس ، موثقین اظهار میدارند که بهیچوجه چنین چیزی دیده و شنیده نشده است ، ولی بعضی اوقات اتفاق می افتد که میهمان مشتاق و جاهت و صباحت یکی از دوشیزگان می شود و از صاحبخانه او را برای خویش میخواهد . البته چنانکه معلوم است ، هرگز چنین تقاضایی رد نمیشود ، بلکه آنرا مایه خوشبختی و سعادت خویش می شمرند ، زیرا داشتن دختری در دربار پادشاه ، وسیله جلب منافع و موجب پیشرفت کار و ترقی و تعالی خواهد بود .

در ساعت چهار ، عصرانه ای از میوه ها ترتیب

اصلاحات شاه عباس
کبیر راجع بمجاس
مهمانی
داده میشود ؛ و شامگاهان آتش بازی آغاز می-
گردد ، و بسا دخول شمشیربازان و شعبده بازان

بیشمار بمیدان عمل و سایل تفریح و آسایش خاطر

میزبان فراهم می آید . باغها و تالارها با چهلچراغهای بسیار پر نور و عالی

که چشم انسان را خیره و شب را خیلی روشنتر از روز جلوه گرمی سازد مزین و روشن شده است. شام را هنگامی می آورند که پادشاه اظهار میل فرماید، و معمولا آنرا طبابخان مخصوص سلطنتی تحت نظر و طبق دستور خوانسالار همایونی تهیه و تدارك مینمایند. در ایام سابق رسم اینطور بود که میزبانان برای پذیرایی از میهمان عالیقدر خود، در تهیه اغذیه و خوراك از فرامین خوانسالار سلطنتی تبعیت میکردند و دستورات او را مطاع و متابعت میشمردند. ولی شاه عباس کبیر، این قاعده را برهم زد، چون احساس میکرد که بدین طریق میزبانان دچار خسران بیشمار میکردند. شاطران مطبخ شاهی دستور میدادند که دو مقابل غذای مورد نیاز، خوراك تهیه کنند و این اغذیه اضافی زاید میماند و در ضیافت بمصرف نمیرسید.

این پادشاه فرمانی صادر کرد که بر حسب آن میزبانان پادشاه موظف بودند که از بابت تهیه شام فقط مبلغ دوازده تومان معادل پنجاه و چهار پیستول، بخوانسالار سلطنتی تسلیم کنند. در این قبیل ضیافت ها میزبانان بهیچوجه جلوس نمیکند، و همیشه در کنار سلطان سرپای ایستاده فرمایشات او را انجام میدهند؛ موقعیکه پادشاه منزل میزبان را ترك میگوید، صاحبخانه او را تا قصر شاهی مشایعت میکند. در فارسی این قبیل مهمانیها را مجلس می نامند، که در اصل بمعنای مذاکره و معاوره است.

ملاقات با ناظر همایونی در غره ژوئیه، مفتش کل، سرپرست کاپوسنهارا پیش خود خواست؛ و پس از استعلام حال و احوال من، ملاقات خود را با ناظر درباره امور من، اطلاع داده و اعلام کرد که:

ناظر از موضوع مأموریت محوله و دستورات شاهنشاه فقید اطلاع کامل دارد، و مرا از دوره سفر اولیه می‌شناسند، و اینک بقدر مقدور و بنحو احسن تا آنجا که منافع پادشاه اجازه دهد، در اجرای منویات من خواهد کوشید؛ لذا لازم است در اسرع اوقات بملاقات وی شتاب کنم.

در ششم ژویه، پس از آماده نمودن کلیه کالا و متاع خویش برای نمایش، کمی پیش از ظهر بملاقات ناظر رفتم. او معمولاً همیشه در این ساعت از حضور شاهنشاه مرخص میگشت. من خیلی علاقمند بودم که سرپرست کاپوسنها را نیز با خود همراه ببرم تا مترجم من باشد، زیرا فارسی من برای آغاز چنین مذاکره مهمی خیلی خوب نبود، بعلاوه در مشرق زمین بسیار مناسب است که پای یکنفر ثالثی نیز در میان باشد تا انسان مقاصد خود را بزبان وی بیان کند. ولی سعی من در اینخصوص باطل ماند، و هرچه کوشیدم نتوانستم او را راضی به همراهی خود کنم. او متعذر شد که چون بزرگان و رجال کشور بهیچوجه من الوجوه ملاحظه اروپائیان را ندارند، لذا دیگر مثل سابق بملاقات آنها نمیرود؛ ولی باکمال میل در موارد دیگر با اشخاص کوچکتر طبق تمنای من حاضر بهرگونه بذل مساعی مییابد. ادعای این مطران محترم کاملاً صحیح بود، ولی بنظر من علت عمده انصراف وی از عزیمت بامن آن بود که، او فکر میکرد شاهنشاه هیچ چیزی از من نخواهد خرید.

بدینطریق من بتنهایی بهمراهی شریک خود و دو نفر فرانسوی که یکی زرگر مخصوص و دیگری ساعت ساز شاه بود، حرکت کردم؛ هیچیک از این سه نفر کلمه‌ای فارسی نمیدانست، ولی با زبان

ترکی آشنایی داشتند ، که آنرا من خودم هم میدانستم . خوشبختانه ناظر کیفش كوك و دماغش چاق بود ، و بیش از چند نفری در حضورش نبودند . پس از ادای مراسم سلام ، ناظر هر چهار نفر ما را در انتهای تالار ، روبروی خود ، بفاصله تقریباً ده قدمی ، نشاند ؛ و کمی بعد توسط یکنفر سؤال کرد که آیا ما همان کسانی هستیم که مفتش کل ، معرفی کرده است ؟ من پاسخ مثبت دادم . در اینموقع ناظر ملتفت شد که من بهیچوجه احتیاجی ب مترجم ندارم ، لذا از منشی جویا شد که آیا من بزبان کشور آشنایی دارم ؟ منشی نیز جواب داد که بلی ، من بفارسی سخن میگویم . بدینجهت او مرا تنها بنزدیک خود خواند ، و در فاصله دو قدمی خویش اجازه جلوس داد . لحظه ای بعد ، بمن خوش آمد ! گفته و بار دیگر بفاصله پنج و شش دقیقه ، که با میرشکار مشغول صحبت بود ، این جمله را تکرار کرد . پس از یکربع ساعت ، توسط یکنفر خواجه کاغذ-هایی را که من در دست خود داشتم ، ازمین بخواست . اینها عبارت بود از فرمان و گذرنامه های اعطایی شاهنشاه فقید و توصیه نامه ناظر وقت ، که عموی ناظر حاضر بود . پس از قرائت این اسناد ، ناظر سؤال کرد که چه چیزهایی همراه آورده ام ؟ من صورت کالاهای خویش را که قبلاً تهیه کرده بودم ، توسط یکنفر خواجه بحضور ناظر تسلیم نمودم . در اینکشور رسم چنانست که هیچکس نباید در اینقبیل محافل ، خواه ایستاده باشد و خواه نشسته ، از جای خود بجنبد ، و این حرکت بی ادبی شمرده میشود و احیاناً اگر کسی چنین خطایی را مرتکب بشود ، او را بطرز توهین آمیزی ابله ، و یا فرنگی خطاب میکنند ، چون معمولاً اروپائیان ، مدام بجنب وجوش میبردازند . ناظر پس از ملاحظه صورت مربوطه ، اظهار

داشت : آنرا بهمراهی عریضه‌ای که راجع بمن خواهد نگاشت ، بعرض شاهنشاه خواهد رسانید . « من میخواستم مرخص بشوم ، ولی او مرا دعوت بجلوس کرد ، و برای صرف ناهار نگذاشت .

ناظر یا کارپرداز کل نجفقلی بیك نام دارد . این شخصیتی است كاملا فعال و هوشیار و بقدر امکان زحمتكش و زیرك و سریع الانتقال ؛ و یکی از وزیران عالیمقام بشمار میرود . نجفقلی بیك رجلی است بسیار سهل الوصول ؛ و قلم از ستایش سرعت تصمیم و عمل وی در انجام امور مربوطه فی الحقیقه عاجز میباشد . هنگامیکه عموی وی ، کارپردازاعظم زندگی را بدرود گفت ، او مقام خوانسالاری داشت ؛ و چون آنمرحوم فرزندی از خود باقی نگذاشت ، برادر زاده‌اش مقام وی را اشغال کرد . خانواده نجفقلی بیك بزرگ و زیاد است . او پنج برادر ، و پنج پسر دارد که همه‌شان مرد کارند ، ولی هنوز آبدیده نشده‌اند ؛ و شاید بهمین جهت اوبمال و متاع دنیا بیشتر علاقه دارد ، و با حرص و ولع شدیدی بجمع آوری ثروت و مکنث مشغول است . چنانکه در هر مقام و مکانی که احتمال بلند شدن سروصدای زیادی در میان نباشد ، با استفاده میپردازد ؛ و اگر وحشت شاهنشاه را در دل نداشت ، در اختلاس و سوء استفاده قهرمان جهان و شهره آفاق بشمار میرفت .

بعد از خروج از دولتخانه جناب ناظر ، بملاقات

من از کسی هدیه
قبول نمیکنم

زرگر باشی شتافتم، که رئیس زرگران و جواهر-

فروشان کشور است ، و متصدی مصنوعات طلا-

کاری و نقره سازی و جواهرات مخصوص شاهنشاه میباشد .

معمولا تعیین قیمت این قبیل مصنوعات که بدر بار فروخته میشود، با او است، و از این باب صدی دو بوی تعلق میگردد، و نیز از آنچه که در پاتخت خرید و فروش میشود صدی یک مال او میباشد. بدین ترتیب اهمیت مقام و موقعیت او نسبت بامور من روشنتر از آفتاب است؛ و من تاکنون دو سه بار خواسته بودم با وی ملاقات بعمل آورم، ولی توفیق نیافته بودم. پس از زیارت زرگر باشی و اعتذار از اینکه نتوانسته‌ام بموقع برای عرض سلام شرفیاب حضورش بشوم، کارهای خود را بمیان کشیده، کامیابی در پیشرفت امور را بسته برآی و نظر او دانستم و این موضوع را بخصوص متذکر گشته از وی استعانت کردم. زرگر باشی اظهار داشت که خوبست پیش از آنکه کالا ها بنظر ناظر برسد، او خودش قبلا آنها را معاینه کند، تا درباره بهای اشیاء باهم مذاکره بعمل آوریم، و بدین طریق تعیین قیمت بسهولت و بهتر انجام خواهد شد. ضمناً متذکر شد که:

بهیچوجه هیچگونه سوء نظری در میان نیست؛ او و ناظر با هم دوست میباشند و اطمینان کامل بهم دارند؛ تاکنون هیچوقت، هیچ بازرگانی از وی شکوه و شکایت نداشته است، و البته من نیز نخواهم داشت، و انجام معامله تمام امتعه مورد نظر بستگی برآی او نخواهد داشت. من پس از تشکرات صمیمانه، اظهار داشتم که معاضدت او مایه امتنان و موجب سپاسگزاری خواهد بود. در ایران رسم مسلمی است که بگویند، چنانکه زرگر باشی اظهار داشت:

در مقابل خدماتیکه نسبت باشخاص انجام میدهم، من هدیه‌ای از کسی قبول نمیکنم! من متمکن و ثروتمند هستم، و فقط بدر پافت

حقوق صدی دو از معاملات انجام شده ، اکتفا مینمایم .
 ضمن اظهار نکته مزبور ، دستور داد برایم قهوه و گل آوردند ، و صحبت
 ما تاپاسی از شب گذشته ادامه داشت . بزرگان و رجال ایرانی بیشتر از
 اعیان و اشراف ممالک دیگر جهان ، برای خشنود خاطر پادشاه و تهیه
 اشیاء مورد نظر وی ، اهتمام و علاقه بخرج میدهند ؛ اما کسیکه کالای
 نو عرضه میکند ، بایستی در انتخاب واسطه مناسب خیلی دقت نماید ،
 چنانکه اگر من در ابتدای کار باین آدم مراجعه میکردم ، ناظر که پیشکار
 شاه و وزیر (۱) عالیمقام او است ، و عامل عمده و کارپرداز کل بشمار
 میرود . خشمناک میشد و میگفت ، چیزی که باید بنظر شاهنشاه برسد ،
 بایستی ابتدا مستقیماً بخدمت وی عرضه گردد .

درهفتم ، در ساعت سه بعد از ظهر ، دستور دادم که کلیه جواهرانی
 را که فهرست آنها در صورت تقدیمی روزپیش به ناظر درج شده بود ، در
 صندوق بدولتخانه مشارالیه ببرند . او بحضور شاهنشاه احضار شده
 بود ؛ و در ساعت پنج مرخص شد و برگشت . صدر دیوان (۲) که یکی از
 مامورین عالیمقام دربار سلطنتی است ، و زرگر باشی و بسیاری از رجال
 دربار نیز همراه وی بودند . او پس از ملاحظه فرد فرد قطعات جواهرات
 و تطبیقشان با صورت مربوطه ، دستور داد که آنها را در همان صندوق
 بگذارند ، و قفلش را مهر و موم کرده ، در صندوقخانه نگهداری نمایند .
 اما در طی تمام این احوال ، ناظر خود را بسیار بیعلاقه نشان داد ، این

۱- Ministre ، در ترکیه (عثمانی) ، بطور کلی وزیر را ناظر ، گویند ، اما در عهد صفوی

هویت صاحب این منصب و مقام چنانکه از تعریف شاردن روشن میشود ، چیز دیگر است .

تظاهر معلول حضور همراهان و یا علت دیگری بود که حقیقت آن بهر من مجهول است. ولی بهر حال اینگونه بی‌اعتنایی و عدم توجه او، بهیچ وجه موجب تعجب و یا حرمان نگشت؛ زیرا من خوب میدانستم که ایرانیان باچه سهولت و مهارتی قادرند، برحسب اقتضای منافع خویش قیافه‌های متناسبی بخود بگیرند. ناظر پس از انجام چند کار دیگر، خطاب بمن سؤال کرد:

«آیا چیز دیگری غیر از کالاهای معروضه که شایان توجه و مورد نظر شاهنشاه باشد، ندارم؟»
و اضافه کرد که:

«هرمتاعی که می‌خواهید در این کشور بفروش برسانید، برای من عرضه بدارید؛ لازم است که پیش از همه اعلیحضرت آنرا ملاحظه فرمایند، و در غیر اینصورت موجبات زحمت خودتان و مرا فراهم خواهید آورد.»
من جواب دادم که:

«علی الصباح حتماً هرچه موجود است، بحضورتان عرضه خواهد شد.»

در هشتم، در ساعت هفت بامداد من عازم دولت در عمارت شیره‌خانه خانه ناظر گشتم؛ اما او در اینموقع از منزل خارج شده بود، و یکنفر از مأمورین وی که در انتظار من بود، مرا بدستور مشارالیه یکی از عمارات قصر سلطنتی، موسوم به شیره‌خانه (۱) یعنی عمارت مخصوص شراب‌کشی هدایت کرد.

۱- Chiraconé شیره‌خانه، چنانکه در متن تصریح شده، مفهوم دیگری دارد. امروزه

مراکز افیونیان را شیره‌خانه می‌نامند.

ناظر در این کاخ با نخست وزیر و بسیاری از بزرگان و رجال دربار مشغول جلسه بود. من قریب سه ساعت در این محل منتظر وی گشتم و مشغول گردش در باغ زیبا و مصفایی بودم که عمارت مذکور در وسط آن واقع شده است؛ و سپس مرا بتلاری هدایت کردند که مشرف بر باغ مزبور و تقریباً همسطح زمین میباشد. صدراعظم و ناظر در مسند مخصوص خودشان جلوس کرده و تکیه داده بودند. یکعده از افسران (خدمتگزاران) و نوکران در خارج از تالار آماده بخدمت ایستاده بودند. مأمورینی که مرا بحضور وزراء هدایت میکردند، متذکر شدند که مراسم کرنش بعمل آورده وارد سالن شوم. پس از ورود و انجام مراسم سلام، نخست وزیر از من سؤال کرد، در کجا زبان فارسی یاد گرفته، و پوشیدن البسه ایرانی را اینقدر خوب آموخته‌ام؛ بعد از این پرسشهای مهرآمیز، مرا در نزدیکی رجال بزرگ مزبور ولی در وسط تالار اجازه جلوس دادند. ناظر سؤال کرد که آیا باتمام السنه اروپائی آشنایی دارم؛ و در همان آن مراسله تا شده مهوری بطرز فرنگیان، که عنوانی بفرانسه داشت، تسلیم من کرد و گفت:

«از عهده ترجمه کامل آن میتوانم بیایم؟ من جواب دادم که قادرم مفهوم آنرا درست برگردانم. بهمین جهت دستور داد که مکتوب را باز و قرائت کنم. من مراسله را مفتوح و بفارسی آنرا خواندم. صدر اعظم بقرائت نامه توجه بخصوص داشت؛ و پس از اینکه خواندن مکتوب باتمام رسید، پاشد و از تالار تشریف برد.

ناظر از من بقیه جواهرات را جویا شد؛ من نیز آنها را عرضه

داشتم ، او گوهرها را تحویل گرفت و دستور داد که بصورت مربوطه اضافه کنند . آنگاه بایک حالت پر بشاشتی چنین گفت :

« مساعدتهای مرا احساس میکنید ، و ملاحظه میفرمائید که چگونه شما را بسلام صدراعظم مفتخر ساختم ؟ زمینه شرفیابی شما به حضور شاهنشاه نیز فراهم شده است ، و انشاءالله در آن مرحله نیز بطریق مطلوب توفیق رفیق شما خواهد بود . »

سپس بیکنفر منشی دستورداد مراسله ایراکه من قرائت کردم بفارسی ثبت کند ، و از تالار بیرون رفت . مکتوب مزبور از یک کاپیتان کمپانی هندشرقی فرانسه بود که در نتیجه تصادفی سمت سفارت برای انجام امور کمپانی مذکور پیدا کرده بود .

امیدوارم که قارئین ازاینکه پیش از ذکر موجبات امر ، خصوصیات استقرار این کمپانی را تشریح میکنم برهن خرده نگیرند .

شده ای از پیدایش
شرکت هندشرقی
فرانسه
کمترا کسی پیدا میشود که نداند ، سال هزار و ششصد و شصت و چهار ، آغاز دوره بهروزی و فیروزی فرانسه در جهان است .

در این تاریخ تاسیسات عالیه فراوان و پیشرفت علوم و فنون در سایه توجهات پادشاه (۱) در کشور فرانسه بیشتر از تمام نقاط عالم توسعه و ترقی یافت . مسیو کلبر (۲) که از طرف سلطان مأمور انجام این

۱- مقصود لویی چهاردهم است که از سال هزار و ششصد و چهل و سه تا هزار و هفتصد

و بازده بر فرانسه سلطنت رانده .

امور بود، فوق العاده بصنعت و تجارت علاقمندی داشت، و پیشرفت این قسمت را مافوق کارهای دیگر میشمرد. بازرگانی هند شرقی بهمین جهت در درجه اول اهمیت قرار گرفت. چون برای تنظیم و ترتیب امور این موضوع و تهیه مقدمات آن اشخاص متخصص و متبحر در خود فرانسه وجود نداشت، لذا تصمیم گرفتند بهر قیمتی که باشد از بیگانگان و متخصصینی که تبحر و تجارب مخصوص در این مورد دارند استفاده کند. مسیود و طو (۱) که در ایام سابق سمت سفارت در هلند را داشت، مأمور کار شد، و بعنوان مدیر شرکت منصوب گردید. از هلند اشخاص زیادی که سابقه خدمت در شرکت هند هلند داشتند استخدام گردید؛ ولی بطور کلی علیرغم حقوقات و مواجب هنگفت، کمیت و کیفیت این عده چندان شایان توجه نبود، جز مسیو کارون (۲) که مرد مشهور و متبحری در امور تجارتی است؛ و متون اسنادی را که در اینجا درج میکنم مشارالیه در اختیار من گذاشته است و اینک آنها را از زبان هلندی بطور تحت اللفظی ترجمه میکنم؛ چون مسیو کارون در آن ایام هنوز فرانسه نمیدانست و فقط بزبان خود چیز مینوشت.

حضور جناب آقای طو، کنث مسلیه (۱)

مدیر شرکت هند شرقی فرانسه

آقا

من از شنیدن اقدامات اعلیحضرت همایونی درخصوص بازرگانی هند شرقی بسیار مشغوف شدم، این طرح درحقیقت تعقیب نقشه‌هنری- کبیر (۲) است، و از یادگارهای پرافتخار عهدوی میباشد؛ و در سال هزار و ششصد و نه توسط بازرگانی از اهل آمستردام که تاجر فوق العاده مجرب و ماهری بنام اسحاق لومیر (۳) بود، باین اقدام آغازگشت که مصادف با فوت آن شاه بزرگ شد. برای اعلیحضرت همایونی مایه مباهات است که طرحهای پنجاه ساله اسلاف خود را تعقیب و آنها را بمرحله اجرا میگذازد؛ چنانکه اگر اینموضوع در آنموقع عملی شده بود، امروزه فرانسه مالک ممالک ادویه (هند) که امروزه در تصرف هلند است، میبود؛ در صورتیکه در آنعهد این نواحی در دست خود بومیان بود. در سال هزار و ششصد و پانزده کمپانی هلندی جزیره آم بونیا (۴) را که مزرع میخک است، تصرف کرد. سپس بی‌نداد (۵) را در سال هزار و ششصد و بیست و یک تسخیر نمود که مرکز جوز بویا

Meslay - ۱

۲- مقصود هانری چهارم است که از سال هزار و پانصد و هشتاد و نه تا هزار و ششصد و ده در فرانسه سلطنت کرده.

Isaac Le Maire - ۳

Amboyna - ۴

Benda - ۵

و بسبب ساسه میباشد؛ بعد طی ده سال آن قسمت از سیلان را که منبع دارچین است بالاخره در سال هزار و شصت و سی و پنج بدست آورد کمپانی مزبور از تجارت این چهار ادویه در شرق و غرب (ترکیه و اروپا) چنان سودهای سرشاری می برد که اگر کارهای خود را منحصر و مقصور فقط بدانها نماید، باز هم عایدات کافی برای ادامه امور و بقای حیات خویش در دست خواهد داشت، بالعکس در صورتیکه شرکت هلندی از استفاده ادویه مذکور محروم میماند، نمیتوانست بحیات اقتصادی خود ادامه دهد، تاجچه رسد که عظمت و ایهتی بدست آورد. مطالعه دقیق در معاملات و تجارت انگلیسان و پرتغالیها بشود میرساند که بازرگانی فلفل، کتان، ابریشم شوره، نیل، دواجات، و تمام کالاهای دیگر قابل صدور باروپا، عایدات هنگفت و سود سرشاری برای آنان نداشته است.

بهمین جهت ناگزیرم (بدون اهانت بعقاید رجال متبحر و متخصص) اظهار نظر کنم که کمپانی فرانسه از استقرار خود در هند شرقی سود سرشاری نخواهد برد؛ ولی البته از عایدات محروم هم نخواهد ماند اما در آمد شرکت فرانسه بهیچوجه قابل قیاس بامنافع هلندیان نخواهد بود. و حتی شاید کمتر از آن باشد که بانگلیسان و پرتغالیها تعلق می-گیرد. این دولت اخیر مدتهای مدید است که با مهارت و دقت بسیار وارد صحنه رقابت در میدان تجارت هندوستان گشته اند، و با هلندیان نیز مناسبات متقابلی دارند. بدین طریق در حقیقت فرانسویان چهارمین ملتی خواهند بود که در بازار هند عرض اندام خواهند کرد، و ناگزیر اند که برای توفیق در امور بازرگانی طریق پیشینیان را که تنها راه کامیابی است بسپرنند، و چنانکه از ظاهر کار برمی آید، در وصول بمقصد جلوتر

از آنان نخواهند بود .

محظور مهم دیگری که بنظر میرسد، آنست که
 اعدام استعمارگران
 قسمت اعظم تجارت باهندیان بایستی باطلا و نقره
 در ژاپن

انجام بگیرد و هر سال مبالغی از این فلزات قیمتی
 از فرانسه به هندوستان انتقال یابد ، بدون اینکه باچین و ژاپن ، که بخصوص
 مورد توجه من میباشد ، تجارت آزادی انجام بگیرد . راه نفوذ باین
 ممالك آنست که هیأت سفارت معتبری از طرف اعلیحضرت پادشاه به
 دربار خان بزرگ تاتار و امپراطور چین ، و سپس بحضور امپراطور ژاپن
 فرستاده شود . چنانکه از قراین ظاهر معلوم و مسلم بنظر میرسد ،
 بشرطیکه سفیران باحزم و احتیاط عاقلانه رفتار کنند ، نتایج مثبت و
 شایان توجهی بدست خواهد آمد . تعلیمات و دستورات دقیق و عمیقی باید به
 آنها داده شود که طابق النعل بالنعل بمرحله عمل در آورند . تجارت بنا
 ژاپن بایستی بدست فرانسویان اهل کلیسا و طبقه مذهبی متجدد (پرتستان)
 انجام بگیرد ؛ در میان ممالك هندی (۱) ، فقط ژاپونیا هستند که بمذهب
 و آئین در میان اروپائیان متوجه میباشد ، و اگر احیاناً بدین نکته
 حساس توجه نشود ، نفوذ و استقرار در بازارهای ژاپن غیر ممکن خواهد
 بود . حوادثی که برای اسپانیولیا و پرتغالها در نتیجه عدم اعتنا بممنوعیت
 رسمی برای اشاعه و تبلیغ مسیحیت رومی (کاتولیک) در میان ژاپنیها
 پیش آمد کرد ، معلوم همگان است . بهمین جهت آنانرا از ژاپن بیرون
 کردند ؛ اسپانیائیا را در سال هزار و ششصد و شانزده طرد کردند ؛ و

۱- چنانکه از فحوای عبارت برمی آید کلیه ممالك خاور دور نیز (مثل اندونزی)

در جرگه کشورهای هندی شمرده میشده ، حتی ژاپن نیز هندی فلمداد گشته است .

پرتغالیها نیز در سنه هزار و ششصد و سی و نه ناگزیر خاك ژاپن را وداع گفتند ، و خسارت مالی و جانی زیادی دیدند ، و برای ابد ازدخول بدان سرزمین محروم گشتند ؛ چون پرتغالیان تصور میکردند که با اصرار و ابرام و استرحام از اخراج خود میتوانند جلوگیری بعمل آورند ، مقاومتی بخرج دادند ، لذا تمام هیأت سفارت و عمله و خدمه که بالغ بر نود و پنج نفر بودم ، اعدام گردید و کشتی پرتغالی و محمولات آن آتش زده شد ؛ این وقایع در سال هزار و ششصد و چهل اتفاق افتاد . با این مقدمات ، مسلم است که بازرگانی با ژاپن بایستی بدست اشخاص غیر رومی (پرتستان) انجام بگیرد ، و بعلاوه سفاین اعزامی باید از استعمال هر گونه علامات و آثار کلیسای رومی (کاتولیک) مطلقا اجتناب کند .

اگر کمپانی فرانسه در تجارت با ژاپن کامروا گردد ،

سودهای هنگفت

کارها خوب خواهد شد و سودهای سرشاری بدست

تجارت ابریشم چین

خواهد آمد ، بدین طریق ضرورت خواهد داشت که همه

ساله کاروان دریایی بقصد چین عزیمت کند که البته بار عمده آن نقره خواهد بود . در چین سفاین فرانسوی بایستی ابریشم و منسوجات لازم و خوب در حدود سه تا پنج میلیون لیره (فرانسوی) بازرگیری کنند . این محمولات در جاگو (۱) با سود شصت تا هفتاد درصد بیول نقد بفروش خواهد رسید ؛ با این در آمد وسایل خرید جدید دیگری در حدود چهار میلیون از چین پدید خواهد آمد ، و مابقی صرف ابتیاع فلفل و کرباس و دیگر کالاهای لازم در هندوستان خواهد شد . فی المثل علاوه بر کالاهای متعدد ، سفاین از ابریشم و منسوجات ابریشمی چین و بنگاله بقصد اروپا

بارگیری خواهد شد؛ چون این کالاها صد درصد سود دارد. از چین هر قدر بخواهند، میتوانند ابریشم بدست آورند؛ و در ژاپن که هر مقدار از منسوجات ابریشمی بدانجا وارد شود مصرف خواهد شد، بفروش برسانند؛ و از این تجارت عایدات هنگفتی نصیب کمپانی فرانسه خواهد شد، بشرطیکه آزادی عمل داشته باشد، و طریق حزم و احتیاط بسپرد و از عنایت الهی برخوردار گردد.

برتغالیان در دوره اوج اعتلای تجارت خود،
 شمه‌ای از اقتصادیات
 سالیانه ده میلیون و پول نقد از ژاپن استفاده می-
 چین و ژاپن و
 کردند و در عین حال دوازده میلیون نیز عایدی
 اندونزی

چینیان و سه دیگر بهلندیان میرسید. مجموع
 این وجوه بالغ بر بیست و پنج میلیون میباشد، مع هذا کله بهیچوجه
 دایره نقود نقره در ژاپن در مقابل معاملات مهم و معظم مذکور بهیچوجه
 تنگ نشد، و نیز ابدأ ابریشم چین گران نکشت.

اگرچه امپراطوری عظیم چین در نتیجه تهاجمات تاتارها و نهب و
 یغمای آنان، ویران گشته است، مع هذا بعقیده من میتوان امیدوار بود
 که بسهولت تمام سالیانه سه تا چهار میلیون سرمایه در آنسرزمین بکار
 زد. در نتیجه این تجارت، فرانسه احتیاجی بارسال دائم ذخایر نقره به
 هندوستان جهت خرید امتعه و کالاهای صادره باروپا، و یا ترمیم کسر
 احتمالی سود سه میلیونی معاملات بر آورده شده با ژاپن، نخواهد داشت
 و اگر حجم سرمایه کارزده در بازارهای چین افزایش نیابد و بالنتیجه
 عایدات منظور توسعه پیدا نکند، باز هم اقلاً از صدور ذخایر نقره از

فرانسه ممانعت خواهد کرد ، و سیم فقط برای تجارت با جنوب (جنوب خط استوا) که چندان مهم نیست ، صرف خواهد شد .

کمپانی فرانسه بایستی در آغاز کار ، در تنظیم و تنسيق امور و اداره سازمان حساس این تجارت عظیم بسیار هوشیار و دقیق باشد ، و بایستی برای بازرگانی در چین و ژاپن سرمایه بزرگی در دست خویش داشته باشد ، و جهت معاملات جنوب نیز مبالغی تخصیص دهد ، تا بتواند در مراکز تجارتي مقدمات کار خود را چنانکه لازمست ، فراهم بیاورد و ایستگاهها و مخازن معتبری برای خویش تهیه کند . کمپانی نیازمند يك ایستگاه دریایی در حدود خط استوا برای انجام معاملات باشمال است ، و يك یا دو مخزن نیز در سواحل هند برای تجارت با جنوب ضروری خواهد بود .

تجارت با شمال جزیره بانکا (۱) بسیار مناسب بنظر میرسد ، و ممکن است آنرا با پول از ماتارام بزرگ (۲) پادشاه جزیره جاوه خریداری کرد ؛ و برای اینکار بایستی سفیری به حضوری وی فرستاد . این معامله برای کمپانی فرانسه بسیار سودمند خواهد بود ، چون برنج و فلفل و همه گونه مواد خواربار در آنجا فراوان و بیشتر از باتاویا است ، و چون باین ناحیه اخیر ارزاق تا کنون از خارج وارد میشود ، و چینیان که بسیار ملایم و صبور و خدمات فوق العاده ای از ایشان بمنصه ظهور می رسد ، و اینک ساکن باتاویا میباشند ، برای استخلاص از جور و

ستم و تحمیلات و عوارض کمپانی هلندی بطور حتم بمیان فرانسویان خواهند آمد.

ایستگاهها و مخازن لازم در سواحل هند برای تجارت با جنوب (مناطق جنوب خط استوا)، خوبست که یکی در سواحل مالابار انتخاب شود، و دیگری در ساحل کوروماندیل تهیه گردد. در ناحیه اخیر، نقطه‌ای وجود دارد، موسوم به سن - تومی که بدون مواجهه با مشکلات عظیمه ممکن است آنرا بدست آورد. معینا کله چون استقرار روابط و مناسبات تجارتی با مناطق و نواحی جنوب حایز اهمیت فوق العاده‌ای میباشد، و توفیق در این امر فقط در نتیجه اختیار طریق عاقلانه امکان پذیر خواهد بود، لذا لازم است فی الفور هیأتی بدربار مغول کیراعزام شود. این هیأت مأمور استقرار مناسبات حسنه لازم خواهد بود، و با ایجاد روابط تجارت آزاد در سه ناحیه سورت و ساحل کوروماندیل و بنگاله، سه مرکز تجارتی لازم مستقر خواهد شد. در سواحل مالابار فلفل و کاسالینکا (۱) بمقدار فراوان باکمال سهولت بدست می‌آید، مخصوصاً که اگر اندکی در تقاضا قیمت را بالا ببرند.

اما باید همه این امور بعهده اشخاص آزموده و مجرب در امور تجارت و آشنا باوضاع و احوال ممالک و کشورهای سابق الذکر، گذارده شود. این افراد کارگشته راه را برای استقرار فرانسویان و پیشرفت و توسعه امور تجارتی آنان بار خواهند کرد، بطوریکه سهولت با حزم و احتیاط شایان کارهای بازرگانی لازم را در خاور اداره خواهند

کرد . ممکن است که در این مورد شفاهاً و یا کتباً وارد تفصیل بیشتری شد ، و دربارهٔ استقرار در نقاط و نواحی لازم بحث کرد؛ آنچه که معروض گشت در حقیقت طرحی است که بنظر بنده بیایستی کمبانی فرانسه بر اساس آن استوار گردد ، و بالنتیجه از عنایت الهی برخوردار شود . شما را بخدا میسپارم . پاریس بیست و نهم مه هزار و ششصد و شصت باغ .

درس و یکم ماه گذشته که افتخار شرف حضور
مسئله ماداگاسکار
و مذاکره با جنابعالی و مسیو کلبر در باره تهیه
مقدمات کار تجارت کمپانی داشتم، ضمن مطالب متعدد دیگر از تصمیم
قاطع پادشاه (۱) دایر پشتیبانی کامل در امور مربوطه بکمپانی اطلاع
پیدا کردم و چنین فهمیدم، بطوریکه در هلند نیز شنیده بودم، کمپانی
فرانسه قصد دارد جزیره ماداگاسکار را با کمک اعلیحضرت همایونی
مسکون بسازد، وعده ای از نظامیان و کارگران را که ممکن است در
مخازن محل بکار گماشته شوند، بدانجا اعزام دارد. این طرح در
حقیقت خوب تهیه و تنظیم شده است.

سفایینی که بصوب هند عزیمت خواهند کرد ، میتواند بسرعت و سهولت تمام در این محل ارزاق و خواربار لازم را برای خویش تهیه و آماده کنند ، و مسلم است که کمپانی فرانسه از این جزیره منافع بیکرانی که برای کمپانی هلندی و خود من مجهول میباشد ، بدست خواهد آورد . مع هذا بدون اهانت بنظریه جنابعالی متذکر میشوم که ، جزیره مادا - گاسکار اندکی از مناطق و نواحی جنوب یعنی ساحل هند و مالابار و بنگال و سورت و کوروماندیل و ایران ، بدور میباشد ، و بطوریکه بنظر من

میرسد ممکن است سهولت تمام نقطه دیگری که باین ممالك نزدیک باشد، پیدا کرد و چون وسعت کمی خواهد داشت بآسانی آنرا تجهیز و مستحکم نمود.

و نیز از قراریکه مسیو کلبیر برایم اظهار داشت، بسوی چین و ژاپن نقشه کمپانی آنست که ابتدا تجارت خود را در نواحی و مناطق جنوبی برقرار کند، و این نکته کاملاً با عقیده من نیز موافق میباشد؛ و بنظر اینجانب با اعزام دو فروند کشتی کوچک چهار صد تنی به چین و ژاپن برای تقاضای آزادی تجارت و استقرار سازمان بازرگانی، پس از تحصیل پروانه که اقلاً دو سال و یا شاید بیشتر طول خواهد کشید، این منظور بوجه احسن عملی خواهد شد.

در این دوسفینه که حامل فرستادگان شاه و تحف و هدایای لازم برای ممالك مزبور خواهد بود، خوبست که برای آغاز تجارت مقدار کمی کالا حمل بشود، از اجناس زیر: ماهوت، منسوجات ساده و مخملی شالن (۱)، پارچه‌های پشمباف همه نوع و هر قسم، اقمشه نازک و غلکی؛ انواع و اقسام رنگ از سرخ و بنفش و عنابی و قرمز تیره و آبی آسمانی و الوان مشابه دیگر، و اندکی سپید و سیاه، و کمی خاکستری مروریدی که بطور کلی معادل پنجاه هزار لیره (فرانسوی) خواهند بود. و نیز قریب دو هزار و پانصد لیره کهر با وظروف مس و آهن و حلبی مطلوب در چین و ژاپن؛ و هلندیان چند سال است که در حدود بیست و پنج هزار لیره هم فلفل به مقصد مزبور حمل میکنند و آنرا، از سواحل مالابار در مقابل پرداخت

دویست و پنجاه هزار لیره نقره نقد اتباع مینمایند (۱).

مجموع این مبلغ که بالغ بر سیصد و پنجاه هزار لیره خواهد بود، صرف خرید ابریشم و منسوجات ابریشمی بمقصد فرانسه خواهد شد نه ژاپن؛ زیرا وارد کردن هر گونه کالایی بژاپن فقط و فقط پس از شرفیابی بحضور امپراطور (میکادو) و تحصیل آزادی (پروانه) تجارت امکان پذیر میباشد. بدین طریق لازم است که نخستین سفینه ای که بمقصد ژاپن عزیمت میکند، تنها حامل هیأت سفارت اعلیحضرت باشد، و تاجری و مال التجاره ای در آن نباشد. در تمام دنیا بجایی پیدا نمیشود که بمانند کشور مزبور سیاست و شئون مملکتی اینقدر بدقت و اهمیت رعایت شود. در ممالک و نواحی دیگر هند (۲) خیلی کمتر معطل میشوند. کامیابی در تحصیل آزادی تجارت در چین و ژاپن برای کمبانی توفیق عظیمی خواهد بود. بازرگانی با ژاپن با اجناس صادره از چین و بنگاله و تونکن، با ابریشم و منسوجات ابریشمی، و انواع و اقسام پارچه های پشمباف فرانسه انجام خواهد گرفت.

تحف و هدایای تقدیمی پادشاه (۳) برای امپراطوران (فغفور و میکادو) چین و ژاپن عبارت خواهد بود از انواع و اقسام سلاحهای آتشی و تسلیحات نفیس و عالی، ماهوتهای بسیار اعلا و لطیف، و چند قطعه زربفتهای ابریشمی، و بایستی فهمانید که تمام این اجناس و مصنوعات محصول کشور فرانسه است. و نیز ممکن است که چیزهای بسیار نفیس

۱- معلوم میشود واحد لیره های سابق الذکر طلا بوده است.

۲- کاملاً بوضوح می یابود که ژاپن نیز درجری که ممالک هندی خاور قلمداد شده.

۳- لویی چهارده.

و نادر و بدیع دیگری هم بهدایا اضافه کرد. فی‌المثل در ضمن تحف مخصوص ژاپن، خوب استکه سه دستگاه ماشین جدید الاختراع آتش-نشانی نیز تقدیم شود. از این ماشینها در آمستردام پیدا میشود، و برای ژاپن که مساکن و منازل آن مدام در معرض حریق و آتش است، بسیار مناسب میباشد: بعلاوه بایستی سه قطعه طشت مرمر تراشیده بر سلاحهای تقدیمی امپراطور ژاپن اضافه شود. یکی از این طشتها از مرمر سفید دیگری سرخ رنگ و سومی سپید و سیه فام خواهد بود. در کشور ژاپن این لکنهارا برای شستن دست بکار میبرند، و فقط رنگ سبز تیره مخلوط بخرمایی در آنجا پیدا میشود. طشتهای مذکور بایستی مطابق طرحی باشد که در حاشیه رسم شده است و لازمست برای احتیاط و جلوگیری از هر گونه پیش آمد سوء آنها را در صندوقهای چوبی بدقت جایداد. در نظر داشته باشید که برای تهیه و تدارک این چیزها نباید بهیچوجه قصور کرد، بلکه بالعکس لازمست با کمال دقت آنها را جمع و جور نمود و از صرف هیچگونه هزینه ای خودداری نکرد، زیرا در کشور ژاپن رسم چنانست که بکالاها و امتعه تجارتی اعم از صادره و وارده بهر اندازه که باشد، بهیچوجه هیچگونه حقوق و مالیاتی تعلق نمیگیرد. فقط کافیست که تجار هر سال بیکبار بحضور امپراطور شرفیاب شوند و صدور و وزیران وی را ببینند و تحف و هدایای اندکی که، البته کمیت و کیفیت آن بسته بعملکردن تجارت خواهد بود، تقدیمشان کنند. این دید و بازدید در حقیقت مابه‌مباهات و افتخار ملل خارجی بشمار

میرود، زیرا سفاین (۱) امپراطوری نیز بایستی بطور متقابل از آنها دیدار کنند. بهر صورت این هدایا و تحف و بازدید های سالیانه بنام پادشاه انجام نخواهد گرفت، بلکه از طرف رعایای مقیم اعلیحضرت در ژاپن بعمل خواهد آمد.

مکاتیب و مراسلاتی که بعنوان امپراطوران چین و در کیفیت نامه های ژاپن نگاشته خواهد شد، بایستی با آب طلا ارسالی بچین و ژاپن تحریر شود، اما نه در پوست دبافت شده، بلکه بر روی کاغذ های بزرگ ورق و بقدر امکان ظریف و صاف. نامه ارسالی باید در جعبه طلایی مزین بیک حقه الماس گذاشته شده، و جعبه را نیز در یک لفاف چهار گوش از ماهوت زرین بسیار اعلای زردوزی شده جای دهند، و آنرا هم در یک صندوقچه سیمین خشتی که مناظری از صید و شکار در دو طرف آن نقش شده است قرار دهند؛ و بالاخره لازم است که این صندوقچه سیمین نیز در یک قوطی چوبی صیقلی و صاف بسیار اعلایی نهاده شود. همیشه مراسلات بایستی با چنین تشریفات تهیه گردد، و اما قطع کاغذ باید فوق العاده متناسب و خوب باشد، و طوری تهیه شود که احتیاج بتا کردن آن نباشد، بطوریکه وقتی نامه را نگاه میکنند، تمام مندرجات آن (از بابسمله تا تاء تمت) بخوبی بنظر برسد.

سفیر باید دستور های صریح و دقیق و جامعی شمه ای از خصوصیات داشته باشد و بایستی تعلیمات صادره را بانهایت دقت بموقع اجرا بگذارد؛ زیرا بطور کلی اخذ

۱- در متن دووه دمجلدی منتشره از طرف خود شاردن **Vaisseaux** نوشته شده (یعنی سفاین) ولی علی الظاهر **Vasseaux** میباشد یعنی رعایای امپراطور، یعنی «درباریان میکادو»

هرگونه نتیجه‌ای منوط و مربوط بروش و طریق و حرکات و سکنات وی می‌باشد. اهمیت این موضوع را میتوان در تاریخ هیأت‌های سفارتی که بژاپن اعزام شده بود مطالعه کرد :

در سال هزار و ششصد و بیست و چهار هیأتی مرکب از دو نفر از نجبای عالی‌مقام (۱) از طرف پادشاه اسپانیا و هیأت دیگری هم بسال هزار و ششصد و بیست و هشت از طرف کمپانی هلندی بکشور مزبور فرستاده شده بود؛ و نیز از طرف همین کمپانی در سال هزار و ششصد و پنجاه و شش هیأت سفارتی بسر زمین چین اعزام گشته بود؛ سفیران اسپانیا و هلند در ژاپن بهیچوجه توفیق شرفیابی پیدا نکرده بودند، و هیأت اعزامی بچین نیز هیچ چیزی بدست نیاورده بود (۲). همه این ناکامیها فقط و فقط نتیجه انحراف از دستورات صادره و اختیار روش خود سرانه آنها بوده است. روحانیون مذهب رومی (کشیشهای کاتولیک) در دربار چین احترام و ابهت بسزایی دارند. بدین طریق کمپانی فرانسه میتواند برای کامیابی در کارهای خویش از آنها استفاده شایانی بکند. خلاصه به مصداق آنکه فی التأخیر آفات، بایستی در اسرع اوقات با اجرای این طرحها اقدام کرد؛ چنانکه فقط بیست روز و یا یکماه تأخیر، ممکن است موجب از دست رفتن یکسال فرصت باشد، و چون مذاکرات مشکل و بعلاوه ممکن است که در نتیجه پیش آمدها و تصادفات از قبیل بیماری و یا مرگ پادشاه و یا دیگر وقایع مجهول و غیر مترقب، بدر از اکتشاد، لذا باید هر چه زودتر با اقدام آغاز کرد. برای جنابعالی مسلم و عیان

میباشد که جهت بهره برداری کامل لازم است از فرصت استفاده کرده و بموقع بذر افشانی پرداخت . بعقیده من اگر تجارت با چین و ژاپن قرین کامیابی گردد ، بسیار سودمندتر و بهتر از بازرگانی در تمام مناطق و ممالك جنوب (استوا) خواهد بود . در ژاپن مقادیر عظیمی مس وجود دارد که میتوان هر لیور (نیم کیلو) آنرا حداکثر بشش یا هفت شاهی بدست آورد و برای حفظ تعادل سفاین هنگام مراجعت بارگیری کرد ، و در اینجا (فرنگستان) بیانزده شاهی (۱) فروخت .

کشتی ایکه بصوب چین رهسپار خواهد بود ،
چگونه باید وارد
بایستی در کنار نهر نانکن که درسی ویک درجه
چین گشت

عرض شمالی واقع است ، توقف بکند ؛ در آنجا با بادبانهای افراشته میتوان تا چهارده فرسنگی شهر حرکت کرد . ولی بهتر است که در رودخانه پکین لنگر انداخت ، چون این نهر هم راست و هم بدربار نزدیکتر است ، اما چندان عمیق نمی باشد . سفیر اخیر کمپانی هلندی که از موقعیت و وضعیت بنادر بی اطلاع بود ، در کانتون لنگر انداخت که در حدود بیست درجه واقع است و یکی از استانهای ترك نشین میباشد ، لذا مشارالیه از این اقدام خود بهیچوجه طرفی نسبت ، معذرا کله علی الظاهر ممکن است مقدار معتناهی از منسوجات پشمی در همین سرزمین بفروش برسد ، البته این موضوعی است که بعداً بایستی مورد مطالعه و مذاقه قرار بگیرد .

برای عملی کردن تجارت چین و ژاپن که فی الحقیقه
 خلیه سودبخش و خیلی ضروری بنظر میرسد ،
 و نیز جهت ایجاد روابط و مناسبات بازرگانی با
 کشورهای مالزی و تمام مناطق غربی و مخصوصاً

شبه‌ای از جنگ‌های
 هلندیان با سلاطین
 اندونزی

نواحی مولوک (۱) و سواحل سیرام (۲) و نقاط تابعه آن ، و جاهایی که فلفل
 میرید از قبیل بنتام (۳) پالینبانگ (۴) ، ژامبی (۵) ، بنژار - ماسینگ (۶)
 سولور (۷) ، تیمور (۸) ، و تمام ممالک واقع در مغرب ، بایستی ایستگاه
 مناسبی برای سفاین انتخاب شود ، و جزیره بانکا برای این منظور فوق-
 العاده خوب و متناسب می‌باشد . کمپانی هلندی از عدم استقرار و تمرکز
 قوای خود در این جزیره بسیار نادم و پشیمان است ؛ و این موضوع باعث
 محاربات و عملیات محاصره‌ای که کمپانی از یکطرف علیه پادشاه بنتام
 در باتاویا ، و از طرف دیگر ضد ماتارام کبیر (۹) در پیش داشته ، تحقق
 نیافته است ؛ سلاطین محلی مزبور هرگز نخواهند گذاشت که هلندیان
 با آرامش خاطر به کار خود مشغول شوند . بانکا برای لنگر انداختن
 سفاین و ساختمان کشتیها و تعمیرات لازم فوق العاده مناسب و موقعیت

- Moluques - ۱
- Ceram - ۲
- Bantam - ۳
- Palinbang - ۴
- Jamby - ۵
- Benjar - massing - ۶
- Solor - ۷
- Timor - ۸
- Ojrand Mataram - ۹

ممتازی دارد. چوبها و الوار و مصالح لازم برای ساختمان سفاین از جزیره جاوه و نقاط متعدد دیگر تهیه خواهد شد. بنای يك قلعه و ساختمان منازل مسکونی برای حراست و صیانت این ایستگاه ضروری خواهد بود. سرتاسر جزیره بانکا تقریباً پوشیده از جنگل و درخت است. بایستی يك قسمت از اشجار آنرا قطع کرد و اراضی را خشک نموده و چند هزار درخت نارگیل بکار آورد. نارگیل درخت بسیار خوب و فوق العاده مفیدی است.

بمرور زمان کمپانی فرانسه با اهمیت و موقعیت و
استمداد از متخصصین
هلندی برای
تسخیر خاور
منافع بیشمار این جزیره پی خواهد برد. لازم است
که مأمورین (۱) لایق و قابلی در آنجا بکار گمارده
شود. فعلاً در آمستردام شخصی وجود دارد بنام
واندر - مویدن (۲) که سابقاً مشاور عادی استاندار سیلان و امور مربوط
بممالک هند بوده است. در بهار آینده نیز شخصی موسوم به کویه (۳)
بهمین شهر وارد خواهد شد که او نیز در گذشته مشاور استاندار خرموز
و کارهای ممالک هندی بوده است. این دو مرد ممکن است منشاء خدمات
عظیمی برای کمپانی فرانسه واقع شوند. و باز در هلند شخصی بنام
دنی دومتر (۴) هست که بسمت بازرگانی در خدمت کمپانی هلندی بوده
است، و همچنین عده ای ملاحان بسیار آزموده در امور دریاهای ممالک

۱ - Officiers

۲ - Vander - muyden

۳ - Coyer

۴ - Denis des Maîtres

هندی (۱) وجود دارد که بسواحل مناطق و نواحی مزبور و جزر و مدهای بحار آن نقاط آشنایی بسزایی دارند ، و بالنتیجه با معرفت کاملی که راجع بمحلهای خطرناک تحصیل کرده اند ، میتوانند خدمات مهمی انجام بدهند ، و چنانکه معلوم است صیانت و حراست سفاین فقط و فقط منوط و مربوط بفنون و رموز مذکور میباشد . جلب و استخدام این قبیل اشخاص متبحر و مجرب فوق العاده ضروری و ناگزیر میباشد ؛ و بطور کلی بایستی افرادی مأور اجرای این طرح مهم و عظیم بشوند که مدتهای مدید در دریاها بکشت و گذار پرداخته و کاملاً در فن خود ورزیده شده اند ، تا بتوانند چنین مسافرت و مأموریت دور و دراز بحار را با توفیق کامل بمقصد برسانند ، در حقیقت چنانکه نبرد و پیکار با خصم عظیم و مهیب بدون داشتن افسران مجرب و شجاع و سر بازان هنرمند و دلاور منجر بشکست میگردد ، مسلم است که کامیابی در این طرح بزرگ نیز بدون بکار گماردن مردان آزموده و کارگشته ، غیر ممکن و نامقدور خواهد بود . از قرار اطلاعات واصله ، کمپانی فرانسه یکنفر هلندی بنام مسیو دولینی (۲) را بکار پذیرفته است ، این شخص علاوه بر داشتن اطلاعات کامل و جامعی راجع بنواحی و مناطق جنوب ، آدم لایق و قابلی بشمار میرود . بسیار شایسته و صلاح است که کمپانی از خدمات این قبیل اشخاص کاملاً استفاده کند ، و چنین افرادی را برای توفیق کامل و پیشرفت کافی بخدمت خویش گمارد ، زیرا در نواحی و مناطق هندی نقاط حایز اهمیت و

۵- البته قارئین گرامی دریافته اند که مقصود از هند و ممالك هندی علاوه بر هندوستان،

بطور اعم کلیه مناطق و نواحی خاور دور و ممالك و جزایر هند شرقی (اندونزی) است .

شایان توجه بسیار است که بایستی آنها را اشغال کرد. گمان میکنم اگر اشخاص و افراد مزبور از ورود من بخدمت کمپانی فرانسه اطلاع یابند، بسهولت تصمیم بکار در این مؤسسه خواهند گرفت.

بایستی در حفاظت و حراست امتعه تجارتی و مواد دزد صاحبخانه را دزد میخواند! خوراکی اهتمام و دقت فوق العاده ای مبذول داشت،

و در موضوع لفاف و چلیک حزم و احتیاط بسزایی کرد، زیرا در غیر اینصورت کالاهای و خواربار معیوب و فاسد خواهد شد، و بالنتیجه علاوه بر اینکه سودی از تجارت بدست نخواهد آمد، بعلاوه فساد مواد خوراکی تمام اهل کشتی مریض و بیمار و از دست خواهند رفت، و بدین طریق کمپانی بوضع سرباز سوار بیمار کبی دچار خواهد شد، همانطوریکه مرد سوار از اسب خویش بدقت پرستاری مینماید و از جو خوراکی آن مضایقه نمیکند، کمپانی نیز ملزم و موظف است که ملاحان و سربازان و دیگر خدمتگزاران خویش را از هر حیث حفاظت حراست نماید. اسب است که عرابه را میکشد، و بی آن هیچ کاری پیش نمیرود. کمپانی هندی پس از ضایعات عظیم و هزینه های هنگفت در طی مدت بیش از نیم قرن توانسته است اشتباهات و لغزشهای خویش را اصلاح و ترمیم و مبانی استقرار خود را استحکام بخشد. افراد و اشخاص (اروپایی) در ممالک و نواحی هندی بسیار عزیزالوجود و گرانقیمت می- باشند، زیرا بکارگماشتن آنها در این مناطق مستلزم تحمل مخارج زیادی است، مضافاً بر اینکه هندیان (مردمان محل- ۱) بهیچوجه توانایی هدایت

۱- چنانکه متذکر شده ایم مقصود از هندیان در این سطور تمام مردمان ممالک و مناطق شرق اقصی است، اما جناب مستشار که خود هادی و حامی ازدهایان غارتگر استعمار است؛ از شرقیها بدمیکوید.

سفاین اروپایی را ندارند ، و در قتل و سرقت صاحب ید طولایی میباشند ، کمپانی هاندی از بخدمت گماشتن آنها مطلقاً امتناع میورزد .

لازم است که سفاین همیشه دارای چلیکها و ظروف نوی باشد ، تا بتوان در هر هفته اقلاً دوبار ذخایر آب مصرفی را تجدید و تازه کرد ، و گرنه رنگ آب سیاه و موجب پیدایش امراض سختی خواهد شد . بطور کلی بایستی تمام ظروف ذخایر آب ، شراب ، سرکه ، روغن ، پیه ، گوشت و تمام چیزهاییکه در تهنبار کشتی جای داده میشود در محفظه های مستحکم و تازه ای که دارای کمر بند آهنی باشد ، قرار داده شود . کمر بند های چوبین در نتیجه حرارت فاسد و پوسیده میگردد ، و بالنتیجه محتویات و ظروف آنها نیز از بین میرود ، و شواهد و نظایر زیادی از این قبیل ضایعات عظیم در دست داریم . بالاخره باید در مورد لنگرها و کابلها و طنابها دقت کرد که هیچوجه از تاب رفته و معیوب نباشد ، و در نتیجه فشار و تراکم سائیده و ضایع نگردد . این ملاحظات علی الظاهر چندان حایز اهمیت نمیباشد ، در صورتیکه اغلب اوقات در نتیجه عدم توجه بآنها سفاین دچار خطرانی شده و مدت های مدید در راه معطل گشته است ؛ چون مسلم میباشد که اغلب اوقات يك لغزش جزئی موجب محرومیت از منافع کلی میگردد . کمپانی لازمست تمام این نکات را بدقت مورد توجه قرار دهد ، و مخصوصاً بر حسب اهمیت و ارزش محمولات و کیفیت و کمیت آنها مساعی بیشتری مبذول دارد . من یقین دارم که ، چنانکه ظاهر امر نشان میدهد ، در کشور هلند بسهولت تمام هر گونه لوازم بار و بونه سفاین بقیمت مناسبی بدست آید .

سابقاً شمه‌ای درباره مراسلات ارسالی از طرف

شمه‌ای از خصوصیات پادشاه بممالك هندی صحبت داشتم ؛ و اینك برای نامه های ارسالی نمونه يك مراسله‌ای از طرف اعلیحضرت خطاب بسلاطین شرق اقصی بامپراطور چین درج میشود :

« برای امپراطور بزرگ تاتارهای خاوری و باختری ، فغفورچین ، شاه فرانسه و ناوار آرزوی خوشبختی روز افزون و زندگی دراز دارد . از اطلاع برتوسعه و افزایش قلمرو امپراطوری شما و پیروزیهای حاصله بردشمنان طی چند سال اخیر قرین مسرت و شادی گشتم . من رویه نیاکان خود را پیروی میکنم که ، سلاطین ممالك متعلقه بمن و پادشاهان نامدار و مشهور تمام جهان بوده‌اند . من میل مخصوص برای آشنایی با اعلیحضرت همایونی که عظمت وی شهره آفاق است ، دارم . بهمین جهت باتقدیم احساسات بی شائبه بحضور عالی می‌خواهم منویات خاطر خود را که باموافقت نظر اعلیحضرت همایونی انجام خواهد گرفت ، اظهار نمایم . فقط بدین منظور حامل این نامه فلانی را بحضور اعلیحضرت گسیل میدارم ، هدایا و تحف تقدیمی که نشانه محبت قلبی من میباشد ، بدین شرح است :

از تمایل اعلیحضرت بر چیزی در قلمرو من که مورد پسند خاطر مبارك باشد بسیار مشعوف خواهم شد ، و قول میدهم که با کمال میل برای استقرار و استحکام روابط طرفین و مناسبات فیما بین هر چه از دستم بیاید بطیب خاطر انجام دهم . بهمین جهت از حضور اعلیحضرت تمنی میشود که موافقت فرمایند ، رعایای من آزادانه وبدون هیچگونه مزاحمتی در ممالك او با رعایای وی بتجارت پردازند و داد و ستد کنند .

من نیز بطیب خاطر تمام دروازه‌های ممالك خود را برای اعلیحضرت باز میگذارم، تا هر چه میل مبارك اقتضا کند و مفید و لازم تشخیص دهد صادر فرماید. در کاخ لوور من نگاشته شد.

در پاریس
مهر بزرگ شاه،
لویی

تعلیمات لازم برای (فلان) فرستاده پادشاه فرانسه،
تعلیمات لازم بسفیران بحضور خان بزرگ، امپراطور ترکستان، وفغفور
اعزامی بخاور دور چین، که سفیر با رعایت آن در اجرا و انجام
دستورات صادره کوشش خواهد کرد.

باید دانست که اعلیحضرت (۱) پیشنهادات بسیار محقر مدیران
کمپانی هند شرقی را مورد توجه قرار داده اند، و بعلاوه تجارت شرکت
را تحت حمایت شاهانه خویش گرفته‌اند؛ و چون اولیای کمپانی
میخواهند با جلب موافقت پادشاه (فغفور) چین برای استقرار تجارت
آزاد در آنسرزمین دایره فعالیت خود را توسعه دهند، لذا اعلیحضرت
تصمیم گرفته‌اند که نماینده‌ای بدین منظور برای تسهیل در جلب موافقت
فغفور چین و تحصیل منافع و مزایای بیشتر و نیز برای تجلیل و بزرگ
کردن اهمیت و اعتبار تجارت کمپانی، بدانصوب اعزام دارند. برای اجرا
و انجام این طرح اعلیحضرت شمارا انتخاب کرده‌اند، تا از طرف خود با
نامه شاهانه و هدایای مندرجه آن، بدربار پادشاه چین گسیل دارند،
شما پس از ورود به چین، بطریقی که اراده و نشان داده خواهد شد، با

خضوع و خشوع تمام آنرا بمقصد تسلیم خواهید داشت .

شما با دستورات لازم صادره از طرف کمپانی ، به هندوستان مسافرت خواهید کرد ، و پس از دریافت حکم شرکت بسفر خود ادامه خواهید داد ، تا بچین برسید . سعی خواهید کرد که به حدود و ارتفاعات ماکائو (۱) از مستملکات پرتغال ، واقع در نوزده و بیست درجه عرض شمالی بالا بروید . شما مساعی لازمه مبذول خواهید داشت تا دریانوردان چینی را جلب کنید و کوشش خواهید کرد که تمام اشخاص و افراد آشنا با سواحل چین و کسانی که میتوانند شما را برودخانه نانکین رهنمایی کنند ، با خود همراه نمایند . اگر احیاناً با چنین اشخاصی تصادف نکردید ، و یا کافی برای کامیابی در مسافرت خود تشخیص ندادید ، در آن صورت بایستی تا بیست و سه درجه بالا ، بطرف نهر شین شو (۲) بروید . علی الظاهر هلندیان در این محل استقرار یافته اند . بطور حتم طی راه با سفاین بسیار هلندی و کشتیهای چینی ملاقات خواهید کرد ، و بهدایت آنها با اطمینان کامل تا رودخانه مذکور نانکین راه خواهد پیمود و معمولاً همیشه افرادی در این کشتیها پیدا میشوند که شما میتوانید با آنان کنار بیایید .

ممکن است که پیش از رسیدن به حدود ماکائو ، با سفاین دزد مشهور دریایی ژاکوین (۳) تلاقی کنید . از قرار معلوم ملاذ و ملجاء وی جزیره بزرگ آئینان (۴) میباشد ، و برای خود نیروی مقتدر دریایی تهیه کرده است . احتیاط کنید بهیچوجه در مسیر مستقیم بطرف بادبانهای

Macau - ۱

Chincheu - ۲

Jacquiun - ۳

Aynan - ۴

متعددی که مشاهده نمائید، نرانید، و نیز در صورتیکه ملاحظه کنید بطرف شما در حرکتند، هرگز توقف روا ندارید. اگر مدام "براه خود ادامه دهید حتی الامکان از افتادن بدام آنها اجتناب خواهید کرد. از مشاهده يك يا دو ویا سه سفینه نباید بیپووجه بیمی بخود راه دهید، ولی بایستی مدام مواظب بوده، در مقابل هرگونه سوء حادثه‌ای آماده بدفاع و حاضر بکار باشید. در صورتیکه با سفاین هلندی تلاقی نمائید، میتوانید با پرداخت درست وجوه لازم، مواد خواربار و تجهیزات مورد نیاز را از آنها تحصیل کنید. اما باید نقشه خود را کاملاً از آنها پنهان کنید، و فقط بگویید که :

« ما بطرف شمال مشغول سیر و سیاحت هستیم تا بینم چه وقایعی در این مناطق اتفاق می افتد. »

بعد از اینکه بعنایت الهی برودخانه نانکین رسیدید
در دروازه چین
با حزم و احتیاط کامل ودقت و مواظبت کافی برای
اجتناب از هرگونه پیش آمد غیر مترقب، بادبانه‌های خود را بر خواهید
افراشت و بحرکت خود ادامه خواهید داد. در حدود پانزده فرسنگی
شهر، شنهای مانع حرکت شما خواهند شد؛ و صیادان بیشمار چینی
بسراغ شما خواهند آمد. یکی از آنان را که تمیز و مناسب بنظرتان
برسد، بکار خواهید گرفت و ویرا بهمراهی دوتن از آدمهای خود، با
نامه‌ای که بزبان فرانسه نگاشته شده و ترجمه چینی آن نیز بضمیمه
باشد، بحضور حاکم شهر اعزام خواهید داشت. درنامه ارسالی، اعلام
خواهید داشت که اینک سفیر مخصوص پادشاه فرانسه که حامل مراسلات

و هدایایی بحضور امپراطور بزرگ میباشد، بدینجا رسیده است؛ لطفآدر
 اسرع اوقات مراتب را بعرض دربار برسانید، تا ترتیبی داده شود که
 هرچه زودتر مأموریت مربوطه بطرز شایسته، حسب الامر امپراطور
 انجام پذیرد. بایستی با صبر و حوصله تمام منتظر پاسخ باشید، ولی ضمناً
 بهیچوجه دامن احتیاط را از دست ندهید و آماده دفاع باشید؛ و حتی -
 الامکان از ورود عده کشمیری، بسفاین شما سخت ممانعت بعمل آورید.
 مع هذا کله باید با ادب و نزاکت کامل با اشخاص رفتار کنید، و نیز
 آدمهای شما که برای خرید خواربار و ارزاق بشهر آمد و رفت خواهند
 داشت، آنها نیز لازمست مبنای احترام و آداب را کاملاً رعایت کنند،
 و احتیاط لازم بخرج دهند که دچار و گرفتار هیچگونه سوء حادثه و
 مخمصه‌ای نگردند، فی‌المثل هنگامیکه بیست و یاسی نفر چینی مشغول
 مشاهده، و یا تماشای سفینه هستند و عده دیگری هم میخواهند
 وارد شوند، بایستی به آنها اعلام داشت که کمی منتظر باشند، تا
 واردین قبلی خارج شوند و آنگاه آنان داخل عرشه کشتی گردند.
 ممکن است چنان اتفاق افتد که فرماندار شهر، و یا نایب السلطنه
 استان بیهانه عجیب آنکه عنایت و حمایت پادشاه متبوع وی شامل حال
 شما نمیشد، شما را از انجام و اجرای بعضی امور بازدارند، و بدینطریق
 محظورات و یبعدالتهیایی پیش بیاورند. در این قبیل موارد ناهنجار بایستی
 کمال حزم و احتیاط بخرج دهید، و حتی الامکان مماشات کنید، یعنی
 نه گشادبازی نمائید و نه امتناع مطلق. لازمست که در مقابل این نوع
 ناهمواریها متانت و خویششن‌داری بخصوص بخرج دهید، و طوری وانمود
 کنید که شما ناهملایمات را با گشاده رویی تقبل میکنید چنانکه مایل

باین چیزها نیستید، بلکه قادر به تحمل آنها هستید. شما بایستی همواره ولایت قطع از حاکم و دیگر مقامات تمنی و تقاضی کنید که حتی الامکان در اجرا و انجام مقدمات مأموریت مخصوص شما تسریع بعمل آورند، و گذرنامه‌های لازم برای تسهیل و تأمین مسافرت شما و همراهانتان بپکن مقرر خان بزرگ، صادر و تسلیم شود.

فرماندار نانکین شما را بحضور مهردار استان در دربار پکن بکن هدایت خواهد کرد. شما از این شخصیت ابتدا خواهش خواهید کرد لطفاً اجازه دهد شخصاً مراسله و هدایای اعلیحضرت پادشاه فرانسه را بارعایت تشریفات و آداب لازم بنظر امپراطور برسانید، و افتخار شرفیابی مناسبی حاصل کنید. در روز موعود که بحضور امپراطور خواهید شتافت، پس از شرفیابی اظهار خواهید داشت که از طرف پادشاه متبوع خود مخصوصاً برای احوال‌پرسی و آرزوی طول مدت سلطنت باسعادت او (فغفور)، باین بارگاه اعزام شده‌اید. آنگاه با اعلام مراتب خدمتگزاری، عاجزانه استدعا خواهید کرد، اعلیحضرت امپراطور عنایت فرموده پاسخ مساعدی بمراسله پادشاه متبوع شما بدهند. مسلم است پیش از حصول شرفیابی، کاملاً فرصت خواهید داشت که با اشخاص مختلف و متعدد ملاقات کنید، و از آنها استفاده لازم بعمل آورید، مخصوصاً بایستی با روحانیون رومی (کشیشان کاتولیک) که در دربار مزبور بسیار محترم و معزز میباشند، مذاکرات کاملی بکنید. از طرف اسقفهای پاریس توصیه‌نامه‌های لازم درخصوص شما، بعنوان آن‌ها نگاشته خواهد شد. شما نیز حداکثر مساعی مبذول خواهید داشت،

تا در اجرا و انجام نقشه خود از مساعدتهای آنان برخوردار شوید .
 بعد از تسلیم مراسله و هدایای شاه ، لازمست بخدمت مہرردار
 امپراطوری و دیگر وزیرانی که ممکن است در کار شما یار و یاور باشند
 برسید ، و بنسبت خدماتیکہ دربارهٔ مأمول شما معمول میدارند ، و بر
 حسب رسم کشور ، بہر یک ہدیہ و تحفہ لازم را تقدیم کنید . در اینقبیل
 موارد مخصوصا بایستی بنظریات صادقانہ و آراء خالصانہ اشخاص
 درستکار بیشتر توجہ کنید و مطابق رای آنها با اشخاص و مقامات لازم
 بطور مقتضی ملاقات نمائید ؛ چون تمام چینیان و بخصوص بازرگانان
 علاقمند بہ ورود شما و ذینفع در تجارت با فرانسویان ، میل خواهند
 داشت کہ شما در تقاضاہای خود دایر بر آزادی بازرگانی کامیاب گردید .
 این اشخاص با ہدایت صادقانہ و صمیمانہ خود در موفقیت شما با سرعت اوقات
 و بنحو احسن موثر خواهند بود ، و در جلب مودت شما از تہ دل خواهند کوشید .
 شما بایستی در مر اودات و مذاکرات خود با ہمگان ، بتبعیت از
 تجارب مکتسبہ خود ، کاملا معقول و مودب و مہربان باشید ، و مخصوصا با
 اشخاص و افراد مشغول بخدمت ، از قبیل ہیأت ملتزمین شما در راہ ، و
 گارد مخصوص در دربار ، لازم است بطور کلی چنان رفتار کنید کہ در میان
 ہمہ لیاقت و کفایت شما و ملت شما ورد زبانها شود . حصول این مقصود
 با رعایت انضباط دقیق در میان خود و ہمراہان و افراد و اشخاص وابستہ
 بشما امکان پذیر خواهد بود .

پس از شرفیابی بہ حضور امپراطور ، و تقدیم تحفو
 شہای در خصوص
 ہدایا با و دیگر رجال و بزرگان دربار ، بایستی
 معاملات با چین
 از مہر دار استدعا کنید تا از اعلیٰ حضرت امپراطور

فرمان موافقت با آزادی تجارت برای شما بگیرد، تا فروش کالاها امکان پذیر شود، و شما بتوانید سرمایه‌ای را که کمپانی در دسترستان خواهد گذاشت بکار بزنید. بعد از دریافت فرمان، وارد مرحله عمل خواهید شد و در این مورد توجه مخصوص مبذول خواهید داشت تا بطور درست و دقیق مصنوعات مورد پسند و محل تقاضای فرانسه را در چین دریابید، و تشخیص دهید که چه امتعه‌ای بیشتر خواهان دارد، و چه نوع کالاهایی سودزیادتر و بازار بهتری دارد. آنگاه سرمایه خود را بخرید کالاهای محل مصرف خواهید کرد، یعنی دو نلث آنرا ابریشم خام خالص سفید گوناگونی خواهید خرید؛ و هنگام معامله لازم است همیشه با دقت کامل برای انتخاب بهترین نوع کالای مزبور اطلاعات لازم جمع آوری کنید، زیرا مسلم است که اگر اشخاص خبره متخصص و در میان نباشد، تحصیل ابریشم اعداد در نخستین وهله عمل نامقدور خواهد بود. استان نانکن مرکز عالیترین نوع محصول ابریشم چین بشمار میرود، ولی تمام محصولات این ایالت یکجور نمیباشد. نلث دیگر را برای خرید منسوجات ابریشمی بکار خواهد برد، از قبیل پی‌لینک (۱) سفید، ساده، نیمه دولا و سه‌لای تقریباً تمام گلدوزی شده، و کمی ساده؛ تقریباً تمام منسوجات نانکن جور و دارای انواع مختلف میباشد، و بطور کلی هم در خود کشور (فرانسه) هم برای تجارت با ژاپن مورد تقاضا و مناسب میباشد، و دارای اقسام زیر است: پی‌لینک، لی‌ته، پانک‌فیل، زی‌لن و آرموازن (۲). هلندیان فقط پی‌لینک بکشور خود وارد میکنند که دارای فواید تجارتی زیادی است. معیناً برای نمایش و

و نمونه، شماسد قطعه از اقسام مذکوره، و هشتاد یاصد لیور (چهل یابنجاه کیلو) هم از ابریشم بوژی (۱) و ابریشم پرزدار (۲)، و ابریشم دوخت و دوز و ابریشم گلدوزی خریداری کند؛ اما دقت نمائید که هر یک بیشتر از مقدار مزبور نباشد، زیرا محمولات شما بژاپن صادر نخواهد شد، بلکه بخود فرانسه خواهد آمد. در استان نانکن مخمل وزربفت و دمشقی و ساتن و کرم ابریشم بدست نمی آید. پرتغالیها در ناحیه کانتن واقع در حدود جنوب برای تولید منسوجات مزبور صنایع لازم را بوجود آورده اند. ممکن است برای نمایش و نمونه از مصنوعات مذکور نیز خریداری کنید. هر پیکول (۳) ابریشم که صد و بیست و پنج لیور میباشد، در موقع اقامت من در چین، دویست پیاستر (۴) ارزش داشت.

نوع درجه اول هر لیوری (نیم کیلو) چهار لیره و پانزده سوی (فرانسوی)، و قسم درجه دوم هر لیوری سه لیره و ده سو و درجه سه لیوری سه لیره و ده سو، بفروش میرسد. با این میزان ابریشم جور و نخبه نانکن هر لیوری چهار فرانک (۵) خریداری و دست کم بهفت فرانک در ژاپن بفروش خواهد رسید. هنگام خرید ابریشمهای گلدوزی شده و منسوجات ابریشمی بسیار خوب و مناسب است که معامله با توزین انجام بگیرد. هر دو قسم مزبور سابقا در بازارهای ژاپن شصت و هشتاد درصد سود همراه داشت. منسوجات ساده چهار فرانک و ده سو تا پنج فرانک ارزش دارد.

۱- Bogi

۲- Poil

۳- Picole واحد وزن هلندی

۴- Piastre مسكوك نقره.

۵- فرانك چائين لیره، فرانسوی شده است.

قطعات تمام و کامل در حدود هفت الی هشت فرانك و ابریشمهای دولا دوازده تا پانزده فرانك قیمت دارد. بطور کلی در تمام اجناس ابریشمی بایستی بکیفیت و کمیت آنها توجه مخصوص مبذول شود. لازم است در نخستین مرحله از معاملات بقدر کافی دقت و اهتمام بعمل آید، زیرا آنچه که در این وهله صورت خواهد گرفت معیار سنجش اولیای کمپانی در فرانسه، و میزان شعور و ادراك ما در میان چینیان خواهد بود.

بایستی تمام معاملات شما اعم از خرید و فروش حتی المقدور در اسرع اوقات انجام پذیرد، بطوریکه بهیچوجه لحظه‌ای بهدر نرود، و به بعضی اتمام کار باکسب اجازه مرخصی از حضور امپراطور (قفقور) توسط مهرداد ارسلطنتی، بایستی آنجا را ترك بگوئید. شما لازم است که از مهرداد عاجزانه استدعا کنید تا مراتب امتنان و تشکر شما را بحضور امپراطور معروض بدارد، و اطمینان دهد که عمال کمپانی مسلما در سال آینده و سالهای متعاقب باز هم با پول و سرمایه کثیر و کالاهای لازم مراجعت خواهند کرد، و مساعی جمیله مبذول دارد تا عنایت و حمایت اعلیحضرت شامل حال و مال ملت ما شود.

در خاتمه لازم است که مشاهدات خود را در بر و بحر و لو هر قدر بی اهمیت باشد ثبت و ضبط کنید. سعی نمائید مخصوصا ملاحظات مفید و موثر و شایان توجه در مجموعه‌ای درج شود، تا مورد استفاده و تحقیق و مطالعه قرار بگیرد. شایسته است که دو یا سه نفر جوان باهوش و محتاط برای آموختن زبان چینی در پکن باقی بماند. البته بایستی برای اینکار از مهرداد اجازه بگیرید، و طرز تقاضی و ترتیب کار منوط بلیاقت و کفایت خود شما خواهد بود. پیش از اختتام معاملات شما، اکتبر خواهد رسید

و این درست موقعی است که اهتزاز بادهای شمال آغاز میشود ، و شما با استفاده از آن بمحلی که هنگام عزیمت از هند بطرف چین ، تعیین کرده اید ، حرکت خواهید کرد . خدایار و نگهدار شما باشد .

پس از تحصیل اجازه تجارت در ژاپن و استقرار
بسوی ژاپن
 کمپانی در این کشور ، سفاین اعزامی بمملکت مزبور بایستی در حدود پانزده مه (بیست و چهارم اردیبهشت) بسوی خط استوا حرکت کنند ، تا بتوانند در پایان ژوئن (هشتم تیر) بچین برسند ، و از آنجا در آغاز اوت (نهم مرداد) بصوب ژاپن عزیمت نمایند ؛ زیرا اوقات مذکور بهترین فصل برای دریانوردی در مناطق مزبور بشمار میرود و در غیر اینصورت ممکنست خطر ارات ییشمار و ناملایمات بسیار پیش بیاید .

برای سلطان و امپراطور اعظم و نایب السلطنه
نامه آلویی چهاردهم
بامپراطور ژاپن
 مطیع ؛ شاه فرانسه آرزوی زندگانی خوشبخت و دراز و دوام بقای سلطنت دارد . جنگهای متوالی نیاکان من ، سلاطین فرانسه با همسایگان خود و ممالك بعیده با بهروزی و پیروزی ییابان رسید ، و اینك من وارث یکدوره آرامش کاملی گشته ام ، و بهمینجهت بازرگانان ممالك تابعه من ، که در سرتاسر اروپا مشغول تجارت میباشند ، اغتنام فرصت کرده ، عاجزانه استدعا نموده اند که طرق مسافرت و ابواب تجارت در اقطار و اکناف دیگر جهان نیز بروی آنان گشاده شود ، تا مثل ملل دیگر اروپا فعالیت کنند و بداد و ستد بپردازند . تقاضا و تمنای آنان

کاملاً مطبوع و مورد پسند و بسیار منطقی و مستدل جلوه می‌کند، مخصوصاً که موافق نظریات شاهزادگان و اعیان و اشراف رعیت من و مطابق تمایلات شخص خود من نیز می‌باشد، که مایلیم از آداب و عادات و اخلاق و خصوصیات ملل و ممالک خارج از اروپا نیز بدرستی آگاهی یابیم، زیرا اطلاعات و معلومات ما در این خصوص تا کنون محدود بگزارشهای همسایگان خود در مشرق زمین بوده است. بنائاً علیهذا برای ارضاء تمایلات شخص خود و بر حسب استدعای رعایای تابعه تصمیم گرفته‌ام که نمایندگان خود را بتمام اکناف و اقطار مشرق زمین اعزام بدارم. برای سفارت بحضور مبارك عالی، فرانسوا کارون را برگزیده‌ام که بازبان ژاپنی آشنایی دارد، و بکرات افتخار شرفیابی و فرصت تعظیم بحضور باهرالنور همایونی داشته است. بهمین جهت مخصوصاً مشارالیه را بکشور خود احضار کردم، و بعلو نسب و سمو حسب وی آگاهی کامل دارم، و میدانم که فی-الحقیقة در نتیجه سوانح جنك ثروت و مکنث خود را از دست داده، ولی اینك در پرتو عنایت من موقعیت و مقام اولیه را خود را مجدداً احراز، و باوج عزت و احترام ارتقا یافته است تا شایسته شرفیابی بدرگاه ذیجاه اعلی حضرت همایونی باشد. موجب دیگر در انتخاب این شخص بمقام سفارت آن بوده است که بیم داشتم مبدا اشخاص دیگر در نتیجه عدم اطلاع و نا آشنایی برسوم عالی و آداب حکیمانه مقرر از طرف اعلی حضرت همایونی مرتکب حرکتی برخلاف میل مبارك شوند. بدین طریق مراسلات و تقاضای من توسط فرانسوا کارون مذکور، بحضور عالی با تشریفات لازم تقدیم خواهد شد، تا مورد پسند خاطر مبارك گردد، و مشارالیه که حامل پیام و پیغامهای محبت آمیز من می‌باشد تمایلات صمیمانه اینجانب را در

خصوص موافقت کامل بیا تمنیات اعلیحضرت هم-ایونی در مقابل اعطای فرامین مقتضی و مطلوب ، ابلاغ خواهد داشت .

تقاضای من آنست که بازرگانان ممالک و اقالیم تابعه من بشکل کمپانی ، در سرتاسر امپراطوری اعلیحضرت همایونی بلامانع و بدون مزاحمتی آزادی تجارت داشته باشند . هدیه ناقابل زیر را بحضور مبارک تقدیم میدارد . امیدوارم که مورد پسند خاطر عاظم همایونی باشد ، و در کشور من چیزی بدست آید که مطبوع طبع مبارک واقع شود ، من بطیب خاطر تمام دروازه های قلمرو خود را بروی شما باز میگذارم و مفتوح مینمایم .

پاریس

دریست و چهارمین سال سلطنت من

مهر بزرگ - پادشاه لویی

تعلیمات لازم برای فرانسوا کارون ، فرستاده پادشاه

تعلیمات صادره بامبراسادور فرانسه و ناوار ، بدربار امپراطور ژاپن ، برای فرانسه در دربار ژاپن
تقدیم مراسله و هدیه اعلیحضرت ؛ مشارالیه بایستی مطابق دستورات صادره در انجام و اجرای طرح های

محواله بذل مساعی کند . تعلیمات لازم برای مسافرت به هندوستان و مناطق

جنوب از طرف کمپانی داده خواهد شد . بعد از انجام این قسمت از مأموریت بصوب موسم (۱) عزیمت خواهید کرد تا بتوانید در اواخر آوریل یا آغاز مه (نهم و دهم اردیبهشت) ، در خط استوا باشید . از آنجا مستقیماً بسوی چین ، بصوب مقر کمپانی حرکت خواهید کرد اما نه برای حمل کالا ،

بلکه ثابتوانید از اوضاع و احوال شرکت آگاه شوید، و از نتیجه کار کمپانی، ژاپن را با خبر سازید، زیرا اعلام مراتب توفیق در امر تحصیل آزادی تجارت در سرزمین چین، برای وزیران ژاپن فوق العاده مهم و ضروری میباشد.

شما سپس از محل مزبور بطرف شمال، بسوی ژاپن حرکت خواهید کرد و در جستجوی وصول به آبهای کشور مزبور خواهید بود. بایستی حزم و احتیاط کامل بخرج دهید تا حتی الامکان از نزدیک شدن بنقاط نا آشنا احتراز واجتناب کنید، مگر اینکه خطر مرك و یا ضرورت فوق العاده ای چنین چیزی را ایجاب و لازم کند؛ بالاخره بخلیج ناگازاکی، واقع در سی و سه درجه و چهل دقیقه خواهید رسید. بدون هیچگونه واهمه و ترسی وارد خلیج مذکور شده، تا حدود نیم فرسنگی شهر حرکت خواهید کرد. مسلم است که پیش از وصول بخلیج مزبور، نگهبانان سواحل بسوی شما خواهند آمد، و از هویت و مبدأ و مقصد و کشتی شما سؤالاتی خواهند کرد. شما در پاسخ اظهار خواهید داشت که سفینه از فرانسه می آید و حامل نامه و هیأت سفارت مخصوص پادشاه فرانسه بدربار امپراطور اعظم ژاپن (میکادو) میباشد، و لطفاً محل مناسبی بر استقرار کشتی نشان دهند، و مراتب را با اطلاع حاکم شهر برسانند، و از حضور وی فرامین مطاع و متبعی را تحصیل و بشما ابلاغ دارند.

جریان کار و مسأله ورود و ملاقات شما موضوع تازه و نادر و غیر مترقی خواهد بود، و شما با سرعت لازم بر حسب اقتضای موقع و مقام و زمان و مکان رفتار خواهید کرد. چون شما فرستاده یک پادشاه هستید، ممکنست ابتدا شما را بحضور یکی از وزیران امپراطور که در این

شهر مقام مخصوصی دارد و متصدی امور خارجی میباشد ببرند ، و گرنه کمیسرهایی (عمالی) بکشتی شما گسیل خواهند داشت. همراهان این گروه بسیار و دارای مترجمین متعددی خواهند بود ؛ شما لازم است محل پذیرایی آنانرا مفروش بسازید و واردین را دعوت بجلوس کنید . این کمیسرها از شما سؤالاتی خواهند کرد و تمام جوابها و کلیه اظهارات شما را بدقت کلمه بکلمه روی کاغذ خواهند آورد . پرسشهای آنها از اینم قوله است :

« کار شما چیست ؟ از کجا آمده اید ؟ کشور شما کدامست ؟ تبعه کدام مملکتی هستید ؟ برای چه آمده اید ؟ وجه آورده اید ؟ »

بایستی جواب بدهید که از مملکت پادشاهی فرانسه آمده اید ، فرستاده پادشاه فرانسه هستید ، و حامل یک نامه و یک هدیه میباشید که بعد از کسب اجازه لازم بحضور انور اعلیحضرت امپراطور عظیم ژاپن تقدیم خواهد شد ؛ و فقط ارزاق و اشیاء لازم برای مسافرت خود همراه دارید ، و تنها مقصد مأموریت شما عبارتست از استدعای شرفیابی بحضور اعلیحضرت همایونی مطابق مراسم و تشریفات جاری ژاپن ، تا مراسله و هدیه پادشاه متبوع خود را با آداب لازم و تشریفات معمول و متداول به حضور باهرالنور اعلیحضرت امپراطور اعظم ژاپن تسلیم بدارید.

این کمیسرها آنگاه سؤالات بیشمار و بسیار دیگری از شما خواهند کرد ، و پرسشهای گوناگون و متعددی در مواضع مختلف و بر طبق تعلیمات صادره ، بعمل خواهند آورد ، و دستور خواهند داد تا اظهارات و اجوبه شما را کمافی السابق ثبت و ضبط کنند . فی المثل خواهند پرسید :

«فرانسه کدام کشور است؟ حدود و ثغور آن کدامست و وسعتش چیست؟ چه محصولاتی در آن بدست می آید؟ آیا پادشاه سلطنت مطلقه دارد؟ سازمان سپاهیانیش چیست؟ باکیان جنگ میکند؟ متفقین و متحدین وی کیانند؟ انتظامات کشورش چگونه است؟ مذهب و آئین، و آداب و عادات قلمرو وی چیست؟» و سؤالات بیشمار دیگر از این قبیل.

آنگاه درباره شخصیت و هویت شما، فرستاده وی، و منصب و مقام و منزلتتان استیضاح بعمل می آورند، و نیز می پرسند:

«آیا مأموریتهایی داشته اید؟ نامه پادشاه متبوع شما چگونه مراسله ایست؟ چگونه نوشته شده و چطور میمهور گشته است؟ چه قسم لفاف شده، و چه نوع نگهداری میشود؟»

همچنین وزیران ناگازاکی، و صدور دربار و دیگر رجال و بزرگان سؤالات و پرسشهای مشابهی از شما بعمل خواهند آورد. هنگام ادای جواب بایستی حزم و احتیاط، و تأمل و تعمق کافی مبذول بدارید، و لازم است که همیشه کاملاً حاضر الذهن و حاضر جواب بوده و مخصوصاً در مقابل تمام پرسشها، پاسخهای متعادل و شکلی بگوئید، بطوریکه جزئی ترین مغایرتی در اجوبه سؤال واحد مشاهده نشود. ژاپنیا بیگانگان را بدقت مورد بررسی قرار میدهند، و این حزم و احتیاط در نتیجه حادثه ای که در اواخر سال هزار و ششصد و بیست و هشت اتفاق افتاد، بیشتر شده است. توضیح آنکه کمپانی هلندی شخصی را برای عرض تبریک و تهنیت جلوس امپراطور ژاپن بمقر امپراطوری اعزام داشته بود. این فرستاده اظهار داشته بود که سفیر پادشاه هلند میباشد، و بهمینجهت عزت و احتراماتی که معمولاً درباره فرستادگان سلاطین معمول و مجری میدارند،

شامل حال وی نیز شده بود؛ اما در نتیجه عدم احتیاط و ادای پاسنهای دوپهل و مغایر و بالاخره چون حقیقت هیچوقت مدتی مدید در پشت پرده خفا نمی ماند، پرده از کار وی برافتاده، و معلوم شده بود که فرستاده شرکت هلندی است، لذا بدون اینکه افتخار شرفیابی حاصل کند، خائب و خاسر، و مفتضح و رسوای از مأموریت برگشته بود.

لذا بایستی در ادای جواب سؤالات حزم و احتیاط کامل مرعی بدارید، تا بدین طریق از دامهایی که در مقابل پای شما خواهند گسترده سلامت بجهد، و شئونات سلطان متبوع خود را محفوظ بدارید، تا تقاضای وی مورد موافقت قرار بگیرد.

شما با صراحت و صمیمت و بدون هیچگونه دغل و تلیسی اظهار خواهید داشت که :

«فرانسه معظم ترین و مهمترین دولت اروپا میباشد؛ و مقدمترین معتبرترین و غنی ترین کشور فرنگستان بشمار میرود، و در يك اقليم خوش و خرم و حاصلخیز واقع شده است. در این مملکت پربرکت همه گونه محصولات و مصنوعات اروپایی بقدر لزوم و بمقدار کافی بدست میآید. از یکطرف محدود است به آلمان و از طرف دیگر باسپانیا، و از جانب دیگر بایتالیا و با دو دریای بزرگ یعنی مدیترانه و بحری که محیط برانگلستان میباشد، احاطه گشته است.

بعلاوه فرانسه بقدری مقتدر و نیرومند است که بسهولت تمام مالك الرقاب همه اروپا و زمامدار تعادل کایه همسایگان خود بشمار میرود؛ پنجاه هزار مرد جنگی تحت السلاح بطور دائم، اعم از سواره و

پایاده که کاملاً مجهز و مسلح میباشند، سپاهیان او را تشکیل میدهند؛
 و البته در صورت لزوم میتواند سه مقابل عده مزبور نیروی جنگی برای
 خود آماده کند. پادشاهی براین کشور سلطنت میکند که فعال مایشاء
 بشمار میرود، و صاحب جان و مال اتباع خود، در هر مقام و منصبی که
 باشند، محسوب میشود (۱)؛ این سلطان در دوره طفولیت خود،
 پیکارهایی با همسایگان خویش، بخصوص اسپانیا و آلمان و ایتالیا کرده
 است؛ و نیز سی تا چهل هزار سپاهی نیرومند بصوب مجارستان و لهستان
 مسکوی (روسیه تزاری) و سوئد اعزام داشته است، و البته یکرشته از این
 محاربات بر حسب منافع فرانسه جنبه تعرضی، و رشته دیگر مقاصد
 دفاعی داشته است. و اینک این پادشاه بزرگ فعلاً با همگان طریق صلح
 میسپرد، و صلح را بنیروی سر نیزه و تدابیر سیاسی خویش تحصیل کرده
 است. کشوری، مهد علوم و فنون، قوانین و آداب و رسوم بشمار
 میرود که مبانی زندگانی تقریباً تمام اروپا محسوب میشود، و ازاکناف
 و اقطار اشراف و اعیان برای اخذ تعلیم و تربیت بدان سرزمین شتاب
 می کنند.

راجع بمذهب و آئین خواهید گفت که در فرانسه دو گونه دین
 رواج دارد: نخست طریق اسپانیولیها (کاتولیک) و دوم آئین هلندیها (پرتستان).
 اعلیحضرت با اطلاع بر سوء نظر ژاپنیان نسبت بمذهب اسپانیائی ها،
 رعایای هلندی آئین (پرتستان) خود را مأمور سرزمین ژاپن کرده
 است. این نکته طابق النعل بالنعل همیشه مرعی و مجری خواهد بود،

۱- این تعریفات مربوط به لویی چهاردهم و عهد وی است؛ چندی بعد ملت فرانسه
 طی انقلاب کبیر ۱۷۸۹، لویی شانزدهم را سر بریده و از هر حیث اوضاع را واژگون ساخت.

و فرانسویان پیوسته کاملاً مطابق فرامین امپراطور سلوک خواهند کرد . راجع بوابستگی و تبعیت پادشاه فرانسه نسبت بیاب سئوالاتی خواهند کرد ، که آیا اونیز مثل شاه اسپانیا و دیگر سلاطین از احکام و دستورات روم تبعیت میکنند ؟ در اینمورد پاسخ شما مطلقاً منفی خواهد بود ، و اظهار خواهید داشت که اعلیحضرت بهیچوجه واقعی بیاب نمیکذارد و حتی هیچکس را برتر از خود نمی شناسد ؛ برای مثال موضوع اهانت بسفیر پادشاه را در روم بایستی متذکر شد ، که چون پاپ معجلاً در صدد استمالت و رفع توهین برنیامد ، اعلیحضرت لشکری مأمور ایتالیا کرد ، و بالنتیجه تمام سلاطین و حتی خود پاپ چنان بوحشت افتادند که ، پاپ ناگزیر يك سفیر مخصوص موقت جهت اعتذار و استدعای عفو بحضور پادشاه فرانسه فرستاد ، و بدینطریق اعلیحضرت قوای فرانسه را که در قلمرو پاپ اردو زده بودند ، بازخواند و دستور مراجعت داد . بدینترتیب پادشاه فرانسه نه تنها در ممالك محروسه خود حکومت مطلقه دارد ، بلکه رای خود را بر بسیاری از پادشاهان بزرگ نیز تحمیل میکند ؛ اوسلطان جوان بیست و پنج ساله شجاع و دانا و نیرومند است که بر تمام اسلاف خود برتری دارد ، و چنان دقیق و کنجکاو میباشد که علاوه بر معرفت برموز سرتاسر اروپا ، در صدد تحصیل اطلاعات از آداب و مقررات ممالك دیگر جهان برآمده است .

پرسشهای مختلف و گوناگونی که ممکن است در مقابل شما مطرح کنند ، بطور کلی از اینمقولات خواهد بود ؛ و اما شما بایستی همیشه پاسخهای متحدالمضمون و متحدالشکلی بگوئید ، و بهیچوجه در اساس اجوبه تغییری ندهید .

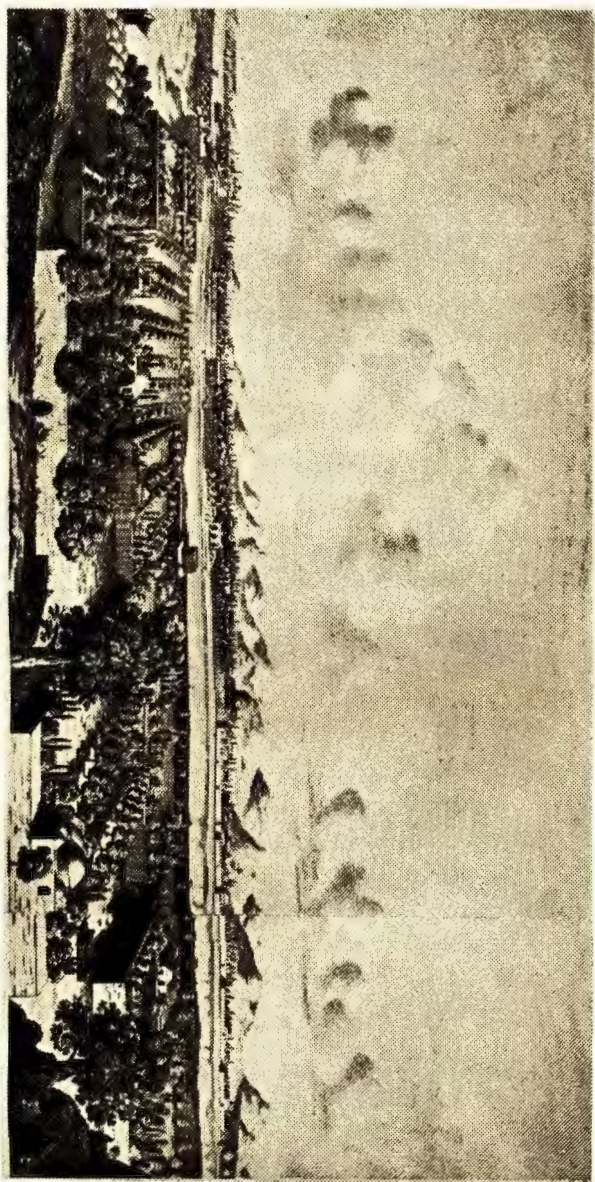
شما را بساحل هدایت خواهند کرد، و تا اعلام خبر ورود شما توسط پیکهای اعزامی بدربار در آنجا رحل اقامت خواهید افکند. شما در اینموقع بایستی فوق العاده دقت کنید تا همراهانتان بسیار متین و معقول و مودب باشند، و با ژانیهها کاملاً خاضعانه سلوک نمایند، و در تمام موارد طابق النعل بالنعل دستورات حاکم را بکار بندید. ممکن است که منزل و مسکن شما چنانکه باید و شاید خوب نباشد. در اینصورت نباید هیچوجه اظهار ناراحتی و دل‌تنگی نمایید، و لازم است که منتظر وصول و ابلاغ عطوفت و مراحم امپراطوری باشید. بهترین و عالی‌ترین ملبوس خود را و همراهان را برای روز شرفیابی و هنگام ورود بدربار نگه خواهید داشت و این پوشاک را بایستی هیچوجه در مواقع عادی در سرزمین ژاپن بتن کرده باشید. پس از ورود بژاپن دستور خواهید که آدمهای شما کفش‌های روباز و راحتی بپاکنند. چون در این کشور کف اطاقها مفروش می‌باشد، لذا هنگام ورود بایستی پای‌افزار را بکنند، و بدین ترتیب کفش‌های مزبور بسهولت تمام کنده و پوشیده خواهد شد.

بمحض وصول فرامین دربار، و شاید هم پیش از آن، از شما خواهند خواست که مراسله سلطان را ببینند و ترجمه کتبی از نامه تهیه کنند. در اینمورد هیچوجه نباید امتناعی بخرج دهید، و يك نسخه رونوشتی که از مراسله مزبور در دسترس شما است، تسلیم طالبین خواهید کرد. جعبه‌ای که مراسله سلطان در آن محفوظ است، بایستی در بهترین صندوق و یا محفظه بسیار مناسبی نگهداری شود؛ و لازم است آنرا در محل بالنسبه رفیعی و یا روی يك کرسی و یا چیز مرتفعی در صدر منزل خود قرار دهید. هنگامیکه می‌خواهید بمراسله نزدیک شوید

بایستی همیشه کلاهتان را بعلافت احترام از سرتان بردارید . در ژاپن رسم مسلمی است که درحضور و جوار بزرگان و اشخاص عالیمقام باید سربرهنه بود ، چنانکه غالبا در اروپا نیز چنان است . مطابق آداب و رسوم آن سرزمین لازم است تا موقعیکه صندوق و یا محفوظه محتوی مراسله باز میشود و یا حرکت داده میشود و یا اینکه نگاه کرده میشود بترتیب مذکور عمل گردد . در صورتیکه از طرف ژاپنیها کسی برای حمل و نقل صندوقچه در اختیار شما گذاشته نشود ، بایستی خودتان دو نفر از خدمتگزاران (۱) عالیمقام خود را که سربرهنه و بحالت خبردار خواهند بود ، مأمور انجام اینکار کنید و آنرا هر کجا که میخواهید ، دستور بدهید ببرند . جعبه محتوی نامه در صندوقچه ای خواهد بود که آنرا نیز بالفافه نفیس و خوبی مستور خواهند داشت ، و موقع عزیمت بدربار در روی برانکاری (ارابه ای) حمل خواهند کرد . دستور بدهید که برانکار را در جلو شما حرکت دهند ، و خودتان نیز مدام بدنبال آن عزیمت کنید . بدین طریق مراتب خضوع و خشوع خود را نسبت بسلطان متبوع و مراسله وی درملاء عام اظهار خواهید داشت ؛ و بدین ترتیب ژاپنیان را نیز وادار خواهید کرد که مراسم تعظیم و تجلیل لازم را مرعی و مجری دارند ، و معمولا این مردم همیشه نسبت بمراسلات و سفیران سلاطین احترام کامل مبذول میدارند . اگر موضوع مراسله و سفارت شما مخصوص تبریک ازدواج ، و یا امور سیاسی از قبیل پیشنهاد و یا تقاضای کمک و مساعدت و بالاخره تهنیت ساده ای بود ، چنانکه هلندیها بسال هزار و ششصد و بیست و هشت

۱- Officers البته منظور ازافس، در این مورد «صاحب منصب نظامی» نمیشود ، بلکه

بقصد خدمتگزار یا باصطلاح کارمند است .



2. 5.

هیأتی برای چنین منظوری اعزام داشته بودند، میبایستی باطمینان و وطن‌پنانه خاصی شرفیاب شوید، ولی مقصود شما يك کار ساده بازرگانی و تقاضای آزادی تجارت برای يك گروه از بازرگانان است که بازاریان و اهل سوقه در ژاپن بهیچوجه عزت و احترام معمول در اروپا برای خود ندارند، مع هذا که چنانکه ظاهراً استنباط میشود معلوم نیست که ژاپنیا از شما کاملاً ساده‌پذیرائی کنند. اما ممکن است که شکوه و جلال زیادی برایتان قائل نگردند، و آبدارخانه مجللی در اختیار شما قرار ندهند، در این قبیل موارد شما بایستی فوق العاده متانت و خویشتن‌داری بخرج دهید و هیچ‌چیزی را بروی خود نیاورید، و هر چه که برایتان دادند با کمال بشاشت و خوشرویی، و اظهار امتنان و سپاسگزاری قبول کنید، و اگر برای مایحتاجی ضرورت پیدا کردید، شخصاً آنرا خریداری نمائید. نسبت به کمیسر هائیکه شما راهدایت خواهند کرد، و در مورد افراد گاردمخصوص دربار، بایستی فوق العاده مهربانی و ملاطفت، و درایت و متانت معمول بدارید. همیشه مطابق آراء و عقاید، و روش و منش آنها رفتار کنید، و لواینکه آداب مزبور کاملاً مغایر و مخالف رسوم اروپائیان و متضاد با هر گونه منطق و حکمت باشد. اخلاق و آداب آنان دارای هزار گونه خصوصیات متباین با رسوم و شیوه زندگانی ما است، و چنانکه معلوم میباشد، روش و منش خودشانرا کاملاً مراعات کرده و محترم میشمارند، و طرز زندگانی و آداب ما را مطرود و منفور میدانند. بطوریکه مرور زمان و تجارب معتمد دوران نشان داده است، تنها راه نفوذ در میان آنها و یگانه طریق مطلوب برای مورد عزت و احترام واقع شدن درین آنان،

فقط فقط رعایت رسوم و آدابشان میباشد و بس ، اذا دخلت قرية فعاشر
بآدابها .

هدایای مخصوص پادشاه برای امپراطور (میکادو)

مراسم شرفیابی
بحضور میکادو

در مراسله اعلیحضرت درج و ثبت شده است .

درباره تحف لازم برای تقدیم بوزیران و دیگر

رجال و بزرگان ، اطلاعات لازمه را کسب خواهید کرد . اشخاص و افراد

صلاحیتدار بسیاری خواهید یافت که شما را در این قبیل موارد کاملاً

هدایت خواهند کرد و هدایای مطلوب هر يك از مقامات درباری و دولتی

را بدقت برای شما متذکر خواهند شد و بهیچوجه موجبات هیچگونه

اسراف و تبذیری را فراهم نخواهند ساخت ؛ مخصوصاً که میزان نرخ

تحف تقدیمی بیکانگان برای افسران (صاحبمنصبان و کارمندان عالی مقام)

از طرف خود مقامات محلی تعیین و تثبیت شده است ، بطوریکه بهیچوجه

اضافه بزمبلغ معین چیزی نمیگیرند . هدایا و تحف بطور کلی بایستی از

منسوجات پشمی باشد . هنگام شرفیابی و تقرب بحضور امپراطور بسیار

شایسته و شایان توجه خواهد بود که شمشیر خود را قبل از تذکر مقامات

مربوطه که محتوم و مسلم میباشد ، بیکي از همراهان خود بسپارید .

در موقع زیارت امپراطور نبایستی بهیچوجه چیزی در سرتان باشد

حتی عرقچین هم نباید داشته باشید . بیکي از اعیان بزرگ که در آنروز

مأموریت کشیک دربار را بعده خویش خواهد داشت ، شما را بحضور

اعلیحضرت معرفی خواهد کرد . معمولاً مشارالیه در وسط ، در بین

شما و امپراطور ، نزدیک هدایا و مراسله زانو بزمین خواهد زد . او کلام

شمارا استماع و بعرض خواهید رسانید؛ شما مبلغ بیغام شاه (فرانسه) خواهید بود و با اظهار مراتب خلوص و صمیمیت و مدارج مهر و محبت ایشان بحضور اعلیحضرت امپراطور، آرزوی زندگانی قرین سعادت، و دوام و بقای سلطنت معظم له (میکادو) را ابلاغ خواهید داشت. آنگاه استدعا خواهید کرد که لطف فرموده با تقاضاهای مندرج در مراسله پادشاه متبوع شما موافقت کنند، و افراد ملت فرانسه را که وارد ژاپن خواهند شد، در ظل عنایت و کنف حمایت خود قرار دهند. ممکن است که امپراطور اندکی باشما مذاکره بعمل آورند که مسلماً بسیار کوتاه خواهد بود، و اگر سؤالانی مطرح کنند، توسط شخصیتی که شما را شرفیاب داشته است، بعمل خواهد آمد. اینگونه روش مکالمه و مذاکره مع الواسطه ژاپنیها که با تمام سفیران بهمین نهج و منوال صورت میگیرد، نبایستی توهین و تحقیر تلقی شود، بلکه همانطوریکه خودشان توجیه میکنند ناشی از احترام بوده و موجب افتخار بایستی شمرده شود. روز شرفیابی شما ممکن است که در غره ماه و یا هنگام بدر اتفاق بیفتد، چون معمولاً در این مواقع تمام شاهان و شاهزادگان، و دیگر بزرگان ژاپن بزیارت امپراطور و عرض مراتب خضوع و خشوع خویش شرفیاب میگردند.

بعد از مراسم شرفیابی، برای عرض سلام و تقدیم مراتب احترام بشورای وزیران که در توفیق مذاکرات شما تأثیری خواهند داشت، خواهید شتافت. پس از تقدیم تحف و هدایای لازم بحضورشان استدعا خواهید کرد که در اخذ نتیجه مطلوب و مناسب، و صدور پاسخی سریع موافق به مراسله اعلیحضرت، شما را مساعدت کند.

بدین ترتیب دیگر شما را بهیچوجه معطل نخواهند کرد؛
 وجواب لازم را با هدایای امپراطور تحویل شما خواهند داد. لازم است
 که همه آنها را باتعظیم و تجلیل کامل دریافت کنید، ونامه جوابیه را
 نیز باهمان احترامات مرعی دربارہ مراسله پادشاه متبوع خود حمل نمایید.
 هنگام مراجعت لازم است که با تقدیم تحف متقابل درمقابل هدایایی که
 هنگام شرفیابی بدربار برای شما نثار کرده اند، مراتب امتنان و
 سپاسگزاری خود را اظهار و بدین ترتیب بدون اینکه اسراف و تبذیری
 روا بدارید، بهیچوجه مدیون نیز نباشید. بایستی موقع برگشتن با
 حاکم نانگازاکی نیز بهمان ترتیب ملاقات لازم بعمل آورید، و از وی
 با اصرار و ابرام زیاد استدعا کنید که افراد ملت فرانسه را مورد عنایت
 و مرحمت خویش قرار دهد، و نا آشنایی آنها را با آداب و رسوم محلی
 بدیده، اغماض نکرد و عادات و روش مردم ژاپن را بآنان متذکر گشته،
 با آداب محل آشنایشان سازد. آنگاه آبهای ژاپن را ترك خواهید کرد،
 در صورتیکه فرصت داشته باشید، بچین خواهید رفت تا بامور کمپانی
 رسیدگی کنید. معینا ممکنست که خود را دچار طوفانها و بادهای
 موسمی شمال (۱) در سواحل چین نسازید و بعد از توفیق در مأموریت ژاپن،
 چنانکه امید میرود، و کسب اجازه آزادی تجارت در آن سرزمین بطرف
 جاوه حرکت کنید، و در بانتم (۲) لنگر اندازید، تا از آنجا بطرف ماتارام
 کبیر (۳) عزیمت نمایید.

۱- Moussom (n) مأخوذ از همان لغت «موسمی» است.

Bantam - ۲

۳- Mataram (سلطان اندونزی)

نامه لویی چهاردهم طبق همین دستورات (۱) کمپانی از راه خشکی
 بشاه عباس سه سفیر بهمراهی دو نماینده مخصوص شاه، به
 دوم صفوی دربار ایران و پیایتخت مغول کبیر اعزام داشت،
 ولی اینعه فاعد کفایت و کیاست لازم برای اجرا و انجام مقاصد شرکت
 بودند. اینك مفاد نامه ارسالی بشاهنشاه (۲) ایران را (از ترجمه فارسی
 آن اخذ) و در اینجا درج مینمائیم:

« شاهنشاه بسیار مقتدر و معظم و مظفر و شکست ناپذیر ایران،
 دوست بسیار عزیز و محترم ما؛ استحضار بر تمایلات عده کثیری از
 رعایای ما، راجع باستقرار تجارت در ممالك محروسه شما، که مورد علاقه
 و مطابق نظر اکثر بزرگان و رجال کشور ما است، موجب مسرت خاطر
 ما گردید، ما یقین داریم که اعلیحضرت نیز بر ثمرات و منافع مشترک
 این اقدام برای اتباع هر دو قوم آگاهی دارند. این امر برای ما بسیار
 مطبوع و مطلوب، و در تجدید مناسبات دوستی دیرینه موجود بین
 پادشاهان ایران، اسلاف شما، و سلاطین سابق و گذشته ما کاملاً مؤثر
 است. برای اثبات منویات ما دایر بر دوام و بقای این سوابق مودت و
 تمایلات قلبی ما در مورد تحصیل موافقت آن اعلیحضرت با تمنیات تجارت
 کمپانی، بمحض اطلاع از عزیمت نمایندگان شرکت بحضور عالی، مانیز
 چند نفر از اعیان کشور را که مشتاق زیارت دربار شما میباشند، با آنان
 همراه ساختیم. ما رجال مزبور را برای اظهار مراتب الاحاح و ابرام
 خود اعزام داشتیم، و یقین داریم که عنایت کامل اعلیحضرت شامل حال

۱- یادداشتها و تعلیقات مذکور در صفحات سابق

۲ - Empereur (خوانندگان آگاهاند که اینکه از متن فرانسه دوباره بفارسی

برگردانده میشود)

ایشان خواهد بود. اذ درگاه قادر متعال دوام و بقاء عظمت و ابهت کامل سلطنت شما را خواهانیم و باهمین آرزو مراسله خود را خاتمه میدهم.

از لحاظ آداب و رسوم مغرب زمین، در این نامه

نظریات دربار ایران هیچگونه نقص و عیبی مشاهده نمیشود، ولی از دربار مراسله

لحاظ مراسم و عادات مشرق زمین، دو ایراد در پادشاه فرانسه

در آن ملاحظه میگردد. نخست مسئله سادگی

و سبکی مهر است. توضیح آنکه سلاطین مشرق مهرهای گوناگونی

دارند که اعظم آنها بشکل اکو (تقریباً باندازه پنجهزاری قدیمی) و اصغر

نشان بقطر پنج سو (نزدیک بقطر یکقران نقره قدیمی ایران) است.

بعضی از مهرها مربع، برخی مدور و بعضی دیگر بیضی میباشد. مهرهای

کوچک مخصوص نامه‌ها و فرامینی است که معمولاً بطبقات پائین و رعایا

شرفصدور می‌یابد. این نکات را مدت مدیدی میباشد که وین، و نیز،

روم، لهستان، مسکوی (روسیه) طی تجارت خود با ممالک مشرق

زمین آموخته است؛ بهمین جهت در نامه هائیکه از کشورهای مزبور به

دربار شاهنشاه ایران ارسال میگردد، همیشه مهر بزرگ استعمال میشود،

و مراسله را در یک جعبه زرین جای میدهند، چون در مشرق زمین قرار

بر آنست که برای احترام بطرف و بر حسب مقام و منزلت مخاطب،

مراسلات را باید در صندوقچه‌های گرانبها قرار دهند، و یا اینکه در لفافهای

کم و بیش قیمتی بگذارند.

ایراد دوم دربار ایران، بنامه پادشاه فرانسه آنست که این مراسله

بطور تصادفی و ساده و یا با اصطلاح بازرگانان بطریق دوستانه فرستاده

شده است ؛ یعنی دونفر از اعیان که مشتاق مسافرت بوده‌اند ، آنرا با خود آورده‌اند ، نه یکنفر سفیر مخصوص اعلیحضرت پادشاه فرانسه ، با همه اینها هیأت اعزامی چنان توجیه کرد که پادشاه فرانسه معمولاً همیشه مراسلات ارسالی باامپراطور (آلمان) و پاپ و حتی خلیفه عثمانی را نیز باهمان مهر ساده مهور میسازد ؛ و در جواب ایراد دوم گفته شد که پادشاه جرئت نکرده است سفیری اعزام بدارد ، چون در آنصورت می - بایستی فرستاده فرانسه از ممالک ترکیه عبور کند (و مواجه بامشکلات و مخالفت عثمانیان شود) ، ولی بهر صورت عنقریب سفیری از طریق دریا بدربار ایران اعزام خواهد داشت .

این جوابها با رضایت کامل استقبال گردید . شاه عباس ثانی اروپائیان را بخصوص دوست میداشت ، و بسیار مایل بود که با انعقاد قراردادهای متقابل با پادشاهان غربی ، بر اعتبار و اهمیت خود در مقابل خلیفه عثمانی و مغول کبیر (۱) بیفزاید و بهمین جهت هیأت اعزامی را بگرمی پذیرفت و اعضای آنرا مورد عنایت و ملاحظت کامل خویش قرار داد . خصوصیات و جزئیات این داستان در مجلد سوم مسیو تاورنیه درج شده است ؛ اما ناگزیرم بطالین اعلام بدارم که محتویات و مندرجات آن (سفرنامه) بهیچوجه در نظر من احترام و ارزشی ندارد ، چون در حقیقت قسمت اعظم کتاب مجموعه نامناسبی است از تعریفات هرزگیاها و حوادث اشخاص کوچک و بیقدر ، مخصوصاً هلندیها ؛ و برای تملق و خوش آیند خاطر کسانی که در آن دوره در فرانسه نسبت بملت مزبور ابراز انزجار میکردند ، تحریر و طبع شده است .

دو نفر از اعضای پنجگانه هیأت اعزامی بدربار

شبه‌ای در باره

ایران را من در سال هزار و ششصد و شصت و شش

استقرار کمپانی

ملاقات کردم؛ یکی از اینان فرستاده کمپانی، و

فرانسه در ایران

دیگری نماینده پادشاه، موسوم بمسیودولالین (۱)

بود؛ میتوانم بگویم که این ملاقات برای شرکت فرانسوی بسیار مفید و

مؤثر واقع گشت؛ برای اینکه دربار ایران چون اطلاعات لازم درباره

کمپانی را در دسترس خود نداشت، اخذ تصمیم قطعی در مقابل تقاضاهای

هیأت اعزامی، موکول بوصول سفاین کمپانی شده بود؛ اما پس از مذاکراتی

که من با شاهنشاه و وزیران کردم و اظهاراتم بسمع رضا پذیرفته شد،

تمام تمنیات هیأت اعزامی کاملاً مورد قبول قرار گرفت.

معلوم میشود که کمپانی فرانسه هنگام اعزام هیأت مزبور بدربار

اصفهان بهیچوجه از تجارت ایران اطلاعات لازم در دسترس خویش نداشته است؛

زیرا مدیران اولیه آن بعد از اینکه بسال هزار و ششصد و شصت و هشت

بهند رسیدند، پس از مطالعه موضوع تجارت ایران، عقیده پیدا کردند

که اعزام سفاین بآبهای اینکشور ضرورتی ندارد. بطوریکه حتی يك

فروند کشتی نیز بدین منظور اعزام نداشتند. اما بعد از ورود رؤسای

دیگر کمپانی بهندوستان در سال هزار و ششصد و هفتاد و دو که عبارت

از آقایان بارون، گيستون و بلو (۲) بودند، صحبت از فرستادن کشتی به

سواحل ایران بمیان آمد. باید متذکر شویم که از مدیران ثلاثه مزبور

فقط مسیو بلو بارموز بازگانی آشنایی داشت. مسیو بارون برای سفارت

بدربار مغول کبیر انتخاب شده بود، دستورات لازمه برای این مأموریت بوی صادر شده بود. اما مسیو کیستون که ملاحظه میکرد با اقامت در سورت (۱) هیچگونه استفاده و افتخاری برایش متصور نیست، امور مربوط بتجارت ایران را بعده خویش گرفت. هیأت آباء مبلغین کاپوسن مقیم ایران، بیش از پیش مشوق او در این اقدام بودند، و چون آباء مزبور از شش سال قبل بدربار اصفهان وعده کرده بودند که عنقریب سفیر و هدایایی از فرانسه بایران خواهد آمد، لذا بخصوص الحاح داشتند که این وعده قرین اجابت واقع شده، و کمپانی فرستاده مخصوصی باین کشور اعزام دارد. عمال کمپانی مقیم هرمز و اصفهان نیز در این مورد بخصوص اصرار و ابرام میورزیدند و اظهار میداشتند که چون مقامات ایرانی تجارت کمپانی را از هرگونه حقوق و عوارض گمرکی معاف داشته اند و از این عطوفت ایرانیان بموقع استفاده بسیار بعمل آمده است، لذا متقابلاً بایستی هدایا و تحفی بشاهنشاه و وزیران این کشور تقدیم و تسلیم بشود، و این موضوع فوق العاده مهم و بستگی کامل با شئون و حیثیت ملی فرانسه دارد. مسیو کیستون بدین طریق برای اقدامات خویش در دربار امپراطوری ایران دلایل موجه و معتدبیهی پیدا کرد، بطوریکه علی رغم نظریات مخالف و سرزنش و مذمت بازرگانان کمپانی که مدعی بودند تجارت ایران حایز چنان اهمیتی نیست که شرکت متحمل مخارجی در آن کشور بشود؛ مشارالیه خویش را سفیر خوانده، بدون داشتن اعتبارنامه و تعلیمات و دستورات لازم بصوب ایران حرکت کرد، و تصمیم داشت که پس از ورود بدانجا، اسناد و مدارک لازم را در همان محل

(بمقتضای زمان و مکان) تدوین و ترتیب دهد ؛ زیرا علی الظاهر هنوز درباره مستدعیات کمپانی و مذاکرات ضروری تصمیم قاطعی اتخاذ نکرده بود .

مسیو گیستون در مارس سال هزار و ششصد هفتاد و سه از سورت با کشتی حرکت کرد ؛ و هدایا و تحف شایان توجهی برای شاهنشاه و وزیران ایران ، و کلای بسیار جهت تأمین هزینه مسافرت با خود همراه داشت ، ولی عده بسیار کمی در معیت وی بودند ، و حتی یکنفر مشاور مجرب لایق مذاکرات نیز همراه خود نداشت . او بعد از بیست روز به هرمز رسید ، و سرعت بسوی پایتخت عزیمت کرد ، اما چون برای طی يك چنین مسافت سخت و صعب و مسافرت مهم و مشکل ما بین هرمز و اصفهان که بیش از یکماه طول دارد ، حزم و احتیاط لازم را رعایت نکرده بود ، در همان اوایل راه ، خودش و همه همراهانش مریض و بیمار گشتند . مجاهدت و مساعی اطرافیان در مورد توقف موقت و استراحت چند روزه باطل و بی نتیجه ماند ؛ زیرا او میخواست مثل بریدی راه ببیماید ، نه مانند سفیری . حکام محل و فرمانداران بلادی که مسیو گیستون از آنجا عبور میکرد ، برانکارهایی برایش آماده کردند ، ولی او همه این چیزها را بیهوده دانست ، چون سرعت وصول بمقصد و امتناع از مخارج زاید ، تنها مدار و محور کار وی بود . آفت دیگر مشارالیه و همراهانش عدم رعایت رژیم زندگی محل بود .

بدین طریق مسیو گیستون و تقریباً همه همراهانش هنگامیکه بشیراز رسیدند ، بیشتر بحالت نزع بودند . بطوریکه اغلب آنها دیگر از بستر بیماری بهیچوجه برنخاستند . او اول شاهد حادثه سوزنالك مړك

یکانه فرزند خویش گشت که در روز دوازدهم ورود زندگی را بدرود گفت ، و خودش نیز بالاخره در پایان روز پانزدهم ازین رفت .

آباء مبلغین کرملی (۱) که مسیو کیستون در منزل
 دربار هوشیار و روشن بین ایران
 آنها زندگی را بدرود گفته بود ، مدعی بودند که
 او هنگام مرگ دستور داده است ، همراهانش طبق
 صفوی

نظریات آنها اقدام کنند . آباء مزبور نیز عقیده داشتند که این گروه عاطل و باطل که بهیچوجه یک نفر مرد متشخص و مجرب و کاردانی در میان آنان وجود نداشت ، هدایا و تحف را همچنان در یک موضع و مخزن متعبری در شیراز بگذارند و مراجعت کنند . مبلغین استدلال میکردند که چون از متوفی هیچگونه اعتبار نامه ، یاد داشت ، دستور و بالاخره طرحی برای مقاصد سفارت ، در دست نمیباشد ، نمیتوان با چنین وضعی به دربار هوشیار و روشن بین ایران حرکت کرد ، و مبلغی معادل بیست و پنج تاسی هزار اکو را ضایع ساخت و خود را مسخره ملل کرد . البته این عقیده بسیار خوبی بود ، ولی از آن تبعیت نشد . مترجم کمپانی که یک بازرگان فرانسوی و زائیده و بزرگ شده اصفهان بود ، و در حقیقت مغز متفکر هیأت سفارت بشمار میرفت ، چون بانظریه کرملیان مخالفت داشت ، یک کاپیتان کشتی و یک نفر منشی را که از اعضاء مقدم و معتبر هیأت شمرده میشدند با خود همراه ساخت و آنها را وادار کرد که با عقیده آباء کرملی مخالفت کنند . بطوریکه بالاخره بعد از مذاکرات مفصل قرار بر آن شد که از کاپوسنهای اصفهان کسب

دستورکنند، و اگرچه برای استحضار از نظر آنان سه هفته وقت لازم بود مع هذا منتظر وصول جواب آنها گشتند. آباء مبلغ کاپوسن اشتیاق زاید الوصفی بورود سفارت فرانسه بدربار ایران داشتند، و سابقاً نیز تمایل شدید خود را در این باره مکرراً اظهار داشته بودند. رئیس هیأت مبلغین مذکور که مرد دانشمند و کاردانی بنام اب رفائیل دومانس (۱) بود در پاسخ چنین نگاشت:

« صلاح کار فقط آنست که هیأت باصفهان بیاید؛ فقدان اعتبارنامه و دستورات و تعلیمات چندان شایان اهمیت نمی باشد، زیرا (با تقدیم و تسلیم تحف و هدایا) این نقایص کاملاً جبران خواهد شد، موفقیت حاصله بهیچوجه کمتر از میزان کامیابی آ نمرحوم نخواهد بود. »

این اظهارات بطریق کاپوسن هیأت محقر فرانسوی مقیم شیراز را جرئت و جسارت بخشید. رؤسای هیأت یعنی کاپیتن کشتی و منشی سابق الذکر، از چندی قبل قصد پوشیدن کسوت سفارت و تلبس بلباس متوفی را در سر داشتند، و نمیخواستند لبخند تقدیر را ترك بگویند. کاپیتن چون خواهرزاده مسیو بی تریه (۲) بود، بسمت سفارت برگزیده شد؛ منشی نیز بمقام شخص دوم هیأت انتخاب گردید.

در اینجا من مجبورم که یک نکته بسیار خنده آوری « کودکان بدنبال من را بمناسبت موضوع مورد بحث درج کنم. توضیح میدویدند! » آنکه مترجم سابق الذکر که فی الحقیقه رهبر و مدیر مطلق این گروه بشمار میرفت، در نظر داشت که خود مقام سفارت را

اشغال کند و ایندو نفر آدم کذایی را بدربار دقیق و موشکاف، نکته‌سنج و نازک بین ایران مأمور نماید. در حقیقت هم مشارالیه واجد هوش و کیاست کافی و هیکل و قیافه متناسبی جهت احراز خصوصیات چنین مقام رفیعی بود؛ ولی جرئت نکرد، چون فکر میکرد که اعتلای وی بمقام صدرهیات سفارت بسیار مضحك و مسخره آمیز خواهد بود، زیرا اورعیت خود کشور (ایران) است و درمیان ارامنه که احقر رعایای این مرز و بوم شمرده میشوند بزرگ شده و از آغاز کار کمپانی در آن مؤسسه بسمت مترجمی که مقام خدمتگزار است، مشغول فعالیت بوده است. مشارالیه بطوریکه مکرر بشخص خود من اعتراف کرده، میگفت:

« تردید داشتم که زی فرانسوی پیوشم و یا کسوت ایرانی بتن کنم، و فقط بهمین علت از احراز مقام شامخ سفارت چشم پوشیدم؛ چون اگر لباس ایرانی که پوشاك بومی و طبیعی من است بتن میکردم نمیتوانستم در رأس هیات فرانسوی که ملبس بلباس اروپایی بودند قرار بگیرم و ورود سفیری با چنان کسوتی در صدر سفارت يك هیات فرنگی بسیار ناهنجار و مضحك مینمود. اما اگر لباس فرانسوی میپوشیدم اطفال و کودکان بدنبال من میدویدند، و بدین طریق تمام هیات سفارت موهون میگشت. اکثر افراد ملل مختلف اروپائی مقیم مشرق زمین غالباً در نتیجه عدم حزم و احتیاط دچار چنین سرنوشت ناهنجار و مسخره آمیز، میگرددند. »

این سفیر (کاپیتن کشتی) بعد از رسیدن بنزدیک
 سفیر فرانسه در اصفهان
 اصفهان، نامه ای بناظر، یعنی کارپرداز کل (۱)

نگاشت و ورود خود را با اطلاع وی رسانید ؛ و همین نامه است که موجبات انحراف موضوع را فراهم آورد . اونوشته بود که هنگام ورود مرحوم مسیو کیستون و وی بندر عباس ، هیات سفارت برید مخصوصی بصوب اصفهان بحضور ناظر فرستاده اند ، تا خبر ورود خویش را با اطلاع وی رسانند ، و ضمناً تقاضا داشته اند که مهمانخانه ای در جوار دربار جهت استقرار و استراحت هیات تخصیص دهند ، اما جوابی هنوز دریافت نکرده اند و اینک بنزدیک پایتخت رسیده اند ؛ آنگاه سفیر مجدداً در تمنیات سابق اصرار ورزید ، تا از رای شاهنشاه درباره زمان و مکان ورود و توقف خویش آگاهی پیدا کند .

هنگام غروب من در حضور ناظر بودم که با مترجم کمپانی فرانسوی یعنی بازرگان سابق الذکر ملاقات کردم . ناظر بمترجم ابلاغ کرد که عریضه بعرض شاهنشاه رسیده است ، و اعلیحضرت مقرر فرموده اند که مهمانخانه ای جهت سفیر تخصیص یابد و تشریفات کامل معمول در باره سفر ، در خصوص وی بعمل آید . باید در نظر داشت اهالی مشرق زمین هر گونه نماینده ای که از طرف سلطانی وارد شود ، بدون توجه بعنوان و مقام فرستاده که در اروپا معمول است ، همه را سفیر میخوانند .

درنهم من برای عرض سلام بحضور میرعلی بیك ملاقات با فرزندان
و نصرعلی بیك که از مقرین شاهنشاه و فرزندان
استاندار ارمنستان

حاکم ارمنستان هستند ، شتافتم و توصیه نامه هائی که از پدرشان داشتم ، تسلیم کردم . ایندو نفر برایم وعده هر گونه مساعدت لازم دادند ، ولی چنانکه بعداً معلوم شد بهیچوجه بقول خود وفا نکردند . در همان روز و فردای آن بملاقات اشخاص عالیقدر متعددی

که از دورهٔ مسافرت اولیه آنها را میشناختم ، شتافتم و مخصوصا از کسانی که برایشان سفارشنامه داشتم بازدید بعمل آوردم .

در یازدهم ناظر سواران مخصوص جهت دعوت یاس و حرمان بی پایان

من بتالار پذیرایی خویش فرستاده بود ، تا بعد

از مراجعت از حضور شاهنشاه ملاقات بعمل آید . حسب الامر ناظر ماهر ترین جواهر فروشان شهر اعم از مسلمان و ارمنی و هندی که تعدادشان بالغ بر هیجده نفر میشد در سالن گرد آمده بودند . صدر زرگران در بالای گوهریان مسلمان جلوس کرده بود . ارامنه و هندیان در تالار جداگانه ای که بانرده های زمردین از این سالن جدا شده بود ، نشسته بودند . آنچه که شاهنشاه از کالای من انتخاب فرموده بود ، در يك سینی بزرگ زرین ساخت چین قرار داشت . من از مشاهده این انتخاب مختصر و محقر که يك چهارم امتعه مزبور نبود سخت ملول و مشوش شدم و فی الحقیقه چنان بود که صاعقه ای بر سرم فرود آید . ناظر که نزدیک من نشسته بود ، بتشویش و اضطراب شدید و اندوه و افسردگی فوق العاده من کاملاً پی برد و متاثر شد ، و خم گشته و آهسته اظهار داشت :

« شما از اینجهت که شاهنشاه فقط اندک مقداری از جواهرات را انتخاب کرده است ، مغموم و محزون هستید . باور کنید که من بسیار کوشیدم که اعلیحضرت را بخیر تمام یا اقلاً يك نیمه آنها راضی سازم ولی توفیق نیافتم . علت عمده آنست که قطعات مهم و عمده امتعه شما از قبیل شمشیر و خنجر و آینه مطابق سلیقه سرزمین ما تهیه و تعبیه نشده است . اطمینان داشته باشید که انشاء الله آنها را هم خواهید فروخت . »

این جملات عظوفت آمیز مرا از بهت وحیرت اولیه نجات بخشید. من حتی الامکان سعی کردم که خود را کاملاً عادی جلوه دهم، مع هذا چنانکه باید و شاید در این مورد توفیق نیافتم، چون برای العین میدیدم که مصایب و متاعبی که در مدت مدید چهار سال متحمل شده و منتظر بودم که مرا بدولت رساند، و چنانکه شاهنشاه فقید (شاه عباس ثانی) وعده کرده بود مرا غرق احترام و افتخارات بسازد، اینک موجب خسران و نقصان گشته و زحمات تازه‌ای برایم فراهم آورده است.

زرگر باشی سینی را که جواهرات منتخب شاهنشاه در آن قرار داشت بجلو کشید! و کار را از قطعات کوچک آغاز کرده، آهسته قیمت هر تکه کوهر را یکی بعد از دیگری از من سؤال میکرد،

کیفیت تقویم
جواهرات در ایران
و هندوستان

آنگاه آنها را نخست بجواهر فروشان مسلمان و سپس بکوهریان ارمنی و هندی، بهره‌یانی جداگانه نشان میداد و قیمت میکرد. بازرگانان ایران معمولاً هنگامیکه در اجتماع دربارهٔ قیمت چیزی مذاکره بعمل می‌آورند هرگز بطریق تکلم مقاصد خویش را بیان نمیکند، بلکه با انگشتان خویش که در دستمالی و یا زیر گوشه قبایشان پنهان است و حرکاتش عیان میباشد، بهای کالا را اظهار میدارند (۱). هنگامیکه دست بسته باشد، هزار بیان میگردد؛ اگر يك انگشت باز باشد صد را میرساند، ولی اگر از نیمه ناشود مقصود پنجاه است. آحاد با فشار سرنگشت، و عشرات باخم کردن انگشت ادا می‌شود. در موقعیکه میخواهند چندین هزار

۱- در کتاب جهانگردی مارکو پولو، ترجمه و نگارش م. عباسی فصل مخصوصی راجع به بازار

تهران و طرز تشریح بهای اتمعه نادره بطریق مذکور در متن مندرج است (چاپ طهران ۱۳۳۴)

و یا چند صدرا بیان کنند همان حرکات دست و انگشت را بقدر لزوم تکرار میکنند. اینگونه طرز تقویم قیمت سهل و قابل اعتماد است، و برای اینکه مذاکرات شنیده نشود بسیار مناسب میباشد. در سر تاسر مشرق زمین، و بخصوص در هندوستان شیوه مزبور رواج کامل دارد. یکساعت بعد از ظهر ناهار کردیم که مجلل و خوب ناظر چانه میزند بود؛ و بعد از آن ناظر پس از ثبت و ضبط قیمتهای بر آورد شده، تمام ارزیابان را مرخص کرد. آنگاه مرا بنزدیک خویش نشاند و چنین گفت:

« اختلاف عظیمی بین بهای معینه شما و قیمتهایی که از طرف مقومین تعیین شده است، موجود میباشد، و اگر اقلاً بنصف تقلیل ندهید معامله امکان پذیر نخواهد بود؛ در نظر داشته باشید که ارزش جواهرات بسیار پائین آمده است، و شاهنشاه (شاه سلیمان) هیچوجه بچنین چیزها علاقه ای ندارد، مضافاً بر اینکه فقر دربار مزید بر علت شده است و نمیتواند که صنار برای این قبیل تجملات صرف کند. دیگر دوره شاهنشاه فقید (شاه عباس ثانی) گذشته است؛ و حتی اگر استغاثه و استدعای من نبود، اعلیحضرت اصلاً بآنها نگاهی هم نمیکرد. بنابر این نباید که شما مانند سابق در پی سودهای سرشاری باشید؛ من خیلی متعجبم که چگونه شما جسارت ورزیده چنین قیمتهای سنگین بروی امتعه خود گذاشته اید چنانکه اگر نظریات ارامنه را که مدام مشغول آمد و رفت اروپا و از ارزش جواهرات در آن سرزمین بخوبی آگاهی دارند، میزان سنجش قرار دهیم معلوم میشود که شما طالب سود دو بر یک میباشد. »

بیانات و اظهارات ناظر چنان آمیخته بصداقت و شرافت، و قرین

اطمینان و اعتماد مینمود که من سهولت در دام وی افتادم و گمان کردم که مشارالیه فقط قصد خدمت دارد و از روی صفا و صمیمیت این حرفها را میزند. لذا منهم با کمال سادگی مکنونات خاطر خویش را در میان گذاشتم. ابتدا مراتب امتنان و سپاسگزاری خود را اظهار داشتم و گفتم که مادام الحیات متتدار وی خواهم بود؛ آنگاه حاق مطلب را چنین بیان کردم که من فی الحقیقه نمیخواهم ضایعات وارده بر جواهرات، و موضوع تحمل مخارج و مصایب و متاعب چنان راه دور و دراز و تقبل مهالك و مخاطرات را که بفرمان و بامید خدمت بیک شاهنشاه بزرگ بر خود هموار کرده‌ام، محسوب دارم، و حاضرم که از هر گونه نفع عظیم چشم پیوشم و بسود صدی بیست و پنج قناعت ورزم. او از اظهار این نظریه بسرعت و سهولت اتخاذ سند کرد، و من فهمیدم که خیلی زود بجلو آمده‌ام. ناظر چنین گفت:

«سود صدی بیست و پنج بسیار عادلانه و منطقی میباشد و نمیتوان دیگر از آن چشم پوشید؛ پس خوب است شما با صداقت و صمیمیت از روی ایمان و عقیدت قیمت خرید امتعه را اظهار بدارید، و سود منظور بآن اضافه خواهد شد.»

ابتدا من تردید و تأمل داشتم و میترسیدم که مبدا گرفتار خدعه‌ای بشوم، ولی بالاخره مانعی برای در میان نهادن حقیقت مطلب ندیدم و جواب دادم:

«اگر اطمینان حاصل کنم که قول من مورد اعتماد خواهد بود، حاضرم بهای خرید کالا را بگویم و در صورت تمایل میتوانم سوگند هم

یادکنم . ناظر اظهار داشت :

« من شما را میشناسم و بقولتان ایمان و اطمینان دارم و احتیاجی
بقسم درمیان نیست ؛ و بعلی و بخدا و بمذهب سوگند میخورم که بقول
خود وفا نمایم . »

دراینموقع زرگر باشی کلام و برا قطع کرده گفت :

« شما ازاینکه یک ناظر ایران را (۱) بسوگند و امیدارید، مرتکب

خطای فاحشی میشوید ! »

بزرگان دیگر که در آنمحفل حضور داشتند ، بانك بر آوردند و
همین نکته را متذکر شدند . من در پاسخ گفتم که چنین چیزی مورد
تقاضای من نبود ، و قول ساده وی برایم کافی میباشد . بدینطریق قرار بر
آنشد که قیمت خرید (راس المال) هر قطعه را در صورت جدیدی درج
و (فی المجلس) تقدیم بدازم . اگر چه بمن گفته بودند که نباید اینقدر
درستکار بود ، ولی من با این اظهارات مخالف بودم .

هنگامیکه زرگر باشی و ناظر صورت جدید را از نظر گذرانیدند
درباره بعضی ارقام بشدت بانك بر آوردند و گفتند که قیمت بسیاری از
جواهرات خیلی زیادتر از بهائی واقعی قلمداد شده است . این اظهارات
مرا سخت بیازرد و بخشم واداشت ؛ چنانکه ناگزیر گشتم که بگویم :

« شما بعد از آنکه میفرمائید بقول ساده من اطمینان کامل دارید،

بامورد تردید قراردادن سوگند من ، مرتکب خطای فاحشی میشوید ! »

ناظر با اظهار اینکه : « موضوع بعرض شاهنشاه خواهد رسید ،

۱- از این عبارت علی الظاهر چنان مستفاد میشود که لغت ناظر علاوه بر مفهوم نظارت

و مباشرت و کاربردای ، مثل ترکیه عثمانی بمعنای وزیر هم بوده است .

مذاکرات را فیصله بخشید؛ آنگاه بکرات و مرآت اطمینان داد که به هیچوجه سوء نظری ندارد و هرگز مانع انجام معامله نمیشد، و فقط مایل است که بهای کالا را پائین بیاورم. من با اظهار امتنان برخاستم و مخصوصاً از توجهات بی پایان ناظر که هشت ساعت وقت خود را صرف کار من کرده است، سپاسگزاری صمیمانه‌ای بعمل آوردم. او نیز با کمال صمیمیت مراتب تشکرات مرا پذیرفت، زیرا فی الحقیقه هم وقت از ساعت پنج عصر گذشته بود.

در دوازدهم، ناظر صبح زود مرا بحضور خویش
 يك الماس هفتاد
 خواست. من نیز بخیال آنکه این احضار برای
 قیراطی
 جواهرات من بعمل آمده است، بسرعت عزیمت
 کردم؛ اما دیدم که اشتباه کرده‌ام، و مرا برای دیدن يك الماس تتراشیده
 هفتاد قیراطی که شاهنشاه می‌خواهد خریداری کند، دعوت کرده‌اند.
 این سنک گرانها را با مالش صیقل داده بودند، و هنوز هم شکل اولیه
 طبیعی خود را کاملاً حفظ کرده بود ناظر گفت:

« اعلیحضرت طالب این الماس میباشد و می‌خواهد آنرا خریداری
 کند، و بمن دستور داده است که شما دوباره درخشندگی و تمیزی آن
 قضاوت کنید »

من اظهار داشتم، که درباره الماس اطلاعات کافی ندارم، و
 نمیتوانم درخصوص چنین سنک بزرگی اظهار نظر کنم، اما شریک من
 متخصص ماهری در این مورد بشمار میرود؛ مشارالیه نیز پس از ملاحظه
 معتقد بود که از حیث صفوت و شفافیت طراز اول است. این الماس بحاکم (۱)

ارامنه جلغا، که در حومه اصفهان و مسکن ارمنیها میباشد، تعلق داشت. شاهنشاه آنرا بسه هزار و پانصد تومان نقد خریداری کرد، و این مبلغ معادل پنجاه هزار اکو میباشد. گوهر مورد بحث در اروپا صد هزار اکو ارزش داشت. این الماس گرانبها ترین گوهری میباشد که چنین اوزانی مشاهده شده است.

بعد از ظهر بمنزل ناظر رفتم. او گفت: «من مگر شما پیغمبر هستید؟»

جرئت نکرده ام که موضوع را بعرض شاهنشاه برسانم، زیرا قیمتهاییکه تعیین کرده اید، بسیار سنگین است. آنگاه باز هم مثل روز گذشته مدارج اعتماد و اطمینان خویش و مراتب اعتراض و ایرادات سابق را تکرار کرد. در مقابل چنین رفتار ناشایست که بنظر من بسیار زشت و پست و خارج از حد توصیف و تحریر است، طاقتم طاق گشت. مع هذا که با سابقه ای که از نبوغ و دهای اینکشور در دست داشتم بهیچوجه این چیزها را بفال بدنگرفتم. برای آخرین بار بناظر جواب دادم که عدم اعتماد شما بقول و سوگند من، مرا از معامله ناامید میسازد. او از این اظهارات من سخت بر آشفت و بتندی تمام گفت:

«مگر شما پیغمبر هستید، که قبول قول شما ناگزیر و محتوم

باشد؟»

این پاسخ مضحك چنان برایم شگفت انگیز بود، که نتوانستم از خنده خودداری کنم. ناظر باخشم و غضب فراوان روی خود را بطرف حضار برگردانید و گفت:

«بخدا سوگند که این فرنگیان بسیار عجیب و غریب اند! میخواهند که گفتارشان چون وحی منزل پذیرفته شود، و فکر نمیکنند که انسانند

و انسان جایز الخطا است . »

من بدون هیچگونه ترس و واهمه‌ای اظهار داشتم که بلی ماها (۱) درحقیقت هم انسان هستیم ؛ ولی درسرزمین ما قول دروغ در تجارت کلاهبرداری شمرده میشود و چنین اتهامی بیک بازرگان توهین عظیمی بشمار می آید . »

درسیزدهم از نو بحضور ناظر شتافتم . او خودش الماس اهدائی شاهنشاه بمادر ملکه دستور داده بود که همه روزه ویرا ببینم ؛ چون درحقیقت هم درتمام ایام با من بیک کاری داشت ، گاه میخواست چندقطعه جواهری برای خود و یا دوستانش بخرد ، و گاه بفروشد . او بمن پیشنهاد کرد که همه کالای خود را با الماس و یا ابریشم مبادله کنم . من پاسخ دادم که چون مجبورم بهندوستان ، معدن الماس و مرکز ابریشم بروم ، پول نقد برایم بیشتر مفید و مناسب است . من میبایستی بسیار هوشیار و حازم و محتاط باشم تا بتوانم از دامهای ناظر که هر روز یکی تازه ای برایم طرح میکرد ، استخلاص یابم . در میان الماس-هاییکه مشارالیه بمن نشان داد ، بیک قطعه پنجاه و شش قیراطی وجود داشت که شاهنشاه آنرا بملکه مادر اهدا کرده بود ، ولی معزی الیها از این سنگ قیمتی خوشش نمی آمد و میخواست آنرا بفروشد . قطعه مزبور چهل هزار اکو تقویم میشد .

۱- جمع ضمائر جمع در نشر فصیح فارسی معمول میباشد ، چنانکه در تاریخ بیهقی « شمانان » مکرر استعمال شده است .

پس از برچیدن سفره ناهار، حاکم اراکانه و مترجم
 شمه‌ای از گاههای
 کمپانی فرانسه بملاقات ناظر آمدند. مشارالیه
 اختصاصی سفیران
 بهاکم اظهارداشت :
 خارجی

«شاهنشاه فرموده است که پول الماس بوجه
 نقد پرداخت و خلعتی نیز بشما داده شود.» پوشاکی که از طرف سلطان
 برای تقدیر و تکریم فوق العاده باشخاص داده میشود، خلعت می نامند.
 ناظر بمترجم جوابداد :

«شاهنشاه دستور داده است که يك عمارت مخصوصی برای سفیر
 کمپانی آماده شود، اینك معظم له میتواند در هر ناحیه‌ای که بخواهد،
 کاخی برای سکونت خویش انتخاب کند، وفی الفور آنرا از صندوقخانه
 شاهنشاه مفروش و مبله خواهند ساخت.»

مترجم در پاسخ گفت که : سفیر فقط يك عمارت خالی میخواهد،
 واسباب و اثاثیه لازم را خودش همراه دارد. ناظر فی المجلس بدو نفر از
 مأمورین مخصوص (۱) خویش فرمان داد که بامترجم بروند و کلیه عمارات
 اختصاصی شاهنشاه را در ناحیه موردنظر سفیر بازکنند، تا هر کدام را
 که خواستند انتخاب نمایند. فرستاده کمپانی نیز در قسمتی سکونت
 گزید که مقر کاپوسنها بود، تا بتواند از رئیس مبلغین مزبور که مشاور
 عمده وی بشمار میرفت مدام استفاده کند، وآراء و نظریات او را در
 تنظیم و هدایت امور خویش بکار بندد.

شاهنشاه را در اصفهان سیصد دستگاه کاخ اختصاصی است، که
 آنها را از اسلاف خویش وارث برده و یا ضبط کرده و یا اینکه خریده

است. این عمارات بسیار عالی و معظم میباشد، ولی چون شاهنشاه با اشخاص کوچک بیپوجه تماسی ندارد، تقریباً همیشه این کاخها خالی است و در نتیجه عدم اعتنا و تعمیرات کافی در شرف انهدام میباشد و معمولاً برای پذیرائی از سفیران و رجال عالیمقام خارجی در اصفهان مورد استفاده قرار میگیرد. کلاتران نواحی مختلف شهر موظف بنگهداری و نظافت کاخهای اختصاصی اعلیاحضرت در قسمت مربوطه خویش میباشد، و کلیه عمارات نیز در دست آنها است.

سیزدهم، در سپیده صبحدم زرگر شاهنشاه بملاقات من آمد و از طرف زرگرباشی پیغام رسانید که ناظر در ظرف امروز و فردا مرا احضار

حقه و حیل
مقابل!

خواهد کرد و تمام آنچه را که میخواست برای اعلیاحضرت، خودش و دوستانش خریداری کند، مسترد خواهد داشت. در مقابل این پیغام من بیپوجه اظهار شکفتی و تأسف نکردم زیرا برایم مسلم بود که این اعلامیه حقه ایست که برای پائین آوردن بهای کالای من جور کرده اند و عنقریب حقیقت مطلب معلوم خواهد شد. من مراتب سپاسگزاری خود را نسبت بالطف زرگرباشی اظهار و مخصوصاً مدارج امتنان خویش را در مقابل ناظر اظهار داشتم، چون فی الحقیقه این اعلامیه از ناحیه ایشان بمرایم شرفصدور یافته بود. اینکار نمونه خوبی از صداقت و صحت عمل وزیران در ممالک مشرق زمین بشمار میرود. تمام کردار و گفتار رجال و بزرگان دول در سرتاسر اقالیم مشرق در دو کلمه خلاصه میشود: حقه و حیل مقابل (۱).

۱- تمام دعای دول «متمدن» مغرب زمین دایر باشاعه فرهنگ و توسعه مدنیت، نیز در دو کلمه خلاصه میشود: استعمار و استثمار.

حسبالمعمول در ساعات ده صبح بحضور ناظر شتافتیم. پس از صرف ناهار مشارالیه مرا در کنار خویش نشاند و با صدای بلند، بطوریکه انبوه عظیم حضار بشوند، چنین اظهار داشت: دیروز عصر که در دربار شاهنشاهی شرف حضور داشتم، اعلیحضرت از استماع اینکـه شما بهای جواهرات را اینقدر گران تعیین کرده اید سخت برآشفته و دستور فرمودند که همه را پس بدهم؛ بهمین جهت من توجه همایونی را عاجزانه باین نکته جلب کردم که فلانی این امتعه را حسب الامر شاهنشاه فقید بزرگوار شما تهیه و تدارك کرده، بدربار آورده است و سلطان بزرگ خلد آشیان لطف و عنایت مخصوصی باین بازرگان داشته است؛ و اینک که اعلیحضرت وارث تاج و تخت و کرم و سخاوت شاهنشاه مغفور هستند، فلانی را نیز از درگاه جود و سخای خود برخوردار سازند. ابتیاع چند قطعه هدیه از یک نفر خارجی، يك یا دو هزار بیستول گرانتر از قیمت واقعی، برای بزرگترین پادشاه جهان بسیار بی اهمیت است حتی بحضور همایونی شاهنشاه معروض داشتم که بخاطر افتخار و شهرت هم باشد با این معامله موافقت، فرمایند، ولی علی رغم هر گونه احتجاج و استدلالی، اعلیحضرت نه اینکه اظهار لطف و عنایتی نسبت بشما نکنـد، بلکه بمن نیز فوق العاده اظهار تغیر فرمودند و منبعد مذاکره در اینمقوله را بشدت نهی نمودند. من از این تغییرات که خود شما موجب آن هستید انگشت ندامت بدنندان میگزرم، فقط تنها کاری که میتوانم بکنم آنست که خود شخصاً جواهرات شما را خریداری کنم و بهای قسمتی از آنرا بوجه نقد و قسمت دیگرش را با کالا یعنی منسوجات زربفت، زمرد، ابریشم و الماس با انتخاب خودتان، پردازم. حقیقت مطلب همین است که گفتم،

و نظر بمراتب صفا و صمیمیت فیما بین لب سخن را معروض داشتم . «
 صراحت لهجه و صداقت بیان ناظر یدرك ولا یوصف بود . بطوریکه تصور
 حيله و خدعه نسبت باین وزیر علی الظاهر معصیت کبری بشمار میرفت ،
 ولی کردار و گفتار او از حقیقت مرا کاملاً آگاه ساخته بود . بدین طریق
 منهم ناگزیر قیافه تصنعی بخود گرفتم ، و در میان جمع رجال و بزرگان
 حاضر که اکثرشان مثل ناظر حيله گر و دغلكار بودند ، با همان شیوه
 حریف به پیکار برخاستم .

من از اینکه مشارالیه بخاطر یکنفر بازرگان خارجی خود را در
 معرض خشم و غضب شاهنشاه افکنده است ، اظهار امتنان پی پایان کردم
 و گفتم : لطف و محبت شما برایم اجازه میدهد که بیش از پیش با کمال
 درستکاری منویات خاطر خود را آشکار سازم ؛ اظهارات شما درباره
 من کاملاً مطابق واقع و عین حقیقت بوده است ، و من شاهنشاه را سلطان
 بسیار عادل می دانم و از نصف ایشان دور است که مصایب و متاعب ،
 خطرات و مهالك و هزینه های هنگفت يك مسافرت و مأموریت هفت ساله
 برای من جز زیان و خسران نمری نبخشد . خلاصه نمیتوانم گوهرهای
 خود را کمتر از بهای منظور نظر لطف ایشان بفروشم . بعلاوه اجازه
 بدهید عرض کنم که اگر شما در حضور اعلیحضرت اظهار میداشتید که
 این جواهرات ارزان عرضه گردیده است و در واقع نیز همچنان میباشد
 مسلماً ایشان آنها را خریداری میکردند . « ناظر صدای خود را بلندتر
 ساخته چنین جواب داد : چطور میتوانستم اینکار را بکنم ؛ آیا من باید
 بخاطر شما در حضور شاهنشاه دروغ بگویم و بدین طریق نسبت بنان و
 نمك مخدوم خود غدر و خیانت روا بدارم ؛ چگونه سر خود را در سر

این سودا بگذارم؟ اگر من گران نبودن جواهرات را بعرض اعلیٰ حضرت نمیرسانیدم، ممکن بود که ایشان آنرا نمیدانستند و همچنان می خریدند اما بعد از اطلاع بر حقیقت مطلب، سر مرا از تنم جدا می ساختند.

من دوساعت تمام با این وزیر سروکاره زدم، بدون اینکه کمترین نتیجه ای بگیرم؛ تعجب من بیشتر از اینجهت بود که چگونه يك چنین وزیر بزرگی که آنقدر کارهای زیاد و حایز اهمیت دارد، فرصت پیدا میکند که اینطور شخصیت خود را تنزل داده بمهملات و مزخرفات پردازد؛ ولی بطوریکه من در دربارهای شرقی بررسی کرده ام، تاروپود تمام این دستگاہها و صحنه ها بحیله و تزویر و دسیسه و تقلب آراسته شده است.

در همین روز سفیری از مسکوی (روسیه تزاری) ورود مسکوی وارد اصفهان گشت. تمام مردم مایل بودند که

کو کبه و دبدبه او را تماشا کنند، در صورتیکه مشارالیه يك بازرگان ساده ای بیش نبود، و مخصوصاً برای داد و ستد وارد شده بود، چنانکه اغلب اوقات از مسکوی و ترکستان و دیگر ممالک همسایه ایران بازرگانان بزرگ بزی سفیران درآمده باینکشور وارد میشوند، و معمولاً برای اینکه از ادای هرگونه باج و خراج معاف و مصون باشند و در راهها باکمال سهولت و امنیت خاطر مسافرت کنند و تجارت خود را با سود بیشتری انجام دهند چنین عنوانی را اختیار میکنند، اما درباره سفیر جدید الورد باید متذکر شویم چنانکه بعداً معلوم شد، مشارالیه مأموریتهای دولتی نیز بعهده خویش داشته است.

سفیر مسکوی قریب مبلغ دویست و پنجاه هزار اکو کالا همراه داشت که غبارت بود از: ماهوت، برنج (فلز)، شمش نقره، طلای

مسكوك و پوستهای قیمتی . همراهان وی عبارت بودند از نه نفر مسكوی محقر بسیار ژولیده و زنده پوش . بهانه سفارت عبارت بود از تسلیم ماطفه گراندوك به شاهنشاه که متضمن عقیده تزار راجع باعزام سریع يك سفیر فوق العاده از ایران به مسكوی بود . اینگونه سفیران بازرگان همان منزلات و مقام و مزایای سفرای عادی را دارند ، و كالایشان نیز جزو معمولات و اثاثیه محسوب میگردد . آبدارخانه ، و آشپزخانه ، منزل و مسكن و رهنمایی آنان در دوره ورود و در مرحله خروج ، همه اش از کیسه مردم تعهد میشود ؛ اما آنها نیز در مقابل بایستی هدایا و تحفی بشاهنشاه و وزیران ، و اولیای امور و حکام بلاد سر راه تقدیم کنند ، بطوریکه من حیث المجموع مبلغ کل این پیشکشها مثل مخارج مزبور شایان توجه است . فرمان شاهنشاه ، رئیس تشریفات بهمراهی پنجاه چاپاك سوار که اکثرشان اهل دربار بودند ، جهة پذیرائی سفیر مسكوی عزیمت کردند . حاکم کل ارامنه جلفا نیز در معیت هفت یا هشت نفر از بازرگانان عمده ملت خود ، در جرگه مستقبلین سفیر بودند . مشارالیه را در ناحیه ارامنه ، در عمارتی که بهخصوص آماده و مفروش کرده بودند ، منزل دادند . سه روز تمام از طرف شاهنشاه از فرستاده روسیه پذیرائی بعمل آوردند ، و بعد از پایان این مدت روزانه مبلغ شصت عباسی که معادل هشت اكو باشد ، برای هزینه میپرداختند .

در چهاردهم حسب الامر شاهنشاه پشت « کاپیتن »

« کاپیتن حرم » (بواب مخصوص) درب اختصاصی حرم همایونی چوب میخورد

دو بست ضربه چوب زدند . مقصود از حرم آن قسمت

از کاخ سلطنتی است که بزنان شاه اختصاص دارد ، و ترك های عثمانی

آنرا سرای (۱) میخوانند؛ ورود بدین محل بغیر از شخص شاهنشاه برای همه کس اکیدا ممنوع است.

این کاپیتن که يك مرد موقر و مسن و مشهوری بشمار میرفت، بعلت عدم مواظبت در کار خود مستوجب چنین مجازاتی شده بود. توضیح آنکه چند نفر از غلامان خواجه ها که مأمور نگهبانی حرم میباشند، جسارت ورزیده خود را تا چشم انداز در سوم که برای همه کس مطلقا ممنوع الورد می باشد، رسانیده بودند. درب اول سرای (شاهی) بوسیله حاجبان مخصوص شاهنشاه محافظت میشود، اشخاص عالیمقام و هر کس که در کاخ همایونی کاری دارد میتواند آزادانه از آن وارد شود. در دوم توسط قابوچی باشی (۲) بانو کران و نگهبانان متعدده محارست میگردد فقط کارکنان دولتهخانه همایونی بشرط احضار مخصوص حق عبور از آن دارند. در سوم بدست خواجهگان نگهبانی میشود، و هیچکس اجازه ورود بچشم انداز آن را ندارد. حقیقت مطلب آنست که اگر کسی بالا نرود نمیتواند در مذکور را ببیند، چون پیچ و خم مخصوص تعبیه کرده اند که چشم هیچکس نتواند بدان برسد.

در همین روز صدر اعظم بعرض شاهنشاه رسانید

هر کس رامست یابند که یکمده از جوانان اعیان و اشراف مست کرده همانجا شمکمش را بدرند؛ در جوار کاخ همایونی موجب اختلال گشته اند؛

حسب الامر، بتمام سربازان و افسران فرمان

داده شده که منبعد هر کس را در کوچه مست و مخمور یابند، همانجا

شکمش را پاره کنند ، فقط کسانی که جواز مهوری بمهر کوچک همایونی در دست دارند ، از مجازات معاف خواهند بود . شاهنشاه فی الفور دستور داد برای تمام رجال و بزرگان معتاد بمشروب و عادی بفسق و فجور از این جوازاها اعطا شود . شکم پاره کردن بمثابه اعدام یا دار زدن و سر بریدن در مغرب زمین میباشد منتها این مجازات سخت تر و صعب تر است . در پانزدهم ، پس از صرف ناهار معمول همه روز در اتمام حجت ناظر ! دولت منزل ناظر با حضور بسیاری از اشخاص عالیمقام دستور داده شد تمام جواهرات مرا حاضر ساختند ، آنگاه مشارالیه مرا بنزدیک خود نشانیده ، چنین گفت :

« کالای شما حاضر است ، اگر میخواهید متاع خود را بفروش برسانید ، قیمت مناسب و منطقی بگوئید ؛ تمام آنچه که شاهنشاه برای خود جدا کرده است ، هزار و هشتاد و هفت تومان بر آورده شده ، و در این ارزیابی جانب شما کاملاً رعایت گشته است . اینک اگر حاضر هستید که بهزار و یکصد تومان [تقریباً معادل پنجاه هزار لیره (فرانک فرانسوی)] معامله کنید ، مراتب بعرض همایونی خواهد رسید ، شما قدوم مبارک و مقدس اعلی حضرت را خواهید بوسید ، (شرف پایبوسی حاصل خواهید کرد) خلعت شاهانه خواهید داشت ، یک رأس اسب و گذرنامه های لازم جهت مسافرت و تجارت در سرتاسر امپراطوری برایتان اعطا خواهد شد ، تا بدون پرداخت هیچگونه باج و خراج و حقوق گمرکی بیازرگانی بپردازید ؛ و در غیر این صورت بفرمائید جواهرات را ببرید منتهی در تصمیمی که میگیرید خوب دقت بکنید ، چون موضوع شایان توجه میباشد ، اگر

شما از رای و نظر من متابعت کنید ، تردیدی در معامله نخواهید داشت .
تمام حضار فی الفور دنباله کلام ناظر را گرفته ، اظهار داشتند :

« شما بایستی شاهنشاه و ناظر را راضی نکهه بدارید ، مسلماً در معاملات و امور دیگر سود بیشتری خواهید برد . »

برای اینکه مرا تحت تأثیر قرار دهند خیلی از این قبیل بیانات ایراد کردند . اما من پاسخ دادم که چون ناظر مرا واداشته که گوهرهای خود را با سود صدی بیست و پنج قیمت بگویم و بسدی ترتیب با در نظر گرفتن مخارج سنگین چنین مسافرت طولانی که با اعتماد بقول شاهنشاه (فقید ، شاه عباس ثانی) انجام داده و جبران آنرا امیدوار بودم ، هنوز خسارت بسیاری متوجه من میشود ، و نمیتوانم پائین بیایم . شاهنشاه و ناظر نسبت بمقدرات من و تمام اموالم اختیار مطلق دارند ، ولی ممکن نیست که دیگر تخفیفی قائل بشوم . ناظر که با این ادا و اطوار قصدی جز تظاهر در نظر حاضرین و بالنتیجه در نظر دربار و بخصوص مخدوم خویش نداشت ، در مقابل پاسخ من سخت بر آشفت و حتی ناسزا بر زبان راند و گفت :

« شما شایسته الطاف و سزاوار نیکیهایی که درباره تان در نظر داشتم نیستید » و بالاخره چون از این قمیضها طرفی نبست ، و هر ادایی که در آورد سودی نبخشید ، دستور داد تمام جواهرات را با خود ببرم و در همان آن صورت ریز کالارا نیز با خشم و غضب فراوان بدرید ، و بطور کلی چنان نقش دغلكار و تصنعی با مهارت شكفت انگیزی بازی میکرد که من با یکدنیا زحمت توانستم از خنده خود جلوگیری کنم . من نیز کالای خود را در صندوقچه ای که دستور دادم برایم آوردند

بگذاشتم، و پس از اظهار امتنان و سپاسگزاری از زحمات جناب ناظر و الطاف و عطوفت فراوان وی، و انجام یکرشته مذاکرات که برای استماع حصار بوقوع پیوست مرخص شدم.

موقعیکه من میخواستم بیرون بیایم، مهماندار

استقبال از سفیر

باشی که هادی و رهنمای سفر است، وارد شد. کمپانی فرانسه

ناظر اظهار داشت که مشارالیه را حسب الامر

شاهنشاه برای پذیرایی از فرستاده کمپانی احضار کرده است، برای اجرای منویات شاهانه لازم است که روز هیجدهم در ساعت نه صبح بمقر سفیر در خارج شهر بروی، و ویرا وارد عمارت مخصوصی که آماده شده بنمایی، بایستی بهمراهی پنجاه نفر از سواران، در معیت حاکم کل ارامنه با هفت یا هشت نفر از بایزرگانان عمده ارمنی مراسم استقبال بعمل آید.

در همان روز هیأت روحانیون ارامنه جلفا بسرپرستی

مالیات بر کلیسا

بطریق بحضور صدر اعظم رفتند و معروض

داشتند که کلیساهای این ناحیه را از مالیات معاف کنند. جلفا حومه بزرگ اصفهان است که در جنوب رودخانه واقع شده و مقرو مسکن کلیه ارامنه مسیحی بشمار میرود. هیأت مذکور امیدوار بود که این تقاضا مورد اجابت قرار بگیرد، ولی معلوم شد که تمام این امیدها کاملاً بیجا بوده است. صدر اعظم جواب داده بود که مالیات موضوعه بایستی پرداخت شود یا اینکه کلیساهای را خراب کنند. برای ده باب کلیسا سالیانه شش هزار کو مالیات وضع شده است. این باج دو سال میباشد که از طرف نخست وزیر کنونی (شیخ علیخان)، برقرار گردیده است.



تاجگذاری شاه سلیمان

آلات خوان زر ناب
بود

در هیجدهم فرستاده کمپانی فرانسه وارد گشت. موکب سفیر عبارت بود از دوازده نفر کارد ملبس بلباس مخصوص با فرمانده دسته و شش نفر افسر. عده کثیری از خدم و حشم خوشپوش که از مردم محل بودند. بیش از پیش موجب شکوه و طنطنه موکب فرستاده کهپانی گشته بود مهماندار باشی بهمراهی بیست سوار ایرانی در معیت حاکم کل جلفا و بازرگانان بزرگ ارمنی باستقبال سفیر رفته بود. کلیه فرانسویان مقیم اصفهان و بسیاری از خارجیان دیگر جزو ملتزمین رکاب سفیر بودند و تا مهمانخانه مخصوص که برای وی آماده شده بود، اورا هدایت کردند. سه روز تمام مأمورین مخصوص (۱) شاهنشاه در این محل از وی پذیرائی بعمل آوردند. آداب و مراسم خوراك بترتیب زیر بود: ابتدا سفره‌های زربفت در جلو حاضرین بگسترده‌اند، آنگاه در سرتاسر درازای خوان سه یا چهار قسم نانهای بسیار خوب و بسیار مطبوعی چیدند سپس بلافاصله یازده سینی بزرگ پلو آوردند. زعفران پلو، شکرپلو، انارپلو لیموپلو فراهم بود. هر سینی بزرگ دارای بیست و چهار لیور (۲) خوراك و بتنهائی برای تمام حاضرین کافی بود. در چهار سینی، در هر يك دوازده جوجه مرغ پروار بود. در چهار دیگر. در هر يك يك بره وجود داشت. در بقیه فقط خورشت گوشت گوسفند بود. بهمراهی این سینی‌های پلو، چهار ديك عظیم و بزرگی آوردند که چنان سنگین بود که حاملین آنها برای تخلیه دیکها نیازمند کمک دیگران بودند. یکی از این دیکها انباشته

از دلمه، دیگری آش سبزی، سومی قیمه و سبزی، چهارمی ماهی بریان بود. بعد از اینکه اینهمه خوراك (روی میز) نهاده و چیده شد آنگاه در مقابل هر يك از حضار كاسه بسیار بزرگی كه حجمش چهار مقابل كاسه های اروپائی و مملو از شربت به لیموی خوشمزه ایست میگذارند و يك بشقاب سالاد زمستانی و تابستانی می آورند، و آنوقت خدمه چیره دست از سینیهای بزرگ پلو در بشقابهای چینی خوراکی کشیده جلو مدعوین میگذارند. ما ها كه فرانسویان عادی بایران بودیم، از این ضیافت لذت بسیار بردیم، ولی تازه واردین مات و مبهوت غرق ابهت و عظمت سفره بودند كه تمام آلات خوان از زرناب و مسلماً بیش از يك میلیون ارزش داشت. مهماندار باشی نه چیزی میخورد و نه چیزی مینوشید و در مقابل اصرار و ابرام حضار اظهار میداشت: من موظف میباشم كه نظارت كنم تا هیچ چیزی در سفره سفیر كسر نباشد، و شایسته نیست كه منم بخورد و خوراك ببر دازم. « بعد از ناهار مهماندار باشی با من در باره امور مربوطه بمذاكره پرداخت، و پس از یك رشته مذاكرات طولانی اظهار داشت: انشاء الله بالاخره در جلب رضایت دربار توفیق خواهد یافت. « بمحض اینکه خدمه مخصوص سفره تمام ظروف آلات خوان را برچیدند مشارالیه خارج شد، و هنگام حرکت خطاب بسفیر اظهار داشت: «استدعا میشود هر چه لازم دارید بفرمایید تا فی الفور آماده شود. « آنگاه یك نفر مهماندار مخصوص از طرف شاهنشاه بحضور سفیر معرفی كرد، تا مدام حاضر خدمت باشد.

شوخی شاهنشاه با
شیخعلیخان

در بیست و یکم، شب هنگام که شاهنشاه (شاه سلیمان) سخت مست و مخمور بود، جام شراب را بشیخعلیخان صدر اعظم داد و او را دعوت بخوردن مسکرات کرد. نخست وزیر علی رغم خطراتیکه متوجه مقام منصب و حتی حیات وزندگی اش بود، کماکان از خوردن شراب امتناع ورزید و بشاهنشاه جواب رد بداد. اعلیحضرت بساقی دستورداد که باده را در بینی صدراعظم بریزد، و فی الفور ریخته شد. آنگاه شاهنشاه برپا خاسته بطرف شیخعلیخان رفت و مستهزایانه چنین گفت: «صدراعظم! دیگر من نمیتوانم بیشتر از این تحمل کنم که تو سلامت عقل و هوش خود را حفظ نمایی، ولی مامست و مخمور و خراب باشیم. موآنست يك نفر میخواره بایک شخص خوبستن دار سخت ناهنجار است و برایشان خیلی بد میگذرد. اگر مایلی که در جمع ما گرد آیی، و با ما انیس و جلیس بشوی و مایه خوشوقتی ما بگردی بایستی که مثل ما تو نیز می نوش کنی.» شیخعلیخان پس از اصفاء فرامین ملوکانه خود را بیای شاهنشاه افکند. شاه سلیمان که احساس کرد صدراعظم باز هم معتذر بعدرهای مذهبی است چنین گفت: من نمیخواهم که تو شراب بخوری، کو کنار بنوش! کو کنار ماده دم کرده شیر و خشخاش است و بیشتر از می گیرنده و مرد افکن میباشد. نخست وزیر را در مقابل این دستور یارای مقاومت نبود؛ چندین جام کو کنار میل کرد. و بلافاصله مست و مخمور بیفتاد و روی فرش تخت دراز کشید. شاهنشاه از مشاهده حالت خراب و مخمور شیخعلیخان سخت بخنده افتاد، و مدت دوساعت با مقربین حضور خویش که آنها نیز مانند وی کاملاً مست بودند، صدراعظم را مورد مسخره و

استهزا قرار داد، آنگاه پادشاه فرمان داد يك جام شراب برای شیخعلیخان آوردند، و فکر کرد که دیگر نخست وزیر از تشخیص محتویات آن عاجز خواهد بود و همچنان جام را بسر خواهد کشید. مقررین حضور صدر اعظم را بلند کرده بحالت قعود نگاهداشتند، ولی او مرده متحرکی بیش نبود قهقهه شاهنشاه در تمام این مدت طنین انداز بود، و میگفت: «صدر اعظم دیدی چه بلایی بسرت آوردم!» علی الصباح که شیخعلیخان از ماجرای حرکات ناشایست شبانه شاه و وضعیت زشت و موهون اضطراری خویش آگاهی یافت، از ملاقات مراجعین امتناع ورزید و در تمام مدت روز در خانه را بروی خود بیست، تا آثارشوم دیشب از وجودش زایل بشود. شاهنشاه پس از اطلاع بر جریان امر، خلعتی شاهانه برای صدر اعظم ارسال داشت و فرمان داد کمافی السابق در دربار شرف حضور داشته باشد.

در همین روز مهماندار باشی بملاقات فرستاده نمونه ای از مهمان نوازی ایرانیان کمپانی فرانسه رفت، و از طرف شاهنشاه لوازم و ضروریات مرسوم برای آبدارخانه و سفره و اصطبل سفیران را در طول مدت اقامت در اصفهان، برای وی تسلیم بداشت. مرسوم چنانست که برای کلیه فرستادگان و نمایندگان سیاسی هزینه لازم از طرف دولت ایران تقدیم میگردد؛ و سفیران مختارند که تمام مایحتاج زندگی خود را از مطبخ شاهنشاه حاضر و آماده دریافت دارند و یا اینکه بطور جنسی و بشکل مواد اولیه بگیرند، و یا نقداً دریافت کنند، فرستاده کمپانی حسب المعمول اروپائیان مراتب تشکر و سپاسگزاری خویش را نسبت به عطیه شاهانه معروض بداشت.

در بیست و سوم، ناظر از طرف شاهنشاه حواله ای بعنوان فرستاده کمپانی فرانسه صادر کرد، تامواد ولوازم اولیه زیر را يك جا، و یا در چندین قسمت از کار پردازان تحویل بگیرند: شصت کنتال (۱) برنج، شصت کنتال آرد، دوازده کنتال کره، بیست رأس گوسفند، دویست عدد مرغ، هزار تخم مرغ، صد و بیست کنتال هیزم، شصت کنتال جو و چهار صد گونی کاه.

اشخاصی که اندك آشنایی با کتابهای مربوط بمشرق زمین دارند میدانند که کاه و جو در ممالك خاوری مخصوص خوراك اسبان است، همچنانکه در اروپا قصیل و جو سیاه برای چهارپایان مزبور اختصاص دارد؛ بعلاوه هر گونه خواربار با وزنه بیان میشود، نه با پیمانه، سفیر ناگزیر این هدیه را که تقریباً بالغ بر صد لویی طلا بوده، پذیرفت. مبادشرین اظهار داشتند که مشارالیه اگر میل داشته باشد میتواند وجه نقد بگیرد ولی فرستاده کمپانی دستور داد که همچنان مواد اولیه را تحویل بگیرند و بخشی از آن تسلیم کاپوسنها گردید.

در بیست و چهارم، ناظر نوکری به منزل من
ناظر جواهرات را
فرستاد و پیغام داد تمام جواهرتی را که بمن
باز میخواهد
مسترد داشته بود، همراه بیاورم. من چنان وانمود

کردم که مفاد فرمان را خوب درك نکرده ام، دست خالی بسالن پذیرائی وی رفتم. او در حضور شاهنشاه بود، و هنگامیکه در حدود ظهر مرخصی یافت و بمنزل آمد، مرا در کنار خویش بنشاند و با خود بصرف ناهار واداشت. آنگاه سؤال کرد، گوهرهاییکه پس داده است، کجاست؟ من

جواب دادم که در منزل است . ناظر چیزی نگفت و روی خود را بطرف حضار گردانید و درباره امور دیگر با آنان بصحبت پرداخت . پس از یکربع ساعت بی اعتنا و علی الظاهر بلا اراده بطرف من برگشت و چشمان خویش را بدیدگان من دوخت و پرسید که برگشته ام ؟ دیگر من بیشتر توقف و استیضاح را جایز ندانستم و سرعت برای آوردن جواهرات حرکت کردم و آنها را باز آوردم . اوبعد از اینکه یکربع ساعت مرادر انتظار نگهداشت ، اظهار کرد که فردایا ، در فکر تو خواهم بود .

شوخی شگفت انگیز
شاه سلیمان با
شیخعلیخان

در بیست و هشتم ، اطلاع یافتم که دیشب صدر - اعظم هنگامی که در دربار شرف حضور داشته باز هم از طرف شاهنشاه در معرض توهین سخت تری قرار گرفته است ، مسلم بود که باز هم پای می در میان بوده است . چنانکه گفته ایم ، شیخعلیخان يك شخصیت معصوم و محترم و بسیار ارجمند و شایان ستایش است . او دارای سبیل کوتاه و ریش دراز و بلند است ؛ و چون این صدر اعظم بآداب و رسوم اسلامی عقیده محکمی دارد همیشه دستورات دین را طابق النعل بالنعل مراعات میکند ، بهمین جهت در اینمورد نیز بمصداق لحيه حلیته رفتار مینماید . اما ایرانیان گرجی نژاد بخصوص درباریان و سپاهیان بالعکس دارای ریش بسیار کوتاه ولی سبیل فوق العاده بلندی هستند ، چنانکه غالباً نوك آن بپناگوش میرسد . شاهنشاه که مست و مخمور بود ، و آرایش صورت صدر اعظم خویش را مطابق (مد) دربار نمی پنداشت ، دستور داد ریش ویرا مثل صورت درباریان کوتاه کنند . خادم دولت خانه همایونی

که متصدی اصلاح سروصورت شاهنشاه است ، مأمور اجرای این فرمان عجیب و غریب شد . شیخعلیخان آهسته بگوش سلمانی خواند که موها را زیاد نزند تا پوست صورتش نمایان نشود . اطاعت این دستور منجر بتنبیه سخت سلمانی بدبخت شد ، پادشاه امر کرد فی المجلس دستهای ویرا بجرم عدم اجرای صحیح و کامل فرمان قطع کنند ؛ و حتی او را سزاوار اعدام دانست . صدر اعظم که از تحمل چنان توهین فجیعی تا اعماق روحش افسرده و پژمرده بود ، دیگر طاقتش طاق شد و عنان اختیار از کفش خارج گشت . چنانکه بدون تحصیل اجازه مرخصی یعنی رعایت آداب معمول ، برخاست و از دربار بیرون رفت و بمنزل خویش شتافت و بطوریکه بعداً بدوستان خویش اظهار داشته بود ، هیچوقت چنان ملول و مهموم ، محزون و مغموم نبوده است .

شاهنشاه که علی الصباح بخود آمد و شیخعلیخان را حسب معمول در ساعت مقرر در حضور خویش نیافت ، فی الفور یادش آمد که علت تأخیر چه چیز است ؛ و منظره توهینی که نسبت بصدر اعظم روا داشته بود در نظرش تجدید شد ، آنگاه دستور داد مشارالیه را احضار کنند ، نخست وزیر که هنوز تحت تأثیر توهین دیشب پژمرده و افسرده بود ، بفرستاده شاه که يك شخصیت عالیمقامی بود چنین اظهار داشت : شاهنشاه اگر دستور فرمایند که سر مرا ببرند بهتر است تا خود مرا احضار کنند ، من از تحمل آلام عاجز نمیباشم ولی نکته مهمتر آنست که اعلیه حضرت باید بدانند این توهینات خود مقام سلطنت را در انظار موهون جلوه گر میسازد و همین نکته است که مرا سخت اندوهگین و شرمسار میکند ،

و دلم را فوق العاده میفشارد تنها مطلوب و یگانه منظور من افتخار و ابهت مقام سلطنت است و بس و بهمین جهت نسبت بشخص خود اظهار تنفر میکنم چون شخصیت من است که مدام در معرض توهینات سلطان قرار میگردد ، و بالتیجه اتباع و رعایا ، همسایگان اعلیحضرت ، خارجیان مقیم پایتخت با دانستن این داستانها دیگر مراتب احترام و تکریم لازم نسبت بمقام سلطنت را رعایت نمیکند . این ملاحظات و نظریات است که زندگی را در نظر من غیر قابل تحمل و کسالت آور جلوه گر میسازد بهمین جهت در صورتیکه شاهنشاه بحیات من خاتمه دهند ، برای من بسیار مطلوب و مطبوع خواهد بود . این پیغام بدقت تمام بعرض پادشاه رسید ، و معظم له نیز بحسن نیت صدر اعظم و حقیقت مطلب کاملاً پی برد و دوباره دستور داد که بدنبال شیخعلیخان بروند ؛ اعلیحضرت دست خویش را بسوی وی دراز کرد و قول داد که در جبران و تلافی توهینات وارده بشخص و مقام صدارت عظمی بکوشد . صدر اعظم نیز فرصت را غنیمت شمرده خود را پیاپی شاهنشاه افکند و بسا استفاده از محیط مناسب و مساعدی که بوجود آورده بود چنین اظهار داشت : « من بنده درگاه و چاکر کوچک سلطانم ، فرط علاقه و ارادت این عبد عبید بمقام سلطنت تا آنجاست که مشاهده ساده خذلان ابهت و عظمت شاهنشاه ، و فقدان صحت و سلامت ، و استغراق در شرب مدام اعلیحضرت ، برایم عذاب الیم و مرک آسمانی بشمار میرود . » بیانات صدر اعظم با چنان قوت و قدرتی از دل برآمد که فی الفور بر دل شاهنشاه نشست و سلطان بقید سوگند وعده فرمود که دیگر مثل سابق میخوارگی نکند .

استفاده های مادی علت العلل جنگهای عالم است

در اول اوت ، عمال کمپانی هلندی توفیق یافتند که از خریداری نصف ابریشمی که برحسب قرارداد منعقدہ مجبور بودند همه ساله از شاهنشاه بگیرند ، معاف کردند . اینک برای توضیح - مطلب و تشریح قرارداد مزبور باختصار از استقرار کمپانی مذکور در ایران صحبت میداریم .

کسانیکه در تاریخ قرون اخیر بمطالعه پرداخته اند از نظریات مهم سلاطین معروف اورانژ آگاهی دارند ، و میدانند که چگونه بمنظور اجرای نظریات مذکور هلندیان را بعزیمت بسوی هندوستان واداشتند ؛ مقصود عمده پادشاهان بزرگ اورانژ این بود که میخواستند با اسپانیولها در منبع قدرت آنها سرپنجه نرم کنند ، تا بدینطریق این ثروتهای بی پایان را از دست آنان خارج سازند ؛ زیرا اسپانیولیها با استفاده از مستعمرات بود که میتوانستند ایالات متحدہ (هلند) را درمانده کنند و نیروهای نوین مدام بآن کشور اعزام دارند . این نقشه بسیار ماهرانه و مفید درحقیقت عذیم النظیر بود . این طرح کامل ثابت کرد که استفاده های مادی علت العلل جنگهای عالم است ، اسپانیا در مستعمرات خود هیچگونه قوای نظامی و بحریه ای نداشت ، زیرا هیچوقت فکر نمیکرد که در این مناطق در معرض تهاجم واقع شود ، لذا در مقابل این اقدام جدید غافلگیر شد و قوای نظامی خود را (در اروپا) ضعیف و پراکنده ساخت و برای دفاع از مستعمرات اعزام داشت . سودهای سرشار و منافع عظیمی که در تجارت هندوستان وجود داشت ، هلندیان را سخت برانگیخت . مردم هلند که بالطبع هوشیار و عاقل و برای تجارت خلق شده اند ، با ملاحظه منافع عظیم

بازرگانی هند، با تمام قوای موجوده خود بفعالیت و مبارزه پرداختند و بالانعقاد قراردادها و انجام فتوحات درخشان بمقصود خود نایل گردیدند. میتوان گفت که هلندیان در این مورد از مقاصد خود هم جاو تر رفتند، زیرا علی الظاهر آنها در آغاز کار و حتی طی سالیان دراز تصور نمیکردند که مالک عالیترین امتعه و محصولات هند شرقی بشوند و بهمین جهت هم ابتدا کمپانی تشکیل ندادند، و افراد را در اقدامات خود و اعزام سفاین خویش آزاد گذاشتند؛ ولی بعد از آنکه بماهیت و فواید تجارت هندوستان پی بردند، و در این سرزمین ریشه خود را در شرف استحکام یافتند، باهم متحد شدند و هیأت مشترک بازرگانان موسوم کمپانی هند شرقی را بوجود آوردند.

این کمپانی بسال هزار و ششصد و بیست و سه در ایران مستقر شد، مدت مدیدی تجارت آن، بمعامله با شاهنشاه کشور محصور بود. کمپانی محصولات سفاین خویش را در مخازن شاهنشاه خالی

شمه ای از تاریخ
استقرار هلندیان
در ایران

میکرد، و در مقابل از محصولات و مصنوعات کشور دریافت میداشت، از قبیل پشم و ابریشم و فرش و منسوجات زربفت. این معاملات برای هلندیان بسیار بی صرفه و پرخرج و زیان آور بود. چون مدام ارزش و واردات کمپانی تقلیل مییافت، ولی در مقابل بهای صادرات شاهنشاه رو باافزایش حتی کیفیت جنس امتعه صادره نیز پست تر میشد، و یا اغلب اجناس خوب نبود، بطوریکه بتدریج این مبادله تجارتی تبدیل بغرامت شده بود.

دزدی و تقاب يك
بوماری همگانی
است

هلندیان در سال هزار و ششصد و پنجاه و دو یکی از مستشاران امور هندی خویش موسوم به کنوس (۱) را با سمت سفارت، با هدایای نفیس برای شاهنشاه و وزیران بدربار ایران گسیل داشتند. فی‌المثل برای صدر اعظم علاوه تحفه و هدایای نادر بسیار هزار و یکصد دو کای طلا و مبالغی از منسوجات اروپا اختصاص داشت. مع هذا کله قرار دادی که سفیر مزبور بایران منعقد ساخت، برای کمپانی خالی از فایده و زیانبخش بود. بر حسب این قرارداد هلندیان همه ساله حق داشتند که مبلغ يك میلیون کالا بایران وارد کنند، بطوریکه هیچگونه حقوق گمرکی بآن تعلق نگیرد و معاف از باج و خراج مرسوم باشد و در هر نقطه از امپراطوری که مایل باشند، امتعه مزبور را بفروش برسانند ولی اگر کالای اضافی وارد کردند، بایستی حقوق مرسوم مربوطه را بایران پرداخت کنند؛ در مقابل بایستی همه ساله از شاهنشاه ششصد عدل ابریشم خام خریداری نمایند، که وزن هر عدل دو یست و شانزده لیور (صد و سیزده کیلو) بمبلغ بیست و چهار تومان یعنی بالغ بر هزار و یکصد لیبره (فرانك فرانسوی) و من حیث المجموع در حدود ششصد و پنجاه هزار لیبره خواهد بود. از این قرارداد تجارتی منعقد بین شاهنشاه ایران و کمپانی هلندی، طرف اخیر همیشه شاکی و ناراضی بوده و آنرا برای خویش مضر و زیانبخش تشخیص داده است؛ چون ابریشم مورد معامله در بازار محل به نصف مبلغ قیمت معهود نیز نمی‌ارزد. هلندیان نیز بقدر امکان معامله بمثل می‌کنند، یعنی بیش از دو میلیون کالا وارد می‌کنند، و قیمت آنرا

يك ميليون قلمداد مینمایند ، و بطور کلی با تطمیع افسران (مامورین) و تقدیم هدایا و تحف بآنان میخك را فلفل ، كتانهای لطیف را خشن و دوعدل را يكي صورت میکنند . البته این عمل در ایران که دزدی و تقلب يك بیماری همگانی است ، بسهولت تمام انجام میگيرد .

شش سفیر دیگری بنام لی ریس (۱) بایران گسیل
 شاهنشاه نسبت بسفیر
 ظنون شد

داشت . مأموریت این فرستاده عبارت بود از عرض ، مراتب احترام کمپانی بحضور شاهنشاه و استدعای شمول و استمرار عطوفت و عنایت شاهانه ، و شکایت از حاکم ایالت فارس که موجبات ایذا و اذیت فراوانی برای عمال و مأمورین نقليات کمپانی فراهم آورده بود ، حاکم کل باتاویا ، مدیر عامل کمپانی مقیم بندر عباس را مأموریت داد که با صدور تعلیمات لازم با سفیر معاضدت بعمل آورد . این دستور بموقع اجرا گذاشته شد ، هدایایی که بشاهنشاه و وزیران تقدیم گشت در حدود ده هزاراكو و عبارت بود از : دورأس فیل ، پرندگان نادر و عجیب ، ماهوت زربفت ، چینی آلات ، جواهر آلات ، مجموعه های ژاپونی و مسكوكات طلا از هريك اندکی . از این سفیر پذیرائی گرمی بعمل آمد و مقضى المرام از مأموریت خود مراجعت کرد .

شاهنشاه فقید (شاه عباس ثانی) که در آن ایام هنوز زنده بود درباره مأموریت يك سفیر کمپانی تجارتی با این هدایای نفیس و گرانبها بشك افتاده بود ، لذا سئوالات مکرری از سفیر مزبور کرد و از مقاصد باطنی وی تحقیقاتی بعمل آورد . هنگامیکه این شاهنشاه سخی و کریم

ایمان و قطعیت پیدا کرد که فرستاده کمپانی مقصودی جز تقدیم مراتب احترام اولیای کمپانی بحضور اعلیحضرت ندارد ، خاطر همایوتی بسیار قرین مسرت شد ، و اگر در آن موقع سفیر مزبور کیاست و درایت لازم را که شرط قطعی چنین مقام و منصبی است دارا بود ، میتواند اغتنام فرصت کرده مزایای شایان توجهی بنفع اولیای کمپانی از دربار ایران بدست آورد . خلاصه فرستاده کمپانی بسرعت و با احترامات زیاد از مأموریت خود مراجعت کرد ، و علاوه بر هدایا و تحف معمولی از قبیل منسوجات و ملبوسات ، يك رأس اسب و يك شمشیر فیروزه نشان که چهارصد پیستول ارزش داشت ، از دربار ایران دریافت کرد .

هلندیان مقیم ایران در سال هزار و ششصد و

هفتاد و سه چون دیدند که درست دو سال است

که از سفاین هلندی بعلت وقوع جنگ خبری

نیست ، و بیم داشتند که مبادا در این سال نیز

هیچگونه کشتی وارد آبهای ایران نشود ، لذا تصمیم گرفتند که حتی المقدور

بار ابریشم خویش را کم کنند و بقدر امکان دارائی خود را مبدل بیول نقد

نمایند . بدین طریق بوزیران معروض داشتند که امسال نمیتوانند ابریشم

بگیرند و بعلاوه در این معامله اجباری هم ندارند ، چون بر حسب قرارداد

هلندیها میبایستی سالیانه ششصد عدل ابریشم خریداری نمایند و در مقابل

يك میلیون کالای معاف از گمرک بایران وارد نموده و تسلیم مقامات

مربوطه کنند ؛ و بالطبع واضح و مسلم بود که چون از کالای وارده خبری

در میان نبود ، لذا مسئله صدور ابریشم خود بخود منتفی میشد ، بعلاوه

اظهار داشتند که فاقد پول و وسیله پرداخت نیز میباشند ، خلاصه بعد از

چگونه قرارداد

ایران و هلند

تغییر یافت

مذاکرات مفصل و اعتراضات ممتد ، قرار شد که سیصدعدل یعنی نصف مقدار معهود را خریداری شود .

هدیه عرق بیدمشک در هفتم ، که من بستری و بیمار بودم ، ناظر با اعزام یککنفر منشی برای بازدید من مرا قرین مباحثات ساخت . منشی از طرف مخدوم خود با احترامات فراوان اظهار داشت که در صورت تمایل ، هر کدام از پزشکان شاهنشاه را که بخواهم برای معاینه و عیادت من خواهد فرستاد ؛ و مخصوصاً اظهار داشت که ناظر سپرده است ، هر چه میل دارید بفرمائید تا از مهمانخانه (مطبخ) مخصوص معظم له برایتان فرستاده شود .

در روزهای بعد ، بسیاری از متشخصین و متعینین نیز با عیادت خود مرا مفتخر فرمودند ، از جمله یکی از برادران خوانسالار دربار و اخوی حاکم قندهار ، و رئیس قورخانه اصفهان بودند . شخصیت اخیر که ملاحظه کرد ، من عرق بید مشک مینوشم ، شیشه‌ای از آن محتوی تقریباً بیست پینت (۱) برایم ارسال داشت ،

در یازدهم ، دوچاپار با اخبار هولناک متعاقب هم حدوث زمین لرزه در خراسان

بیایتخت رسیدند و اعلام داشتند که دوسوم مشهد مرکز خراسان یعنی خورومیترن (۲) و نیمه نیشابور

شهر دیگر این استان ، و یک بلده کوچک در نزدیک شهر اخیر در نتیجه زمین لرزه ویران شده است . نکته‌ای که فوق العاده موجب تأثر ایرانیان و بخصوص مقدسین بود ، آسیب وارده بمسجد مشهد بود که مزار

۱- هرینشت معادل نود و سه سانتی لیتر است .

۲- Khoromithérne (خور مهر ، یا خورشید میترا)

حضرت امام رضا (علیه السلام) میباید ، عظمت و ابهت این مسجد در سرتاسر مشرق زمین سخت مشهور است .

گنبد معبد کاملاً ریخته بود ، ولی از قراریکه اظهار میداشتند ، بقیه بنا از آسیب مصون مانده بود . شاهنشاه فی الفور چابارویك شخصیت عالیمقام را برای تحقیق کامل خسارات اعزام داشت ؛ و کمی بعد دو تن دیگر از متعینین را نیز که حامل دستورات و فرامین شاهانه به اولیای امور استان مصیبت زده بودند ، اعزام کرد .

در پانزدهم ، مهماندار باشی یعنی رهنمای سفیران مهماندار باشی و بهمراهی متصدی اخذ هدایای مخصوص شاهنشاه متصدی اخذ هدایای مخصوص شاهنشاه منزل فرستاده کمپانی فرانسه رفتند . اولی مأموریت داشت که از طرف صدراعظم در مورد مقاصد و و نیات سفیر سئوالات و تحقیقاتی بعمل آورد ، و دومی مأمور بود که از هدایایی که فرستاده کمپانی برای شاهنشاه ارمغان آورده است ، بازدید بعمل آورد و صورت و فهرست تهیه کند . متصدی اخذ هدایای مخصوص ، پیشکش باشی (۱) نام دارد .

در شانزدهم ، فرستاده ای از طرف پاشای بصره که فرستاده پاشای بصره مبلغ صلح و صفا (۲) بود ، باصفهان رسید . این بحضور شاهنشاه شخصیت با یک نفر عرب عالیمقام بنام میرالحاج (۳)

۱- Peskis Nuviez بیسکیس نویه ؟ ! علی الظاهر این اسم خاص نمیباشد ،

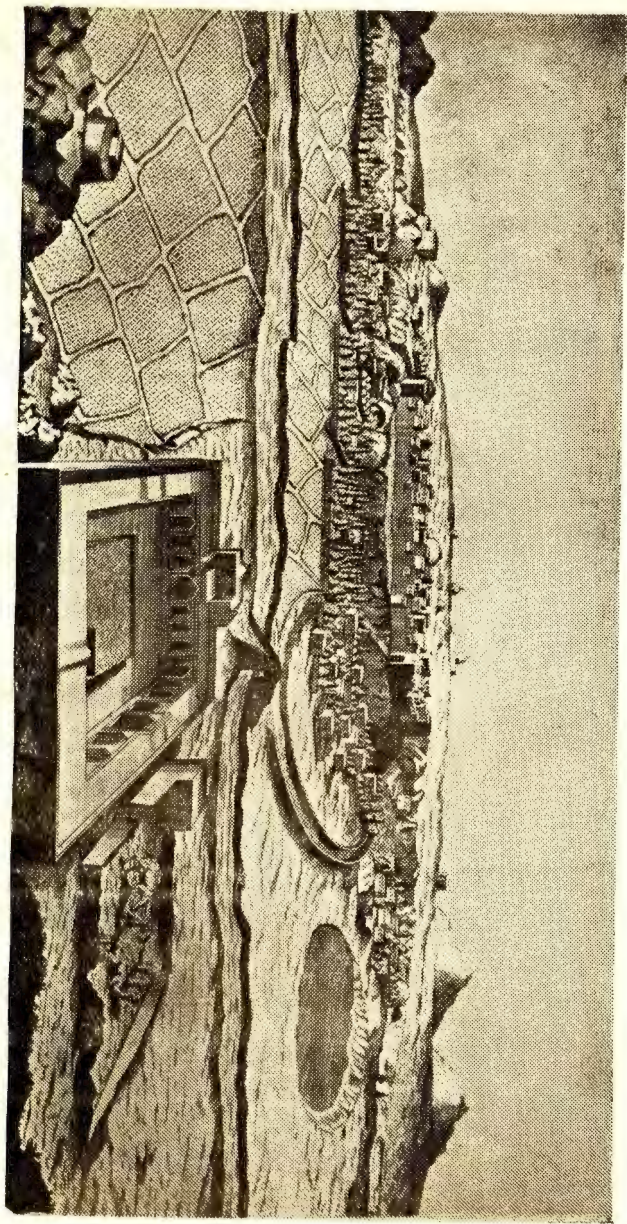
بلکه برحسب شغل شاغل پیشکش باشی خوانده شده است .

۲- Salem Chaoux, héraut de Paix, huissier de Paix

۳- Mirhagez

همراه بود . این عنوان مخصوص سران کاروانهای بزرگ زیارتی است که عازم مکه معظمه، از بلاد عربستان (۱) میباشند ، این ناحیه با مناطق اطراف تاشماع بیست فرسنگ ارض اقدس مسلمانان بشمار میرود . فرستادگان مزبور مأموریت داشتند که از شاهنشاه استدعا کنند ، تا ممنوعیت مسافرت زایرین مکه معظمه از طریق بصره منتفی و لغو شود این فرمان در نتیجه ایذا واذیت و غرامات تحمیلی اعراب بزایرین ایرانی در منطقه مزبور ، شرفصدور یافته بود . پاشای بصره و میرالحاج مزبور در نتیجه محرومیت از عواید سرشاری که از زوار ایرانی میگرفتند ، سخت بتنگنا افتاده بودند ؛ عایدات وصولی از بابت حق العبور بسیار زیاد و تعداد زایرین نیز گاهی بده هزار نفر میرسید . پاشا در مراسلات خود معروض داشته بود که مزاحمین زوار ایرانی بشدت مجازات شده اند ، ونظم و انضباط کامل برای جلب رضایت خاطر زایرین و حسن رفتار با آنها ، برقرار شده است . میرالحاج نیز شخصاً مراتب مزبور را تایید و تاکید میکرد ، ومشغول اسم نویسی زایرین و مذاکره با آنان درباره حق العبور از بصره در مسافرت بمکه ، و بالعکس بود . بعد از آنکه مستدعیات این شخصیت قرین اجابت واقع گشت ، او فی الفور چادر بزرگی در بازار کهنه پایتخت برافراشت ، و اعلام کرد آماده ثبت نام کلیه داوطلبین زیارت اعم از زن و مرد میباشد ، و با قیمت بسیار مناسبی بمعامله خواهد پرداخت .

معجزه عرق بید مشک در هیچدم که حال من بعنایت الهی خوب شده بود
سوار اسب گشتم و برای عرض تشکر و سپاسگزاری



برد خوار است

بعضور ناظر شتافتم ونسبت بالطافی که درباره من مبذول داشته بود ، مراتب امتنان خود را اظهار کردم .

من هفت بار در معرض حمله تب واقع گشتم که سه دفعه بسیار شدید ، ولی چهار مرتبه خفیف و سبک بود . برای معالجه خود بدواهای سبک و دو دارو متوسل شدم . مرا از خوردن خوراك بسیار پرهیز میدادند چنانکه در بیست و چهار ساعت غذای من منحصر بود بدویا سه اونس (۱) برنج که در عصاره شیر بادام پخته میشد .

اما در نوشیدن مجاز بودم ، بدینجهت خیلی افراط میکردم . مشروب من عبارت بود از مخلوط آب جو و عرق بید (مشك) . من سلامت خود را مدیون شرب عرق بیدمشك میدانم ، چون این مشروب بسیار مفرح و مطبوع میباشد . در ایران هنگام ابتلا به هرگونه تب ، معمولاً عرق بیدمشك خالص ، و یا مخلوط با آب عادی میخورند . اروپائیان مطلع از فنون پزشکی و آشنا با محیط و آب و هوای کشور ایران ، اظهار میدارند که عرق بید مشك (۲) بسیار مفید و شفافبخش است .

در این ایام خبر ورود پرتغالیها بخلیج فارس ، با

شماره ای از تعرضات

بحریه ای مرکب از سفاین کوچک منتشر گشت .

پرتغالیها بسواحل

شایع بود که پرتغالیها قصد دارند ، مسقط شهر

ایران

عربی ، واقع در نزدیک هرمز را محاصره کنند .

اینان با شهر مزبور خصومت دیرینه ای دارند ، ومدت مدیدی است که با هم

در حال جنگ میباشد ، ولی بطور کلی هر دو طرف بدون رعایت شرایط

۱- هر اونس ۳۰۵۹ گرم است .

۲- Eau de Saule (در ایران eau de vie را معمولاً عرق می نامند . شاردن)

لازم بیکدیگر می تازند . بهر صورت برای محاصره مسقط بحریه بزرگی لازم بود و پرتغالیها چنین تجهیزاتی همراه خود نداشتند . عملیات مهاجمین منحصراً بتعرض بقایقها و کشتیهای کوچک عربی بود ، و از قرار اخبار واصله در حدود چهل هزار لیره از اموال اعراب را ضبط و (غارت) کردند . پرتغالیها آنگاه بپندر گنگ (۱) آمدند ، و در مورد سفاین عربی این منطقه با ایرانیان تصادمات بسیاری پیدا کردند ؛ بالاخره هدایایی را که همه ساله از بابت نصف حقوق گمرکی این بندر بایرانیان تعلق میگرفت ، ضبط نمودند . سپس بطرف بحرین جزیره بزرگ خلیج فارس که باصید مروارید شهره آفاق است ، شتافتند . صید مروارید سابقاً در دست پرتغالیها بوده است ، و بهمین جهت نسبت بتمام صیادان این محل ، دعاوی دیرینه ای دارند . خلاصه پس از اخذ هدیه کوچکی راه خود را بطرف گوآ پیش گرفتند .

شایع بود که پرتغالیها میخواهند بطرف بصره نیز یورش ببرند ، چون نسبت بآنجا نیز دعاوی مشابهی دارند ، و حتی در مورد خرما هم مدعی حقوقاتی هستند ؛ اما بهیچوجه در این مورد اقدامی نکردند ، برای آنکه تعرض بدان منطقه مستلزم شجاعت و شهادت بسیار و نیروی عظیمی بود که مهاجمین فاقد آن بودند .

پرتغالیها مدت یک قرن مالک تقریباً کلیه ممالک و مناطق هندی (۲) بوده اند . اینان در ممالک وسیع مزبور مثل دیگر مردمان اروپائی بتبیه

۱- Congue

۲- Indes ، چنانکه متذکر شده ایم ، درالسنه غربی این لغت بطور اعم بعموم ملل ساکن سواحل اقیانوس هند و ساکن ، اطلاق میشود چنانکه بومیان امریکا را نیز بدین عنوان میخوانند .

پایگاهها و تصرف مستملکات مختصر برای تأمین تجارت خود اکتفا نکرده بودند، بلکه بتسخیر جزایر بسیار سواحل بیشمار، بلاد متعدد و قلاع مختلفی که اینک از طرف صاحبان اصلی مسترد گشته است، پرداخته بودند. جزیره های هرمز، کشمش (قشم)، بحرین و آریک (۱)؛ ساحل فارس در خلیج فارس، بنادر و قلاع واستحکامات عباس و کنگ (۲) در سواحل این خلیج از مستملکات پرتغالیها بوده است که اینک از دستشان خارج گشته است. باوجود اینکه اینان غیر از حق فتح و تسخیر نسبت بمناطق مزبور حقوقی ندارند (و در نتیجه پیروزی مالکین سابق و صاحبان اصلی اینک هرگونه ادعایی از ایشان سلب شده است.) مع هذا کله مدام در اثبات این حقوق اصرار دارند و گاه و بیگاه فرصت جسته از آن استفاده میکنند. در فاصله دهه اول و سوم سده گذشته، در سنوات دهم تابست و پنجم، پرتغالیها جزایر و بنادر مزبور را از دست بدادند؛ ولی مدت مدیدی مسقط را که یک شهر دریایی (جزیره) عربی واقع در چهل فرسنگی هرمز است، در دست خود نگهداشتند، چون این بلده از لحاظ تجارت ایران بسیار حایز اهمیت بود؛ بالاخره در سال مزبور (هزار و ششصد و بیست و پنج) با شاهنشاه موافقتی بعمل آوردند، و طبق این موافقتنامه کلیه مایملک و مستملکات خود را که هنوز در ساحل امپراطوری ایران در دست داشتند، بمالك اصلی باز گذاشتند و در مقابل حقوق صید مروارید بحرین، و نصف گمرکات بندر کنگ که بلده ایست در فاصله سه روزه راه از هرمز، برایشان باقی بماند. ایرانیان نسبت پرتغالیها بسیار رأفت

بخرج دادند و شرایط مساعد و مناسبی برایشان قائل شدند، و بدین طریق سیاست بخرج داده میخواستند، برای مقابله با انگلستان و هلندیان، در صورت وقوع ماجرای سوئی بین ایران و آنان از مساعدت ایشان (پرتغالیها) برخوردار کردند. این موافقتنامه تا موقعیکه پرتغالیها بر مسقط تسلط داشتند، معتبر شمرده میشد، ولی بعد از آنکه در سال هزار و شصت و چهار و نه آنرا از دست بدادند، دیگر ایرانیان هیچوجه بر ایشان ارزشی قائل نشدند؛ بطوریکه تقریباً آنها را از تمام حقوقشان محروم ساختند و بدخواه خود هرچه میخواستند میدادند، فی المثل بجای شصت هزار اکو در سال کمتر از پنج هزار میپرداختند خلاصه در سالهای اخیر نایب السلطنه گوآسفیری بدربار ایران اعزام داشت و قرار شد که سالیانه پانزده هزار اکو در بندر کنک پرتغالیها پرداخت گردد، در عوض تمام دعاویشان در سواحل ایران ملغی و باطل شمرده شود. با وجود این چون ماده مخصوصی در موضوع صید مروارید در قرارداد درج نشده است، پرتغالیها مدعی هستند که مالک این ثروت میباشند و صیادان بایستی با پرداخت مبلغی در حدود يك پیستول (۱) از آنها پروانه صید بگیرند؛ ولی کمتر قایقی باین دعاوی وقع میگذارد. شماره قایقهایی که بصید مروارید میپردازند، در حدود هزار است.

در بیستم، فرستاده کمپانی فرانسه، عریضه ای بدیوان اعلیٰ معروض داشت که متن آن از نظر میگذرد:

عریضه سفیر کمپانی
فرانسه

هو الله

عریضه کمترین بندگان، فرستاده بنگاه کل هند شرقی فرانسه :
 استدعای عاجزانه و تقاضای خاضعانه آنکه بذل توجه فرموده
 ملاحظه فرمایند که مدت مدیدی است بیدار السلطنه مبارکه
 وارد شده ام، بنده حقیر اشتیاق زاید الوصفی بشرفیابی بحضور
 مبارک دارم، تا بشرف بایبوسی جانشین بزرگوار حضرت رسول اکرم ص
 نایل آیم، و پس از عرض مقاصد مأموریت خود، مرخص شوم، موسم
 حرکت از ایران بهندوستان از طریق دریا فرا میرسد. سفینی که دعاگو
 را ببندر مبارک اهواز (۱) آورده، همچنان معطل مانده است و بالنتیجه
 خسارات زیادی متوجه آنها میشود. هر قدر بنده زودتر مرخص گردم
 بیشتر موجبات پیشرفت امور مربوطه و کارهای اولیای امور کمپانی فراهم
 خواهد آمد. اینست عرض حال دعاگو که در نتیجه شدت احتیاج بحضور
 مبارک معروض میگردد. امر امر مطاع عالی است.

توضیحات: الف - در ایران رسم چنانست که با تقدیم عریضه‌ای با
 شاهنشاه و وزرای بزرگ تماس می‌یابند.

ب - چنانکه متذکر شده ایم مشرق زمینها هر شخصی را که از
 طرف سلطانی بدربار پادشاهی برای تسلیم نامه‌ای گسیل گردد، سفیر و
 فرستاده می‌نامند؛ و بنظر من علت این امر آنست که میخواهند بمردم
 چنان بفهمانند که شاهنشاه آنها مورد احترام تمام عالمیان است. و ملوک
 جهان با اعزام سفیر و هدایا بدربار آنها اظهار انقیاد میکنند.

ج - در زبان فارسی متکلم ، بصورت غایب و شخص سوم ذکر میشود ، و خود را بنده و دعاگو میخواند .

د - دارالسلطنه عنوانی میباشد که ایرانیان بشهری که مقرر شاهنشاه است ، قائل میشوند ؛ و در این عریضه مقصود اصفهان است .

ه - ایرانیان معتقد هستند که بنا بمشیت الهی امور جهان توسط پیغمبران و اوصیا و خلفای آنها اداره میشود ، و در غیاب آنان پادشاهان مأمور رتق و تق خواهند بود ؛ بهمین جهت شاهنشاه افتخار عنوان جانشینی حضرت محمد و حضرت علی علیهما السلام و دیگر انبیاء را بطور کلی دارا میباشد (۱) .

و - موسم لغتی است فارسی ، و کسانی که بسا اوضاع جغرافیایی هندوستان آشنایی دارند ، میدانند که ششماه بششماه سمت جریان باد در آن تغییر می یابد ، فی المثل از ماه اکتبر تا مه (مهر - اردیبهشت) - موسم مسافرت دریایی بسواحل شرقی هند است ، و در ماههای دیگر جریان باد بالعکس میباشد .

ز - کلیه عرایض تقدیمی در ایران مختوم بجمله امر امر عالی است میباشد .

روزیست و چهارم برای مسیحیان مقیم اصفهان
مخصوصاً ارامنه بسیار شوم و مصیبت بار بود ؛
چون در این روز حاکم کل ارامنیهای جلفا موسوم
به آقا پیری کلانتر علیه مسیحیت عصیان ورزید و طریق ارتداد پیمود .

داستان کلانتر
ارامنه اصفهان

این يك شخص نیمه عاملی بود که در نتیجه مطالعه آثار ابن سینا و دیگر فلاسفه عرب (۱) و متکلمین اسلامی نتوانسته بود علت معارضه و مخالفت آنانرا (نسبت بمسیحیت) دریابد؛ و در اینمورد مشارالیه بهیچوجه در پی مطامع دنیوی، ولذات مادی نبود، بلکه لغزش فکری و کوتاهی نظر ویرا بارتکاب چنین معصیت‌هایی واداشته بود.

این اقدام حاکم کل ارامنه بقول همکاران و دوستان وی، مایه رسوائی حضرت مسیح و موجب تقویت توهینات و ایرادات وارده بر مسیحیت در ممالک اسلامی بود. اوپانزده روز قبل از ارتداد خویش، بحضور ناظررفته، باتقدیم ششصد دوکای طلا، استدعای ملاقات خصوصی کرده و گفته بود:

«از مدت‌ها پیش مغز و روح من مسلمان است، و اینک مایلیم که علناً بآئین اسلام درآیم ولی چون بیم آن میرود که در نتیجه انصراف از مسیحیت احساسات قاطبه ملت و خانواده ام‌علیه من تحریک بشود، وبعلاوه میترسم که عمال من در اروپا بدین بهانه ثروت مرا ضبط و دیگر بهیچوجه مراجعت نکنند؛ لذا بمقتضای ضرورت ازصمیم قلب استدعا مینمایم که شاهنشاه دستور فرمایند تا من بآئین اسلام درآیم و بدینطریق موضوع صورت جبر بخود بگیرد».

ناظر ویرا تنک باغوش خویش کشید، وتمام عالم را برایش وعده کرد. این روایتی است که اقوام نزدیک کلانتر برایم حکایت کرده اند، اگر چه تغییر آئین وی، چنانکه حکایت میشود، بطریق دیگر صورت عمل بخودگرفت. یکسال مشارالیه پیشکش خوبی از میوه ها تقدیم

حضور شاهنشاه کرده بود، و در مقابل هشت روز پیش بدریافت یکدست ملبوس شاهانه نایل آمده بود؛ هنگامیکه این خلعت نفیس را بتن کرده و بر حسب معمول بهمراهی سران ملت خویش برای عرض تشکر شرفیاب حضور همایونی شده بود، شاهنشاه او را بنزدیک خویش خوانده در کنار خود بنشانید و گفت:

«آقا پیری من آگاهی یافته‌ام که تو کتب علمی و مذهبی ما را بررسی کرده‌ای. پس چرا بعد از کشف حقیقت، مسلمان نگشته‌ای؟»
کلانتر روی خود را بسوی شاهنشاه برگردانید، و سر خویش را پائین آورد. صدراعظم بنزدیک وی رفت و با صدای بلند گفت:

«شاهنشاه امر میکند که شما مسلمان شوید، و بایستی رضایت ملوکانه فراهم آید.»

مرد خائن که منتظر همین دستور بود، بایک لحن متین و استوار چنین جوابداد:

«اراده شاهانه واجب‌الاتباع است، من اسلامیت خود را اعلام نمیکنم!»

فی المجلس مشارالیه را پیش‌پای شاهنشاه بردند، و او نیز بعد از اینکه سه کلمه شهادت را با صدای رسا قرائت کرد، بآئین اسلام درآمد. آنگاه شاهنشاه بمجتهد اعظم دستور داد که ویرا سنت (ختنه) کنند، و بناظر فرمود تا یکدست خلعت شاهانه از آنپائیکه بحکام بزرگ (استانداران) اختصاص دارد، بایک رأس اسب مجهز بزین و برک مرصع بوی تسلیم دارد.

اگر مراتب فضل و دانش و مدارج ثروت و مکتبی که خداوند باین

مرتد بدبخت عطا کرده است در نظر بگیریم ، تغییر مذهب وی بیشتر جنایت آمیز جلوه گرمیکردد؛ او یکی از بازرگانان بسیار ثروتمند ایران و مالک بیشتر از دو میلیون لیره (فرانک طلای فرانسوی) سرمایه است ، صاحب فرزند و برادری باشد .

مسلمانان این اقدام مشارالیه را پیروزی عظیمی برای مذهب خود شمرند و گفتند که محرك وی در تغییر آئین جز حقیقت محض و مطلق هیچ انگیزه دیگری از تمایلات انسانی و یا جهل و نادانی نبوده است . اما خود او با قوام و خویشان خود ، چنین تعذر و تعلل میکرد که فقط در نتیجه تهدید بمرك از طرف شاهنشاه وی از مذهب خود تبری جسته و آئین اسلام اختیار کرده است ؛ ولی هیچکس برای این توجیهات پوچ ارزشی قائل نبود . کلیه ارامنه ، هیأت روحانیون مسیحی ، و بطریق مقیم اصفهان از این پش آمد شوم سخت مبہوت و متغیر گشتند . اینان متوحش بودند که مبادا بجبر و عنف ضعفای توده ملت مسیحی از جاد در برود ؛ ولی از لطف یزدان بهیچوجه چنین سانحه هایلہ ای پیش آمد نکرد . صدر اعظم بزرگان قوم را احضار و اظهار داشت :

« شاهنشاه اشتیاق وافر بتغییر مذهب مسیحیان دارد ؛ اما خود شخص من ، در صورتیکه شاهد اختیار طریق حق و اسلامیت شماها باشم ، عظیمترین سعادت دورهٔ صدارت من خواهد بود... »
زعمای قوم متوحش و لرزان چنین جواب دادند :

« اعلیحضرت یکدنیا بندگان مسلمان دارد ؛ ما از الطاف همایونی انتظار داریم که اجازه فرمایند پست ترین بندگان ایشان در آئین حضرت عیسی ع همچنان بزندگی خود ادامه دهند ، و در کلیساهای خویش که اغلب

اوقات غیر از طول حیات شاهنشاه و وزیران ایشان استدعایی از درگاه الهی ندارند، مشغول انجام فرایض خود بشوند. «
آنگاه متذکر شدند:

« در صورتیکه ما بآئین اسلام در آئیم، عمال و نمایندگان تجارتنی ما که در اروپا مشغول فعالیت هستند، بایران مراجعت نخواهند کرد، و بدین طریق خسارت عظیمی متوجه ثروت دولت و مملکت (ایران) خواهد گشت، مضافاً بر اینکه سلاطین مسیحی مانع تجارت و فعالیت آنان در قلمرو خود خواهند بود. »

دیگر در اینمقاله بحث بیشتری بمیان نیامد، و از طرف اولیای امور کشور، آرامنه تحت فشار قرار نگرفتند.

مبلغین خارجی مقیم اصفهان، بعد از مشاهده این
توطئه مسیو نرهای
خارجی پیش آمدهای ناگوار و نامناسب به بطریق (۱)

تلقین کردند که برای صیانت ملت خود از سلاطین مسیحی استمداد و استعانت کند و او نیز این توصیه را بسمع رضا قبول کرد. در اینمورد نظر مرا نیز خواستند، که اظهار داشتم:

« بایستی در مسأله اعزام هیات نمایندگی باروپا و موضوع ارسال مراسلات، و عواقب و نتایج اینقبیل اقدامات بسیار اندیشید، زیرا ممکن است که در نتیجه ضبط و توقیف نامه‌ها و یا خیانت یکی از خود مسیحیان موضوع بر ملا و آشکار بشود، و یا اینکه بالاخره در نتیجه اقدامات سلاطین مسیحی دایر باعزام سفیران و ارسال مراسلات بدربار شاهنشاه

ایران، عاقبت پرده از کار بیفتد؛ و بالنتیجه شاید خسران و زیان اینکار خیلی بیشتر از فایده آن باشد. مبلغین توسط فرستاده کمپانی فرانسه بگوش ارامنه خواندند که اگر پاپ حمایت پادشاه فرانسه (۱) را نسبت بآنان جلب کند، اعلیحضرت از بذل مساعدت دریغ نخواهد داشت. بدینترتیب اینک سفارش و توصیه پاپ لازم بود؛ اما جلب موافقت مشارالیه مستلزم شناسایی اختیارات مطلقه پاپ و تبعیت از وی بود (۲). بطریق پاسخ داد که برای صیانت و حفاظت ملت خود از آسیب اسلام باین پیشنهاد کردن خواهد نهاد. فی الجمله پس از مذاکرات ممتد و مفصل قرار بر این شد که بطریق نامه‌هایی به پاپ، انجمن کل تبلیغات مسیحیان، پادشاه فرانسه، مطران متصدی کل امور اعترافات بنویسد، و در مدت کوتاهی مراسلات لازم نگاشته شد.

نامه‌های بطریق موثر و سخت بود. او با عباراتی رسا و روشن سلطنت مطلقه پاپ را قبول، و تبعیت خود و رعیت خویش را از فرامین کلیسای رومی (کاتولیک) اظهار میداشت، و استدعا میکرد که بنام خدا ویرا کمک و مساعدت موثر و عاجلی کنند. اما این اقدامات و اعزام هیأت نمایندگی از طرف بطریق باروفا برای ارامنه سودی نبخشید، چون هیأت‌های مبلغین او گوستن و کرملی که بعلت دخالت ندادن آنها بجلسه مذاکرات سخت بر آشفته و حس حسدشان بشدت تحریک شده بود، به روم اعلام داشتند که این توطئه فقط برای مقاصد شخصی بوجود آمده است. بازرگانان بزرگ ارمنی وقتیکه از جریان کار اطلاع پیدا کردند،

۱- مقصود لویی چهاردهم است.

۲- ارامنه از اولیای روحانی اوج میادزین ارمنستان تبعیت میکنند.

فوق العاده بر آشفتند ، چون بیم آن میرفت که دربار موضوع را کشف و انتقام توطئه از آنان کشیده شود ، و باصطلاح کاسه سر آنها شکسته شود . در حقیقت هم سیاست شیخعلیخان صدراعظم سخت وحشتناک بود ، چون مشارالیه مسلمان متعصبی است ، و نسبت بمسیحیت سخت متنفر می باشد ، و چنان می پندارد که کشور ایران در نتیجه وجود مسیحیان پلید و نجس شده است ، بهمینجهت مایل می باشد که کلیه سکنه بمسیحی و حتی خارجیان را از مملکت بیرون کند (۱) .

بازرگانان عمده جلفا بدینوسیله اغتنام فرصت راهبه های فاحشه کرده ، بطریق خود را تحت فشار قرار دادند تا در هیأت جامعه روحانیون و مخصوصاً زندگانی زشت و پلشت راهبه های فاحشه تجدید نظر کند . فساد و فحشای این گروه شهره آفاق و معروف خاص و عام بود ، و حتی علاوه بر فسق و فجور خود ، موجب گمراهی دیگران و مسبب فتنه و فساد بیشمار دیگر بودند . چون ریشه های مرض بسیار عمیق و تباهی صورت عام بخود گرفته بود ، راهبه ها را بخانه اولیای خویش برگردانند و دیر مذهبی را تابع قوانین عرف کردند . آباء مبلغین کز ملی بمن اطمینان میدادند که این اصلاحات بر حسب نقشه و پیشنهاد آنها صورت گرفته است .

در بیست و پنجم ، بعنایت الهی معامله خود را ختم معامله با ناظر
با ناظر تمام کردم . زرگرباشی موضوع را در بار شاهنشاهی
فیصله بخشید . دیگر نمیخواهم وارد جزئیات

۱- سیاست شیخعلیخان فقط و فقط مولود دخالت ناروای ایادی استعمار از قبیل میسیونرها و بازرگانان سودپرست و سارق خارجی در امور ایران و معاضدت اتباع مسیحی با آنان بوده است .

حقه ها و حيله ها ، و عد و عيدها ، و مشاجراتي كه در مدت ده روز برای پائين آوردن بهای جواهرات انتخابی شاهنشاه بعمل آمد ، و مرا سخت فرسوده ساخت ، بشوم . لطايف الحيلي كه ناظر برای وصول بمقصود خود طرح میکرد ، در نظر من بسيار شرم آور بود ، و چنان مرا خسته ساخته بود كه ديگر نمیدانستم اين تدابير تصنعی است و يا اينكه عين حقيقت و خير مطلق میباشد . من باو گفتم بجای داد و فرياد خوبست كه خود جواهرات مرا مسترد بدارد . ولی او بخشونت چنين پاسخ داد :

« کالا را چه خواهید كرد ؟ من باب هرگونه معاملات را بروی شما خواهم بست و حتي مانع انتقال و فروش آن در هزدستان خواهم بود . »
 من جواب دادم كه بهيچوجه از اين مراتب عدل و نصف جنابعالی بيمی ندارم . نکته اي كه بيش از پيش چنانكه خودش میگفت ، موجب خشم و غضب وی بود ، آن بود كه من در تمام موارد مذاكرات خود مدام بموضوع موافقت (بيست و پنج درصد) متوسل بودم و بهيچوجه از آن دست نميكشيدم . اينك ساعت پيش از ختم معامله ، ناظر چنان آشفته و خشمناك گشته بود كه ميخواست مرا بخورد ، و اگر من با آداب و اطوار ايرانيان در اين قبيل موارد خوب آشنایی نداشتم ، چنان تصور ميرفت كه اين جوش و خروش عظيم بعواقب سوء و نا مطلوبی منجر شود .

موضوعی كه خیلی بيشتر موجبات تالم مرا فراهم میآورد ، آن بود كه در باريان حاضر در جلسات مذاكرات ، خيال ميكردند كه من نيز برسم بازرگانان مشرق زمين حقيقت را درميان نهاده ام ، و اينك عناد و لجاج ميورزم و يا اينكه ميخواهم سود سرشاری ببرم ، لذا مرا سرزنش ميكردند و چون از حرف اول خود دست بردار نبودم ، مذبذمت مينمودند . ناظر

که دید بهیچ طریق کامیاب نشد، چنان وانمود کرد که میخواهد جواهرات را پس بدهد؛ و بهمین منظور دستور داد هر چه بود حاضر ساختند تا برآیم تحویل دارند. هنگامیکه من میخواستم کالای خود را مسترد سازم مشارالیه از طرف شاهنشاه احضار شد، و هنگام خروج کلمه ای بگوش زرگر باشی فروخواند. این شخص که يك پیرمرد خوب و شریفی بود، مرا باطاق جداگانه ای برد و چنین گفت:

« وقت آنست که معامله پایان بپذیرد. من خودم نیز از اینگونه تظاهرات ریاکارانه خسته شده ام. شما نیز اندکی از حق خوددلواینگه هر قدر مسلم باشد، بگذرید و با ناظر کارد را باستخوان نرسانید. در نظر بگیرید که او میتواند وسایل فروش دیگر جواهرات شما را هم فراهم بیاورد. این قطعات عظیم و گرانبها را اگر پس بگیرید، بکجا خواهید برد؟ بمن اعتماد کنید، و اجازه بدهید که مبلغ متنازع فیه را بین طرفین تقسیم کنم. شما هزار و هفتصد تومان میخواهید، ناظر نیز هزار و دوست تومان میخواهد بدهد؛ من معامله را بهزار و پانصد فیصله خواهم داد. (یعنی معادل هفت هزار پیستول). »

من چنان اشتیاق زاید الوصفی باختتام معامله داشتم که این پیشنهاد را برضایت خاطر تلقی کردم؛ ولی میبایست باز هم مقاومت ورزید و صلابت بخرج داد. من پس از اظهار امتنان و سپاسگزاری از توجهات زرگر باشی، اظهار داشتم که ناظر بسیار حيله و حقه میزند و فوق العاده بد رفتاری میکند تا بجایی که مرا ناسزا میگوید. ولی او با يك حالت طنز و تحقیر چنین پاسخ داد: « باین چیزها ارزشی قائل نشوید، » بوخ

نیدی! (۱) کردار و گفتار این رجل عالیمقام میل خنده شدیدی در من پدید آورد. من جواب دادم مبلغی که جنابعالی میخواهید پائین بیاورید درست نصف سود موعود و مقرر میباشد، بعلاوه بایستی پنج درصد هم از بابت مالیات به خزانه تسلیم شود، دو درصد نیز حق شما است، و آنچه که بناظر لازم است داده شود بالغ بر بیش از دو درصد خواهد بود. زرگر باشی در جواب گفت که این معامله از حقوق پنج درصد معاف خواهد بود؛ و بالاخره بعد از مدتی گفتگو من بقول و قراردادوی رضایت دادم.

بعد از یکساعت ناظر برگشت. زرگر باشی
 علت فتور در تجارت
 بشدت و اصرار تمنی کرد که مشارالیه جلوتر
 جواهرات

بیاید، تا با يك بهای منطقی معامله ختم بشود
 و مبلغ هزار پیستول از بابت زحمات من که البته خیلی بیشتر ارزش دارد، اضافه شود. ولی ناظر باز هم با يك حالت تصنعی بهوی چنین گفت: «شما ضمانت میکنید که جواهرات اینقدر ارزش داشته باشد؟ پس چرا پنجاه هزار فرانك تقدیم کرده بودید ولی اینك هفتاد هزار بالا میبرید.» زرگر باشی چنین پاسخ داد: من کالا را ببهای روز پایتخت قیمت کرده‌ام و ارزش واقعی آنرا در نظر نگرفته‌ام. پس از فوت شاهنشاه فقید (شاه عباس ثانی) رکود عظیمی در تجارت پدید آمده و بهای جواهرات يك نیمه تقلیل پیدا کرده است. و من بدون آنکه بنفاست و زیبایی و حسن انتخاب گوهرهای مورد نظر توجهی داشته باشم بارعایت کاهش اخیر آنرا ارزیابی کرده‌ام» باز هم مذاکراتی درباره عطایائی که

۱- «که خورد!» از فحوای عبارت چنان معلوم میشود که مکالمه بزبان ترکی آنرا بجائی

من از شاهنشاه انتظار داشتم بین آندو بعمل آمد. بالاخره، زرگر باشی دست مرا بگرفت و روی خود را بطرف ناظر برگردانید و گفت: «من قول شما را دایر پرداخت هزار و پانصد تومان با یکدست خلعت شاهانه و یکرأس اسب به آقا شاردن ابلاغ میکنم و او نیز این اشیاء را بعلامت پرداخت کامل و درست وجوه جواهرات خریداری شاهنشاه، قبول میکند.»

ناظر فی المجلس دستور داد دو سکه هیجده شاهی بیعانه برایم پرداخت کرده آنگاه مرا بنزدیک خویش خواند و درحالتیکه گره ابرو و چین جبینش در یک چشم بهمزدن باز شده بود، با یک قیافه بشاش و آرام بمن چنین گفت: اینک هر گونه بهانه و ایراد و اعتراض ازین رفت. من و تو میتوانیم آشکاراً دوست یکدیگر باشیم. من که افتخار کلیدداری اموال و دارایی شاهنشاه را دارم، ناگزیرم که با شما چنان رفتار کنم. و اگر طور دیگر عمل میکردم، نانی که برایم میدهد، بمن حرام بود مضافاً براینکه ممکن است سربنیست شوم، اما من شما را بسیار دوست میدارم و مراتب مودت من نسبت بشما در آتیه بشبوت خواهد رسید. بعد از این بیانات محبت آمیز و مهرانگیز، اظهار داشت: اگر شما مایل باشید، میتوانید بعنوان اجاره دار کل گمرکات خلیج فارس حواله بگیریید، این عمل بسیار بنفع شما تمام خواهد شد، چون شما قصد عزیمت به هندوستان دارید، بدینطریق وجوهات شما کاملاً ببندر عباس انتقال خواهد یافت، و شما سهل و ساده در آنجا پول خود را بعرشه کشتی خواهید برد.»

من قبلاً در باره وجه حواله اندیشیده بودم، و درحقیقت برایم بسیار

مناسب و خوب بود که آنرا در بندر عباس تحویل بگیرم ، اما بیم داشتم که مبادا در فاصله پنجاه روزه دچار سوء نیت و یا غرامتی بشوم ، یعنی ناگزیر بپرداخت هدیه‌ای و یا متحمل دیرکرد و تأخیر ممتدی گردم . لذا تقاضا کردم که حواله من بعنوان هلندیان صدور یابد ؛ ناظر باکمال میل و رضایت این تقاضا را اجابت و مرا قرین امتنان ساخت . خیلی دیر وقت بود که من از منزل مشارالیه کامیاب و کامکار بیرون آمدم ، و شکر خداوند را بجای آوردم ، که دچار هیچگونه مخمصه محتملی نشدم . هنگام خروج ناظر برایم توصیه کرد که مادام که در پایتخت مشغول تجارت هستم ، او را فراموش نکنم مخصوصاً همه روزه موقع ناهار ملاقاتش نمایم .

ممکن است تشریح مذاکرات و تفصیل مباحثات

يك استنتاج
روانشناسی

ناظر برای قارئین موجب ملالت باشد . اما من

تعمداً بتفصیل پرداختم ، چون معتقدم که اینگونه

حکایات نبوغ و دهای (خصوصیات روانشناسی) کشور را در نظر عقلا و دانشمندان بهتر و بیشتر از توصیف و تعریفات دقیق و مستقیم ، روشن و عیان میسازد . در تمام دربارهای مشرق زمین بدستی و دنائت بمنتهای شدت حکمفرما میباید ، و حتی در دربار مغول کبیر (هندوستان) من خیلی نکات بدتر و وپست تری مشاهده کرده‌ام ، اگرچه این دستگاه مرکز ثروت و مکنّت تمام جهان بشمار میرود .

چهارصد هزار لیره دریست و ششم ، ناظر جشن عروسی پسر بزرگ هزینّه يك عروسی خویشی را که مقام خوانسالاری داشت با دختر

دیوان بیگی، یعنی محمد حسن بر گزار ساخت این شخص شاغل ریاست کل دیوان است که یکی از مناصب بسیار بزرگ مملکتی است. دیوان بیگی بسیار جبار و حریص مال و منال میباشد. او مسیحیان و یهودیان و بیگانگانی را که بچنگش می افتادند، نابود میساخت، و محال بود که پای پولی در میان باشد و اوحق و حساب خویش را نستانند و لوائنکه این وجه کاملاً محقق و مسلم و در حکم وحی منزل باشد. اما يك شخص عمیق و با مغز و جدی و فعال است، و آدم بسیار لایقی میباشد. جشن عروسی چهارده روز ادامه داشت. سه روز نخست مخصوص اقوام و خویشان عروس و داماد بود، روز چهارم برای پذیرایی از رجال دربار اختصاص داشت، پنجم برای مقربین حضور شاهنشاه بود، ششم برای سران سپاه بود، هفتم مختص دو مجتهد اعظم و عالیمقام بود. از صدر اعظم در روز هشتم پذیرایی بعمل آمد، و فردای آنروز شاهنشاه تشریف فرما شد. دهم مخصوص مہر دار و دبیران همایونی بود. یازدهم بدانشمندان و علمای بزرگ اختصاص داشت. در چهار روز اخیر نیز، دیگر متعینین و متشخصین را دعوت کردند، بطوریکه تمام افراد و اشخاص محترم و مبرز دربار و پایتخت در جشن مزبور شرکت کردند. میگویند که خرج این مجلس سرور برای ناظر بیچاره صد هزار لیره (فرا نك طلای فرانسوی) تمام شد، که قسمت عمده آن هزینه هدایای مخصوص مدعویین بود. فی المثل آنچه که تقدیم حضور شاهنشاه شد، بیست هزار اکو ارزش داشت. در همانروز ناظر لطف فرموده مرا نیز بیاد آورد؛ و برایم گل و شیرینی و میوه های بسیار عالی فرستاد.

داستان اتهام حاکم قندهار

درسی و یکم ظلی خان (۱) حاکم شهر و استان
قندهار که متهم بشرکت در غارت کاروانی بود ،
باصفهان آورده شد . این کاروان بصوب هندوستان

میرفته و حامل چندین میلیون کالا بوده است . مشارالیه را تحویل
کلاتر که دژبان کل شهر است ، کردند . زندانی فقط يك امر برداشت ،
و خودش هم زیر غل مخصوصی (۲) قرار داده شده بود . این دستگاه در
ایران از سه قطعه چوب چهار گوش که بشکل مثلث قرار داده میشود ،
تعییه گشته است ، و درازای یکی از آنها تقریباً مضاعف قطعات دیگر
است . گردن مجرم را در این مثلث قرار میدهند ، و دستش را درمنتها
الیه قطعه درازتر تیر ، در میان تکه تخته نیمدایره ای که میخکوبی شده
است ، بند میکنند .

در اول سپتامبر ناظر فرمان حواله وجوه مرا
بعنوان هلندیان تسلیم داشت ، و اینك مفاد آن

فرمان برات

درج میگردد :

هوالله

« طبق این فرمان شاهنشاه جهان ، که خطاب بمیهمانان اروپایی
خویش شرفصدور مییابد ، صریحاً امر میشود که از بابت وجوه ابریشم
تحویلی به آنان طی دو تقو زایل ، مبلغ هزار و پانصد تومان ضرب تبریز به
آقایان شاردن و ریزن (۳) ، بازرگانان اروپایی ، عمدةالتجار اروپائیان

۱- Zuel can ، ممکن است مختصر زلفعلی و یا ذوالفقار هم باشد .

۲- Carcan

۳- Raisin

دروجه جواهرات مندرج درظهر همین فرمان همایونی، پرداخت کنند. این گوهرها توسط ناظر معظم و عالی مقام دولته خانه اعلیحضرت شاهنشاه بنظر کیمیا اثر همایونی رسیده و حسب الامر مبارک شاهانه بابتیاع آنها اقدام شده است. دراجرای دستور مبارک همایونی، آیت نجابت، مقرب حضور شاهنشاه، زرگرباشی مأمور ارزیابی جواهرات مزبور شده، وبا استفاده از نظریات و آراء گوهریان ماهر و کارشناسان قابل دارالسلطنه اصفهان بتقویم آنها پرداخته اند: وبمبلغ هزار و یکصد و هشتاد و شش تومان و بیست و هشت عباسی ارزیابی کرده اند، ولی چون آقایان شاردن وریزن با این تقویم بها بیچوجه موافقت نکردند و گفتند که نظر بقیمت خرید و لزوم يك سود قلیل و مناسب، نمیتوانند بکمتر از هزار و پانصد تومان متاع خویش را بفروشند؛ بنا بفرمان اعلیحضرت همایونی بدون توجه بارزیابی گوهریان، برای رضایت خاطر کامل آقایان فروشندگان، قرار شد که این جواهرات بخزانة همایونی انتقال یابد، و تسلیم حضور انور اعلی بیهمتای مقرب آستان مبارک شاهنشاه اعظم، زائر حرمین شریفین، ریش سفید و مباشر کل حرم اعلیحضرت همایونی بشود، و معظم له امتعه مزبور را مطابق صورت مندرج در ظهر همین فرمان تحویل بگیرد. بایستی مستحضر باشند که تمام این مراتب بدقت وصحت هر چه تعامتر اجرا و انجام یافته است؛ و معامله مزبور مورد تصویب واقع شده و در حساب مربوطه منظور شده است. تحریراً فی شهر جمیدی الاولی، سنه هزار و هشتاد و چهار.

درظهر فرمان که در پك برك كاغذ بزرگ نگاشته شده بود، در

وسط صورت جواهرات ، درصدر کیفیت و قیمت آنها ، و در طرفین امضاء های وزیران و عمال عمده ای که گسه متصدی نظارت در دارایی شاهنشاه میباشند ، درج شده بود . صدراعظم چنین نگاشته بود :

هوالله

« حسب الامر شاهنشاه اعظم امضای ظهر قایم مقام اسعد و اعلی و اقرب دولت ، شیخعلیخان امین اعظم و افخم و اعز شاهنشاه (۱) رموف و رحیم نگهبان و نخست وزیرا عز و اعظم ممالك روی زمین . »
درست در زیر و نزدیک امضاء ، مهر و سجع صدر اعظم نقش شده بود . این سجع مثل صحنه شاهنشاه طغرا خوانده میشود ؛ و عبارتست از ترکیب حروف متعدد عربی که من حیث المجموع پنج لغت تازی میباشند و مفهومی بدینقرار است : فتوکل بعون الله تعالی فی کل امورالدینی (۲)
امضای دوم متعلق به ناظر بود با این عبارت :

« امضای ظهر جناب اجل اسعد اعز نجفقلی بیك ، مباشر کل دارایی همایونی ، قایم مقام شاهنشاه ، مقرب حضور اعلی حضرت ، ناظر اعظم دولتهخانه شاهنشاهی . »

در قسمت وسط ورقه ، در حاشیه دست راست ، مهر و امضای میرزا-کبیر ، مفتش کل خالصه ، با این عبارت ثبت شده بود :

« این فرمان از قلم (نظر) مفتش مالیه گذاشته است . »

در قسمت چپ ، باز هم در حاشیه ، مهر و امضای میرزا قاسم ، بازرس دفاتر

Roi des Rois ، و این نخستین بار است که در کتاب شاردن ، البته آنها از طرف

خود ایرانیان ، لغت شاهنشاه ، استعمال شده است .

۲- عبارت سجع ساخته مترجم و نویسنده این سطور است ، مطابق ترجمه ای که شاردن

از آن بفرانسه کرده است .

ثبت اداره کل محاسبات ، با این عبارت درج شده است :

« این فرمان ملاحظه شد . »

در ذیل امضاهای مزبور ، سه امضای دیگر نیز وجود داشت ، بدین شرح : نخست اسمعیل بیگ ، ناظر ، یا مفتش دیوان محاسبات ، با این عبارت :

« این فرمان در دفتر ناظر تصویب و تأیید شده است . »

دیگر محمد جعفر عضو مقدم دیوان محاسبات : « این فرمان در دفاتر ثبت کشور ، درج شده است . » . سومی : میرزا ابوالحسن ، تعویلداد کل : « این فرمان ثبت شده است . »

توضیحات : دو نقو زایل ، یکی از سالیان دوازدهگانه است که در ادارات مالیه ایران ، معمول و متداول میباشد . تاتار ها (مغولان) در ممالك متصرفی خویش و کشورهاییکه تحت نفوذ علمی آنان واقع شده است ، این اصطلاحات را بوجود آورده اند . در مجلدات آینده ، در فصل ستاره شناسی بتفصیل از آن صحبت خواهد شد .

ضرب تبریز - معمولاً همیشه در قراردادها قید میشود که پرداخت بمسکوکات ضرب تبریز خواهد بود . چون سکه هائیکه در این شهر بزرگ زده میشود ، از لحاظ عیار و خلوص سخت مشهور میباشد و بر مسکوکات دیگر بلاد برتری دارد ؛ ولی بطور کلی این اصطلاح « فورمالیته ای » (صورت ظاهری) یش نیست ، چون سکه های دیگر شهرهای ایران نیز همانطور رواج کامل دارد .

حرمین شریفین - مقصود مکه معظمه و مدینه مکرّمه است که ارض اقدس مسلمانان بشمار میرود .

ریش سفید - ایرانیان محترمین قوم را بدین عنوان میخوانند . اما موضوع شایان توجه آنست که این عنوان در این فرمان بیک کسی اطلاق شده است که نه ریش دارد و نه خواهد داشت ، یعنی خواجه است . اما این عنوان غالب اوقات با کثر اشخاص و حتی زنان و دختران عالی مقام نیز داده میشود . ماخذ و مبنای اصطلاح آنست که مردمان مشرق زمین خیلی بیشتر از تمام ملل روی زمین برای سالمندان و پیران ، احترام دارند . حرم - عمارت مخصوص زنانرا در ایران حرم ؛ یعنی حظیره مقدس و محترم خوانند .

پنجاه پیستول ناظر فرمان مزبور را بسرعت تمام تسلیم من کرد . اگر من شخصاً میخواستم آنها بگیرم ، بیش از یکماه جریان کار طول داشت ، و بیشتر از پنجاه پیستول میبایست خرج بشود چون مشارالیه اغلب اوقات در فرصتهای مناسب مرا مورد مهر و محبت خویش قرار میداد ، من نیز مراتب امتنان و سپاسگزاری خود را از این الطاف برایش معروض داشتم . در همانروز يك مساعدت شایان توجه دیگری هم درباره من مبدول داشت ، و مقداری از جواهرات را بمبلغ هفت هزارا کو بزرگانی که دعوت کرده بود ، خریداری کردند . او تمام قطعات کم قیمت جواهرات مرا پیش خودش نگه داشته بود و با وقاحت تمام که از شخصیت و مقام چون او بی بسیار مستعبد بود ، دستور میداد بنام من آنها را در خانواده های بزرگ بفروش برسانند ؛ و هنگامیکه برای يك قطعه طالب خوبی پیدا میشد او بلا درنگ آنها بقیمت کمتر از قیمت مطلوب از دست من خارج میساخت . او همیشه تاکید داشت که قطعاتی

راکه شاهنشاه دیده است ، هرگز نفروشم ، چون ممکن است آنرا دوباره بخواهد ؛ ولی بعد فهمیدم که چه نیم کاسه‌ای در زیر کاسه بوده است .
 روز سوم که ناظر از شاهنشاه پذیرایی بعمل می‌آورد ،
 پذیرایی ناظر از
 شاهنشاه
 من برای تماشای تدارکات و مقدمات از سپیده

صبحدم ، بمنزل مشارالیه شتافتم . کاخ پذیرایی
 وی کاملاً در جوار قصر سلطنتی واقع شده است . سرتاسر معبر شاهنشاه
 را شن ریزی کرده بودند ، یکطرف راه پوشیده از زربفتهای طلایی و
 حریر بود ، طرف دیگر با ازهار و ریاحین آراسته شده بود . کاخی که
 برای پذیرایی شاهنشاه اختصاص یافته است ، از حیث جلال و شکوه ، و
 نفاست و نظافت عدیم‌النظیر میباشد . این عمارت بزرگ در يك باغ کم
 وسعت ولی بسیار زیبایی واقع شده است . در وسط باغ يك حوض بزرگ
 آب دیده میشود که از مرمر سفید شفاف و درخشانی ساخته شده ، و در
 حواشی آن فواره‌هایی بفواصل چهار انگشت تعبیه گشته است . در
 اطراف حوض قالبهای ابریشمی زربفت گسترده شده و ناز بالشهای زربفت
 بسیار گرانبهایی ، برای نشستن گذارده شده است . تالار بزرگ پذیرایی
 که در میان آن نیز يك حوض چهار گوش مشاهده میشود ، و چهار فواره
 آب از میانش درجهیدن است ، با فرشهای زربفت و ابریشمی بسیار عالی
 و عدیم‌النظیر مفروش گشته و دورادور آن ناز بالشهای نفیس و ظریفی نهاده
 شده است . در چهار طرف حوض چهار دستگاه معمر نقره مطالای فوق -
 العاده بزرگ در میان هشت مجری مربع عاج مذهب میناکاری شده قرار
 داشت و بوی خوش میپراکند .

درسرتاسر تالار انواع و اقسام مربا و شیرینی در سینی ها و ظروف بزرگ مخصوص چیده شده است ، و دور تا دور سینی ها را بطریهای عرق و شراب و انواع و اقسام مشروبات معطر و مطبوع زینت بخشیده بود . شامگاهان در وسط بوستان مراسم آتش بازی مفصلی برگزار گردید . همیشه در ضیافتهاییکه بافتخار پادشاهان ایران برپا میگردد ، تفریح آتش بازی دیده میشود .

شاهنشاه تمام شب را در ضیافت بنوشیدن و تیراندازی و تفریحات دیگر گذرانید . مقریین حضور همایونی بتعریف و تمجید زور بازوی شاهنشاه پرداختند ، و معظم له نیز در نتیجه توصیف و تحسین اطرافیان چنان تهییج شد که چند فنجان زرین میناکاری شده را که بضامات سپر آهنین بود ، برداشته در میان انگشتان یک دستش یکی پس از دیگری تا کرد ؛ اینقدر توانایی تقریباً باور نکردنی است ، راستی هم قد و قامت ، هیکل و هیبت این پادشاه (شاه سلیمان صفوی) فوق العاده شایان توجه است . شاهنشاه در سپیده صبحدم دستور داد که ویرا بکاخ همایونی انتقال دهند ، چون در نتیجه افراط در خوردن و نوشیدن قادر نبود که سوار اسب بشود ، و یا پیاده راه برود . رجال و بزرگانی که در مهمانی شرکت داشتند چنان مست و مخمور و خسته و فرسوده بودند که اکثرشان هنگام مراجعت بمنزل چون قادر بر اندن مرکوب نبودند ، همچنان در کوی و برزن در مقابل دکانین بخواب رفته بودند . ناظر که فی الفور از ماجرا آگاه گشت ، دستور داد قراولان و یسااولان در آنحدود پیاسداری و پاسبانی بپردازند ، تا کسی بمحترمین مذکور نزدیک نشود ، و آنانرا چنان آشفته و پریشان نیند .

در چهارم ، فرستاده کمپانی هند شرقی فرانسه ،
 عریضه سفیر فرانسه
 بصدر اعظم
 عریضه ای بحضور ناظر تقدیم داشت و تقاضای
 شرفیابی بحضور همایونی کرد ؛ در ششم بصوابدید
 این وزیر ، عریضه مشابهی بصدر اعظم ، تسلیم کرد که « ترجمه » آن نقل
 می شود :

هوالله

عریضه دعاگوی صمیمی وجود مبارک ، فرستاده کمپانی هند شرقی
 فرانسه :

« بانهایت توقیر واحترام بحضور انور انجب اکرم صدر عالی مقام ،
 رکن رکن ممالك محروسه ایران ، قائم مقام عالیجاه دوران ، برگزیده
 مقام سلطنت ، مقرب حضور اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه فلك پایگاه
 جهان معروض میدارد که پس از ورود خود بدار السلطنه اصفهان ، مشمول
 عواطف و عنایات بیدریغ جنابعالی و دیگر رجال و بزرگان دربار همایونی
 مخصوصاً ناظر ، ومباشر اعظم دولتخانه شاهنشاهی ، که تمام مایحتاج
 زندگانی این ذره بیمقدار را بنحو احسن تامین فرموده است ، واقع
 شده ام . چون اعلیحضرت پادشاه قدر قدرت ، مخدوم متبوع من بنده با
 سلطان هلند در حال جنك میباشد ، و بهمین جهت دریانوردی سخت
 خطرناك گشته است ، و دعاگو مستدعیات زیادی از دربار فلك پایگاه
 همایونی دارم ، لذا استدعا میشود لطفاً مقرر فرمایند که شرفیاب آستان
 خلد نشان همایونی شوم ، وعرایض و تمنیات خود را بعرض مبارک شاهنشاه
 فلك پایگاه وسپهر رکاب برسانم . دعاگو از الطاف و عنایات جنابعالی

انتظار دارد که بتواند عنقریب مراسلات و هدایای خود را بنظر کیمیا اثر همایونی برساند و مورد لطف و عنایت واقع شود ؛ و موجبات ورود خود را بسمع مبارك آن جناب که منبع مطلق نجات است ، معروض بدارد .

امر امر مطاع عالی است .

مفهوم جمهوریت توضیحات : « سلطان هلند » ، بطور کلی حکومت در ایران جمهوری در ایران و کلیه ممالک شرق و خاور دور مفهومی ندارد . در این کشور حکومت مطلقه و مستبدانه رواج دارد ، بطوریکه معنای يك دولت مقتدر متشکل با اراده افراد و اشخاص متساوی الحقوق ، و مفهوم حکومت مقدس و قرین سعادت قوانینی که مانع استبداد و مطلقیت سلاطین بشود ، مطلقا مجهول است . در مشرق زمین مردم به یوغ مطلقیت يك فرد که هوا و هوسهای وی حکم قانون را دارد ، اعتیاد پیدا کرده اند . هلندیان برای اینکه مبادا برخلاف آداب و رسوم متداول رفتار شود ، همیشه کشور خود را مثل ممالک دیگر محکوم يك سلطان مستبد قلمداد میکنند ، و معمولا هنگامیکه سفیری بدربار ایران اعزام میدارند ، مراسلات تقدیمی را بنام حاکم کل باتاویا و یایکی از سلاطین اورانژ ، تسلیم میکنند . چنانکه نخستین سفیران هلندی که به هندوستان اعزام شدند ، بنام پادشاهان اورانژ ماموریت داشتند (۱) .

صدراعظم از فرط علاقه فرستاده کمپانی فرانسه به ناظر .

مطلق وی بمشارالیه وعدم توجه بنخست وزیر ، مکدر بوده .

در اوقاتی که

۱- هلند سال هزار و پانصد و هفتاد و نه حکومت چه

ده و شیرینی و مربا

مساعدی به سفیر اظهارداشت و بترجم گفت :

« مساعی لازم در پیشگاه شاهنشاه بنفع کمپانی فرانسه ، مبذول خواهد افتاد . »

درنهم ، ناظر علی الصباح بهمراهی یکی از برادران ختنه سوران حاکم کل ارامنه اصفهان خود و یکی از مقریین حضور شاهنشاه بمنزل حاکم کل تازه مسلمان جلفای اصفهان رفت . عده کثیری از مقامات عالیہ روحانی پایتخت نیز در خانه مشارالیه تشریفداشتند . مراسم ختنه حاکم برگزار شده بود . یکنفر جراح مخصوص مجتهد - اعظم دریک اطاق مجاور تالار پذیرایی صاحبخانه را عمل کرد . بعد از انجام مراسم مزبور ویرا بنام محمدپیری خواندند .

بلافاصله پس از عمل او را بگرمابه بردند ؛ و هنگام خروج از حمام البسه سفیدنوی بتن وی کردند . طی این تشریفات حضار بمناسبت گرویدن حاکم کل ارامنه بآئین اسلام دعا میخواندند و بافتخار مذهب محمدی سلام و صلوات میفرستادند و از درگاه احدیت استغاثه میکردند که تمام مسیحیان ایران بمذهب حق هدایت شوند . بعد از دو ساعت سور مفصلی برای مدعوین ترتیب داده شد . این ناهار درخانه آقازمان ، مباشر مادر شاهنشاه تهیه شده بود ، چون اعضای خانواده حاکم تازه مسلمان هنوز بآئین اسلام تشریف نجسته بودند و ناپاک بشمار میرفتند .^۱ بعد آقازمان صبیبه خود را بعقد ازدواج محمد پیری در آورد . ای اشخاص بزرگ و مسن بسیار سخت است ، و معمولاً معالجه^۱ آن میکشد ، و بعد راه رفتن ممکن میشود .

در چهاردهم ، بملاقات صدر ، یعنی مجتهد اعظم در کاخ مجتهد اعظم رفتم ؛ این شخصیت چندین بار برای خرید جواهرات جهت شاهزاده خانم خود ، دنبال من آدم فرستاده بود . در ایران دو مجتهد اعظم وجود دارد ، که یکی متصدی اموال موروته پادشاهان است و مجتهد کل خالصه خوانده میشود ، و دیگری مسئول ما ترك افراد عادی میباشد ، و مجتهد کل کشور بشمار میرود . من با مجتهد خالصه معامله و سرو کار داشتم .

این شخصیت تمام جواهراتی را که من برایش عرضه داشته بودم با دقت و اشتیاق تمام معاینه و ملاحظه کرد ، سپس تمام قطعات را در یک سینی نقره در مقابل یکدیگر چید و آنرا برای تماشای شاهزاده خانم خویش به سرای (حرمسرا) برد . من میخواستم مرخص شوم ، ولی او مرا بتوقف واداشت و برای اینکه کسل نشوم بدونفر از کارکنان خود دستور داد که مرا بتماشای کاخ خویش مشغول کنند . ساختمان این قصر در شرف اتمام بود ، ولی هنوز دوست نفر کارگر بطور دائم در آنجا مشغول فعالیت بودند ، و مسلم بود که عنقریب یکی از عمارات عالیه اصفهان خواهد شد . برحسب تخمین معماران ساختمان این کاخ چهار صد هزار لیره خرج داشت . ولی بعداً شنیدم که خیلی بیشتر از مبلغ مزبور هزینه آن شده است .

من در اینجا فقط از قسمت مخصوص مردان عمارت بحث میکنم ، در صورتیکه بخش دیگر که بزنان اختصاص دارد خیلی بزرگتر و باشکوه تر میباشد و بیشتر از قسمت مردانه خرج آن شده است . در اوقاتی که من مشغول بازدید قصر مجتهد بودم ، شربت و قهوه و شیرینی و مربا

برایم عرضه کردند ، و پذیرایی فوق العاده مجالی از من بعمل آوردند ، باید در نظر داشت که تعریف مزبور را من برای محیط يك كشوري بیان میکنم که در آن خصیصه نوازش و مهربانی مافوق تمام ممالك عالم حکمفرما میباشد . من بسیار خوشحال و راضی بودم ، و این مسرت خاطر بیشتر ناشی از امیدی بود که بانتخاب و خریداری قطعات جواهر از طرف شاهزاده خانم داشتم ، و مسئله پذیرایی کمتر مورد توجه من بود ؛ چون میدانستم که در ایران همه چیز از روی نقشه و از لحاظ منافع خاصی ، انجام و اجرا میشود . بعد از دو ساعت خواهها در دوسینی تمام جواهرات را برگردانیدند ، و یکی از آنها محتوی قطعات منتخبه شاهزاده خانم بود ، و من صورت قیمت آنها را با سینی مزبور بدست حاملین سپردم . هنگامیکه میخواستم سوار اسب خود بشوم ، مجتهد مرا احضار کرد و پیش خود بشانید ، و درباره اروپا و مخصوصا علوم و فنون مغرب زمین بمذاکره پرداخت . در ساعت يك شب ، مرا مرخص فرموده و کسانی را بمشایعت من گماشت .

در پانزدهم ، میدان شاه را ازد کاکین و دستفروشان نفوذ عمیق عامل که معمولا در آنجا بدادوستد میپردازند ، خلوت انگلیس در وزیران کردند ؛ چون شاهنشاه میخواست روز بعد بافتخار کلیه سفیران و فرستادگان مقیم دربار اصفهان بارعام دهد . میدان را نظیف کردند و کلیه معابر آنرا مسدود نمودند ، تا کسی وارد نشود . صدراعظم توسط مهماندار باشی که رئیس کل تشریفات و راهنمای سفیران است ، بکلیه نمایندگان خارجی اطلاع داد که باهدایای خود برای شرفیابی

آماده شوند. فرستاده کمپانی فرانسه، و بعبارت روشنتر شورای هیأت نمایندگی، از این طرح شاهنشاه سخت دچار شکفتی شد، که بعموم سفرا افتخار شرفیابی داده میشود، و مخصوصا آگاهی یافت عامل کمپانی انگلیس مقیم اصفهان نیز در این مراسم حضور خواهد داشت؛ مشارالیه که صاحب نفوذ عمیقی است، وزیران ایران را در خفا راضی ساخته بود تا در مجلس شرفیابی تقدم با او باشد. فرستاده کمپانی فرانسه فی الفور عرایضی بناظر و صدراعظم تقدم و تقاضی کرد که چنین توهین ناروایی درباره وی معمول ندارند و ضمنا متذکر شد که:

« حق ملت فرانسه است که بر تمام ملل مسیحی درخاور و باختر تقدم داشته باشد. »

این عرایض بعد از آنکه در شورای وزیران مورد بررسی و مذاقه قرار گرفت پاسخ مساعدی بفرستاده فرانسه دادند. ناظر هنگام خروج از حضور شاهنشاه این جواب را بمن بازگفت و خواست که مراتب را از طرف وی به فرستاده ابلاغ کنم و متذکر شوم که تنها او حامی و پشتیبان وی بوده است. سفیر مسکوی استدلال میکرد که با توجه بوسعت قلمرو مخدوم وی، و با در نظر گرفتن این نکته که کلیه سلاطین مسیحی معظم له را بجهت علو مقام بلقب کبیر میخوانند، و بعظمتش اعتراف دارند، در مراسم شرفیابی حق تقدم و تفوق با او است. اما عامل انگلیس مدعی بود که من حامل مراسله پادشاه انگلستان میباشم. در صورتیکه فرستاده فرانسه فقط مامور تسلیم نامه کمپانی فرانسه است، و علی الاصول مراسله سلطان بر مکتوب يك هیات تجارتي تقدم دارد. »

داستان هدایا و تحف ضمن ملاقات خود با فرستاده فرانسه ، منزل مشارالیه را انباشته از تحف و هدایای مخصوص دربار دیدم که میبایستی تحویل کدخدایان منطقه گردد . ترتیب نقل و انتقال هدایا بدینشرح است :

پیشکش باشی (۱) که تحویلدار و متصدی هدایاست ، به حاکم کل پایتخت اعلام میکند که لازمست در فلان روز ، در فلان محل ، فلان مقدار آدم آماده باشند ، تا تحف و هدایای فلان سفیر را حمل کنند . حکمران کل شهر کلانتر منطقه (۲) را احضار و دستورات لازم را برایش ابلاغ میکند ، و کلانتر نیز مراتب را به کدخدایان (۳) عمده منطقه اشعار میدارد . این کدخدایان که تعدادشان بالغ بر هشت تا ده نفر است ، از هر کوی منطقه يك نفر آدم میگیرند ، البته بقدر لزوم ؛ آنگاه در معیت یکنفر مامور پیشکش باشی بمنزل سفیر میرود ، و هدایا و تحف را طبق صورت تحویل میگیرد ، و تسلیم آدمهای خود میکند . هر نفری يك قطعه میگیرد و میرود . اغلب اوقات در مراسم شرفیابی ، آنچه را که یکنفر بسهولت میتواند حمل کند ، بعهده پنجاه نفر میگذرانند . این تشریفات برای احترام و افتخار کسی که هدایا را تقدیم میکند ، برگزار میشود و بدینطریق بیش از پیش محترم و معظم جلوه گر میگردد در ثانی با این دبدبه و طمطراق عظمت و ابهت شاهنشاه بشوت میرسد ، چون مردم

۱- Pikis Naviez

۲- Commissaire de Quartier

۳- Bourgois ، ایرانیان بورژوازا کدخدا (Ket - Koda) ، در مقابل کدبانو،

می نامند که بمعنای تمثال خداوند است ، چون یکنفر رئیس خوب خانواده ، در کانون زندگمی خویش ممثل مشیت الهی در اداره کائنات است (شاردن) .



هالایہاں پل اللہوردی خان

می بینند که معظم له در نظر ملل خارجی چقدرها ، مورد احترام است و چه ارمغانهایی از اکناف و اطراف جهان بدربار ایران میرسد . بدینترتیب تحف و هدایا تا صبح فردای آنروز در تحویل حاملین میماند ، و آنگاه در ساعت مقرر در محل معین ، مشارالیه با هدیه مربوطه حضور می یابند . گاهی اتفاق می افتد که سوغاتاها هشت یا ده روز در دست حاملین میماند . شاید فکر کنند که در این مدت مدید ، در نتیجه اختلاط و ازدحام يك جماعت پانصد ششصد نفری ، چیزی کم بشود ، ولی این احتمال محال است ، و حساب درست درمی آید . در ایران کسر رفتن چیزی از متعلقات شاهنشاه غیر ممکن است ؛ و ایرانیان در اینمورد میگویند :

« دریا نیز هر چه از شاه بستاند برایش بر میگرداند . »

انگلیسان از تصمیم متخذه بنفع فرانسویان

شوخی و سخنان گفت
حق تقدم با روسیان
آگاهی یافتند . مترجم آنها که يك مرد محیل و
و مکار و محرم اسرار وزیران ، و برای اغتنام فرصت
است

در این قبیل موارد پیوسته در کمین است ، آنقدر

فشار آورد که موضوع تقدم از نو در مجمع رجال و بزرگان ، شامگاهان در حضور شاهنشاه مورد بحث و فحص قرار گرفت . بالاخره قرار بر آن شد که مراسم شرفیابی سفیران در دو مرحله برگزار شود : فردا اختصاص بمسکویها داشته باشد ، و فرانسویان و انگلیسان هشت روز بعد شرفیاب بشوند . صدراعظم پس از استدلال مفصل ، اختلاف را چنین حل کرد :

مسکوی (روسیه) همسایه ما است ، و دوست ما است ، و روابط

تجارتی و مناسبات بازرگانی بین دو کشور از زمان قدیم مدام برقرار

واستوار بوده است. ما تقریباً همه ساله میان خودمان بمبادله سفیران میردازیم، در صورتیکه دیگران را بزحمت میشناسیم. قدرت سلاطین آنها ممکن است همانطور باشد که ادعا دارند، ولی آنان بقدری از ما دور هستند که بزحمت اخبارشان بما میرسند. بهر قیمتی که باشد، بایستی با همسایگان مماشات کرد.

تجهیزات اسبان شاه در شانزدهم در ساعات هشت صبح سرتاسر میدان شاه آب‌پاشی شده، و بشرح زیر تزیین یافته بود. در کنار مدخل بزرگ کاخ همایونی، بفاصله بیست گام، دوازده رأس از اسبهای اصیل اصطلیل شاهنشاه، در هر طرفی شش رأس قرار داشت. زین و برک این بادپایان بسیار عالی و باشکوه و در سرتاسر جهان عظیم‌القدر بود. چهار دست از ساز و برک زمره نشان، دو دست یاقوت نشان، دو مزین به جواهرات الوان مخلوط با الماس، دو دیگر طلای مینا نشان، و دوی آخر از زرناب شفاف و درخشانی بود. قاج زین، قسمت قدیمی و خلفی آن و رکابها نیز همچنان مرصع و مزین بگوه‌های گرانبها بود. غاشیه‌های اسبان بسیار عریض و طویل بود، بعضی مزین به مروارید و طلا، برخی زربفت بسیار نفیس و بسیار ضخیم، و در حاشیه آراسته بگلوله‌های زرین مروارید نشان بود. پا و گردن اسبها را با طنابهای ابریشم و زرین بمیخ طویله‌های طلایی بسته بودند، این میخها که از زرناب است، تقریباً بطول پانزده شست (۱) و بهمین نسبت دارای قطر و ضخامت میباشد، و حلقه‌ای بر سرشان تعبیه شده است که افسار و طناب را از آن میگذرانند. در خاتمه بایستی دوازده روپوش مخمل مجعد زرین را نیز ذکر کرد که

سرتاپای بادپایان را مستور ساخته است. این تجهیزات فوق العاده باشکوه و مجلل و درحقیقت بیهمتا است. اسبهای سلطنتی با این تزئینات خیره کننده، در ماورای طارمی که رو بروی کاخ همایونی ممتد است، خودنمایی میکردند. از حیث ارزش مادی و از لحاظ ظرافت و صنعت تجملات این بادپایان عظیم النظیر میباشد.

در فاصله واقع بین طارمی و قطار اسبان چهار
 شش‌ای از تزئینات
 دستگاه منبع آب بیلندی سه پا (۱) و با حجمی
 میدان شاه

بدین تناسب، کاملاً نظیر منابعی که در پاریس برای آب منازل مورد استفاده است، مشاهده میگردد. دو دست از این منبعها طلا است و بروی سه پایه‌ای که آن نیز طلای شمش میباشد قرار گرفته است. دو منبع دیگر از نقره ناب و بروی سه پایه‌های سیمین^۱ قرار داده شده است. درست در مقابل منابع آب، دو سطل بزرگ و زرین و دو تخم‌اق درشت و بسیار عظیم دیده میشد که تمامشان تا دسته از طلای خالص بود. اسبها را با این سطرها آب میدهند، و با تخم‌اقهای مذکور میخ طویل‌های طلایی را بزمین میکوبند.

در فاصله سی‌قدمی بادپایان، جانوران وحشی قرار داشتند که میبایستی با گاو نرهای جوان سرپنجه نرم کنند. دوشیر، دوبر، دویلنک هر یکشان بروی يك قطعه فرش بزرگ ارغوانی سر بسوی کاخ همایونی بسته شده بودند. در کنار قالیها دو تخم‌اق طلایی و دو پشت زرین ضخیم بزرگ، قرار داشت. معمولاً هنگام نمایش، در این ظروف جانوران زیبای مزبور را غذا میدهند. متذکر میشویم که کلیه ظروف آلات،

واسباب و ابزار زرین شاهنشاه ، چنانکه من ملاحظه کرده‌ام ، ازدو کا (۱) است . در مقابل سر در بزرگ ، دو دستگاه کالسکه تجملی بسیار عالی بسبك هندی قرار داشت ، که برسم هندوستان کاوها آنرا میکشیدند و سورچپهای هندی ملبس بلباس هندی آنرا میراندند .

در طرف راست دو غزال که نوعی مرال ماده بسیار سپید مو با دوشاخ تیر مانند سخت دراز است ، دیده میشد . در طرف چپ ، دو قیل عظیم العجته با غاشیه‌های زربفت مشاهده میکشت که زنجیرهای نقره در پای داشتند ، و يك کرگدنی نیز در کنارشان بود . این دو حیوان بدون هیچگونه نفرت و مزاحمتی در نزدیک یکدیگر قرار داشتند ، و علیرغم نظریات علمای طبیعی که مدعی هستند فیل و کرگدن باهم آشتی ناپذیر و مدام در جنگ و جدال میباشند ، با کمال سلم و سکوت در کنار هم بودند . در دو گوشه میدان قوچها و گاونرهای آماده بچنگ را گردش میدادند ؛ و نیز در این قسمت گروه گلادیاتورها (کشتی گیران با جانوران) و پهلوانان و شمشیربازان برای هنرنمایی منتظر فرصت بودند . بالاخره در هفت و هشت جای میدان دسته‌های مسلح گارد شاهنشاهی (قورچیان) قرار داشتند .

تالار مخصوص شرفیایی ، سالن وسیع و مجملی

سفیرلازستان
شرفیاب میشود

میباشد که بالای سر در بزرگ کاخ همایونی بنا شده است و عالیتین تالار پذیرایی است که من

در تمام عالم دیده‌ام . این تالار بقدری مرتفع میباشد ، که وقتی که انسان از آنجا بیائین ، بطرف میدان می‌نگرد ، قد آدمیان بلندی دوبا (۲) هم

۱- دو کا سکه زرین قدیمی فرنگستان است ، و ابتدا آنرا در ونیز زده اند .

۲- هر پا معادل با ۳۲۴۸ متر است .

نمودار نمیگردد؛ و بالعکس هنگامیکه از میدان بتالار نگاه میکنند، بهیچوجه تشخیص اشخاص مقدور نمیشد.

صورت این سالن در تعریف (مجلد مخصوص) اصفهان درج شده است. شاهنشاه در حدود ساعت نه بتالار تشریف فرماید، و درباریان که عده شان بیشتر از سیصد نفر میشدند، در معیت معظم له بودند؛ در این هنگام از گوشه شرقی میدان سفیر لنگی (۱) وارد شد. این ملت باجگزار ایران است و در یک کشور کوهستانی، در سرحدات امپراطوری در حدود مسکوی، نزدیک دریای خزر سکونت دارد.

سفیر یک شخصیت جوان بسیار خوش سیما و بسیار خوشپوشی بود. مشایعین مشارالیه فقط دو نفر سواره و چهار نوکر پیاده بودند. یک نفر رهنمای تشریفات ویرا هدایت میکرد، و هنگامیکه سفیر به حدود صد قدمی سردر بزرگ (عالی قاپو) رسید، رهنمای تشریفات او را از اسب پائین آورد و بسرعت تمام به تالاری که شاهنشاه تشریف داشت، هدایت کرد. فرمانده مسئول که ایشیک آقاسی باشی خوانده میشود، فرستاده لنگی را برای پایبوسی بحضور شاهنشاه رهنمایی نمود. در ایران اشخاصی که شرفیاب حضور همایونی میشوند، افتخار زمین بوسی و یا پایبوسی حاصل میکنند؛ و ترتیب درود و سلام یعنی مراسم پایبوسی بدین طریق است: معمولاً سفیر و سایر شخصیت دیگر، بچهار قدمی شاهنشاه، روبروی معظم هدایت میشود و در همانجا متوقف میگردد و آنگاه بزانو می افتد و سه بار بسجود میپردازد. بطوریکه پیشانی بزمین سوده شود. بعد سفیر برمی خیزد و مراسله ای را که برای شاهنشاه آورده است،

تسلیم ایشیک آقاسی باشی میکند، و مشارالیه نیز آنرا بدست صدراعظم میسپارد، و وی نامه را تحویل شاهنشاه مینماید، و پادشاه هم بدون آنکه توجهی کند مکتوب را بطرف راست خود میگذارد. سپس سفیر را بجائیکه برایش مقرر است، هدایت میکنند.

فرستاده مسکوی (روسیه) یک ربع ساعت بعد،

سفیر مسکوی

از همان سمت (گوشه شرقی میدان) پدیدار گشت.

شرقیاب مهشود

مهماندار باشی (رئیس کل تشریفات) مشارالیه را

بر روی اسبهای شاهنشاه هدایت میکرد، چون این سفیر فقیر (؟) خودش

اسبی نداشت. مهماندار باشی در فاصله صد و پنجاه قدمی کاخ همایونی از

مرکوب خویش پیاده شد، و سفیر را نیز از اسب پائین آورد. من نمیدانم

که آیا فرستاده مسکوی آگاهی داشت که سفیر از گی خیلی نزدیکتر

بمدخل دربار از بادپای خویش پیاده شده، و یا اینکه نظر بعظمت و ابهت

مخدوم خویش میخواست بیشتر جلوتر سواره بیاید، بطوریکه علیرغم

ممانعت و مخالفت نوکران مهماندار باشی که جلو اسب و عنان مرکوب

ویرا فرا گرفته بودند، بر بادپای خویش مهمیز زد و سه چهار قدمی بیشتر

آمد. چون سفیر هنوز هم مقاومت میکرد و میخواست جلوتر حرکت

کند، نوکران با ترکه بدماغ مرکوب کوبیدند، تا اسب عقب برود،

بالاخره راکب نیز ناگزیر پیاده گشت. سفیر مسکوی بآدونفر مشایع

سوار خویش که مترجم و منشی وی بودند، پیاده شدند و برای شرفیابی

بمحضور همایونی شتافتند. او نه ده نفر خدمه دیگر داشت که همگی

پیاده بودند و چنانکه باید و شاید تجهیزات لازم برای این تشریفات

نداشتند. سفیر قبایی از ساتین زعفرانی داشت، و یک نیم تنه بزرگ مخمل

ارغوانی روی آن پوشیده بود که آسترش سمور و دانه‌اش بزمین میرسد . کلاه وی نیز سمور و بسیار بلند و با مخمل قرمز تیره‌ای دوخته شده ، از جلو با مرواریدهای ریزه‌ای تزئین یافته و از عقب با دو قطعه بافته مروارید که تا کمر میرسید ، آراسته شده بود . فرستاده مسکوی پیرمردی بود سپیدگون و خوش سیما و بسیار لایق اعزاز و احترام . مترجم وی که در طرف چپ حرکت میکرد ، مراسله دوک اعظم (تزار) را در یک ساک (لفاف و کیسه) مخملی مهور حمل مینمود . او را نیز با همان آداب معمول دربارهٔ سفیر لژگی ، پیمایبوسی مفتخر کردند ، و در طرف چپ تالار ، روبروی مشارالیه جای دادند . آنگاه فرستاده بصره آمد ، و مشارالیه را در مدخل میدان شاه از مرکوب پیاده کردند ، و با همان تشریفات به مجلس شرفیابی شاهنشاه هدایت نمودند . بصره را که اروپائیان بالسور (۱) میخوانند ، شهر مشهوری است در منتهی الیه خلیج فارس ، و در مصب دجله و فرات واقع شده است .

هنوز هدایا و تحف سفیران در منتهی الیه میدان ،
هدایا و تحف سفیران
 در کنار مسجد شاه مانده بود . محل تمرکز هدیه-
 های فرستادگان همیشه همین نقطه است ، و هنگامیکه شاهنشاه در این
 تالار مشرف بمیدان شاه ، سفیران را افتخار شرفیابی میبخشد ، تحف
 مزبور را از آنجا بحرکت در می آورند . روحانیون مدعی هستند
 فلسفه انتقال هدایا از جانب مشرق و از طرف مسجد آنست که بدین طریق
 مسلم میشود خداوند نعمات دنیوی را عطا میفرماید ، بطوریکه هر

موهبتی که بدست بشر میرسد ، لطف الهی میباشد (۱) . سوغاتهای سفیران را یکربع ساعت بعد از حضور در تالار شرفیابی ، از نظر همایونی گذرانیدند . هدایای فرستاده مسکوی مقدم بر همه بود و توسط هفتاد و چهار نفر آدم نمایش یافت ؛ و عبارت از اشیاء زیر بود :

يك شعله چراغ بزرگ (۲) بلور منقش

نه عدد آینه بلور (کریستال) حاشیه منقش .

پنجاه تخته پوست سمور .

صد ویست ذراع ماهوت سبز و عنابی .

بیست بطری عرق روسی .

ارمغان فرستاده ازگی عبارت بود از پنج غلام ماهروی جوان ، ملبس پیوشاك زربفت و پیراهن زرهمی و جوشن کامل سواران .

سوغات فرستاده بصره عبارت بود از يك شتر مرغ ، يك شیر جوان ، و سه رأس اسب عربی .

يك خطای فاحش خنده آوری در این میان اتفاق افتاده بود . توضیح آنکه افراد حامل هدایای فرستاده کمپانی فرانسه که روز قبل آنها را دریافت کرده بودند ، چون از تغییر وقت شرفیابی مشارالیه اطلاع نداشتند ، دنبال صف حاملین هدایای دیگر در محل مذکور همچنان ایستاده بودند . پیشکش باشی که متصدی و تحویلدار هدایای مخصوص شاهنشاه است ، از اشتباه افراد مزبور سخت بر آشفت و حاملین هدایا

۱- مشرق مقر و مقام الوهیت نیست بلکه در این نکته آثار آئین باستانی ایرانیان منعکس میباشد .

را با تعلیمی بنواخت و امر کرد که همگی با هر چه که دارند بروند و هشت روز دیگر بیایند.

شمه‌ای از نمایشات میدان شاه

بعد از اتمام تشریفات نمایش هدايا، طنبور و شیپور و بسیاری از آلات موسیقی دیگر بندگان آمدند و بدین طریق آغاز بازیها و پیکارها اعلام گشت، و بلافاصله پهلوانان، گلا دیاتورها (کشتی گیران با جانورها) و شمشیر-بازان وارد عرصه نبرد شدند. نگهبانان جانوران وحشی، حیوانات سبع را بطرف گاوورها سوق دادند و پیکار آغاز گشت. نبرد جانوران سبع با گاوورها، پیکار واقعی طرفین نیست بلکه درحقیقت حکم کشتار و قتل عمد را دارد. معمولاً دو نفر يك شیر را هدایت میکند، و هنگامیکه گاوور درنده سبع را مشاهده مینماید رو بگریزمی نهد، اما جانور وحشی او را بسرعت تمام تعقیب و با سه یا چهار حمله حریف اهلی را در بن بست قرار میدهد و رقیب را بزور بمیدان میکشد؛ در اینموقع که طرفین میخواهند با هم سرپنجه نرم کنند، فدی الفور نگهبانان از جانور سبع حمایت و با تیر گاوور را مصدوم و مضروب مینمایند، و خونس را بر شیر نثار میکنند. فلسفه ممانعت از پیکار مرگبار جانور وحشی با حیوان اهلی و تهاجم عمدی بسوی گاوور آنست که شیر علامت پادشاهان ایران بشمار میرود، و منجمین و پیشگویان عقیده دارند که اگر شیر با يك حمله گاوور را ندرد، و در همان وهله نخست بر حریف پیروز نشود، بدشگون است. نمایش عملیات مختلف تا ساعت یازده طول کشید. اما نمایشات بعدی بیشتر جالب توجه و بسیار طبیعی و خوب بود. ابتدا در حدود سیصد سوار خوش قد و قامت، و بسیار خوشبوش و مؤدب و معقول

از چهار جانب میدان بجلو آمدند . اغلب این سواران ، اعیان و اشراف جوان درباری بودند و همگی دارای چندین بادپای آزموده ورزیده میباشند . این سوارگان یکساعت تمام بگوی وچوگان بازی پرداختند . معمولاً برای انجام این بازی تمام عده بدوقسمت متساوی تقسیم وچندین گوی بمیان میدان انداخته میشود ، و برای هر يك از بازیکنان چوگان تسلیم میگردد . برای پیروزی بایستی گوی را از میان ستونهای متقابل که در دو انتها الیه میدان تعبیه شده است ، گذرانید . البته حصول پیروزی کار سهلی نیست ، زیرا حریفان گویها را متوقف میسازند و به طرف مقابل میرانند . معمولاً اگر کسی گوی را درحالت توقف مرکوب بزند ، ویا اینکه آنرا متوجه پای اسب سازد ، مورد سخریه و استهزا قرار میگیرد .

مدار بازی بر آنست که چهارنعله گوی را بزنند ، و بازیگران ماهر کسانی هستند که بادپای خود را تند و تیز بدوانند و بایک ضربه ماهرانه گوی را برگردانند .

در مرحله دوم نمایش خریدبازان آغازگشت . و شرح آن بدینقرار است :

دوازده یا پانزده سوار از عمده قوا جدا میشود ، و دستجمعی و جوقه وار بسرعت تمام زوبین دو سر (۱) در دست تا پیکار می شتابد . يك چنین جوقه دیگر از مرکز قوای متقابل جدا میشود بمقابله آنها عزیمت میکند . آنگاه طرفین زوبینهای خود را بروی یکدیگر پرتاب مینمایند سپس بسوی عمده قوای خود مراجعت میکنند بعد جوقه های

دیگری برای مبارزه عازم پیکار میشود ، تا اینکه بازی خاتمه پیدا کند. در میان این گروه نجبا پانزده نفر جوان حبشی هیجده تا بیست ساله وجود داشت که در پرتاب زوین مهارت بسزایی داشتند و بادپایان خویش را بسرعت تمام در طول و عرض میدان میراندند . این جوانان ورزیده برای جمع آوری زوین از زمین بهیچوجه اسب خود را متوقف نمی ساختند و پای خود را بزمین نمی نهادند ، بلکه بانهایت مهارت خود را پیهلوی مرکوب انداخته زوینها را جمع آوری میکردند ؛ هنر و مهارت جرید - بازان بسیار تماشایی و همگان را مسحور و مجذوب ساخته بود .

تمام این عملیات که در حقیقت نمایشهای تفریحی
 ۱۴۵۱ ای از پذیرایی ایرانیان است ، یکساعت بعد از ظهر ، پس از ترخیص
 در تالار شرفیابی سفیران ، پایان یافت . شاهنشاه بهیچوجه بانمایندگان
 مزبور حرفی نزد ، و تمام اوقات ایشان مصروف تماشای عملیات و بازیها
 و پیکارهای میدان و استماع سمفونی خوش الحان اساتید موسیقی و هنرمندان
 تالار ، و مذاکره با رجال و بزرگان کشور ، و خوردن و نوشیدن گذشت .
 پس از حضور سفیران در مجلس ، انواع و اقسام ، تنقلات و میوه های
 خشك و تر ، برای عموم حاضرین عرضه گشت .

تنقلات و میوه و مر با را معمولا در سینی های خیلی بزرگتر از آنچه
 که در ممالك مغرب زمین متداول است ، بتالار پذیرائی آوردند . این
 سینیها از چوب نفیس و مخصوص تهیه ، و بطرز بسیار عالی و رنگ نقاشی
 شده ، و هر يك محتوی بیست و پنج تا سی بشقاب چینی میباشد . در جلو
 هر يك از حضار يك سینی و گاهی برای تجلیل و تکریم دویا سه سینی

میکذارند. در صدر تالار، روبروی مدخل قفسه ظروفی دیده میشود که محتوی پنجاه تنگ طلا از انواع و اقسام مشروبات بود، بعضی از این تنگها مینا- نشان و برخی دیگر جواهر نشان، و عده‌ای هم مزین بمروارید بود. در قسمت دیگر قفسه (اشکاف- بوفه- گنجه) در حدود شصت تا هشتاد جام شراب و زیر جامی نفیس و عالی با همان تزیینات گرانبها مشاهده میشود. بعضی از این جامها دارای سه شوین (۱) ظرافت و فراخ و گشاد میباشد، و بر روی پایه‌ای بار تفاع فقط دو انگشت تعبیه شده است. عظمت و ابهت ارزش و قیمت، نفاست و ظرافت عظیم النظیر جامها چشم انسان را خیره میسازد. سفیران بهیچوجه شراب صرف نکردند؛ و فقط سفیر مسکوی (فرستاده تزارها) از عرق کشور خویش میل نمود. از اینکه دیدم شاهنشاه و اغلب رجال و بزرگان بشرب باده مشغولند و میگساری می‌کنند، ولسی برای سفیر مزبور بهیچوجه شراب تعارف ننمایند، تعجب کردم و علت امر را از یکی از اعیان مجلس استفسار نمودم. مشارالیه در پاسخ اظهار داشت که برای رعایت عظمت مقام و ابهت و احترام اعلیحضرت شاهنشاه است که چنین رفتار میشود؛ و آنگاه با تبسم اضافه کرد: حادثه ایکه برای یکی از اسلاف وی (سفیر) در مجلس شرفیابی مجلل شاهنشاه فقید (شاه عباس ثانی) اتفاق افتاد، هنوز از خاطرها فراموش نشده است. فی الفور من تقاضا کردم که چگونه بوده است آن حکایت؟ او چنین گفت:

«در سال شصت و چهار (هزار و شصت و چهار هجری) دو فرستاده

فوق العاده مسکوی (تزارهای روسیه) در مجلس شرفیابی شاهنشاه آنقدر مسکرات صرف کردند که مست و مخمور گشتند. شاهنشاه به

سلامتی مخدوم آندو سفیر، باده خود را بسر کشید و از ایشان خواست که با شرب يك جام تقريباً دوپینتی (۱) مقابله بمثل کنند. سفیر که دومین نفر در ردیف حضار بود، نتوانست سنگینی این جام را تحمل کند، و ناگزیر باستفراغ گشت و برای اینکار از کلاه خز خویش استفاده نمود. و آنرا تا نصفه پر کرد. مسکوپها چنانکه معلوم است، دارای کلاههای بلند و پهنی میباشند. همکارش که بالای وی نشسته بود، و دیر سفارت که مادیون وی بود، از این حرکت زشت مشارالیه در مقابل چشم شاهنشاه ایران و تمام درباریان سخت مضطرب و مشوش گشتند و ویرا خدمت و سرزنش کرده بازویش را فشار دادند که از مجلس بیرون برود. اما مشارالیه که سخت مست و مخمور بود، و هیچ چیزی نمی فهمید، کلاهش را برداشت و بسرش گذاشت، بالنتیجه سرو صورت و لباسش با کثافت آلوده شد. شاهنشاه و تمام حاضرین چنان بخنده افتادند که نیمساعت طول کشید، و در اینمدت همراهان مشارالیه، ویرا بضرب لگد و مشت مجبور ساختند که از سالن خارج شود. شاهنشاه بهیچوجه از این حرکت خشنماك نگشت و فقط بمجلس پایان بخشید و هنگام خروج فرمود:

«مسکوپها بمثابه اوزبکان فرنگستان هستند.»

اوزبکان تاتارهای حوالی اوکسوس (جیحون) میباشند و درمیان مسلمانان کثیفترین و نفهمترین و خشنترین اقوام بشمار میروند.

هنگام ظهر، ناهار دادند. برای هر يك از حضار فقط يك سینی خوراك گذاشتند، اما این سینیها بسیار بزرگتر از آنهایی است که در مغرب زمین مورد استفاده می باشد. در هر سینی پنج یا شش قسم پلو با

خورشت بره و مرغ و خروس و بادبجان و سبزی و ماهی نمک سود موجود بود، بعلاوه انواع و اقسام کباب بمقدار زیاد گذاشته شده بود. محتویات يك سینی بدون اغرای خوراك پانزده مرد كاملا گرسنه را كفاف میداد. سینی مخصوص شاهنشاه را در روی يك تخت روان طلائی بمجلس آوردند و در مقابل معظم له نهادند. با هر سینی يك كاسه شربت بسیار بزرگ، يك بشقاب سالاد و دو قسم نان همراه بود.

شاهنشاه بدون اینکه بسفیران اندك توجهی نماید سیاست مذهبی و ملاحظات همسایگی و یا كلمه ای حرف بزند، از مجالس خارج گشت. نخست سفیر ازگی (لازستان) بیرون رفت و اسبان خویش

را در همانجا که پیاده شده بود، بازیافت. سفیر مسکوی کمی بعد از وی خارج شد، بطوریکه سوارشدن و رفتن فرستاده لزگیان را مشاهده کرد و خواست که مرکوب ویرا نیز بهمان محل و همان فاصله نزدیک بیاورند. مهماندار باشی که مشارالیه را مشایعت میکرد، در پاسخ اظهار داشت که بر حسب رسم معمول، موظف است که او را در همان محلی که پیاده شده سوار اسب کند. اما سفیر مسکوی، موضوع فرستاده لزگی را بمیان کشید، و در مقابل بی احترامی که نسبت به وی روا میداشتند، سخت اعتراض کرد.

او باخشم و هیجان زیاد مدت یک ربع ساعت بتهدید پرداخت، و پای خویش را سخت بزمین کوبید و کلاه خود را بالا و پائین آورد، اما بالاخره بعد از اینهمه داد و بیداد ناگزیر بجلورفت و اسب خویش را در همانجا که گذاشته بود، سوار شد. ایرانیان این آداب و آمین را از

لحاظ مذهبی و سیاست اسلامی معمول و مرعی میدارند، و معتقدین به مذهب خود را تجلیل و تکریم میکنند. چنانکه با ملاحظه سیاست همجواری و حقوق همسایگی سفیران کمپانی فرانسه و انگلستان رافدای فرستاده مسکوی کردند که علی الظاهر يك بازرگان ساده‌ای بیش نبود، فقط برای امور محقر تجارتی خویش به ایران آمده بود؛ و همچنین مشارالیه را نیز مادون سفیرلزگیان قرار دادند که يك قوم نیمه وحشی کوهستانی و باجگزار ایرانیان بشمار میرود. البته نظر باینکه مهماندار باشی ملتزم رکاب فرستاده مسکوی، ولی میزبان سفیر ازگی فقط یکنفر از معاونین کل تشریفات بود، و نیز چون هدایای سفیر مسکوی مقدم بر دیگران وارد مجلس گشت، احترامات لازم درخور مقام هر يك از ایشان بتناسب رعایت شده بود. اما بایستی متذکر شد که از لحاظ رعایت احترام، سهم سفیرلزگی مهمتر بود، زیرا ویرا در دست راست شاهنشاه نشانیده بودند، و هنگامیکه سفیر مسکوی وارد تالار گشت، باین تشریفات اعتراض کرد، ولی در پاسخ اظهار داشتند که لزگی زودتر از وی بمجلس آمده است. ولی حقیقت مطلب آنست که چون مشارالیه مسلمان بود، اینطوری تجلیل و تکریم شده بود.

شامگاهان مهماندار باشی برای ملاقات فرستاده

از خصوصیات
ایرانیان در مقابل
بیگانگان

کمپانی فرانسه رفت و تأکید کرد که عنقریب به
فواصله چند روز مشارالیه نیز افتخار شرفیابی

بمضور شاهنشاه را خواهد یافت. فرستاده کمپانی

فی الفور رئیس هیأت مبلغین کاپوسن را احضار کرد تا با مهماندار باشی

بمذاکره پردازد. بطریق از ناروائیهائیکه درباره فرستاده فرانسه معمول داشته بودند شکایت کرد و از اینکه يك نفر مسکوی، يك نفر ازگی و يك نماینده پاشای بصره را بر سفیر کمپانی مقدم داشته اند کله نمود و از طرف دیگر از جهت اینکه حق تقدم ملت فرانسه را بر انگلیس بمعرض مخاطره انداخته اند، شکوه آغاز کرد. اما مهماندار باشی بانهایت نزاکت و احترام با يك زبان چرب و نرم بترتیب معمول کشور خویش بمشارالیه پاسخ گفت؛ درباریان ایرانی هرگز تحریک نمیشوند و بیچوجه - من الوجوه خشم غضب بایشان مستولی نمیکردد. مشهور است که بيك سفیر پرتغالی هنگام بحث درباره این قوم، بطور مختصر و مفید چنین گفته شده است:

« هرگز ایرانیان بشما بدی نمیگویند ؛ ولی بیچوجه برایتان نیکی هم نمیکند. »

در هیجدهم با ناظر حساب یازده هزار فرانك
جواهرات را تصفیه کردم. من سه هزار فرانك از
« خانه مرا
آتش زدند »

بابت حقوق دو در صد جواهراتیکه به شاهنشاه فروخته بودم و از لحاظ تقدیر زحمات مشارالیه ، احتساب میکردم ، ولی با کمال تعجب دیدم که اومدعی هشت هزار فرانك است. ناظر این مطلب را توسط زرگر باشی و منشی اول خویش اظهار داشت ؛ و از مقر خویش متوجه بود ، که موضوع را من چگونه استقبال خواهم کرد . من نیز بر حسب رسم و ترتیب متداول در ایران ، با اغراق تمام اظهار داشتم که در مقابل عنایات و الطافی که معظم له نسبت بمن وارد داشته است ،

هست و نیست من متعلق به وی میباشد ، و چون در معامله ای که باشاهنشاه کرده ام ، بسیار متضرر گشتم ، لذا از ادای مبلغ مدعی به سخت عاجزم و اینکار منجر بنا بودی کامل من خواهد شد . در ایران رسم است که اگر يك شاهي از کسی بگیرند میگوید :

« خانه مرا آتش زدند ! »

من نیز با همین شیوه معمول ، مکالمه و مذاکره میکردم . زرگر - باشی سر خود را تکان داد و آهسته بگوشم چنین گفت :

« اگر فکر کنید که با این حرفها خود را خلاص خواهید ساخت ، آب بغربال می پیمائید ، و غیر ممکن است با شخصی که شما سروکار دارید ، بدون پرداخت حق و حساب کامل ، معامله پایان برسد . این آدمی است که برای پشیزی گدایان سر کوچه را پوست میکند ، مخصوصاً حالا که در نتیجه مخارج سنگین عروسی پسرش ، کیسه اش ته کشیده است ، و تکلیف کاملاً روشن میباشد . بهمینجهت لازم است که اندکی بخود زحمت دهید و بیاندیشید که ناظر برای شما خیلی خدمت کرده است ، و بعلاوه میتواند با کمك بفروش مقدار معتناهی دیگر از جواهرات مانده ، برایتان خیلی خویها بکند . »

خوانندگان میتوانند خود بخود درك کنند که این مذاکرات چقدر برای من شکنجه روحی داشت . نیکی که این شخصیت میتواند در باره من انجام دهد کاملاً برایم معلوم بود ، و فقط در این نکته فکر میکردم که ممکن است ، با اندك تغییری هرگونه بدی در باره من روا بدارد . لذا به زرگر باشی گفتم که از ناظر استدعا کند چهار هزار لیره (فرانك طلا) اکتفا فرماید ، و این مبلغ را من با کمال رضایت خاطر تقدیم میکنم

اما او راضی نشد، و آنقدر مذاکرات را طول داد تا مرا بدریافت پنج هزار لیره (۱) از بابت یازده هزار طلب جواهرات خود از ناظر، و ادار سازد. ولی چون مقاومت مرا مشاهده کرد، با کمال خونسردی اظهار داشت که :

” بهیچوجه موضوع جبر و زور در میان نیست، و شما میتوانید جواهرات خود را پس بگیرید .“

من بعلمی نتوانستم چنانکه باید و شاید تصمیم بگیرم، چون از طرفی موضوع امتنان و سپاسگزاری و مسئله ترس و وحشت در میان بود، و از طرف دیگر مبلغ عظیم و سنگین پیشکش در نظرم مجسم میشد. و قتیکه زر گر باشی این حالت تردید مرا مشاهده کرد، مرا بکنار کشید و گفت :

” محبت ناظر را با صد پیستول مبادله نکنم و این یوسف عزیز را به پیشیز ناچیزی نفروشم ؛ معظم له از نزدیکان سیاره قرب شاهنشاه است.“

بالاخره من تصمیم به تحمل خسارت گرفتم و از زر گر باشی تقاضی کردم که پیشکش را به پنج هزار لیره فیصله دهید. خلاصه بدین طریق موضوع پایان یافت ؛ و فی المجلس ناظر دستور داد دو هزار اکو نقداً برایم پرداخت کردند. آنگاه مشارالیه مرا مورد تفقد فوق العاده قرار داد، و دعوت کرد که در التزام رکاب شاهنشاه به قزوین، که ارشکیه (۲) باستان است، مسافرت کنم و خرج و مخارج من از طرف دربار تأمین خواهد شد. آنگاه بمن چنین گفت :

۱- شاردن لیره فرانسوی را معادل فرانک (طلا) محسوب میدارد .

« بفرستاده کمپانی فرانسه ، بگو که عریضه اش را بعرض اعلی حضرت
 همایونی رسانیده ام و درباره تقدم وی بر عامل انگلستان (۱) مذاکرات
 مفصل کرده ام و بالاخره در نتیجه مجاهدت من موضوع بدخواه فرستاده
 فرانسه فیصله یافته و قرار است که نخست مشارالیه بحضور شاهنشاه افتخار
 شرفیابی پیدا کند . »

ولی چنانکه بعداً خواهیم آورد ، به این وعده وفا نشد ، و برای
 هردو فرستاده در آن واحد بار داده شد .

در نوزدهم ، شاهزاده خانم ، عمه شاهنشاه و بانوی ،
 مجتهد اعظم ، توسط شش نفر آدم چهار سینی بزرگ
 از تنقلات و شیرینی با چندین کوزه شربت و
 و مبالغی نان شیرین عنبر افشان ، نان بادام و دیگر شیرینیهای نفیس مشابه
 برایم ارسال داشت . این لطف و عطوفت ، خاطر مرا سخت قرین بهجت و
 مسرت ساخت ، و در فکر آن بودم که چگونه مراتب سپاسگزاری خویش
 را خدمت شاهزاده خانم معروض بدارم . از حسن اتفاق روز بعد باخواجه -
 سرای مخصوص معظم لها که همیشه واسطه مذاکرات بین من و او بود ،
 ملاقات افتاد و مشارالیه را مبلغ مراتب امتنان خود قرار دادم . یقین دارم
 که این شخص چنانکه باید و شاید از عهده این مأموریت برخوردار آمد ،
 زیرا اغلب خواجه سرایان بسیار ماهر و چرب زبان ، ملایم و متملق و راه
 نفوذ بدلها را کاملاً بلد میباشند .

لطف و عطوفت
 عمه شاهنشاه

در بیستم ، بملاقات زرگرباشی شتافتم ، و مبلغ
پانصد اکو از بابت حقوق دو درصد مشارالیه از
زرگر باشی دو درصد حق

بابت معاملات خود با شاهنشاه ، برایش تسلیم

کردم . اواز دریافت حق قانونی خویش بسیار خرسند و راضی بود ، و
اظهار میداشت که از حیلۀ گری و حقه بازی ایرانیان (۱) سخت نفرت دارد ،
و علاوه نمود که من دیناری اضافه نمیخواهم و بحق خود قناعت میورزم

در بیست و یکم ، فرستاده کمپانی فرانسه ، درهمان

محل سابق الذکر ، و تقریباً بهمان بهنج و ترتیب
شرقیابی فرستاده
فرانسه

روز شانزدهم ، افتخار شرفیابی بحضور شاهنشاه

پیدا کرد . مهماندار باشی مشارالیه را مقارن ساعت هشت بمیدان شاه

هدایت کرد ، و در فاصله صد و پنجاه قدمی کاخ همایونی از اسب پیاده

نمود . مهماندار باشی در پیشوی حرکت میکرد . معاون و پزشک و مترجم

فرستاده کمپانی ، در کنار سفیر بودند ، و نامه ای که باسم کمپانی بعنوان

شاهنشاه ایران جعل شده بود ، در یک ساک (لغاف و کیسه) گلدوزی شده

زرین ، در دست مترجم بود . دونوکر ، دوازده نفر گارد ، و خدمه بسیار

که از اهالی مملکت و ملبس بلباس محلی بسیار مجللی بودند ، در دنبال

سفیر حرکت میکردند . فرستاده کمپانی را در روی پله کان بزرگی که

زیر سردرب ، در طرف چپ قرار دارد ، بنشانند . آنگاه مهماندار باشی

۱- چون مدار ترجمه حفظ کامل اصل و اساس کتاب و رعایت جانب امانت است ، و

میخواهیم مطابق العمل بالنعل بفارسی در آید ، لذا در موارد متنازع فیهای مختلف بایراد و اعتراض

نمیپردازیم . اولاً باید بگوئیم که مسئولیت سوء رفتار ، خیانت و خیانت ، دزدی و حقه بازی طبقه

حاکمه و دولت و دربار متوجه ملت و مردم ایران نیست ، در ذاتی فجایع و جنایات طبقه حاکمه خود
فرانسیویان نیز نسبت بملل مشرق زمین و افریقا اظهار من الشمن است .

بسراغ عامل کمپانی انگلیس رفت ، و باهمان نظم و نسق ویرا نیز هدایت کرد . معاون و دو نفر عضو ، چهار مترجم ، ده نفر خادم که همه شان پوشاك محلی خوبی بتن داشتند ، دردنبال عامل کمپانی بودند . مشارالیه را نیز بروی پله کان مقابل ، روبروی آنجائیکه فرستاده فرانسه نشسته بود ، نشاندهند . سپس میرالحاج ، یعنی عربی که سمت ریاست کاروان زوار مکه معظمه از طریق بصره ، با اوست ، توسط یکی از معاونین تشریفات وارد گشت .

مقارن ساعت ده ، فرستادگان مزبور را ، درحالتیکه سفیر فرانسه درجلو بود ، بتالار شرفیابی هدایت کردند . با هر يك از سفیران ، مترجم مخصوص و دو نفر از همراهان در مجلس حضور یافتند . يك ربع ساعت بعد هدایا و تحف فرستادگان بتالار انتقال یافت . ارمغان فرستاده کمپانی فرانسه بدینقرار بود :

يك رشته زمرد و الماس .

يك قطعه انگشتر زمرد .

يك حلقه یاقوت درشت و بزرگ .

يك جعبه عكس الماس و زمرد نشان باتمثال مینانشان شاهنشاه در پشت .

دو شعله لوستر کریستال (چهاراغ بلور)

چهار قطعه آئینه بلور بارتفاع پنج پا ، که سه تای آن حاشیه مسین

مطالداشت ، و دوتایش مزین بحاشیه بلورین بود .

تمثال تمام قد پادشاه فرانسه (لویی چهاردهم) ، درقاب تخته مطالا .

يك کیسه عنبر اشهب بوزن پنجاه و هشت اونس (۱)

دو تنك جوهر ميخك.

چهار قطعه زربفت ، هريك بطول بيست ذراع (۱)
سه قطعه اطلس .

پنج مارك (۲) توري زرین و ابريشم .

هفت قطعه كتان سفيد بسيار نفيس بافت هندوستان ، هر قطعه
چهار ذراع و نیم .

شش قطعه فرش زربفت و ابريشم .

دو هزار و سی و سه ذراع ماهوت پاریس .

چهار دستگاه دورین بطول سه پا (۳) .

سیصد و شش عدد ظروف چینی بقطعات مختلف .

هفتاد لیور (۴) چای .

چهار سینی بزرگ مملو از شمع سفید (کافوری) گو آی هندوستان .

چهار قبضه تفنگ زرنشان بسيار نفيس و عالی .

دو جفت طباچه مذهب و نفيس و عالی .

چهار باتری توپ جدید الاختراع ، با پایه های مخصوص .

دو دستگاه زنبورک قلمزده ، باعلايم کیمانی فرانسه در درگاهی .

پنجاه عدل (کونی) فلل ، هريك بوزن صد و سی لیور .

انگلیسها عمامه هدایای انگلیسان که بدنبال تحف فرستاده

آوردند کیمانی فرانسه آورده شد ، عبارت بود از :

۱- ذراع (Aune) ۱۹۸۸ متر میباشد .

۲- هر مارك هشت اونس است .

۳- هر پا ۰٫۳۲۴۸ متر است .

۴- لیور تقریباً معادل نیم کیلو گرم است .

بیست قطعه ماهوت انگلستان .

چهل عدد عمامه زربفت و ابریشم مختلف و گوناگون .

چهل قطعه اطلس متنوع و گوناگون .

سی قطعه نافته .

بیست قطعه نافته مخطط زرین و سیمین .

دوازده قطعه پرنیان .

چهل قطعه کارد و چنگال دسته کهربایی .

ارمغان میرالاحاج که بدنبال سوغات عامل کمپانی انگلیس وارد

شد ، عبارت بود از پنج رأس اسب تازی ، و یکدست زین و یراق نقره مطلا و یک قطعه غاشیه ماهوت زربفت .

بعد از اینها ، تحف و هدایای دو شخصیت دیگر عرضه گشت .

حاکم جرون (۱) توسط پسر خویش شش رأس اسب اصیل و سی توپ

چیت بسیار نفیس هندی ، و بیست قطعه زربفت ، تقدیم داشته بود . تحفه

حاکم گنجه (۲) ، از بلاد ارمنستان فقط عبارت از تازیهای شکاری بود .

از محلی که شاهنشاه بمیدان مینگریست ، تشخیص

شده ای از خصوصیات و تمیز این هدایا بهیچوجه امکان پذیر نبود .

پادشاهان صفوی

پادشاهان ایران بقدری بدریافت تحف و هدایا

عادت دارند که این چیزها برایشان شایان توجه نمیباشد . وزیران برای

شاهنشاه شرح میدهند که چه هدیه ای از چه محلی آمده است ، و عبارت

۱- Jaron (هرز)

۲- Guenja ، کنجه از بلاد معروف آذربایجان است ، ولی نظر باینکه بقول

مصنف حدود العالم بلاد ارمنستان و آذربایجان و اران سخت اندر هم شده است ، شاردن چنین گفته است .

از چیست؛ و اگر میل مبارک اعلی حضرت اقتضا کند که چیزی را از نزدیک ببیند، آنرا به دولت سرای همایونی و یا هر جائیکه سلطان دستور دهد، می برند. بعلاوه شاهنشاه برای نمایش عظمت و ابهت مقام خویش هدایا را از چنان محل رفیع نظاره میکنند و بایک حالت عدم اعتنای خاص، آنها را قبول میفرماید؛ چنانکه بنظر میآید، این چیزها ارزش نظر مبارک ایشان را ندارد. بعد از پایان مراسم نمایش هدایا، فرستادگان را سور دادند، و باهمان نظم و نسق و دبدبه و جلالیکه سفیران مسکوی و لژگی را هفته پیش پذیرایی کرده بودند، از آنان نیز پذیرایی بعمل آوردند، فقط اینها را از هر گونه شراب و عرق محروم ساخته بودند. کمی پیش از ناهار شاهنشاه دستور داد که فرزند حاکم جرون شرفیاب حضور همایونی شود. مشارالیه نیز وارد تالار گشت و بطریق ایرانیان برای سلطان سلام عرض کرد (مراسم سجود بعمل آورد) و نامه پدرش را تقدیم داشت، و کلمه ای بزبان نیاورد، و شاهنشاه نیز بهیچوجه حرفی نزد. شاهنشاه برای افزایش ابهت و عظمت خویش در انظار رعایای خود و بیگانگان چنین رفتار میکند.

شاهنشاه فقید، (شاه عباس ثانی)، پدر پادشاه فعلی (شاه سلیمان)، نسبت بهمکان اعم از اتباع خود و خارجیان، بسیار مهربان بود. او در مجالس شرفیابی، سفیران و فرستادگان را مکیرر پیش خود میخواند و با آنها راجع بکارهایشان و یا در خصوص بعضی امور عادی صحبت و مذاکره میکرد. در سال هزار و ششصد و شصت و شش که من مدت ده هفته در دربار اقامت داشتم، در تمام دفعاتی که افتخار تقرب پیدا کردم، و پنج بار این نعمت نصیب شد، شاهنشاه فقید مرا با صحبت و مذاکرات

خود قرین مباحث ساخت . اما باید متذکر شوم که معظم له مستقیماً با من بمذاکره نمیرداخت ، بلکه نظریات خود را به ناظر (۱) اظهار میداشت و مشارالیه مطالب را برای مترجم من نقل میکرد و مترجم نیز آن را برای من ترجمه مینمود ؛ و پاسخ من توسط وی بهمین ترتیب بعرض مبارک میرسید . اگر من در آن ایام مثل امروز ترکی یا فارسی میدانستم برایم مسلم بود که این پادشاه مهربان ، بهیچوجه چنین تشریفاتی در مکالمات خود برای من قائل نمیشد .

دریست و دوم ، هدایا و تحف تقدیمی را تقویم و مقدرات مملکت
چگونه مورد بیع و ارزیابی کردند . در ایران رسم چنانست که ارمغان
شری قرار میگیرد های تقدیمی بحضور شاهنشاه را یکی از عمارات
بزرگ کاخ همایونی که شیرخانه نام دارد انتقال
میدهند . مخزن کل مشروبات مخصوص شاهنشاه همین عمارت است .
سوغات تبار به آبدارباشی (۲) که مباشر کل این ساختمان میباشد ، تسلیم
کردند ؛ و آنگاه در روزهای بعد توسط بازرگانی و خبرگان ماهر ،
آنها را ارزیابی نمودند .

بعد از این تشریفات هر قطعه از هدایا و تحف را میان مأمورین
مخصوص شاهنشاه که متصدی قسمت مربوطه میباشد ، تقسیم میکنند .
فی المثل قالیه را تحویل مخزن مخصوص کارخانهای فرش بافی شاهنشاه
مینمایند . اسلحه و توپها را تسلیم زرادخانه همایونی میکنند . جواهرات

۱- ناظر ، تقریباً در حکم وزیر دربار فعلی بود و مباشر کل شاهنشاه بشمار میرفت ،

در ترکیه عثمانی تمام وزیران را ناظر خوانند .

را به خزانه میسپارند، والـخ و غیره ... مباشرین هر قسمت صورت اشیاء تحویل شده را در دفاتر خود ثبت و ضبط میکنند. همچنین فهرست هدایا در دفاتر اداره کل محاسبات خالصه نیز درج میگردد، و چنان بدقت در قسمتهای مختلف ثبت میرسد، که محال است چیزی از میان برود. چنانکه اگر بخواهند تمام جزئیات هدایا و تحفی که طی دو یست سال پادشاهان ایران تقدیم شده است، معلوم بدارند با کمال سهولت و سرعت این تحقیق میسر خواهد شد.

ناظر مرا برای تقویم قیمت هدایا احضار کرد. من پیش از آنکه برای ارزیابی بروم، قبلاً با سفیران مواضعه کردم و استعلام نمودم که آیا ارزش تحف بطور واقعی چنانکه هست تقویم شود، و یا اینکه بیشتر و کمتر قلمداد گردد. چون در ایران رسم چنانست که هر سفیری بایستی بیست و پنج درصد قیمت هدایای تقدیمی خود را، بعنوان انعام بمأمورین مخصوص شاهنشاه پرداخت کند. البته بدین ترتیب اگر چیزی بیشتر از قیمت واقعی بر آورد شود، سفیر بایستی متحمل خسارت سنگین گردد؛ اما باید متذکر شویم که این خسارت در جای دیگر بنحوا حسن جبران میگردد، زیرا پادشاهان و وزیران همیشه بر حسب ارزش هدایای تقدیمی مستدعیات مشار الیه را اجابت میکنند؛ و بدین طریق فلسفه ارزیابی هدایا بقیمت بیشتر از بهای واقعی، هویدا میگردد. بر حسب دعوتی که بعمل آمده بود، من مقارن ساعت نه عزیمت کردم.

ملك التجار، مفتش دربار، زرگر باشی، مباشرین کارخانه های زربفت و ابریشم باف، فرمانده کل توپخانه، نقاشباشی، و ده یا دوازده نفر از بازرگانان عمده اصفهان نیز حضور داشتند. تقویم قیمت هدایا آغاز

شده بود. تحف تقدیمی فرستاده کمپانی فرانسه، باستثنای توپها، در حدود بیست هزار اکو ارزیابی شد. ارمغان فرستاده کمپانی انگلس به هزار و پانصد اکو تقویم گشت. آنگام تمام تحف و هدایا بشرح سابق- الذکر در میان متصدیان و مأمورین مربوطه توزیع و تقسیم شد.

آئینه‌ها، لوسترها (چهلچراغها)، طباچه‌ها،

تابلوها، دوربینها، به خزانه کل قلعه اصفهان

خزانه دار کل
قلعه اصفهان

تحویل گردید؛ در این گنجینه تحف و هدایای

بیشماری از این نوع اشیاء که اروپائیان، و از جمله مسکوپها (روسهای دوره تزاران)، ترکهای عثمانی و آرامنه طسی دویست سال پادشاهان ایران تقدیم داشته‌اند، محفوظ می‌باشد، ولی بمرور زمان و گردش دوران همه‌شان خود بخود در زیر گرد و غبار فرسوده و نابود می‌گردند. چون این اشیاء بهیچوجه در ایران مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، و از طرف دیگر منافعی شئون شاهنشاه است که آنها را بفروش برسانند و یا بدیگران بدهند، لذا در گوشه انزوا محکوم بقناگشته است. فلفل و چای و عنبر و روغن میخک را تسلیم شربت خانه کردند. چینی آلات در قفسه‌های مخصوص ظروف آلات آشپزخانه، ضبط گشت، و منسوجات نیز در صندوقخانه‌های متعدد شاهنشاه که بانواع و اقسام پارچه‌های مختلف اختصاص دارد، گذاشته شد.

در همان روز ناهار در منزل ناظر صرف گشت، و

موضوع تقدم سفران صحبت بمجالس شرفیابی سابق الذکر و مسئله

اروپائیان و بالاخره بموضوع مشاجره فرستاده کمپانی فرانسه و عامل کمپانی انگلیس درباره حق تقدم کشیده شد. ازمن سؤال شد که آیا در اروپا نیز درباره اینقیل موضوعات بیهوده اینقدر کشمکش بعمل می آورند؟ من تبسم کنان پاسخ دادم که در اینمورد حق کاملاً با آنهاست، و اما دراروپا این نکات را موضوعات بیهوده ای نمیدانند، بلکه در زمره اهم مسائل می شمارند، و ممالک و دول درباره آن سرودست می شکنند و موضوع تقدم را اساس تمام مسائل و مهمترین شئونات خویش میدانند و هرکس در اینمورد بخصوص حد اکثر مساعی خود را مبذول میدارد و آنرا از گرامی ترین حقوق خویش می شمارد (۱). میر آخورباشی همایونی (۲) که درمجلس حضورداشت فرمود:

«مسلمانان با آزاد ساختن خود از این قیود و حدود بیخود، خوشبخت ترین مردمان عالم بشمار میروند و هرگز حیثیت و مقام خود را برای اینقیل چیزهای بیهوده بخطر و زحمت نمی اندازند (۳).

دراین مجلس ضمن نقل اخبار تازه دیگر، گفته
کتک انشای مغلق
 شد که صدراعظم (شیخعلیخان) امروز صبح دستور
 «عالمانه و فاضلانه»
 داد پای یک نفر ملارا دو یست ضربه چوب بزنند.
 تقصیر مشارالیه آن بوده است که عرایض افسران جزء توپخانه را چنان

۱- برای اطلاعات بیشتر دراینموضوع بکتاب بسیار گرانهای تاریخ دیپلوماسی، تصنیف یونمکین، چاپ پاریس، مراجعه شود.

۲- Grand Ecuyer

۳- در کتاب «اسلام امروز» انگلیسی (Islam to day)، بیت زیر دراینمورد از ضیایاشا شاعر شهیر ترك نقل شده است:
 دیار کفری گردیم بلده ل، کاشانه ل کوردوم
 دولاشدیم ملک اسلامی، بوتون ویرانه ل کوردوم

مغلق و پیچیده، قلنبه و سلنبه، و آمیخته با تعارفات بیحد و حصر نگاشته بوده است، که فهم آن با هیچ رمل و اسطرلابی امکان پذیر نبوده است. ملای تیره بخت آمد از اینکه چنان کتک سخت نوش جان کرد، بحضور نخست وزیر احضار گردید، و چون قادر بحرکت نبود، توسط مأمورین بخدمت صدراعظم انتقال یافت. شیخعلیخان خطاب بمشارالیه چنین گفت: « صدراعظم کشور خیلی کارهای مهمتر دارد، و وقت آن را ندارد

که خویش را وقف کشف رمز تحریرات تو بنماید، و مقصود عارض را از میان جملات پرتعارف و مبالغه آمیز درک کند. با يك انشای روشن و ساده عرایض مردم را بنویس، و یا دیگر بهیچوجه دور اینقبیل کارها مگرد؛ در غیر اینصورت دستور خواهم داد دستهایت را ببرند ! » در بیست و سوم، صدراعظم، مراسلاتی را که

مترجم پرتغالی در
سفران بحضور شاهنشاه و ناظر تقدیم داشته
در بار ایران

بودند، بمترجم شاهنشاه که یکنفر مرتد پرتغالی است، تسلیم کرد. این مرد مرتد بایرانین گفته بود که عالم بعموم السنه اروپایی است، در صورتیکه غیر از زبان طبیعی (مادری) خود، لسانی نمیدانست، لذا مراسلات را پیش او گوستنهای پرتغالی، که مبلغین مقیم اصفهان میباشند، برد و چنان تصور کرد که مشارالیه مفهوم نامه ها را روشن خواهند ساخت. ولی این خیال خام و باطلی بود، زیرا آنها نیز مثل او اندک مایه بودند. او گوستنها مترجم هلندیان را دعوت بحل مشکل کردند. این شخص يك مرد عرب است، و مدتی مدید در اروپا اقامت داشته و استعداد عظیمی در فن السنه دارد. مشارالیه با کمال سهولت

از این فرصت غیر مترقب استفاده کرد و کپیه مراسلات را تقدیم روسای خویش نمود؛ هلندیان در کارهای مربوط بدیگران بسیار دقیق میباشند، و مخصوصاً در مسائل تجارتی که با منافع ایشان تماس دارد، بخصوص ذینفع هستند. اما مترجم مزبور از عهده ترجمه مراسله پادشاه انگلستان برنیامد، چون بازبان انگلیسی آشنایی نداشت، ولی دونا مه دیگر را (روسی و فرانسه را) بفارسی برگردانید.

دریست و چهارم، فرستاده کمپانی فرانسه، تحف و هدایای مخصوص وزیران و هدایایی را که برای وزیران ایران تهیه و تدارک کرده بود، بخدمت ایشان ارسال داشت، بشرح زیر:

برای اعتمادالدوله، یعنی صدراعظم

هفده اونس عنبر اشهب .

دو قطعه شال، یعنی کمر بند هندی، بسیار نفیس.

شش عدد عمامه ابریشم زربفت و نقره باف .

یک عدد ساعت دیواری کوچک .

یک عدد ساعت جیبی .

دوازده لیور چای .

برای خوانسالار همایونی

هفده اونس عنبر اشهب .

سه عدد عمامه ابریشم زربفت و نقره باف .

سه عدد کمر بند .

سه عدد ساعت جیبی .

دوازده لیور چای .

پانصد اکوی نقره نقد .

برای میرزا طاهر ، مفتش کل دولتیخانه همایونی
دوعدد عمامه .

چهارتوپ چیت نفیس هندی .

سی و چهارقطعه ظروف چینی ، باندازه مختلف .

سه لیور میخک .

سه لیور دارچین .

سه لیور چای .

سه لیور هل .

پنجاه جوز بویا .

سی لیور فلفل .

صد و پنجاه اکوی نقره نقد .

در همان روز ، مقارن ساعت ده صبح ، سفیر مسکوی
اتحاد ایران و روسیه
در پشت بادپایان همایونی ، یکی از عمارات قصر
علیه ترکیه
سلطنتی انتقال یافت ، و کمی بعد صدراعظم و دیگر

وزیران عمده هیأت دولت نیز بدانجا رفتند ، و دو ساعت مذاکرات فیما بین
طول کشید . آنگاه بافتخار مشارالیه مجلس ضیافتی برگزار شد . این سور
مجلل و مفصل و مخصوصاً از لحاظ انواع و اقسام کوشش و مشروبات شایان
توجه بود ، ولی عرق و شراب مصرف نگردید .

مذاکرات این سفیر (با مقامات ایرانی) کاملاً مکتوم ماند .

وزیران گفتند که مشارالیه مأموریت داشت ، اعزام قریب الوقوع
یکنفر فرستاده فوق العاده مخدوم خود را بعرض اعلیحضرت شاهنشاه برساند ،

ولی بعداً معلوم شد که به شاهنشاه پیشنهاد کرده است ، در ائتلافی که بتازگی علیه امپراطوری ترکیه عثمانی توسط دوک اعظم (تزار روسیه) با شرکت لهستان تشکیل شده است ، داخل شود . پادشاه ایران با این پیشنهاد موافقت ننمود و فقط وعده کرد اگر مسکویها و پلنی ها عملاً علیه ترکیه بجنگ آغاز کنند و قول قطعی دهند که بهیچوجه با بابعالی بدون شرکت معظم له بکنار نخواهند آمد ، در آن صورت اسلحه بدست گرفته به بغداد حمله خواهد کرد . این بود جوابی که بسفیر دادند و برای ابلاغ پاسخ روانه روسیه ساختند اما مشارالیه که اصرار داشت جواب مثبت و کاملاً صریحی دریافت دارد ، صدراعظم دهانش را چنین بست :

مسیحیان چندین بار پادشاهان ایران را بجنگ علیه ترکیه وا - داشته اند ، ولی بالاخره بدون شرکت آنها ، با بابعالی قرارداد صلح منعقد ساخته اند .

دستورات دولتی
برق آسا اجرا میشود
در بیست و هفتم ، در سپیده صبحدم صدر اعظم مرا باعجله بسیار احضار فرمود .

در آن موقع من هنوز در بستر استراحت بودم ، و مهتر و خادم من در منزل نبودند . من بآدمهای نخست وزیر اظهار داشتم که برگردند ، من نیز بمحض اینکه خدمتکارانم آمدند ، بتالار پذیرائی معظم له خواهم آمد . اما آنها در پاسخ چنین گفتند : « چه میفرمائید آقا ، مگر نمیدانید ماجرت نداریم ، بدون آنکه شما را همراه خود ببریم ، برگردیم ! »

یکی از آدمهای صدراعظم این را گفته بسوی اصطبل شتافت تا مرکوب مرا زین و یراق کند . دیگری مشغول پوشانیدن لباس برایم شد

ومن نیز ناگزیر بودم که پیوشم . هنگامیکه پائین آمدم ، چهار سواره دیگر برای تعجیل من فرا رسیدند . نظر بعجله و شتاب بيموقع پیشخدمت من حاضر نبود و من از حیث نداشتن نوکر در دنبال خود در زحمت بودم ، چون بر حسب رسوم همیشه يك ياد و نفر خادم بایستی در عقب مخدوم خود در کوچه های اصفهان حرکت کند . در اینموقع که عاملین صدر اعظم از اندیشه من آگاه شدند ، فی الفور گفتند : ما در دنبال شما همچون خادم حرکت خواهیم کرد ، و هنگام مراجعت نیز نوکرانی در خدمت شما خواهند بود . این نکته برای نشان دادن سرعت اجرای فرامین و دستورات بزرگان ، در کشور ایران شایان توجه مخصوص است . يك مأمور نمیتواند بمخدوم خود بگوید که فلانی را که احضار فرموده بودید ، نیافتم و یا در منزل نیست و یا اینکه نمیتواند بیاید ؛ بلکه مجبور است که حتماً شخص مورد نظر را پیدا کند و همراه خود بیاورد و گرنه فی الفور بای مأمور بچوب و فلک بسته خواهد شد .

من برای رضایت خاطر مأمورین ، بخصوص برای اطلاع از مقصود نخست وزیر که اندکی موجب نگرانی خاطر برای من شده بود ، بسرعت تمام حرکت کردم . صدر اعظم فرمود که برای ترجمه مراسلات پادشاه انگلستان و کمپانی فرانسه ، مرا زحمت داده است . معظم له فی المجلس نامه ها را در دست من گذاشت و دو نفر منشی را مأمور کرد تا مرا بیک اتاق کار هدایت کنند ، و ترجمه مراسلات را بنویسند . من نمیدانم که ترجمه نخست مطابق میل نخست وزیر نبود ، و یا اینکه مایل بود برای اطمینان کامل نسخ متعدد و مختلفی در دسترس خویش داشته باشد . من

بقدر مقدور، مراسلات را خوب بفارسی برگردانیدم و کپیه‌هایی ورو- نویسهایی از آنها برداشتم. نامه پادشاه انگلستان بانگلیسی بود؛ وروی يك قطعه پوست دباغت شده بزرگی باحروف زرین و سیاه نگاشته شده بود؛ صدر نامه و طرفین آن بعرض شش انگشت بامینیاتور تزیین یافته بود. تمثال پادشاه، اسلحه و علایم، ورمز معظم له در میان يك طرح پرپیچ و شکنج مغربی نقش شده بود.

پیش از آنکه کپیه (رونویس) این مراسله درج شود، مختصری در باره استقرار انگلستان در ایران بیان مینمایم:

انگلیسها نخستین بار در حدود سال هزار و شصت و شصده
شماره ای از تاریخ
استقرار انگلیسان
در ایران
سیزده وارد ایران شدند. ایرانیان در بندرعباس
از آنان استقبال گرمی بعمل آوردند، ولی پرتقالها
در هرمز که جزیره ایست در فاصله سه فرسنگی

بندرعباس، ورود آنها را سخت مشغوم شمردند. پرتغالیان که در آن
ایام مالک الرقاب تجارت سرتاسر هندی (ممالك و مناطق خاوری) بودند،
بهیچوجه میل نداشتند که تازه واردین را در استفاده‌های خود سهیم
سازند، بلکه بالعکس میخواستند آنانرا از منافع این حدود محروم کنند؛
لذا باتمام قوای خود درصدد اشکال تراشی در مقابل انگلیسان برآمدند،
از جمله در هرمز که مرکز عمده تجارت خلیج فارس بود، مالیات زیادی
برای آنان تحمیل کردند که نسبت به مردمان دیگر بسیار سنگین بود،
شاه عباس کبیر که در آن ایام بر ایران سلطنت میکرد و از همه چشمی و رقابت
اروپائیان اطلاعات کاملی داشت، بانگلیسها پیشنهاد کرد که در بنادر
ساحلی ایران بتجارت پردازند.

شاهنشاه برای آنها هدایائی از سال داشت، چند نفرشان را بدر بارخویش
جلب کرد و آنانرا بغایت مشمول لطف و عنایت خود ساخت؛ تا اینکه بالاخره
در سال هزار و شصت و بیست توفیق یافت انگلیس‌انرا با نقشه خود دایر بطرد
و نفی پرتغالیها از قلب خلیج فارس موافق کند و برای اجرای این طرح
عقد اتحادی با آنها منعقد ساخت. شاهنشاه نیز مثل انگلیسها از پرتغالیان
دل پری داشت، زیرا مدام مزاحم و مصدع رعایای او بودند، و مانع تجارت
ایرانیان می‌گشتند، و توهین و ناسزا بمردم این مملکت روا میداشتند.
عبور و مرور عادی به هند (ممالك و مناطق خاوری) فقط توسط
سفاین پرتغالی امکان‌پذیر بود؛ و بدین طریق هنگامیکه بازرگانان ایرانی
برای عزیمت بمقصد، به هرمز (مقر و مرکز پرتغالیان در خلیج فارس)
مراجعه میکردند، سرکرده هرمز از آنها بازجویی بعمل می‌آورد و
منظور و مطلوب مراجعین را از این مسافرت تحقیق میکرد، و بعد از اینکه
میدانست بازرگانان برای خرید و وارد کردن چه کالایی قصد سفر دارند،
آنها را بمخازن محل که متعلق به پرتغالیها بود، میبرد و نشان میداد که از
کالای منظور مقادیر معتناهی در این انبارها موجود است، و آنگاه چنین
می‌گفت:

« بفرمائید، این متاعی است که شما میخواهید، اول آنرا خریداری
کنید و اگر از پولتان چیزی باقیماند، من شما را بصوب هندوستان
حرکت خواهم داد.»

بدین ترتیب پرتغالیها بازرگانان خارجی (غیر پرتغالی) را ناگزیر
میساختند که یا بدون انجام مقصود مراجعت کنند، و یا اینکه کالای مورد
نیاز را بهای دلخواه آنها خریداری نمایند.

متن نخستین قرارداد شاه عباس کبیر در این مورد مکرر بجا کسب هر مرز اظهار نارضایتی کرد، ولی جز پاسخهای خشن و ایران و انگلیس مورخه موهن که موجب اعتراضات تازه ای می گشت، هزار و شصت و بیست نمی شنید. پادشاه بزرگ مصمم گشت که

این قوه قاهره را قلع و قمع کند. در آن موقع هر مرز قلعه عمده پرتغالیها در قلب خلیج فارس و منشأ و موجب اصلی مزاحمت و ناراحتیهای سواحل ایران بود؛ اما شاه عباس برای نقل و انتقال قوای مسلح خود بدین جزیره سفاین لازم را در اختیار خویش نداشت. لذا بانگلیسها تکلیف ائتلاف کرد، و آنها نیز این پیشنهاد را قبول نمودند، طبق قرارداد منعقد فیما بین مقرر بود که: «با هزینه مشترک مواضع پرتغالیان در خلیج فارس مورد حمله قرار خواهد گرفت. انگلیسها ایرانیان را بجزیره هرمرز و نقاط مجاور دیگر حمل خواهند کرد، و در مدت محاصره مانع رسیدن کمک از طریق دریا به پرتغالیها خواهند بود. مواقع و مواضع متصرفی متعلق به ایران خواهد بود، ولی غنایم موجود به السویه بین طرفین متعاهدین تقسیم خواهد شد. مرکز تجارت به بندر عباس انتقال خواهد یافت و در این محل علاوه بر اینکه انگلیسان برای همیشه از ادای هرگونه مالیات معاف خواهند بود، در عایدات گمرکات محل نیز با ایرانیان بطور متساوی سهم خواهند داشت، و موظف خواهند بود در خلیج چهار و یا اقلاد و فروند کشتی جنگی نگه داری کنند، تا بدین طریق دریانوردی برای بازرگانان در يك محیط امن و امان امکان پذیر باشد و از آنها در مقابل تعرضات پرتغالیان سیانت بعمل آید.»

در نتیجه این قرارداد، بسال هزار و ششصد و بیست و هشت
 منشاء مشاجرات
 ایرانیان و انگلیسان
 و سه هرمز و دو جزیره مجاور دیگر از دست
 برتغالیها خارج گشت، ولی از آنموقع ببعده مواد
 آن مدام از طرف هر دو طرف متعاهد مورد نقض و تخلف قرار گرفته است.
 ایرانیان که در مسائل حسن نیت کامل ندارند، و همیشه در صورت امکان
 اغتنام فرصت کرده حق و حيله بکار میبرند، بهیچوجه بعهد خود نسبت
 بانگلیسان وفا نکردند. از طرف دیگر انگلیسها با تشریک مساعی در
 استخلاص هرمز چشم طمع بغنایم عظیم آن جزیره دوخته و میخواستند از
 تجارت محل که سابقاً از آن محروم بودند، منتفع گردند و بدین طریق
 اجر زحمات خود را بیابند. ولی ابدأً بخیال ایرانیان خطور نکرد که
 بکمک انگلیسان است که توانسته اند این مواضع مستحکم و مهم را
 تسخیر کنند، و آزادی عمل و تجارت را در سواحل خود برقرار سازند.
 بطوریکه سال بسال از سهمیه صدی پنجاه انگلیسان از گمرکات بندر -
 عباس کاسته اند، و بالاخره کار این قرارداد منجر بآن شده است که فقط
 هشت یا ده هزار اکو از بابت سهمیه طرف متعاهد، میپردازند؛ در
 صورتیکه مجموع عایدات معمولاً بالغ بر هفت یا هشتصد هزار لیره
 (فرانسوی، معادل فرانک طلا) است. اما مسأله ای که بسیار دور از
 نصفت میباشد آنست که ایرانیان از عامل انگلیس میخواهند در مقابل
 پرداخت وجه مزبور (هشت یا ده هزار اکو) رسید کامل صدی پنجاه
 عایدات را دریافت دارند، و میگویند که در غیر اینصورت بهیچوجه
 دیناری نخواهند پرداخت. بهانه ای که ایرانیان برای توجیه این بیعدالتی

ارائه میکنند، آنست که انگلیسها برخلاف تعهدات خود، برای صیانت و حفاظت بازرگانان در مقابل تعرضات پرتغالیان در خلیج فارس کشتیهای جنگی نگه نمیدارند. بعلاوه ایرانیان مدعی هستند که علیرغم ممانعت مأمورین، انگلیسها تقلب کرده، کالاهایی را که بهیچوجه مربوط و متعلق بایشان نیست، بنام و عنوان خود وارد کشور میکنند و بدین طریق حقوق گمرکی ایران را تضییع مینمایند؛ و بالاخره مبالغ عظیمی از طلا و نقره مملکت را قاچاق نموده از قلمرو ایران خارج میسازند، انگلیسها بالاجبار مدتی مدید در تمام موارد بقدر مقدور مطابق میل ایرانیان رفتار کردند، ولی چون کمپانی انگلیسی نمیتوانست خسارتی را که از ناحیه اولیای امور محل متوجه شرکت میشود، تحمل کند، لذا در سال هزار و ششصد و هفتاد پادشاه انگلستان مراجعه کرد، و تقاضی نمود که درباره مستدعیات مشروع کمپانی، مراسله‌ای به شاهنشاه ایران بنویسد. فرستاده کمپانی انگلیسی فرامینی از شاهنشاه خطاب با جاره داران و مقاطعه کاران بندر عباس تحصیل کرد، که بر حسب مفاد این اوامر میبایستی چهل و پنج هزار لیره (فرانک) سالیانه بانگلیسان پرداخت شود؛ و ضمانت تمام کالاهای متعلق بآنان از هر گونه حقوق گمرکی معاف باشد؛ اما چون کمپانی انگلیسی فرامین مزبور را مطابق میل خود نیافت، از پادشاه انگلستان استدعا کرد، تا مراسله شدیدالحنی بعنوان شاهنشاه ایران مرقوم و بشرکت اعطا فرماید. این تقاضی قرین اجابت واقع گشت و نامه منظور صدور یافت، و همین مراسله بود که برای ترجمه تسلیم من کردند، اینک کیه (رونویس) آن درج میگردد:

« از چارلز دوم که بعنایت الهی پادشاه انگلستان ،
 متن نامه پادشاه اسکاتلند ، فرانسه (۱) ، ایرلند و حامی دین و
 انگلستان ایمان است ؛ به پادشاه معظم و مقتدر ، شاه سلیمان ،
 امپراطور پارس ، ماد ، هیرکانی (استانهای سواحل بحر خزر) و ممالک و
 امارتهای وسیع دیگر . مدیران کمپانی هند شرقی جلوس آن اعلیحضرت
 را بتخت سلطنت اجداد بزرگوار خود ، صلح و آرامشی را که درسایه
 اطاعت از آن اعلیحضرت در امپراطوری عظیم و بسا اقتدار ایران پدید
 آمده است ، باطلاع مارسانیدند . ما با مسرت خاطر جلوس همایونی
 را تهنیت و تبریک میگوئیم و بسیار آرزو مندیم که سعادت و اقبال آن
 اعلیحضرت دراعتلا بوده ، و در دایره امکان مصون از زوال باشد ، و خداوند
 قادر و توانا وجود عالی را در ظل عنایت خود غرق در افتخار و برخوردار
 از تمام نعمات مادی و معنوی فرماید . کمپانی هند شرقی مذکور عاجزانه
 بما معروض داشته است که قریب پنجاه سال میباشد که قراردادی با شاه
 عباس معروف یکی از اسلاف بسیار مشهور آن اعلیحضرت ، منعقد ساخته
 است و بنا بر ماده سوم قرار داد مزبور ، این پادشاه بزرگ در مقابل
 خدمات بزرگ و مهمی که این کمپانی بخرج خود نسبت بمعظم له انجام
 داده ، و مخصوصاً برای مساعدت و معاونتی که در تسخیر قلعه کشمش ، و
 قلعه ، شهر ، و جزیره هرمز مبذول داشته است ، علاوه بر اعطای امتیازات
 و منافع دیگر ، موافقت کرده است که نصف حقوق گمرکی ، که از تمام

بازرگانی که در حدود هرمز ، در خشکی و دریا بتجارت میپردازند ، اخذ میشود ، متعلق بکمپانی مذکور باشد . اکنون این کمپانی شکایت دارد که سالیان دراز است که مأمورین آن اعلیحضرت ، عمال کمپانی را از اکثر حقوق خود محروم میسازند ؛ چنانکه مبلغی که بعنوان سهمیه گمرکات به عمال شرکت میپردازند ، خیلی محقر و معمولاً کمتر از يك هزار تومان است ، در صورتیکه عایدی کل سالیانه بالغ بر بیشتر از سی هزار تومان میباشد . با اشتیاق بسیار محبت آمیز آرزو مندیم که باتوجه بمراتب مذکور و نظر بر روابط مودت دیرین و مناسبات حسنه واجب الرعایه قدیم موجود در بین دو ملت ، تذکر و تحذیری که با يك روح منصفانه در مورد خسارت و ضایعات وارده بکمپانی مزبور بعمل می آید ، موجب آن شود که اعلیحضرت همایونی موازین عدالت را درباره این مؤسسه مراعات کنند ، دستور فرمایند که ، مطالبات شرکت را بپردازند ، و با پرداخت بقایای پس افتاده حقوق گمرکی ، یعنی کسور سهمیه صدی پنجاه کامل ، ترضیه خاطر اولیای کمپانی را فراهم آورند . آرزو مندیم که اعلیحضرت دستورات اکید و موثری صادر کنند ، که در آتیه این حق بدقت مراعات شود ، و تعلیمات لازم به عمال و وزیران خود بدهند ، که منبعدها تسلیم نصف کامل حقوق گمرکات بمیزان صحیح و نسبت دقیق ، طبق مواد قرار داد منعقد ، خشنودی خاطر مدیران کمپانی را فراهم کنند ، تا بدین طریق مراتب محبت دیرین و صمیمیت قدیم موجود در بین دو ملت ، همچنان بدون غل و غش پایدار و استوار بماند . بهمین جهت اعلیحضرت را بنایت قادر متعال میسپاریم . »

صدراعظم که دو سال پیش درباره انگلیسان مساعدت
 جواب دندان شکن لازم بعمل آورده بود، از عدم رضایت و تجدید
 شیخ‌ذهلیخان مطلع و سماجت آنان، متأثر گشت. چنانکه
 نتوانست از اظهار مکنونات خاطر خویش خودداری کند، و به مترجم
 کمپانی انگلیسی چنین گفت:

«تو انگلیسها را تحریک میکنی که با اصرار و سماجت ما را
 خسته و فرسوده کنند. این توهستی که از چند ذراع سقرلاط ارغوانی قبا
 وردای سفارت میدوزی و یکنفر منشی را لقب و عنوان سفیر می‌بخشی.
 انگلیسان در تمام عمر خود فقط یکبار برای ما خدمتی کرده‌اند که پاداش
 آنرا هم ایران تاکنون هزار بار پرداخته است، معهذا بازهم حضرات با
 آب و تاب تمام دم از خدمت میزنند و مارا سرزنش میکنند. در انعقاد
 قرارداد ما بی‌پچوجه پیشقدم نبوده‌ایم، بلکه انگلیسها ابتدا بقصد آن
 پیشدستی کرده‌اند، و ما کاملاً حق داریم که دیگر بی‌پچوجه من الوجوه
 آنرا رعایت نکنیم.»

عامل انگلیسی (فرستاده کمپانی انگلیسی) نتوانست
 قضاوت مصنف
 بی‌پچروی چیز بیشتری بدست آورد؛ ولی برای

اینکه کاملاً دست‌خالی باز نگردد فرامین صادره سال هزار و ششصد و
 هفتاد را تجدید و تسلیم مشارالیه کردند، و مراسله مهموری نیز بعنوان
 پادشاه انگلستان بدستش دادند. حقیقت آنستکه نمیتوان رویه ایرانیان
 را در این مورد صواب شمرد، چون همیشه قرار داده‌ها کاملاً واجب الرعایه
 میباشد، معهذا بایستی اعتراف کرد که این عهدنامه نمیتواند مجوز آن

باشد که انگلیسان در امپراطوری ایران در انجام هرگونه معاملات تجاری معاف از مالیات مقرر باشند، و سالیانه مرتباً پنجاه هزار لیره (فرانسوی) از بابت خدمتی که پنجاه سال پیش انجام داده‌اند دریافت دارند، در صورتیکه میتوان گفت از آن ایام بعد پاداش بسیار سرشاری در مقابل خدمت خود یافته‌اند.

اما مراسلات فرستاده کمپانی فرانسوی خطاب به روحانیون صلاحیت شاهنشاه و ناظر، بسیار نامناسب و بی‌پنجاه‌شایسته مداخله در امور دنیوی را ندارند انتشار نمی‌یابد. تاریخ این مراسلات، مه سال هزار و ششصد و هفتاد و یک بود، مع‌هذا از: «پروزیهای عظیم پادشاه فرانسه بر هلندیان» در آن سخن رفته بود؛ در صورتیکه این وقایع سال بعد اتفاق افتاده بود، و همچنین «از پایان حوادث مزبور و انهدام کامل قریب الوقوع حریف» ذکری شده بود. بدین طریق مسلم گشت که روحانیون وقتیکه در امور دنیوی مداخله کنند، جز خسران نمره‌ای عاید انسان نمی‌شود. در اینجا هم چون رئیس مبلغین کاپوسن مقیم اصفهان رهبری هیئت سفارت را بعهده داشت، و مراسلات را وی انشا کرده بود، چنین اغلاط فاحش در آنها راه یافته بود. انگلیسیان و هلندیان در کشف و شرح این تضادها فوق‌العاده تلاش کردند؛ و ایرانیان نیز بسهولت دریافتند که مراسلات واصله جعلی می‌باشد، مخصوصاً از این لحاظ که از اعزام: «دو فرستاده و همکار هم پایه» ذکری بمیان آمده بود، در صورتیکه در مرسله‌ای که مسیو کیستون (۱) هنگام ورود ببندر عباس خطاب به ناظر نگاشته بود، و همچنین در نامه هائیکه

بعنوان حاکم محل وعمال شاهنشاه فرستاده و خبر ورود خویش را اعلام کرده بود، فقط از يك فرستاده سخن بمیان آمده بود؛ و فی الواقع نیز این امر در چشم همگان کاملاً واضح و عیان بود که مشارالیه نه همکاری داشت، و نه معاونی. بعلاوه مقامات ایرانی اطلاع داشتند که، بعد از مرك گيستون، همراهان وی مدتی مدید در شیراز برای اتخاذ تصمیم توقف داشته‌اند، چنانکه در روزهای اول بحاکم شیراز و همه مردم اظهار کرده‌اند که مایلند ببندرعباسی مراجعت کنند، چون دیگر هیچ‌وجه مأموریتی ندارند که جلوتر بروند.

من در منزل ناظر داستانی شنیدم که سخت خنده-
داستان شیر و ببر آور و مربوط بمراسلات مزبور بود. هنگامیکه
فرانسیویان
اونامه‌ها را بعرض اعلیحضرت میرسانیده، نکته
لطیفی راجع باسامی سفیران کمپانی فرانسوی بر زبان شاهنشاه
جاری شده است. فرستاده اخیر ژون شر (۱) نام داشته که اگر درست
تلفظ نشود در فارسی معنای «شیر جوان» میدهد، و یکی از سه فرستاده
سابق بی‌بر (۲) خوانده میشده است که در پارسی «ببر» سالخورده را
میرساند. شاهنشاه که مکرر این کلمات بگوشش میرسیده، سخن ناظر
را قطع و چنین گفته است:

«این بازرگانان فرانسوی چه مینویسند؟ یعنی چه، که ابتدا «ببر»
سالخورده‌ای را فرستادند، و اینک «شیر جوانی» را اعزام داشته‌اند؟»
این جناس سخت موجب خنده شاهنشاه و تمام اطرافیان گردید.

در بیست و هشتم بملاقات سفیران فرانسوی و انگلیسی
 مترجمین چگونه در رفتم و اطلاع دادم که حسب الامر صدر اعظم ،
 محظور قرار میگیرند مراسلات آنها را بفارسی ترجمه کردم . فرستاده

انگلیسی از این امر بسیار خشنود گشت و با اظهار امتنان تأکید کرد که
 کمپانی انگلیسی بسیار سپاسگزار من خواهد بود . نکته ای که موجب
 رضایت خاطر مشارالیه گشت ، آن بود که متن ترجمه را طابق النعل بالنعل
 بفارسی نقل کرده بودم و استحکام و اصالت کامل متن مراسلات را حفظ
 نموده بودم ، در صورتیکه مترجمین محل از ترس وزیران نمیتوانند عین
 مطالب را بعرض برسانند ، چون بیم آن دارند که مبادا آتش خشم و
 غضب مخدومین از استماع عبارات ناخوش آیند ، مشتعل شده و دامن آنها
 را بگیرد ، در صورتیکه مأهور معذور است .

در اول اکتبر ، در ساعت سه صبح ، شاهنشاه از
 اصفهان بصوب قزوین که ارشکیه باستان است ،
 حرکت کرد ؛ و قرار بود در هزار جریب که در
 منجمین ساعت حرکت را تعیین کردند

منتهاالیه طول اصفهان ، در نیم فرسنگی کاخ سلطنتی واقع است ، منزل
 کند . منجمین چون وقت مزبور را از لحاظ سیر کواکب برای مسافرت
 همایونی مسعود و مبارک تشخیص داده بودند ، لذا پادشاه را برای طی
 يك مسافت نیم فرسخی در آن ساعت بعمرکت واداشته بودند . ملکه مادر
 و سواکلیهای سلطان نیز در همان ساعت عزیمت کردند .

چهار هزار ظروف
 زرین جواهر نشان
 در دوم من بطرف شیرخانه که آبدارخانه همایونی
 است، برای تماشای تشریفات حمل و نقل این
 دستگاه شتاب کردم. شیرچی باشی (۱) یعنی رئیس
 تدارکات شراب، با کمال لطف و عطف در انجام منظور و مشاهده تمام
 ظروف نفیس و ابزار لازم، بمن مساعدت کرد.

چندین دست قاشق بسیار عالی، واز (کاسه)، جام، زیرجامی،
 بشقاب، سینی، سطل، کوزه آب، بطری، تفدان که همه شان طلای
 ناب بود، چشم انسان را خیره می ساخت؛ بعضی از این ظروف آلات
 مینا نشان، برخی جواهر نشان و عده ای هم مروارید نشان بودند؛ تمام لوازم
 و اسباب زرخالص، مزین با آثار هنری و صنعتی فوق العاده نفیس بود. ارزش
 و شماره اینهمه ظروف آلات غیر قابل تصور و باور نکردنی است.

بعضی از جامهای شراب چنان بزرگ و عظیم است که هنگامیکه
 پر باشد، بایک دست نگهداشتن آنها مشکل میباشد. و نیز يك قسم
 فنجانهای بزرگی وجود دارد که مخصوص سفره شاهنشاه است و آنها را
 هزار پیشه (۲) نامند که مفهوم «هزاران وهم و خیال باطل» را میرساند،
 و مقصود آنست که چون این پیمانه را چند بار بسرکشند، اختیار اراده
 از دست انسان خارج شود. بعضی از این فنجانها فقط يك ربع لیتر
 (نیمه سیتی ۳) ظرفیت دارد، ولی بزرگهایشان دارای يك لیتر و نیم (سه شوپن)
 گنجایش است؛ اما پنگانهای معمولی يك لیتر (يك پینت، معادل نود و
 سه سانتی لیتر) میگیرد.

(۱) Chirachi - bachi

(۲) Azar - Peché

(۳) Remi - setier ، نیمه سیتی معادل ربع لیتر میباشد.

يك دوجين (دوازده عدد) ملاقه بسیار عالی که مخصوص آبگوشت و یا شراب میباشد ، مشاهده کردم که بنظر من فوق العاده باشکوه و شاهانه بود ؛ طول این ملاقه ها يك پا (۳۲۴۸ متر) و بزرگیشان بطور کلی بهمین نسبت بود ؛ همه شان زر ناب مینانشان ، دارای دسته مزین به یاقوت منتهی بيك قطعه درشت الماس شش قیراطی بود .

این یکدست (دوجین) ملاقه ممکن است شش هزارا کو ارزش داشته باشد . اما اینکه دسته ملاقه ها بطول يك پا است ، نباید موجب تعجب بشود ، چون در سر تا سر مشرق زمین در روی فرش خوراك می خوردند و از میز استفاده نمیکنند ، بهمین جهت درازی دسته ملاقه ها فاصله موجود بین آكل و مأكول را جبران میکند . اکثر کلیه ظروف آلات آبدارخانه عتیقه است ؛ بطوریکه انسان تا برای العین آنها را مشاهده نکند ، غیر ممکن است تعریف و توصیفی را که میشوند ، مطابق واقع و حقیقت بیانگارد . من مکرر سعی کردم که از ارزش و احصائیه آنها اطلاعات دقیقی بدست آورم ، چون در دفاتر ثبت مربوطه تمام خصوصیات این نفایس بدقت کامل درج و ضبط شده است ، ولی تمام مساعی من در اینخصوص باطل ماند و قادر به کشف مطلوب نشدم . تمام جوابها در این جملات خلاصه میشد :

« مبالغ سنگینی صرف شده است ، و تعداد و شماره ندارد ! »

آنچه که من خودم به چشم دیدم ، بطور مسلم چندین میلیون ارزش داشت . آبدار باشی (۱) یکبار برایم حکایت کرد که آبدارخانه شاهنشاه شامل چهار هزار قطعه ظروف آلات زرین جواهر نشان ، و ابزار زر نشان می باشد ، چنانکه شرح بعضی از آنها مذکور افتاد . این جناب پذیرائی

(۱) Chef de Cobelet ، اباغچی باشی و یا شیرچی باشی هم میتوان ترجمه کرد.

گرمی از من بعمل آورد : ناهار برایم داد و چندین قسم شراب و عرق لطف کرد که در یک ربع ساعت سرم را سنگین ساخت و بدوران انداخت؛ چون شرابها بسیار مردافکن و عرقها هم بطریق اولی تندتر میباشد . اگر عرق مثل الکل نباشد ، برای ایرانیان خوش آیند نخواهد بود ، و شرابی را دوست دارند که بیشتر تند و سریع الاثر باشد . او مرا بآداب ایرانیان پذیرائی میکرد و بهمین جهت در آغاز غذا جامهای مردافکن برایم میداد . در ایران همه گونه مشروبات را « شراب » نامند ؛ کلمات سوربه (۱) و سیروپ (۲) از این کلمه اشتقاق یافته است ؛ در نزد متدینین مسلمان بزبان آوردن کلمه مزبور ، کمال گستاخی و بی ادبی بشمار میرود .

در سوم ، با بانوی مجتهد اعظم که خواهر شاهنشاه
 سینی زرین عمه شاهنشاه
 فقید (شاه عباس ثانی) است ، یک معامله هزار پیستولی کردم و بمشارالیهها جواهر فروختم . پس از ختم معامله ، شاهزاده خانم برایم پیغام فرستاد که چون مسافرت شاهنشاه در میان است ، پول نقد خویش احتیاج دارد ، و حاضر است که یک سفته دوماهه صادر کند ، و یا اینکه سینی طلا بدهد . من قبول طلا را ترجیح دادم و هنگام عصر احضارم کردند .

پس از اینکه حضور یافتم ، یکنفر خواجه که مباشر شاهزاده خانم بود ، یک سینی که قریب ششصد اونس (هر اونس ۳۰/۵۹ گرم است) وزن داشت ، بیاررد . من یکنفر هندی را که در شناخت طلا و نقره مهارت بسزائی داشت . باخود همراه برده بودم . این زرگریس از آنکه چندین

(۱) Sorbet

(۲) Sirop

جای سینی را بدقت تمام واریسی کرد ، بیست و سه قیراط و نیم برای آن ارزش قائل شد و اظهار اطمینان کرد که باین مبلغ می‌ارزد . من هراونس را به پنجاه و شش لیره (فرانك) معامله کردم . اگر چه بطیب خاطر خواستار خرید سینی بپهای مزبور بودم ، ولی فقط مقداری که معادل حساب من بود ، برایم تسلیم کردند .

شامگاهان برای ملاقات چندین نفر از بزرگان که « حقوق و مواجب » برایم بدهکار بودند ، بدربار شاهنشاهی رفتم ؛ درباریان خوانسارلار همایونی ، قابوچی باشی ، و پیشکش باشی که از آنجمله بودند ، خواهش کردند که فرستاده کمپانی فرانسوی را ببینم و باو بگویم که : « امتناع مشارالیه از پرداخت حق مخصوص هدایای تقدیمی به شاهنشاه ، سخت مایه تعجب دربار شده است . معلوم میشود که جناب سفیر از رسوم و آداب ایران اطلاعی ندارد ، و نمیداند که کلیه سفیران و بطور کلی عموم کسانی که هدایایی بحضور همایونی تقدیم میدارند ، از هر جانب جهان و از طرف هر مقامی که باشند ، بایستی این حق مخصوص مسلم و مستمر را بپردازند ؛ چون این مبلغ اساس حقوق ها و مواجب خدمات ما و دیگر مأمورین مربوطه را تشکیل میدهد . امتناع سفیر کاملاً بیهوده است ، چون بایستی حتماً و قطعاً حق مخصوص ما را پرداخت کند . »

این حضرات بانهایت تکبر و غرور که من از حکایت آن خودداری میکنم ، حق مخصوص خود را مطالبه میکردند . مقامات ذینفع دیگری نیز در آنجا حضور داشتند ، ابلاغ همین پیام را برایم تأکید کردند ، بطوریکه من ناگزیر شدم ، مطلب را بسمع فرستاده کمپانی برسانم ، تا

مشارالیه تدابیر لازم را در اینخصوص اتخاذ کند. فرستاده کمپانی که از این داستان آگاهی داشت و میدانست که چکار باید کرد، بمن چنین پاسخ گفت: «در همان لحظه اول که حضرات از این حق مخصوص خود صحبت بمیان آوردند، بایشان اظهار داشتیم که من برای تقدیم يك هدیه بحضور شاهنشاه آمده‌ام و بهیچوجه چیزی برای مأمورین و متصدیان نیاورده‌ام، و ابداً برایشان پشیزی نخواهم داد.»

سپس مشارالیه از من تمنا کرد، جواب مذکور را برای درباریان برسانم. از فحوای کلام فرستاده کمپانی، معلوم بود که بوی چنان فهمانیده‌اند که ناظر مشارالیه را از پرداخت این حقوق معاف خواهد داشت؛ و فی الحقیقه هم این شخصیت اقدامات مجدانه چندی در اینمورد بعمل آورده، و عریضه‌ای که فرستاده فرانسوی در این باره تقدیم داشته بود، بعرض اعلیحضرت شاهنشاه رسانیده بود. اما بزرگان دربار که در اینخصوص ذینفع بودند، آنهاهم عریضه متقابله‌ای تسلیم حضور همایونی کردند، بدین طریق اختلاف شدت یافت.

صدراعظم از اظهار نظر مطلقاً خودداری میکرد. فرستاده کمپانی استدلال مینمود که همکاری که اختیار تام داشته، زندگی را بدرد گرفته است و وی شخصاً نمیتواند دیناری بپردازد و ممکن نیست که از دایره مأموریت مربوطه گامی فراتر بنهد. ولی بزرگان مدعی بودند که این حق از رسوم دیرین است، و قسمتی از معاش و مواجب آنها از همین محل تأمین میگردد.

بالاخره شورای دربار سلطنتی تصمیم گرفت که از انگلیسان، پرتغالیان و هلندیان استعلام بعمل آید که آیا عفو و گذشت درباره حق مخصوص

درباریان سابقه‌ای دارد و آیا یکی از سفیران و فرستادگان این ملل هرگز چنین سابقه‌ عملی داشته است تا در باره فرستاده فرانسوی نیز همچنان رفتار شود. دستور داده شد مترجمین ملل مزبور احضار، و دفاتر ثبت پیشکش‌بازی مورد نظر و مطالعه قرار بگیرد. همه حاضرین با اتفاق آراء اظهار داشتند که بهیچوجه تاکنون هیچک از اروپائیان از پرداخت حق مخصوص درباریان معاف و مصون نبوده اند و بایستی فرستاده فرانسوی نیز بهمان نهج رفتار کند. معذاکله مبلغی در باره مشارالیه تخفیف دادند و بادریافت ده هزار و هشتصد لیره (فرانسوی که بعدها معادل فرانک طلا محسوب میشد.)، مفاسدا حساب بعمل آمد.

میزان حق مخصوص، اساساً پانزده درصد میباشد، ولی بتدریج در نتیجه سوء استفاده به بیست و پنج درصد، ترقی یافته است.

خوانسالار دربار، ده درصد میگیرد، و این مبلغ را بایستی بین خود و یساولان که نجبای عادی دربار همایونی و تعدادشان بالغ بر بیست و چهار نفر است، تقسیم کند، وای تقریباً هیچ چیزی بآنها نمیدهد. پانزده درصد دیگر مخصوص مباشرین مخازن همایونی است؛ چنانکه ذکر کرده‌ایم هدایای تقدیمی بدربار در این مخازن تمرکز می‌یابد؛ حقوق (مالیات) جواهرات تقدیمی به شاهنشاه، بخزانه‌بازی، و زرگر-بازی تعلق میگیرد، و قس علیهذا.

در همان روز خوانسالار همایونی، بنام شاهنشاه،

اگر بوزیر دربار يك قطعه الماس پنجاه و سه قیراطی که متعلق بمادر پیشکش میدادند!

ملکه بود، بمبلغ صد هزار فرانک، باقساط هیجده

ماهه، بارامنه بفروخت.

این وزیر خیلی مجاهدت داشت، که آنرا با قسمتی از جواهرات من معاوضه و مبادله کند. ولی چون من مایل باین معامله نبودم، و از طرف دیگر مادر شاهنشاه نیز از آن بیزار شده و میخواست بهر قیمتی که باشد سنگ مزبور را از سر خود وا کند، لذا بالاخره جامعه بازرگانان ارمی را بخريد آن مجبور کردند. تجار مزبور حتی الامکان از انجام این معامله امتناع ورزیدند، ولی چون بغاطر خوش آیند ملکه مادر سخت اصرار کردند و فوق العاده تحت فشارشان گذاشتند، عاقبت بناچار تسلیم گشتند. اما اگر در ابتدای کار يك مبلغی معادل هفت یا هشتصد پيستول به ناظر (وزیر دربار و مباشر کل همایونی) پیشکش میکردند، از این غرامت استخلاص می یافتند. هشت روز بعد، آرامنه با تقلیل يك سوم بها العاس مذکور را بامن حاضر بمعامله بودند.

در چهارم فرستاده کمپانی فرانسوی با صدر اعظم
سوابق استقرار
ملاقات و مذاکره بعمل آورد. او در ساعت ده به
فرانسیویان
تالار پذیرائی نخست وزیر تشریف برد. ناظر و

و بسیاری از وزیران دیگر در مجلس مذاکره حضور داشتند. مراسلات تقدیمی و فهرست مستدعیات مشارالیه را روی فرش گذاشتند و گفتند که چه چیزی در مقابل مصونیت از مالیات و معافی از حقوق گمرکات، و دیگر مزایای مطلوب عرضه میدارد؟

او که نمی توانست پاسخ بگوید، تقاضا کرد که رئیس هیأت مبلغین کاپوسن احضار شود. پس از آنکه مشارالیه در جلسه مذاکرات حضور یافت، بنام فرستاده، چنین پاسخ گفت:

« او نمیتواند بهیچوجه من الوجوه داخل مذاکره شود ، و فقط برای آن آمده است که يك هدیه‌ای تقدیم حضور شاهنشاه نماید ، و تقاضی کند که امتیازات اعطایی شاهنشاه فقید بکمپانی که از طرف اعلیحضرت شاهنشاه فعلی نیز مورد تصدیق واقع شده تأیید گردد . »
وزیران در جواب گفتند که :

« نخستین نمایندگان کمپانی که در سال هزار و ششصد و شصت و پنج آمده بودند ، تعهد کرده‌اند که در مقابل امتیازات مکتسبه ، بعد از سه سال ، نمایندگان تازه‌ای بدربار ایران اعزام دارند ، و این فرستادگان بایستی نه فقط هدایایی تسلیم بدارند بلکه يك قرارداد تجارتی نیز با ایران منعقد کنند ؛ و روی همین تعهدات بوده است که امتیازات مزبور اعطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه نیز در آغاز سلطنت خود آنرا تأیید کرده است . »

صدر اعظم بمطالب مذکور چنین افزود :

« انگلیسان معافیت مطلوب شما را در مقابل انتقال هر مز به - ایرانیان ، کسب کرده‌اند ، برتغالیان نیز از بابت تسلیم قطعات و نقاطی که در خلیج اشغال کرده بودند ، از مالیات و حقوق کمر کات مصون هستند . هلندیان هم در مقابل خرید سالیانه ششصد عدل ابریشم از شاهنشاه يك ثلث بیشتر از قیمت بازار ، از چنین امتیازاتی استفاده میکنند . آیا فرانسویان نمیخواهند در مقابل کسب امتیازات مزبور ، چیزی بدهند ؟ »
رئیس هیأت مبلغین کاپوسن ، بنام فرستاده فرانسوی اظهار داشت که : « بهیچوجه دستور هیچگونه مذاکره ای ندارد . و چون مسبو

گیستون ، که دراینمورد صلاحیتدار و مختار و حق مذاکره داشت ، در گذشته است ، فرستاده فعلی فقط دستور دارد که هدایای تقدیمی فقید مأسوف علیه را بحضور اعلیحضرت شاهنشاه تسلیم و ادامه الطاف (امتیازات) اعطایی بکمپانی را تقاضی کند . »

نخست وزیر روی خود را بسوی وزیران دیگر برگردانید و با يك حالت جدی تصنعی چنین اظهار داشت :

« من گمان دارم که این اظهارات مقرون بحقیقت باشد ، زیرا چنانکه علی الظاهر استنباط میشود ، کمپانی برای چنین مذاکرات مهمی ، يك شخص جوانی چون فرستاده را انتخاب و گسیل نمیداشت . »
 آنگاه بطرف رئیس هیأت مبلغین کاپوسن برگشته ، سؤال کرد :
 « اما پاسخ شما با مفاد مراسله تقدیمی فرستاده کمپانی بحضور شاهنشاه نمیسازد ، زیرا در آنجا گفته شده است که جنابان آقایان گیستون و ژون شر (۱) دارای اختیار و مقام متساوی میباشند ، و کمپانی دونهاینده گسیل میدارد تا اگر یکی در گذرد ، دیگری وظایف هیأت نمایندگی را عهده دار شود . »

پدر مقدس کاپوسن در مقابل کشف این تضاد اندکی مواجه با مشکلات گردید و سعی کرد که موضوع را روشن نماید (ماستمالی کند) اما این سعی وی باطل ماند ، زیرا دیوان (هیأت دولت) اظهارات او را چنان نامناسب یافت که لایق جوابگوئی ندانست . سپس صدراعظم بطول و تفصیل تمام از حسن رفتار ایرانیان درباره کمپانی و تسهیلاتی که از سال هزار و ششصد و شصت و چهار ، یعنی استقرار فرانسویان ،

برای اجرا و انجام تجارت آنان بعمل آمده است ، سخن راند و گفت :
 « ما بدون اینکه دیناری مالیات و حقوق گمرکی بگیریم دست
 فرانسویان را در تجارت آزاد گذاشته ایم ، ولی اینک آنها بجای آنکه
 قول کتبی نمایندگان اولیه کمپانی را عملی کنند ، درصدد تقاضای تمدید
 و ادامه این غنایات بر می آیند ، بدون آنکه در مقابل چیزی عرضه بدارند »
 مستشار فرستاده در پاسخ نخست وزیر ، معامله ورزید و بساط
 وعده و قول بگسترده . بعد از یکرشته مذاکرات مفصل صدراعظم جواب
 داد که :

« مراتب بعرض شاهنشاه خواهد رسید ، و مفاد مذاکرات بسمع
 همایونی معروض خواهد افتاد ، و البته اعلیحضرت بر حسب سخاوت عادی
 خویش به مستدعیات فرستاده کمپانی پاسخ مساعدی خواهند داد و
 بدین طریق ممکنست نتایج مثبت و مطلوب بدست آید . »
 و آنگاه متذکر شد که :

« فرستاده کمپانی را از تعلق کامل خاطر شاهنشاه پیشرفت تجارت
 و معاملات شرکت فرانسوی کتباً آگاه سازد ، و تمام وزیران نیز
 همچنان طرفدار توسعه عملیات کمپانی هستند ، و هر گونه مساعدت منطقی
 درباره این مؤسسه مبذول خواهد شد . »

پس از اتمام مذاکرات ناهار بسیار باشکوه و مفصلی صرف شد ،
 و بعد از یک ربع ساعت فرستاده مرخصی حاصل کرد .

فردای آنروز عامل کمپانی انگلیسی نیز بادیوان
 شمه‌ای از سوابق قاجاق انگلیسان
 یا شورا (۱)، مذاکرات مشابهی درباره امور
 مربوطه بعمل آورد. او بطول و تفصیل تمام از
 بیعدالتی مقامات ایرانی نسبت بکمپانی انگلیسی سخن راند و گفت
 سالیان دراز است که شرکت را از سهمیه صدی پنجاه گمرکات بندرعباس
 محروم میکنند، در صورتیکه این حق ضمن قرار داد رسمی منعقدہ با
 سلاطین ایران که اخیراً در گذشته‌اند، مسجل و مسلم میباشد. آنگاه
 متذکر شد که مدتی است نسبت به انگلیسان کم احترامی میشود و در
 تفتیش و بازدید چمدانها و اسباب و اثاثیه آنها سختگیری بعمل می‌آید
 و حق العبور از ایشان مطالبه میگردد. صدراعظم (شیخعلیخان) در پاسخ
 اظهار داشت که :

« اینکارها بدون صدور دستور وقوع یافته است، و در موارد
 مزبور مراعات کامل بعمل خواهد آمد؛ اگرچه باید متذکر شد که این
 اقدامات کاملاً بیجا نبوده است، چون در افواه عموم جاری است که
 انگلیسان علیرغم قوانین مملکتی، بقاجاق مقادیر عظیمی از مسکوکات
 طلا میپردازند، و از کشور مبالغ هنگفتی دو کا خارج میسازند، و این
 اعمال در حین ارتکاب مشهود و مکشوف شده است. »

آنگاه نخست وزیر درباره حقوق گمرکی بخصوص بسخن پرداخت
 و چنین پاسخ گفت :

« اما راجع به گمرکات بندرعباس، باید بگویم که اوضاع

واحوال پس از تسخیر هرمز از بیخ و بن تغییر یافته است ، و اگر ایرانیان نسبت بقرارداد منعقدہ تخلفی روا میدارند ، بایستی متذکر شویم که سرمشق اینکار را کمپانی انگلیسی به آنها داده است . برای اثبات این ادعا کافی است متذکر شویم که طبق مواد همین قرار داد ، بایستی اولیای کمپانی بصیانت و حراست دریای (ایران ، عمان) پردازند و فعالیت و آزادی تجارت را (برای بازرگانان ایرانی) تأمین کنند و بدینمنظور ملزم وموظف میباشند که يك اسکادران سفاین (گروه کشتیهای جنگی) در خلیج فارس نگهداری کنند ؛ مع هذا کله سالیان دراز است که حتی يك کشتی انگلیسی هم بدینمنظور (برای مقابله با دزدان دریایی وسارقین مسلح) در آبهای ایران دیده نشده است . بالنتیجه پرتغالیان و اعراب دستشان در نهب وغارت کاملاً بازمانده و صدمات بسیار سنگین و یسابقه‌ای متوجه ایران شده است ؛ متعديان مزبور مدام بتعرض می- پردازند وبجبر وعنف کشتیهای بازرگانی را به بنادر دیگری غیر از بندر عباس میبرند ، وهزاران جبر وستم روا میدارند . »

این جلسه مذاکرات بسیار طول کشید و صدر اعظم انگلیسان را سخت نکوهش وسرزنش کرد و گفت :

« انگلیس ها امتعه‌ای را که متعلق بخودشان نمیباشد ، قاچاق میکنند و بنام خود وارد مینمایند . »

فرستاده (عامل کمپانی انگلیسی) اظهار داشت که :

« حتماً این امور من غیر عمد و ندانسته و برخلاف دستورات

کمپانی صورت گرفته است ، و تدابیر لازم اتخاذ خواهد شد ، تا نظایر آن در آتیه تکرار نشود . » آنگاه ناهار باشکوه ومجلی صرف شد .

يك گردن بند
عديم النظير

در همین روز، شاهزاده بانوی مجتهد اعظم بکرشته مروارید، يك مجموعه جواهر، و يك جفت گوشواره بمن نشان داد که شایان توجه و درخور ضبط در این ژورنال (دفتر حوادث روزانه) میباشد. این لطف مشارالیهها بمناسبت جواهرات مطلوب من صورت گرفت. توضیح آنکه شاهزاده خانم بهترین قسمت جواهرات مرا که باقیمانده بود، خواسته بود، و منهم يك گردن بند مروارید بسیار نفیس را که ده هزار اکو ارزش داشت بخدمت وی ارسال داشتم. او پس از ملاحظه و مشاهده این رشته گرانها و دیگر جواهرات قیمتی، از من تشکر بعمل آورد و بنوبه خود مرواریدهای خود را برای تماشا پیش من فرستاد. من هرگز چنان گوهرهای درشت و عالی در عمر خود ندیده بودم. این گردن بند عبارت از سی و هشت قطعه مروارید شرقی است که هر قطعه آن بیست و سه قیراط وزن دارد، و همه شان بسیار خوش ترکیب و خوشاب و يك نسق و يك شکل میباشد. این رشته گوهر برای آرایش کردن بکار نمیرود، بلکه برسم ایرانیان جهت آراستن صورت مورد استفاده قرار میگیرد، و گونه ها وزیر زنج را زینت میبخشد. گوشواره هائیکه مشارالیهها برایم نشان داد، عبارت بود از يك جفت یاقوت گلوله مانند تراشیده و زمخت که تمیز و خوش رنگ بود و هر قطعه اش دو کروس و نیم (۱) وزن داشت. خواجه (پیشکار عمه شاهنشاه) برای من حکایت کرد که يك سفیر ایرانی که از طرف شاه صفی، پدر شاهزاده خانم، به ترکیه اعزام شده بود در

استانبول آنها را بصدویست هزارا کو خریداری کرده است؛ و مجموعه جواهرات عبارت بود از یاقوت و الماس، و آویزه های الماس. غیر ممکن است که از حیث نفاست و تمیزی و روشنی و درخشندگی عالی تر از این گوهرها، احجاری پیدا شود.

جواهرات این شاهزاده خانم بالغ بر چهل هزار
سحر و افسون و عزایم تومان است که معادل هیجده هزار لیره میباشد
(یک میلیون و هشتصد هزار لیره فرانسوی که معادل
فرانک طلا است.) و طلسم

خواجه محبت بی پایان عمه شاهنشاه را نسبت بمن متذکر شد و گفت: «قسمت اعظم جواهرات شاهزاده خانم روی لباس و سینه پوشاک دوخته شده است، و گرنه همه آنها را برای شما نشان میداد، ولی متأسفانه نمایش البسه زنان نیز بر حسب رسم کشور ممنوع و قدغن میباشد.» این موضوع حقیقت دارد و مطابق واقع میباشد، در این مملکت نمایش پوشاک بانوان را فضیحت و رسوایی می شمارند، و معتقدند که از تماشای لباس یک زن میتوان بقدر قامت وی پی برد و بدین طریق او را جادو و افسون کرد.

ایرانیان به عزایم و افسون بسیار عقیده مند میباشند و جادو و طلسم را حقایق مسلمی می پندارند، و از سحر و افسون بیشتر از نار جحیم بیمناک اند عقل مردم این کشور در این مورد بسیار بسیار کم است.

در نهم بکارگاه زرگران شاهنشاه رفتم تا صفحات
 شمه‌ای از ساختمان
 مطالایی را که بشکل آجر (سفال) برای پوشانیدن
 گنبد مطالای امام
 کنبه مسجد حضرت امام رضا علیه السلام، واقع در
 رضا علیه السلام
 مشهد ساخته میشد، تماشا کنم. چنانکه آورده‌ایم،
 در نتیجه يك حادثه زمین لرزه گنبد مزبور خراب شده بود. بطوریکه میگفتند
 هزارمرد برای اعمار این مسجد، بکارگماشته شده بود و این عده باچنان
 مراقبت و مواظبت مشغول انجام وظیفه بودند، که میبایستی در پایان دسامبر
 عمارت تمام شود. صفحات مورد نظر مسین و مربع، و بعرض ده شست
 (هر شست ۲۷ ر. متر است) و بطول شانزده، و بضخامت دواکو (سکه
 زرین قدیمی) بود. در زیر هر قطعه دو تیغه بعرض سه انگشت تعبیه شده
 و بوسط صفحه احیم گشته است، تا در گچ فرورود و چون قلاب بند شود.
 روی صفحات چنان ضخیم زراندد بود که گمان میرفت طلای شمش است.
 برای هر قطعه بوزن سه دواکو ربعی طلا مصرف میشد، و قریب ده اکو
 خرج داشت.

از قرائیکه زرگر باشی، که نظارت امور بعده مشارالیه بود، اظهار
 میداشت، فرمان شرف صدور یافته بود که مقدمه سه هزار قطعه از این صفحات
 ساخته شود.

در سیزدهم، صبحگاهان، برای تمام سفیران و
 فرستادگان مقیم اصفهان، خلعت ارسال شد؛ و
 شمه‌ای در باره
 خلعت شاهانه

این پوشاکی است که شاهنشاه برای افتخار باشخاص
 عطا میکند، و ما مکرر در این باره صحبت داشته‌ایم. صدراعظم برای
 حضرات اعلام داشت که خلعت شاهانه بپوشند و برای تحصیل مرخصی

شرفیاب حضور همایونی شوند؛ و به قصد فرح (آباد) که پس از عزیمت شاهنشاه از اصفهان، مقر همایونی بشمار میرفت، حرکت کنند.

هیچ سفیری یا فرستاده‌ای نمیتواند بدون پوشیدن خلعت شاهانه برای تحصیل مرخصی شرفیاب حضور شاهنشاه بشود؛ و معمولاً هنگامیکه چنین خلعتی بسفیری ارسال میشود، دال بر آنست که مشارالیه بطور حتم مرخصی می‌یابد. خلعتها گوناگون است: بعضی از این البسه هزار تومان ارزش دارد که معادل پانزده هزار اکواست. اینگونه خلّاع مزین بمروراید و جواهرات میباشد. بطور کلی این پوشاکها قیمت مقطوعی ندارد و عموماً بر حسب مقام و منزلت اشخاص خلعتهای عادی و یا عالی داده میشود. بعضی اوقات یکدست خلعت شامل تمام قطعات پوشاک میباشد، و حتی پیراهن و پای افزار نیز همراه دارد.

برخی از خلعتها از میان ملبوسات موجود در صندوقخانه مخصوص شاهنشاه انتخاب میشود. خلّاع عادی فقط از چهار قطعه تشکیل میگردد. یعنی يك نیم تنه، يك قبا، يك حمایل و يك عمامه که کلاه معمول کشور است. خلّاعی که باشخاص عالی‌مقام، فسی‌المثل سفیران اعطا میشود، هشتاد پیستول قیمت دارد؛ ولی برخی دیگر که با افراد عادی داده میشود، فقط نصف قیمت مزبور ارزش دارد. بعضی اوقات خلعتهایی داده میشود که تنها ده پیستول بها دارد، و فقط از نیم تنه و قبا ترکیب یافته است.

فی الجمله مقام و منزلت هر شخصی معادل قیمت و کیفیت خلعت اعطایی میباشد. من در سال هزار و شصت و شصت و شش شاهد اعطای يك دست خلعت به سفیر هندوستان بودم که صد هزار اکو ارزش داشت؛ و عبارت بود از يك دست پوشاک زربفت، چندین دست قبا و سمور جواهر نشان،

پانزده هزار اکوی نقد، چهل رأس اسب بسیار اصیل که هر يك صد پيستول قيمت داشت، برگ و زینهای جواهر نشان. يك قبضه شمشیر مرصع و يك قبضه خنجر جواهر نشان، دو صندوق انباشته از بروکارهای زربفت و سیم بافت، و چندین جعبه مشحون از میوه های خشک، مشروبات و عطریات، و مجموع اینها خلعت خوانده میشد.

پولهایی که شاهنشاه از بابت این عطایا خرج میکند فوق العاده زیاد و باور نکردنی است. تعداد خلعتهای اعطایی بیشمار میباشد. همیشه صندوقخانه های همایونی انباشته از این قسم البسه نفیس است.

حقوق متصدیان
مخازن چگونه
تأمین میشود

ناظر بر حسب اراده شاهنشاه دستور اعطای آنها را صادر میکند. در مخازن مختلف انواع و اقسام البسه مضبوط و موجود است. ناظر معمولاً فقط پروانه ای بمخزن مربوطه صادر میکند و بدین طریق خلعت اعطایی شاهنشاه، صدور مییابد. متصدیان و مأمورین (۱) مخازن مزبور حق مسلم و مثبتی نسبت بالبسه مربوطه دارند، که بالغ بر بیشتر از نصف قیمت معینه است. این حق اساس معاش و موجب مأمورین مذکور را تشکیل میدهد و هنگامیکه شاهنشاه فرمان دهد، که یک دست خلعت برای گان داده شود و از اخذ حق مربوطه ممانعت بعمل آورد، و البته چنین حادثه ای بندرت اتفاق می افتد، بطور مطلوب آنها جبران میکند، چنانکه بهیچوجه متصدیان مخازن از حقوق مربوطه محروم نمیکردند. بطور کلی نسبت بتمام عطایا و هدایای شاهانه چنین حقوقی تعلق میگیرد؛ فی المثل اگر انعام شاهانه وجه نقد باشد، پنج درصد آن به مباشر کل خزانه داری تعلق میگیرد،

و این مبلغ بین مأمورین متعدد دولتیخانه همایونی تقسیم میکرد. فقط دودرصد از این وجوهات به ناظر تعلق میگرفت. و اگر عطیه ملوکانه اسب باشد، حقوق مشابهی به میر آخر تعلق میگرفت. و در صورتیکه انعام شاهانه جواهرات باشد، دودرصد بهای آن به زرگر باشی بایستی داده شود و قس علیهذا.

در خاتمه متذکر میشویم که شاهنشاه ایران هرگز يك بیکانه (سفیر و فرستاده) را از دربار خود مرخص نمیکند، مگر بعد از آنکه خلعتی به مشارالیه و همراهان متشخص و مترجم وی، ارسال فرماید.

خلعت سفیر مسکوی عبارت بود: از يك رأس اسب **شرح خلعتهای اعطایی**
اصیل، با سازوبرگ سیمین زراندود، و زین و **به سه سفیر خارجی**
غایشه زر بفت؛ سه دست لباس کامل زر بفت، که

زمینه یکی زرین، دیگری سیمین، و سومی پرنیان بود؛ و نهصد پیستول (سکه زرین قدیمی)، که نیمه آن نقد و نصف دیگر منسوجات بود.

خلعت فرستاده کمپانی فرانسوی هند شرقی عبارت بود از: يك رأس اسب لخت بی سازوبرگ، چهار دست لباس زر بفت، که دودست آن کامل و زمینه زرین و سیمین، دودست دیگر زمینه اب-ریشم و غیر کامل؛ و پانصد پیستول، که نصف آن نقد، و نیمه دیگرش منسوجات بود.

خلعت عامل کمپانی انگلیسی عبارت بود از: يك رأس اسب عریان، نظیر مرکوب فرستاده کمپانی فرانسوی، سه دست لباس، که همانند البسه سفیر مسکوی بود؛ و يك قبضه شمشیر زمره نشان که سیصد و پنجاه پیستول ارزش داشت.

این آقایان بعد از ظهر بدر بارشتافتند. صبح بترخیص سفیران مسلمان

اختصاص داشت ، و مراسم شرفیابی در تالار بزرگی که در انتهای باغ این کاخ رفیع ، واقع است انجام یافته بود . تالارها بسیار نظیف و تمیز بود . آبشارها در جریان بود ؛ زمزمه جذاب و لطیف آب سامعه و اردین را نوازش میکرد ؛ و سرتاسر (عمارت) دربار دارای يك نظم و نسق حیرت آور و شکوه جلال اعجاب انگیزی بود .

مهماندار باشی سفیر مسکوی را برای شرفیابی
سفیر مسکوی
 هدایت کرد . فرستاده کمپانی فرانسوی بدنبال
مقدم بود
 مشارالیه ، بامشایعت معاون تشریفات عزیمت نمود .
 آنگاه عامل کمپانی انگلیسی ، در معیت مأمور مشابهی حرکت کرد .
 هر سه نفر در مدخل تالاری که شاهنشاه و تمام دربار تشریف داشتند ، بهم پیوستند ، سفیر مسکوی به همراهی معاون و مترجم خویش ، همگی خلعت شاهانه بتن شرفیاب شدند و تا چهار قدمی شاهنشاه پیش رفتند ؛ آنگاه سفیر و معاون وی زانو بزمین زده سه بار سجده کردند و بلند شدند .

در همان لحظه ناظر ، پاسخ شاهنشاه را بمراسله دوک اعظم (لقب باستانی تزاران روسیه) ، از دست صدراعظم بگرفت و تسلیم سفیر کرد . برای افتخار ، سفیر خواست که نامه جوابیه را همچون نواری ، به پیشانی خود ببدکند ، ولی ممکن نشد و افتاد . او فی الفور آنرا برداشت و روی دستهای خویش نگه داشت .

این مراسله در يك لفاف زربفت بسیار ضخیمی ، بطول يك پا و نیم و بعرض يك وجب قرار داشت ، و آنرا بارشته های زرین بسته و مهری بروی بند زده بودند . هنگامیکه سفیر مسکوی عقب رفت ، فرستاده

کمپانی فرانسوی بهمان محل شتافت و مراسم خضوع و خشوع مشابهی بجای آورد. معاون و پزشك جراح وی که همراهش بودند، آنها نیز تشریفات رکوع و سجود را همچنان مراعات کردند، سپس عامل انگلیسی پیشرفت و در همان محل توقف کرد. مشارالیه و معاون وی، مراتب احترام را بطریق اروپائیان بجای آوردند و عقب رفتند. هنگامیکه برای سومین بار خم شده و تعظیم میکرد، ناظر پاسخ شاهنشاه را بمراسله پادشاه انگلستان، درلای عمامه اش گذاشت. این مکتوب تاشده و در پاکتی گذاشته شده بود و بمانند مراسله ایکه بسفیر مسکوی دادند، مهیور گشته بود.

فرستاده کمپانی فرانسوی تنها کسی بود که بدون تحصیل جواب مرخصی یافت؛ اما چند روز برای وی نیز پاسخی تسلیم داشتند. شاهنشاه و تمام اروپائیان دیگر، از اینکه مشارالیه پوشاك ایرانی را بدجوری پوشیده بود، بامیل شدیدی بخنده در وی نگریستند. راستی هم هیأت فرانسوی چنان بدقد و قواره شده بود، که جلوگیری از خنده غیر ممکن بود. آنگاه شاهنشاه برای عده ای از بیگانگان و ایرانیان که شرفیاب دربار شده بودند، مرخصی عطا فرمود.

در چهاردهم، شاهنشاه شامگاهان حرکت کرد، و قرار بود که در يك کاخ تفریحی، واقع در فاصله دو فرسخی، در انتهای دیگر شهر، استراحت فرماید. منجمین از سیر کواکب چنان استنباط

نباید دست خالی
پوش شاهنشاه
نمایان شد

کرده بودند، که عبور از شهر مسعود نمیباشد، لذا اعلیحضرت از خارج بایتخت حرکت کرد. هیأت آرامنه بسر پرستی رئیس قوم خود، برای مشایعت شاهنشاه و برگزاری مراسم وداع سر راه آمده بودند؛ و چون

شهر کاشان



معمولا نباید هرگز دست‌خالی پیش‌پادشاه نمایان شد، مبلغ چهارصد و پنجاه پیستول از طرف هیأت تقدیم حضور همایونی شد.

در هیجدهم، شاهنشاه بمسافرت خویش ادامه داد و برای توقف در منزل جدید، دولت آباد را در نظر گرفت که در فاصله دو فرسخی واقع است، و قصبه بزرگی میباشد. فاصله منازل مسافرت شاهنشاه هرگز از مسافت مزبور تجاوز نمیکند، و در سرتاسر استانهای امپراطوری ایران، در طول تمام راهها، در هر يك از توقفگاهها یکباب عمارت اختصاصی برای منزل همایونی موجود است.

در بیست و هفتم، مترجم کمپانی فرانسوی که در

التزام رکاب همایونی حرکت کرده بود، مراجعت

کرد و مراسلاتی برای فرستاده همراه آورد که

متن فرامین
همایونی بکمپانی
فرانسوی

عبارت بود از: سه طغرا فرمان شاهنشاه دایر

بموافقت دربارۀ بعضی از مستدعیات فرستاده کمپانی فرانسوی و يك

مکتوب شاهنشاه و يك قطعه مراسله ناظر خطاب بکمپانی مذکور؛ اما

نتایج حاصله به نصف آنچه که انتظار میرفت نمیرسید. برای فرستاده

ابلاغ داشتند که اولیای کمپانی را مطمئن کند، در صورتیکه نماینده‌ای

برای مذاکرات تجارتی به دربار ایران اعزام دارند، تمام مستدعیات

او قرین اجابت واقع خواهد شد. فرستاده فرانسوی نسبت به

کاپوسنها و ژزوئیتها تقاضای بعضی تسهیلات کم اهمیتی کرده بود که مثل

دیگر تمنیات وی مواجه با عدم موفقیت گردید. اینك متن فرامین و

دستورات صادره درج میشود:

جواز شرب مسکرات برای فرانسویان

هوالله

فرمان شاهنشاه جهان خطاب بهاکم و ناظر و دیگر مامورین
 همایونی دارالعلوم شیراز، که در ظل عنایت و عطوفت ملوکانه ما،
 میباشند. پادشاهان عظیم الشان خلد آشیان، جانشینان نبی برحق حضرت
 رسول اکرم صل الله علیه وسلم، اعنی شاهنشاه ماضی، پدر بزرگوار ما،
 انارالله برهانه؛ وشاهنشاه بزرگ، جد امجد ما، رحمة الله علیه، طبق
 فرامین صادره بکمپانیهای هلندی و انگلیسی اجازت فرموده اند که همه
 ساله شراب لازم ضروری خود را به بندر مقدس عباس، و دارالسلطنه
 اصفهان انتقال دهند؛ اینک کمپانی فرانسوی نیز طی عرایض خالصانه
 استدعا کرده است که شراب مصرفی خود را از شیراز ببندد مقدس عباس
 حمل نماید. بدین منظور فرامین همایونی برای ایشان، خطاب بشما
 شرف صدور یافته است، تا اجازه دهید مامورین این کمپانی در منازل
 خود بتهیه شراب پردازند، و متذکر میشویم که عمال شرکت در این
 اقدام بطور مجاز میباشند، و دستورات صادره درباره منع مؤمنین
 از شرب مسکرات در حوزه حکومت شما، شامل حال ایشان نخواهد
 بود. لازم است توجه کنید که کسی مانع شراب سازی مامورین کمپانی
 مذکور نشود و از حمل و نقل مشروبات بمحل مطلوب ممانعت بعمل نیاید.
 و نیز باید آگاه باشید که تخلف از این فرمان مستوجب مجازات سخت
 و مستلزم کیفر اعدام است. تحریر آفی شهر رجب المرجب، سنه هزار و
 هشتاد و چهار هجری.

اولیای امور مسئول اموال مردم است

هو الله

«فرمان شاهنشاه جهان خطاب بحکام و نظار (۱) بلاد بزرگ لار و جرون : باید بدانید که فرستاده کمپانی شرقی فرانسه ، در این اوقات طی عرایض تقدیمی بدرگاه همایونی ما که آئینه عرش الهی است ، معروض داشته که هنگام حرکت به دارالسلطنه اصفهان ، عده ای قطاع الطريق در فاصله لار و جرون مقداری از ملبوسات مستخدمین را که بالغ بر شانزده تومان ، ضرب تبریز میباشد ، سرقت کرده اند ؛ بناءً علی هذا بحسب همین فرمان قضا جریان که شرف صدور مییابد ، لازم است نواب و مأمورین شاهنشاهی بلاد مذکور ، تحقیقات بسیار دقیق و درستی در باره سرقت مزبور بعمل آورند و بهر طریق که ممکن باشد مرتکبین کشف و راهزنان دستگیر و اموال مسروقه مسترد شود ، و مجرمین بعد از اقرار و اعتراف بارتکاب که از طریق فشار و یا شکنجه صورت خواهد گرفت ، در حدود جرم مرتکبه مجازات گردند . در صورتیکه اموال مسروقه بدست نیاید و سارقین دستگیر نشود ، نواب و مأمورین مزبور مسئول خواهند بود ، و بایستی بهای اشیاء مفقوده را شخصاً پرداخت کنند ...»

پروانه صدور اسب از ایران بفرانسه

هو الله

«فرمان شاهنشاه جهان خطاب بحاکم و ناظر و اجاره دار کل مالیات بندر مقدس عباس . آگاه باشند که فرستاده کمپانی هند شرقی فرانسه مرخصی

(۱) منظور ناظرین و مباشرین مالی . تقریباً معادل پیشکاران دارایی کنونی است .

یافته است . مشارالیه طی يك عریضه عاجزانه در این اوقات تقاضا کرده است که موافقت شود، کمپانی مذکور همه ساله مقداری اسب از ایران بفرانسه صادر کند . ما با این تمنای خاضعانه موافقت میفرمائیم ، و طبق همین فرمان صادره اشعار میداریم که اجازه دهند فرانسویان یکبار در سال، پنج رأس اسب از بندر مقدس عباس (۱) بکشور خود ببرند ؛ و در این مورد بهیچوجه من الوجوه مانع و مزاحم ایشان نشوند ، و از اخذ و مطالبه حقوقی که در مورد داد و ستد خارجی (صادرات) این حیوان بعمل می آید ، خودداری کنند ... » .

اطلاعات ایرانیان از اوضاع جهان خیلی کم است ، چنانکه بامشاهده صدور مدام اسب از ایران توسط اروپائیان ، فکر میکنند که این حیوان در فرنگ وجود ندارد ، و همیشه سؤال میکنند که آیا در اروپا اسب پیدا نمیشود ؟ اینها گمان میکنند که خارجیان اسب را بمین خود میبرند، در صورتیکه مرکوب مزبور بهندوستان صادر میشود و در آنجا مورد استفاده قرار میگیرد ، چون اسبهای این اقلیم کوچک و بدترکیب و از حیث تعداد نیز قلیل است .

مکتوب شاهنشاه و ناظر خطاب بکمپانی فرانسوی بدینقرار است :

تجارت تشویق میشود

هوالله

« جنابان اجل ، آقایان کبر ، بی ریه ، لویپل تیه ، شاپلیه ، ژاهاک ، شان لات، کادو ، رؤسای عالی مقام بازرگانان مسیحی ، مدیران تجارت عظمای

(۱) مصنف همه جا St Port Abas ذکر کرده است ، ولی احتمالی میرد که «بندر مبارکه عباس» باشد ، ولی مشارالیه «مقدس» ترجمه نموده است .

فرانسویان (۱) نسبت به نیت و عطوفت ملوکانه، اطمینان داشته باشید و بدانید که مستدعیات (مراسلات) و هدایای ارسالی توسط نمایندگان اعزامی تان، آقایان کیستون و دوژون شر (۲) بدربار جهان پناه ما عز وصول یافت.

فرستاده اخیر (ژون شیر) که سرور اقران خویش است، به سعادت زیارت حضور باهرالنور ما، نائل گشت. بارعایت مفاد فرامین اعطایی شاهنشاه فقید که توسط خود ما نیز چندی پیش شرف تأیید و تجدید یافته است، دستورات اکید صادر کردیم، نسبت به بازرگانان بزرگ فرانسوی که در کشور ما رفت و آمد دارند و مؤدب ترین مردمان تمام روی زمین بشمار میروند، مراتب احترام و رضایت را کماحقه معمول و مجری بدارند. بدین طریق بااطلاع و اعتماد بر مراتب عنایت و عطوفت حضرت رفیع ما، که بی نیاز مطلق میباشد، باکمال اطمینان و امید به سودهای سرشار و فراوان، دامنه تجارت و معاملات خود را بیش از پیش توسعه بخشید و دستور دهید که عمال و کارگزاران تان در سرتاسر امپراطوری، بفعالیّت پردازند و بهر گونه مساعدت و مراحم ملوکانه ما، ایمان و اعتقاد کامل داشته باشند. یکی از بازرگانان خود را بسمت نمایندگی بدربار معالی ما که ملجاء عالمیان است اعزام بدارید و درباره کلیه امور خود بمذاکره پردازید؛ عرایض خود را تقدیم بدارید و یقین داشته باشید که پاسخ مناسب و مساعدی خواهید یافت و در حدود منطق مستدعیات شما، در حضرت رفیع ما، که آیت تابان الهی است، قرین اجابت واقع خواهد

(۱) Colbert, Berrier, Le Pelletier, Chapellier, Jahac, Chanlatte, Cadeau.

(۲) Gueston, de Joncheror

شد. اینک که این مکتوب بنشان حضرت عظیم الشان مامتجلی و بامضا و مهر اقدس و امجد مامزین میشود، و اجد اعتبار کامل و واجب الطاعه میگردد. تحریر آفی شهر رجب المرجب، سنه هزار و هشتاد و چهار هجری.

هو الله

«جنابان اجل، آقایان کبر، لوییل تیه، بی ریه، شاپلیه، ژاهاک، شان لات، کادو، رجال جلیل القدر و عظیم الشان، و نامور درمیان مردمی که از قانون عیسی ع تبعیت میکنند، مدیران کل کمپانی مقتدر بازرگانان مسیحی. بعد از تقدیم مراتب احترام و اظهار اطمینان باینکه این مکتوب آیت مسلم حسن نیت و مدارج محبت ما نسبت بحضرات است، اشعار میدارد. نمایندگان شما، آقایان کیستون، و دوژون شیر که مأموریت شرفیابی بدربار ایران داشتند، وارد گشتند. چون اولی زندگی را بدرود گفت، مسیودوژون شیر که مرد لایق و کامل و شریفی است بتنباهی مأموریت محوله را بعده خویش گرفت. اودریک دوران مبارک و میمون و همایون باهدایا و عرایض تقدیمی شما بدربار جهان پناه، وارد اینجا شد. مشارالیه و هدایا و عرایض تقدیمی مورد توجه و مطمح نظر کیمیا اثر شاهنشاه عظیم الشان، پادشاه جهان، آیت رحمن، اعلیحضرت قدر قدرت همایونی، روحی و ارواح جمیع العبادت ثار قدوم مبارکش باد، قرار گرفت. اعلیحضرت همایونی کان کرم است، چنانکه مراتب لطف و عنایت خود را با اعطای امتیازاتی بنماینده سابق الذکر شما اظهار داشت.

«نمایندگان اولیه شما که در دوره شاهنشاه فقید، باینجا آمدند عرایض تقدیم داشتند و معظم له نیز با سخاوت عظیم النظیری فرامین بسیار مهم و معتبری اعطا فرمود دایر بر اینکه مقاطعه کاران گمرکات و تحصیلداران

مالیات و باج راه امپراطوری، عمال و مستخدمین شما را از اخذ هر گونه حقوق مالیاتی بمدت سه سال معاف بدارند، و در طی فاصله زمان مزبور بامتعه و کالای کمپانی بهیچوجه من الوجوه باج و ساوی تعلق نگیرد، و فقط نتایج عملیات عمال کمپانی در طی مدت سه سال مورد مذاقه و بررسی قرار بگیرد، بدون اینکه دیناری حقوق گمرکی مطالبه شود، اما در مقابل نمایندگان اعزامی سابق الذکر شما وعده کرده بودند که در پایان مهلت مزبور هدایای نفیس و گرانبهائی معادل حقوق گمرکی و مالیات و باج راه لازم التادیه، بدر بار مخدوم جهان پناه ما تقدیم بدارند، پس از خاتمه مدت مذکور طرفین طبق مواد قرارداد تجارتی که انعقاد خواهد یافت، سلوك کنند. پس از اینکه ترتیب مذکور تدوین یافت، بر حسب استدعای نمایندگان شما فسخ گشت، و فرامین موکد دیگری، با کمال عطوفت و عنایت خطاب بکلیه مأمورین مالیاتی و متصدیان گمرکات ایرانی شرف صدور یافت، دایر بر اینکه عمال و مستخدمین شما را بمدت نامعینی از مطالبه هر گونه حقوق و عوارض مالیاتی معاف بدارند، و عملیات تجارتی و معاملات بازرگانی آنانرا از دایره صلاحیت و حوزه قدرت خویش خارج شمارند، مشروط بر آنکه عمال و مستخدمین کمپانی فرانسوی در حدود مقررات اسناد کتبی تسلیمی به مأمورین دربار بهشت نشان مخدوم ما، عمل کنند.

این فرامین در نتیجه عنایت و عطوفت اعلیحضرت شاهنشاه معظم و مفخم ما، که غرق سعادت مطلق است بهمان طرز و ترتیب سابق مورد تأیید قرار گرفت و از نو تجدید گردید. اما اینک که قریب ده سال از آن

موقع میگذرد ، هنوز هیچکس از طرف شما نیامده است . موضوعی که موجب اشکال شده ، آنست که سند تسلیمی نمایندگان اولیه شما در دسترس نمیباشد ، چون مقصود بیک ، ناظر (وقت) غفران الله علیه که سند مذکور تحویل مشارالیه شده بود ، زندگی را بدرود گفته است . بدین طریق نمی-توان بطور قطع و یقین درباره مواد و مقررات و شرایط مندرجه در آن اظهار نظر کرد . ما در مورد تمام نکات مذکور با جناب آقای ژون شر مذاکرانی کردیم . ولی معزی الیه در پاسخ سئوالات ما ، اکتفا باین کرد که نه عامل شما است و نه نماینده شما ، و نمیتواند درباره امور مربوطه اظهار نظر کند . بهمینجهت ما بحضور شاهنشاه معظم خود معروض داشتیم که مجدداً سه سال دیگر بشما فرصت داده شود ، تا به این دربار همایونی نماینده ای اعزام دارید و تعهد نامه دیگری تدوین گردد . پیشنهاد من ، خوشبختانه مورد موافقت و اجابت قرار گرفت . جنابان اجل ، تاکید میشود که حتماً پیش از انقضای مدت مذکور ، یکی از عاملین خود را به این دربار همایونی گسیل بدارید ، تا تعهد نامه دیگری بسپارد ، و درباره تمام مستدعیات شما عریضه لازم معروض بدارد .

ملت انگلیس خدمات مهم و متعددی نسبت به ایران انجام داده است ، و در مقابل بدریافت امتیازات و فواید سرشاری نایل آمده است . از ملت شما نیز نظایر همین خدمات را انتظار دارند ، و میخواهند که در مقابل عواطف و عنایات شاهانه که شامل حال شما شده و پیاداش معافیت و مصونیتی که تجارت شما حسب الامر همایونی از هر گونه حقوق مالیاتی و گمرکی پیدا کرده است ، وظایف لازم را کما هو حقّه انجام بدهید .

اما درباره درخواستهای هشتگانه مندرجه در مراسله تسلیمی فرستاده شما، اشعار میدارد که بعضی از این مستدعیات، از قبیل تایید امتیازات اعطایی سابق مورد موافقت قرار گرفت و فرامین نوینی در این باره شرف صدور یافت؛ ولی تصویب بقیه تقاضاها موکول به ورود فرستاده جدیدی شده است. اعتماد و اطمینان کامل داشته باشید که نماینده اعزامی شما بآستان معالی و مستحکم اعلیحضرت شاهنشاه ما، مقضی المرام خواهد بود، و در تمام تمنیات خود بمیل و دلخواه شما توفیق خواهد یافت. بهیچوجه در فرستادن سفیر تاخیر روا ندارید، و بطریقی رفتار کنید که کارهای شما کاملاً مطابق قولیکه داده‌ام و موافق تعریفی که از مراتب حق شناسی و سپاسگزاری شما کرده‌ام خوب از آب درآید، تازمینه مساعدی که فراهم آمده است، از دست نرود. درباره تمام امور خود در این سرزمین، نیت خود را اعلام بدارید و یقین کامل داشته باشید که بعون الهی و بعنایت اعلیحضرت شاهنشاه معظم قدر قدرت ما، کلیه مستدعیات شما بطور مطلوب و بیشتر از حد انتظار و مقصود، قرین اجابت واقع خواهد شد. تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه هزار و هشتاد و چهار هجری (۱)

فرمان صادره درباره انگلیسان اندك مدتی بعد،

« انگلیسها نقض
عهد کرده‌اند »

بایشان تسلیم گشت، و عبارت بود از تایید امتیازات

سابق؛ ولی در مورد بقایای صدی پنجاه گمرکات

بندر عباس ترضیه خاطری از ایشان بعمل نیامده بود، و نیز تضمیناتی

۱- از متن همین مراسله، مخصوصاً موضوع مقصود بیک، معلوم میشود که، ناظر بامور خارجی کشور نیز میپرداخته است، یعنی کارهای وزارت خارجه نیز بمهده وی بوده.

درباره پرداخت دقیق حق السهم مزبور داده نشده بود. صدراعظم کمافی-السابق اظهار میداشت که، ایران ملزم برعایت قرارداد هرگز نمیشد، چون ابتدا انگلیسان نقض عهد کرده‌اند، و از محارست و محافظت خلیج درمقابل برتغالیان و دیگر دشمنان امتناع ورزیده‌اند، و از تسلیم مخارج نصف قلعه هرمز و استحکامات بندرعباس برحسب مواد قرارداد مریور، مطلقاً خودداری کرده‌اند؛ مضافاً بر اینکه دیگر گمرکات در دست شاهنشاه نمیشد، و اعلیحضرت عایدات گمرکی را باجاره واگذار کرده‌اند، و در اینمورد مداخله ای ندارند، و فرمان همایونی شرفصدور یافته است که مستاجر کل گمرکات سالیانه پانزده هزارا کو برای عامل انگلیسی تادیه کند و مشارالیه نیز بدریافت همین مبلغ اکتفا ورزد. درحقیقت هم میبایست بهمان مقدار اکتفا شود، و امکان تحصیل دیناری بیشتر میسر نمی‌باشد.

بعلاوه نخست وزیر، ماموری گماشت تا درمعیت فرستاده کمپانی انگلیسی، از اصفهان بشیراز برود، و در سرتاسر راه درباره توهینات وارده بانگلیسان ازطرف مستخدمین گمرکات و باج راه تحقیقات دقیقی بعمل آورده و متجاوزین را مجازات کند. بعضی از مامورین سفله چندین سال بود که نسبت بانگلیسان فوق العاده سختگیری میکردند، و بیپایانه کشف طلا و نقره، امتعه آنها را در سر راه تفتیش کرده، چمدانها و صندوقهایشانرا بازرسی میکردند. مامور شاهنشاه بشیراز رفت و کلیه راهداران را کیفر داد، و هیچکس را از مجازات معاف نداشت، و حسب المعمول کشور سزای همه مرتکبین چوب و فلك بود.

در پنجم نوامبر ، از هلندیان هفتاد هزار لیره
 (فرانسوی معادل فرانک طلا) حواله شاهنشاه را
 اصفهان دریافت داشتیم . هلندیها پس از تسلیم وجه مزبور
 تقاضی کردند که به همراهی مترجم ایشان به حضور شیخ الاسلام که عالیترین
 مقام قضایی کشوری اصفهان است ، بروم تا قبض رسید قانونی تنظیم شود
 چون در ایران اسناد شخصی و غیر رسمی فاقد هر گونه ارزش حقوقی
 است ، و بایستی هر سند قضایی باشد .

شیخ الاسلام از من سؤال کرد : « آیا اسم شما شاردن است ؟
 آیا جواهرات مذکور در ظهر فرمان را شما بشاهنشاه فروخته اید ؟ و
 آیا وجه مبلغ منظور را دریافت داشته اید ؟ »

من در پاسخ تمام این سؤالات ، بلی گفتم ؛ و چون خوشبختانه
 قاضی اعظم (شیخ الاسلام) شخصاً مرا میشناخت ، جوابها را کافی تشخیص
 داد ؛ و گرنه لازم بود گواهانی حضور داشته باشند تا صحت اظهارات
 مرا تصدیق کنند . آنگاه بیکى از منشیان دستور داد که قبض رسید
 نگاشته شود ؛ پس از تدوین سند ، شیخ الاسلام مهر و امضای خود را
 بصدر آن گذاشت ، و بعد نوتر (مامور ثبت در محضر رسمی) و سپس دو
 نفر گواهان و در خاتمه خود من سند را مهر کردیم ؛ و اینک متن آن
 نقل میشود :

هو الله

« در محضر ما آقای شاردن ، بازرگان فرنگی ، از کشور فرانسه
 عمدة التجار فرنگیان ، اعتراف و اقرار کرده است که :
 « او مبلغ هزار و پانصد تومان ، ضرب تبریز ، رایج کامل ، سکه

سلیمان صفدر (علم‌الیقین حاصل است که نصف مبلغ مذکور هفتصد و پنجاه تومان تمام ضرب تبریز میباشد) از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، طلبکار بوده است؛ و این مبلغ هزاروپانصد تومان از بابت چند قطعه جواهر و احجار کریمه خوشاب و کامل‌العیاری که مشارالیه بعمل عالیمقام اعلیحضرت اقدس شهریاری تحویل داده است، واجب‌التأدیه قانونی بوده است صورت و قیمت و تعداد این احجار کریمه و جواهرات بدقت و صحت تمام درظهر فرمان شاهنشاه، معبود و متبوع کل کائنات و مظهر خورشید جهانتاب، درج و ثبت و ضبط شده است. طبق همین فرمان همایون، آقای شاردن مذکور مبلغ مزبور را از مأمورین کمپانی هند شرقی هلندی، از بابت بدهی این کمپانی در وجه ابریشم ایتیاعی، طی دو نقوزایل، بشرح مذکور و مصرح در فرمان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی، دریافت خواهد داشت. اینک آقای شاردن سابق‌الذکر اعتراف و اقرار میکند که بطیب خاطر مبلغ هزاروپانصد تومان منظور را نقد و تمام از آقایان بی‌نت، رئیس و کازیم بروت (۱) معاون نمایندگی تجارتی کمپانی هلندی در این شهر، سروران کل صنف مربوطه، دریافت داشته است؛ و طلبکار مذکور باتسلیم قبض رسید قانونی و مفصلا حساب قضایی حاضر به بدهکاران مزبور، مراتب را اعلام و اظهار میدارد که از بابت مبلغ هزاروپانصد تومان مذکور، جز ما و کلا دیگر بهیچوجه نسبت به بدهکاران سابق‌الذکر هیچگونه حق و ادعایی ندارد و نخواهد داشت. بناًما علیهذا اگر طلبکار و یا شخص دیگری بنام وی، درصدد دعوی بر آید و یا اسناد مخالف و متضادی با مندرجات این سند ارائه کند، ادعای مذکور کاملاً لغو و مطلقاً باطل اعلام

میشود. این قبض رسید بااطلاع و رضایت بسدهکاران مذکور، برای استناد لازم و ترضیه خاطر ایشان تدوین شده است.

در هیجدهم شهر رجب المرجب، سنه هزار و هشتاد و چهار هجری تحریر یافت.

در صدر سند، در قسمت یسار، مهر و امضای قاضی اعظم (شیخ الاسلام) با این عبارت درج شده بود:

« طرفین مذکور در این قبض رسید، در حضور اینجانب واقماً صحت مندرجات و مفاد آنرا اعتراف کرده اند. » در زیر این شهادت، گواهی معاون اول قاضی اعظم ثبت شده بود، بدین طریق:

« اینجانب، محمد طاهر، تصدیق کامل دارم که دریافت مبلغ مذکور در متن را بشرح مندرج در سند، در حضور من اعتراف کرده اند. » در ذیل سند، دو شاهد دیگر، یعنی مفتش و دفتر دار ضباط شیخ الاسلام، چنین نوشته بودند:

« شهادت داود، ابن محمد سعید، شاهد صحت مفاد و مندرجات این قبض رسید است. »

« محمد مهدی، مدون این قبض رسید، صحت مطلق مندرجات آنرا گواهی میدهد. »

مرافعات ایرانیان بمانند دعاوی فرانسویان پیچیده و مغلق است و اصطلاحات مستعمل نیز همچنان مشکل و صعب الفهم میباشد؛ و چون حقوق عربی (شرایع اسلامی) بر این کشور حاکم است، حقوق ایرانی مشکل تر و مبهم تر از مال، میباشد.

فی المثل تمام مرافعات و دعاوی مشعرون از اصطلاحات عربی پیچیده

و غامض است. عبارت شهادت یعنی گواهی گواهان نیز بایک عبارات و حروف رمز مانند نگاشته میشود. بعلاوه باید متذکر شویم که طرز تحریر مراعات حقوقی کاملاً با سبک و شیوه عادی مغایر می باشد؛ بطوری که حتی ایرانیان نیز برای درک و فهم آن بایستی بقدر تحصیل یک رسم الخط خارجی بخود زحمت هموار کنند.

توضیحات: در سرتاسر مشرق زمین رسم چنان است که در قبوض پولی و موارد مالی بعد از ذکر عین یک مبلغ، نصف و سپس ربع آنرا ذکر کنند. ایرانیان مدعی هستند که بدین طریق از دسیسه و تقلب پیشگیری بعمل می آید. چون تحریر یک عدد و یا رقم سهل است، ولی تصحیف چند عدد مشکل میباشد.

در نهم دسامبر، باران در این شهر آغاز یافت و سه روز متوالی ادامه داشت. در اصفهان حتی در زمستان نیز باران کم می آید، ولی هنگامیکه میبارد بسیار شدید و متمادی میباشد؛ بطوریکه (بعمق) بیشتر از سه پا (۱) زمین آغشته با آب میشود و خوب سیراب میگردد.

شماره ای از باران

اصفهان

دریست و سوم، باران بسیار تند و تگرگی فرود آمد که همراه با طوفان و بسیار شدید بود، چنانکه من در عمر خود هرگز چنان بارندگی ندیده بودم. مدت بیست و چهار ساعت بارش ادامه داشت و تمام کوی و برزن، منازل و مساکن، و باغات و بساتین انباشته از آب شد. بدین طریق صدمات سنگینی متوجه عده کثیری از خانه های مردم شد و بسیاری از دیوارها خراب و ویران گشت. مسیر آب رودخانه (زاینده رود) چنان

پرگشت که بطرف شهر طغیان کرد و قسمتی از عمارات ساحلی را ویران ساخت، و سپس بسوی خیابان مشجر زیبایی که گردشگاه اصفهان و مابین پل و قصبه جلفا واقع است حمله ور شد، ارتفاع آب در اینجا بالغ بر چهارپا بود. باغات و بهساتین و عمارات تفریحی این حدود سیل زده و ویران گشت. چون دیوارهای اصفهان از خشت خام کاهگلی است که بطور ساده زیر اشعه آفتاب خشک شده است، باندک نفوذ آب انهدام مییابد. اگر فقط بیست و چهار آب بدیواری بسته شود، تمام ویا قسمتی از آن حتماً ویران خواهد شد، مگر اینکه بسیار ضخیم باشد. ضایعات وارده در نتیجه این رگبار مهیب بالغ بر بیشتر از دو میلیون بود. تنها شاهنشاه متحمل صد هزار اکو خسارت شد. تا دوروز بعد، جریان آب ادامه داشت و پس از دوروز دیگر اثری از آن مشاهده نمیشد. خاک اصفهان اینهمه آب را همچون ابری فرو کشید. خاک این بلده در چهار قطره آب حل، و یک ربع ساعت تابش آفتاب و یا انجماد کاملاً آنرا خشک میکند.

پایان جلد سوم

ضمایم و تعلیقات

ضمایم و تعلیقات

مدار کار شاردن در شرح جغرافیای تاریخی کایه ایالات و ولایات
امپراطوری عظیم صفوی سه نکته بوده است :

نخست مطالعه وضعیت مشهود و آثار موجود .

دوم تطبیق موقعیت يك بلده با گذشته آن ، مخصوصاً ادوار
هخامنشی و ساسانی (هرودوت و کزنفن و استرابن و پلوتارک و پروکب ،
بروس و تورات و دیگرها) .

در مرحله سوم مطالعه مآخذ تاریخی و جغرافیایی فارسی که در
دسترس وی قرار داشته و کتاب نزهةالقلوب حمدالله مستوفی اساس کار
وی در این قسمت اخیر بوده است .

بدین طریق چنانکه ملاحظه میفرمایند محقق فرانسوی از رجوع
بمآخذ معتبر و مهمی که بزبان عربی نگاشته شده ، از قبیل : صورةالارض ،
المسالک الممالک ، احسن التقاسیم ، فتوح البلدان ، مروج الذهب و معجم-
البلدان و غیرهم مطلقاً غفلت کرده است و چنانکه از مندرجات مجلد پنجم
سیاحتنامه (تاریخ علوم ایران) بر می آید ، اصلاً از وجود آنها خبری
نداشته است ، در صورتیکه مآخذ مزبور از لحاظ احتوای مطالب بسیار
مهم جغرافیای تاریخی راجع بدوره ساسانی و صدر اسلام ایران حایز
اهمیت فوق العاده ای میباشد ، و میتوان راجع بخصوصیات اجتماعی و
اقتصادی مردمان ایرانی استفاده های شایانی از آنها کرد . لذا نگارنده

این سطور برای رفع نقیصه مزبور قسمت عمده اطلاعات مندرجه در کتب معتبر و مهم مزبور را با ذکر مآخذ و تطبیق آنها با مندرجات شاردن طی این صفحات عیناً نقل مینماید، که استفاده آن از هر حیث اتم و اکمل باشد و سپس شمه‌ای از وضعیت کنونی آیالات و ولایات مربوطه درج خواهد شد تا مقایسه و مطالعه اوضاع آنها طی سه هزار سال تا عهد حاضر بسهولت امکان پذیر باشد.

ص: (۵-۸) آذربایجان - تبریز - تفلیس:

در کتاب صورة الارض تألیف ابی القسم بن حوقل (۱) (چاپ لیدن ۱۹۳۹ الطبعه الثانيه، القسم الثاني صفحات ۳۵۵ - ۳۳۱ - ۱) شرح بسیار مفصل و بسیار دقیقی راجع باوضاع جغرافیایی و خصوصیات اقتصادی و آداب و عادات آذربایجان آمده است و نقشه جغرافیایی این سرزمین نیز با سلوب قدیم ضمیمه آن می باشد. تا آنجا که نگارنده این سطور اطلاع دارد، در هیچیک از منابع معتبر قدیم جغرافیای تاریخی آذربایجان بدین دقت و تفصیل نیامده است، به علاوه مندرجات صورة الارض مشتمل بر اطلاعات بسیار مهمی است که در هیچ کجا آنها را نمیتوان یافت، لذا بنقل عین آن در این صفحات مبادرت میورزد، تا خصوصیات جغرافیایی و تاریخی این ناحیه در عهد باستان کما هو حقّه آشکار شود:

[ارمنیه و آذربایجان و الران]

« فلنرجع الى حد بلاد الروم غرباً فنصف ما صاقها الى آخر الاسلام في حد المشرق، والذي ابتدى به ارمنيه والران و آذربيجان و قد جعلتها

اقلیماً و احداً لانها مملکة انسان واحد فیما شاهدته سائر عمری ...

» و اکمل هذه النواحي اذریبجان و اکبر مدنها

اردبیل

اردبیل واجلها وان كانت فی وقتنا قدر زحت احوالها

لان بها المعسكر و دار الامارة والدواوين وهذه مدينة تكون اعمالها ثلثین فرسخاً فی مثلها والغالب علی ابنيتها الطین والتآجر ، و كان علیها سور منیع فهدمه المرزبان بن محمد بن مسافر السلار ... وهی مدینته خصبته واسعارها رخیصه ولها رساتیق و کور جلیلته ولها جبل صعوده ونزوله نحو ثلثه فراسخ یسمى سبلان عظیم و رفیع شامخ مطل علیها من غریبها لاتفارقه الثلوج صیفا ولا شتاء ، وهی مدینته لها انهار جاریه و أبارها طیبه عذبه ...

» ویلی اردبیل فی الکبر المراغه و كانت فی القدییم

مراغه

الایام المعسكر و دار الامارة و خزانه دواوین

الناحیه بها فنقل ابو القسّم یوسف بن الداو داؤ (دیوداد ؟) بن الداودشت ذلك الی اردبیل لتوسطه لجمیع البلد علی ان المراغه مدینة نزّهة کثيرة البساتین والانهار والمیاء والفواکه الحسنه والخیرات والغلات من جمیع الجهات الی کثرة الرساتیق والزروع و وفور الحظ من جمیع ما تشتمل علیه الامصار مضاف الی ذلك سیادة رجالها و کثرة تنائمها و مشائخها ، ... و كان علی المراغه سور خربه یوسف بن ابی الساج فی نحو ما خرب السلار سور اردبیل .

» و تبریز مدینة حسنة عامرة منفصه بالخلق کثيرة

تبریز - خوی - سلماس

الخیرات فیها الاسواق الکثیره و البیع والشری و

هی قصبه اذریبجان الیوم امر مدینة بها ، و خوی مدینة وسطه غیر انها عامرة

آهله كثیرة الخیرات والفواكه و البساتین و علیها سور منیع من الآجر و
اهلها الطف طباعاً من اهل تبریز ، و سلماتس مدینه وسطه ایضاً عامره
كثیرة الاهل والفواكه و علیها سور منیع من الحجارة]

• ویلی المراغه فی الكبر ارمیه وهی مدینه نزهة

ارمیه - دریای
كبودان - اشنو
كثیره الكروم و المیاء الجاریه فی المدینه و الضیاع

و الرساتیق و افرة الحظ من التجارات و الغلات و

بینها و بین المراغه بحیره كبودان و المراغه من شرقی البحیره و ارمیه من
غربیها ولها رساتیق واسعہ و نواح خصبة ، و فی ضمن ارمیه و مضاف الی
عملها مدینه اشنه وهی ایضاً مدینه كثیره الشجر و الخضر و الخیرات و الفواكه
و الخصب و الاعناب و المیاء الجاریه متوفرة القسم غزيرة القسط من سائرھا
خصت به ارمیه و المراغه من رفق بادیتها و التفاف الخیرات بها من جهة
اكرادها الہذبانیہ (۱) و بها یصیفون و ایاھا ینتجعون و بها جمیع ما یملكون
و یدخرون و بها اسواق للتجار فی اوقات من السنہ مربعه و بیوع حادة و
ارباح و افرة و یجلب منها و من سوادھا الاغنام و الدواب و العسل و اللوز و
الجوز و الشمع و ما جانس ذلك من ضروب المتاجر الی بلد الموصل] و
نواحی بلد الجزیره من الحدیثہ [و غیرھا .

۱- پادشاهان معروف ایوبی که بر مصر و شام و عراق و بمن سلطنت داشته اند ، نیز از
کردان هذبان آذربایجان بوده اند . ابن خلکان در شرح حال ابوالمظفر یوسف بن ایوب (الملك
ناصر صلاح الدین) گوید :

• اتفاق اهل التاريخ على ان أباه واهله من دوین و هی بلدة فی آخر عمل آذربایجان من
جهة اران و بلاد الكرج و انهم اكراد روادیه و الروادیه بطن من الہذبانیہ . . . (و فیات الاعیان ،
الجزء الثاني ص ۵۵۹ طبع مصر)

«والمیانج والخنوج و داخرقان و خوی و سلماس

و مرند و تبریز و برزند و ورنارن و موقان و البیلقان

و الجابروان فہی مدن صغار متقاربة فی الکبر و

میانه - اهر

مرند - دوین

الاقتصاد ، و كذلك نواحی ابی الہیجا ابن الرواد من اهر و ورزقان فجميع ذلك مخصوص بالشجر معوم بالخيرات والثمر لم يعر من خيرها مكان دون مكان الى انهار و بساتين و ثمار و رياحين و عمارة تامة بالكراب و الفلاحين مفعمة بالخيرات مملوءة بالبركات . فواكههم كالباطل و مأكلهم كالهجان ، و كانت داخرقان و تبریز الى اشنة الاذريه و ما يحترف بها تعرف ببني الرديني خطة لهم و املاكاً لم تزل بعز السلطان من الاعتراضات سليمة حتى اذا فسد الزمان و هلك السلطان و تحيف الجيران فہی لمن غلب و كان آل الرديني من العرب فاتى عليهم الدهر و مشى فيهم الزمان بالقلبه و القهر فغفى آثارهم و ترك اليسير من اخبارهم [و امادوين (۱) فمدینه كيرة كثيرة الخيرات و البساتين و الفواكه و الزروع و عليها سور من طين و فيها عيون و مياه جاریه و الغالب علم زروعهم الارز و القطن و قداختل احوال اهلها في زماننا هذا بمجاورتهم للكرج فانهم نهبوا المدينة و احرقوها و في كل وقت يجدون فرصة يشنون عليهم الغارات و الآن فقد عمروا في وسط المدينة المسجد الجامع و سوروه بسور آخر و حوله خندق وفيه عين ماء في وسط المسجد يلتجئون اليه حين يفجأهم عسكر الكرج و بينها و بين الرس نحو فرسخين] .

« و مدینه برذعه ام الران و عين تلك السديار لم تزل

برذعه

على قديم الزمان كيرة و تكون نحو فرسخ طولاً

فی اقل منه عرضاً و كانت من الزهه والخصب وكثره الزرع والثمار و الاشجار والانهار بحال سنی و محل سری هنی ، و لم یکن بین العراق و طبرستان بعد الری و اصبهان مدینه اکبر منها و لا اخصب و لا احسن موضعاً و مرافقا و اسواقا الی فنادق و خانات و دورو حمامات و اموال و تجارات [فاختل حالها بمجاورة الکرج لها] . . .

« و تفلیس مدینه دون باب الابواب فی الکبر و علیها

تفلیس

سوران من طین و لها ثلاثه ابواب و هی خصبه حصینه کثیرة الخیرات ، رخصیه الاسعار ، یزید رخاؤها علی سائر البلدان الراحیه و النواحی الرفه و الخصبه و لقد ذکر بعض من اشتری بها العسل [ذات یوم انه اشتره علی] نحو عشرين رطلا بدرهم ، و هی ثغر جلیل کثیر الاعداد من کل جهه و بها حمامات کحمامات طبریه ماؤها سخین من غیر نار (۱) و هی علی نهر الکرو و لها فیه عروب یطحن فیها الحنطه کما تطحن عروب الموصل و الرقه و غیرهما فی الدجله و الفرات [و الآن فهی بید الکرج اخذوها فی العشر الاخیر من سنی خمسمائه و ملک الکرج مع کفره یراعی اهلها و یمنع جانبهم من کل اذیه و شعار الاسلام بها قائمه کما كانت و مسجد الجامع ممنوع من کل دنس یوقده الملك بالشمع و القنادیل و ما یحتاج الیه و الاذان فی جمع مساجدها یجهر لایعرض لهم احد بسوء البته و قد اختلط الآن المسلم و الکرجی] و اهلها قوم فیهم سلامه و قبول للغریب و میل الی الطاری علیهم و انس بمن له ادنی فهم و انتساب الی شیئی من الادب و هم اهل سنه محضه علی المذاهب القدیمة یکبرون علم الحدیث

۱- مارکو پولو نیز بتفصیل از این گرمابه ها سخن رانده است (رجوع فرمائید به

« جهانگردی مارکو پولو » ترجمه م . محمدلوی عباسی ، طبع طهران .)

ويعظمون اهله ...

«ولیس بالران مدینه اکبر من برذعه والاسباب

شماخی-شروان-
لاهیجان

(الابواب) و تفلیس فاما الیلقان و ورنان و بردیج

والشماخیه و شروان والایجان والشابران و قبله

وشکی و جنزه وشمکور و خنان فهی ممالک صغار ومدن لطاف متقاربة
فی الکبر خصبة واسعه المرافق .

« واما دیل (۱) و نشوی فان دیل مدینه [اکبر

ارمنستان

من اردیل وهی اجل ناحیه وبلدة بارمینیه الداخله

وهی قصبة ارمنیه [فیها دارالامارة منها دون جمیع نواحی ارمنیه کما

ان دارالامارة بالران بیرذعه وبادریجان باردیل وعلیها سوروالنصارى بها

کثیرة ومسجد جامعها الی جنب البیعة کمسجد حمص فی مشارکة البیعة و

مصاقتها وملاصقتها ، ویرتفع بها ثیاب مرعزى وصوف من بسط و وسائد

ومقاعد وانماط وتکک وغیرذلك من اصناف الارمنى المصبوغ بالقرمز و

هو صیغ احمر یصیغ به المرعزى والصوف واصله من دود ینسج علی نفسه

كدودة القز اذ انسجت علی نفسها القز ...

«وهما ارمنیتان فاحداهما تعرف بالداخله والاخرى بالخارجة وفی

بعض الخارجة مدن للمسلمین ...

«وكانت فی قديم الايام لسنباط بن اشوط ملك الارمن قاطبة ولاجداده

ولم تزل فی ایدی الکبراء منهم فازالها ابو القسم یوسف بن ابی لساح (منهم)

واخرجها من ایدیهم و بایدیهم عهود للصدر الاول باقرارهم علی حالهم و

اخذ الجزیه منهم ... والغالب علی ارمینیة النصرانیة ...

« فاما الانهار بهذه البلاد التي تجرى فيها السفن فنهر

الكر و هو نهر كبير و يكون كالزابى الاصغر
ارس - کر - سپیدرود

الخارج الى دجله و كجیحان و البردان فى ارض

الشعر و نهر الرس و هما متقاربان فى غزر الماء و كثرته ، و سیدرود الذى یمن

اردیل و زنجان فنهر یصغر عن جرى السفن فيه ؛ و الكر نهر عذب مرى

خفيف یخرج من ناحية جبل القبق على حدود جنزه و شمکور مقبلا من

ناحية تفلیس و قبل ان یمر علیها یمر على قلاع فى بلدان الكفر منصبا الى

بحيرة الخزر على نواحی بردع ، و نهر الرس (۱) ایضا نهر عذب خفيف طیب

یخرج من نواحی ارمینیة الداخله حتى ینتهى الى باب و رثن ثم یمر فیقع

بعضه فى الكر و بعضه فى بحيرة طبرستان و هو الرس الذى ذكر الله تعالى

ما فعل بقومه ...

« و جبالها تتصل من جهة الحارث و الحویرث بجبال

کوههای آذربایجان

اهرو و رزقان و تمر الى تفلیس فى الشمال و يتصل

هناك بها جبل القبق تجاه سیاه کویه و هو جبل عظیم و يقال ان علیه ثلاثیه

و نیفا السنه مختلفة و كنت انکر هذا حتى رأیت لسبلان جبل اردیل غیر

قرية و لاهل كل قرية لسان يتخاطبون بغير لسان الفارسیه و الاذریه و تتصل

جبال القبق بجبل سیاه کویه الذى وراء بلاد الخزر ...

« فاما لسان اهل آذربایجان و اکثر اهل ارمینیة

زبان

فالفارسیه (۱) تجمعهم و العربیة بینهم مستعملة و قلمن

۱- از آثار قطران ، نظامی ، خاقانی ، شیخ صفی ، شاه اسماعیل صفوی و صائب و نیز

از مجمل التواریخ و منشوی مولوی نکات دیگری راجع بزبان آذربایجان مستفاد میشود .

بها ممن يتكلم بالفارسيه لا يفهم بالعربيه و يفصح بها من التجار و ارباب الضياع و لطوائف من فسى الاطراف من ارمنييه و ماشاكلها السنه آخر يتكلمون بها كالارمنييه مع اهل ديل و نشوى و نواحيها و يتكلم اهل برذعه بالرائيه ، ولهم الجبل المشهور المعروف بالقبق و يحيط به السنه مختلفه كثيره للكفار و قد تقدم ذكره و يجمع الكثير منهم لسان واحد .

• و نقود آذربيجان والران و ارمنييه الذهب والفضه
اخلاق ، علوم ،
واكثرهم اهل عافيه و سلامه و رغبه فى الخير و اهل
مذهب ، پول

و طلب المعاش و الستر لمادهمهم من المصائب و
تكانف عليهم من النوائب و فيهم وقتنا هذا من هو على مذاهب اهل الحديث
والقول بالحشو و كثير من الباطنيه البقليه فيهم ، و ليس بجميع اذربيجان
وارمنييه والرائين متكلم ولا متعصب للكلام والنظر ، و فيهم اطباء فضلاء
أدركتهم اجلا مياسير بضاعة الطب ارباب ضياع و نعم و كراع يرون ان المنطق
كفر و صنعة النظر شغل قاطع عن الواجبات و صادعن اكثر اسباب السياسات ...
• مدينه سراه بين كور سره و اردييل مدينه طيبة

سراب و ميانه و
كثيره الخير والمير والبساتين والمياه و الفواكه
غمركات اذربيجان
الزروع و الطواحين و لها اسواق حسنة و فنادق

نظيفه و كان لها تانثه اجله من آل زانبر و غيرهم فهلکوا و بادوا أدرکت
مشائخهم والمرؤة فيهم فاشيه و احوالهم مع السلاسل متماسكه ، و من اردييل
الى الميانج عشرون فرسخا مدينه صالحه فى نفسها رفقة باهلها رفقة
بسكانها و رخصها و خيرها ، و من الميانج الى الخونج مدينه ايضا بها مرصد
على ما يخرج من اذربيجان الى نواحي الرى و لوازم على الرقيق والدواب و

اسباب التجارات كلها من الاغنام و البقر و مقاطعة هذا المرصد دائما مائة الف دينار وزائد الى ألف ألف درهم و ناقص في السنه و ليس له و لما يجتاز به شبه في جميع اقطار الارض ... (۱) »

مورخ معروف و جهانگرد مشهور ابو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی در کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر خود نکته های مهمی راجع به جغرافیای تاریخی قفقازیه و آذربایجان آورده که عینا نقل میشود :

« اما جبل القبخ فهو جبل عظیم ، وصقعه صقع جلیل قفقاز و ساکنان آن (۲) قد اشتمل علی كثير من الممالك والامم ، و فی هذا -

الجبل اثنتان وسبعون امه كل امه لها ملك و لسان بخلاف لغتغيرها ، وهذا لجبل ذو شعاب و اودیه ، و مدینه الباب و الابواب علی شعب من شعابه ... و جبل القبخ یكون فی المسافه علواً و طولاً و عرضاً نحو من شهرین ، بل و اکثر ، و حوله امم لا یحصیهم الا الخالق عز و جل ، أحد شعابه علی بحر الخزر ممایلی الباب و الابواب ، من شعابه ممایلی بحر ما یطس الذی یتهی الیه خلیج القسطنطنیه ، و علی هذا البحر طرابزنده ، و هی مدینه علی شاطئ هذا البحر لها اسواق فی السنه یاتی الیها كثير من الامم للتجاره من المسلمین و الروم و الارمن و غیرهم ...

« ممایلی الاسلام من بلاد بردعه ملك یقال له شروان ، شروان و شروانشاه و مملکتہ مضافه الی اسمه فیقال له شروان شاه ، و وکل ملک یلی هذا الصقع یقال له شروان ، ... و تلی مملکتہ شروان مملکتہ

۱- نقل از کتاب صورۃ الارض تألیف ابی القاسم بن حوقل النصیبی ، القسم الثانی ، صفحات

(۳۳۱-۳۵۵) طبع لیدن . ۲- باصفحات ۱۶۲-۵ جلد دوم سیاحتنامه مطالعه شود .

اخرى من جبل القبح يقال لها الايران (اران) وملكها يدعى الايران شاه، وقد غلب على هذه المملكة في هذا الوقت شروان ايضا وعلى مملكة اخرى يقال لها مملكة الموقانيه ، والمعول في مملكة على مملكة اللكر ، وهي امة لاتحصى كثرة ساكنة في اعالي هذا الجبل ، ... وغلب هذا الرجل المعروف بشروان (شاه - اى محمد بن يزيد ، وهو من ولد بهرام جور) على ممالك كثيره من هذا الجبل ...

« وباكه هي معدن النفط الابيض وغيره ، وليس باكو وآنكدهاى في الدنيا والله اعلم نفط ابيض الا في هذا الموضع ، طبيعى آن

وهي على ساحل مملكة شروان ، وفي هذه النفاطه اطمة وهي عين من عيون النار لاتهدأ على سائر الاوقات تتصرم الصعداء ... ويقابل هذا الساحل فيها اطمة عظيمة تزفر في اوقات من فصول السنة فتظهر منها نار (عظيمة) تذهب في الهوا كأشمخ مايكون من الجبال العاليه فتضى الاكثر من هذا البحر و يرى ذلك من نحو مائة فرسخ من البر ، و هذه الاطمة تشبه اطمة جبل البركان من بلاد صقلية من ارض الافرنجه ...

ثم يلي مملكة اللان امة يقال لها كمشك (ن . كمشك)

مردم كمشك
(كلشيد؟) كه بائين
زردشت بودند
وهم بين جبل القبح و بحر الروم ، و هي امة مطيعه منقادة الى دين المجوسيه ، وليس فيمن ذكرنا

من الامم في هذا الصقع - انقى ابشارا ، ولاصفى -

الوانا ، ولا احسن رجالا ولا اصبح نساء ، ولا اقوم قدوداً ، ولا ادق احضاراً ولا اظهر أكفلا وأردافا ، ولا احسن شكلا ، من هذه الامة (۱) ونساوهم

موصوفات بلذہ الخلوات، ولباسہم البیاض والدیباچ الرومی والسقلاطونی
وغير ذلك من انواع الديباچ المذهب ... وتسفير هذا الاسم وهو فارسی الى
العربیہ التیہ والصلف ، وذلك أن الفرس اذا كان الانسان تائها صلفا قالوا :
كشك .

« فمن ذلك أن امة تلی بلاد اللان يقال لها الابخاز
منقادة الى دين النصرانيه ... و كانت الابخاز و-
وتفایس (۱) (۲)

الخزريه تودی الجزیه الى صاحب نغر تفلیس منذ
فتحت تفلیس و سكنها المسلمون ... فبانخرقت هیبة المسلمين من نغر
تفلیس ، فامتنع من جاورهم من الممالك من الاذعان لهم بالطاعة ، واقتطعوا
الاكثر من ضیاع تفلیس ، وانقطع الوصول من بلاد الاسلام الى نغر تفلیس
بین هؤلاء الامم من الکفار ، اذ كانت محیطة بذلك الثغر ، و اهلها ذوقوة و
باس شدید ...

« ثم تلی هذه المملكة (قبله وشکین) مملكة الموقان
مغان (موقان)
وانها متغلب علیها ، وانها مضافة الى مملكته شروان
شاه وله قلعة لا یدکر فی قلاع العالم احسن منها فی جبل القبخ .

« و اما نهر الکرفیبتدی من بلاد خزران من مملكة
کرجین (کرجستان) ، و یمر ببلاد ابخاز حتی یاتی
کرج ، ارس (۳)
موطن بابک خرمنی
نغر تفلیس ، ویشق فی وسطه ، و یجری فی بلاد
السیاوردیه (ن - السلوریه) حتی ینتهی علی ثمانیه امیال من برذعه ، و

۱- با صفحات (۱۴۹-۱۳۰) مجلد اول سياحتنامه مقایسه شود .

۲- با صفحه (۲۰۶) از مجلد دوم سياحتنامه مطالعه شود .

۳- با صفحات (۳۹۳) و (۲۰۶) مجلد دوم خوانده شود .

یجرى الى برداج من اعمال برده ثم يصب فيه مما يلى الصنارة نهر الرس ،
ويظهر من اقاصى بلاد الروم من نحو مدينه طرابزنده حتى يجرى الى الكر ،
وقد صار فيه نهر الرس ، فيصب فى بحر الخزر ، ويجرى الرس بين بلاد البدين
وهى بلاد بابك الخرمى - من ارض اذربيجان و جبل ابى موسى من بلاد
الران ، ويمر ببلاد ورنان ، وينتهى الى حيث وصفنا ، وقد اتينا على وصف
هذه الانهار ايضاً ... (۲)

استيلاى تازيان بر آذربايجان

مورخ معروف امام ابو الحسن البلاذرى متوفى ۲۷۹ هجرى در كتاب
مشهور فتوح البلدان داستان استيلاى تازيان را بر آذربايجان چنين
آورده است :

حدثنا الحسين بن عمرو الاردبيلي عن واقد الاردبيلي
عن مشايخ ادركتهم أن المغيرة بن شعبه قدم الكوفة
والياً من قبل عمر بن الخطاب ومعه كتاب الى حذيفة
صالح مرزبان و
حذيفة
بن اليمان بولاية اذربيجان فانفذ اليه وهم بنهاوند او بقر بها فساد حتى اتى
اردبيل و هى مدينه اذربيجان و بها مرزبانها واليه جباية خراجها ، وكان
المرزبان قد جمع اليه المقاتله من اهل باجروان وميمذ والنرير و سراة و
الشيز والميانج وغيرهم ، فقاتلوا المسلمين قتالاً شديداً اياها ، ثم ان المرزبان
صالح حذيفة عن جميع اهل اذربيجان على ثمانمائة الف درهم وزن ثمانية

على أن لا يقتل منهم احداً ولا يسييه. ولا يهدم بيت نار و لا يعرض لا كراد
البلا سجان و سبلان و ساترودان؛ ولا يمنع اهل الشيز من الزفن في اعياد
هم و اظهار ما كانوا يظهرونه، ثم انه غزاموقان و جيلان فأوقع بهم و صالحهم
على اتاوة .

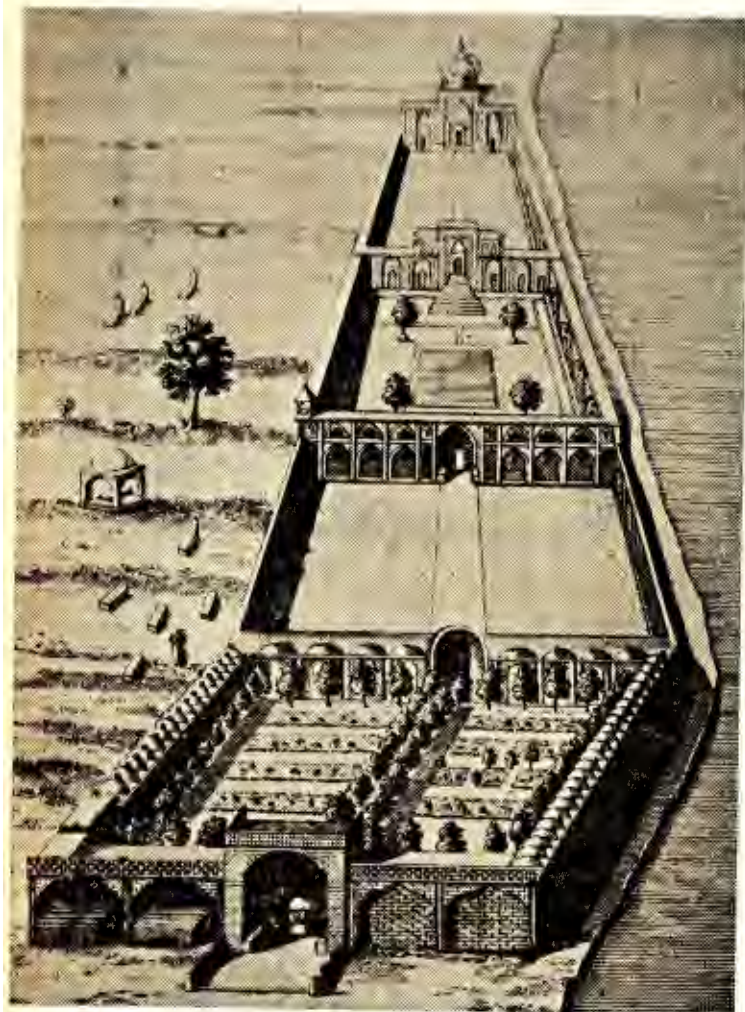
« قالوا ثم عزل عمر حذيفة و ولى اذرييجان عتبه
گشودن آذر بايجان بن فرقد السلمي فأتاها من الموصل فلما دخل اردبيل
(سالهاى بيست و بيست و دوم هجرى) وجد اهلها على العهد و انتقضت عليه نواح فغراها
فظفر و غنم ...

« و روى الواقدي فى اسناده : ان المغيرة بن شعبه غزا اذرييجان من
الكوفة فى سنة اثنتين و عشرين حتى انتهى اليها ففتحها عنوة و وضع عليها
الخراج ، و روى ابن الكلبي عن ابى مخنف : ان المغيرة غزا اذرييجان سنة
عشرين ففتحها ثم انهم كفروا فغزاها الاشعث بن قيس الكندى ففتح حصن
باجروان و صالحهم على صلح المغيرة و مضى صلح الاشعث الى اليوم ...

« ثم ولى على ابن ابى طالب الاشعث اذرييجان، فلما
تغير ما الكيت اراضى قدمها وجد اكثرها قد اسلموا و قرأوا القرآن ،
و غصب زمين از طرف فاتحين
فانزل اردبيل جماعة من اهل العطاء و الديوان من-
العرب و مصرها و بنى مسجد هـ الا انه وسع بعد

ذلك ، قال الحسين بن عمرو :

واخبرني واقدان العرب لما نزلت اذرييجان نزعوا اليها عشائرها
من المصريين و الشام و غلب كل قوم على ما امكنهم و ابتاع بعضهم من العجم
الارضين و الجث اليهم القرى للمخفارة فصار اهلها مزارعين لهم ... »



مدفن سلاطین اخیر ایران

« قالوا : كانت « المراغه » تدعى « اقراهروذ »

پیدایش مراغه
(اقراهروذ)

فعمسکر مروان بن محمد وهو و السی ارمنیه و

اذربيجان منصرفه من غزوة موقان و جیلان بالقرب

منها ، و كان فيها سرجين كثير فكانت دوابه و دواب اصحابه تمرغ فيها

فجعلوا يقولون : ايتوا قرية المراغه ، ثم حذف الناس قرية وقالوا : المراغه

و كان اهلها ألجوها الى مروان فابتناها و تالف و كلاوه الناس فكثروا فيها

للتعزز و عمروها ، ثم انها قبضت مع ما قبض من ضياع بنى اميه و صارت

لبعض بنات الرشيد امير المؤمنين ... »

« و اما ارمنیه فمدينة قديمة يزعم المجوس ان

زردشت صاحبهم كان منها و كان صدقه بن علی بن

ارمنیه و تبریز
(موطن زردشت)

صدقه بن دینار مولى الازد حارب اهلها حتى دخلها

و غلب عليها و بنى بها و اخوته بها قصورا ، و اما تبریز فنزلها الرواد الازدی

ثم الوجناء بن الرواد و بنى بها و اخوته بناء و حصنها بسور فنزلها الناس معه،

و اما الميانج و خلبانا فمنازل الهمدانين ، و قدمد بن عبد الله بن جعفر الهمدانى

محلته بالمیانج و صیر السلطان بها منبرا (۱).

داستان استیلای مغول بر آذربایجان

مورخ معروف ابن الاثیر متوفی بسال ۶۳۰ هجرى غلبه مغولان را

بر آذربایجان طی حوادث سنه (۶۲۸) باختصار چنین آورده است :

« فى اول هذه السنة (ای سنه ثمان و عشرين و ستمائه) اطاع اهل بلاد

اذریبجان جمعها للتتر وحملوا اليهم الاموال و الثياب الخطائی و الخویى
والعتابی و غیر ذلك و سبب طاعتهم أن جلال الدين (خوارزمشاه) لما نهزم
على آمد من التتر و تفرقت عساكره و نمزقوا كل ممزق و نخطفهم الناس و
فعل التتر بديار مكبر و الجزيره و اربل و خلاط ما فعلوا و لم يمنعهم احد
و لا وقف فى وجوههم فارس و ملوك الاسلام منحجرون فى الانقاب و انضاف
الى هذا انقطاع اخبار جلال الدين فانه لم يظهر له خبر ولا عملوا له حالا
سقط فى ايديهم و أذعنوا للتتر بالطاعة و حملوا اليهم ما طلبوا منهم من الاموال
و الثياب من ذلك مدينة تبريز التى هى اصل بلاد أذربيجان و مرجع الجميع
اليها و الى من بها فان ملك التتر منزل فى عساكره بالقرب منها و أرسل الى
اهلها يدعوهم الى طاعته و يتهددهم ان امتنعوا عليه فأرسلوا اليه المال
الكثير و التحف من انواع الثياب الابريسم و غيرها و كل شئ حتى الخمر و
بذلوا له الطاعة فاعاد الجواب يشكرهم و يطلب منهم ان يحضر مقدموهم
عنده فقصده قاضى البلد و رئيسه و جماعة من اعيان اهل و تغلف عنهم شمس
الدين الطغرائى و هو الذى يرجع الجميع اليه الا انه لا يظهر شيئا من ذلك
فلما حضروا عنده سالهم عن امتناع الطغرائى فقالوا انه رجل منقطع ما له
بالمملوك تعلق و نحن الاصل فسكت ثم طلب أن يحضروا عنده من ضاع
الثياب الخطائی و غيرها ليستعمل لملكهم الاعظم فان هذا هو من أتباع ذلك
الملك فأحضروا الصناع فاستعملهم فى الذى أرادوا و وزن اهل تبريز الثمن
و طلب منهم خرقة لملكهم ايضاً فعملوا له خرقة لم يعمل مثلاً و عملوا
غشاءها من الاطلس الجيد المرأ كش و عملوا من داخلها السمور و القندر
فجاءت عليهم بجملة كثيرة و قرر عليهم من المال كل سنة شيئا كثيرا و من الثياب

كذلك وترددت رسلهم الى ديوان الخلفه والى جماعة من الملوك يطلبون منهم انهم لا ينصرون خوارزمشاه ... واما جلال الدين فالى آخر سنة ثمان وعشرين لم يظهر له خبر و كذلك الى سالخ صفر سنة تسع (۱) لم تقف له له على حال (۲)»

در کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب مؤلف بسال ۳۷۲ هجری شرح شایان توجه زیر راجع بجغرافیای تاریخی آذربایجان آمده است که عیناً درج میشود :

سخن اندر ناحیت آذرباذگان و ناحیت

ارمینیه و اران و شهرهای ایشان

«سه ناحیتست بیکدیگر پیوسته وسوادهای ایشان
آذربایجان

بیکدیگر اندر شده و مشرق این ناحیت حدود

گیلانست وجنوب وی حدود عراقست وجزیره ومغرب وی حدود رومست
وسریر وشمال وی حدود سریرست وخزران واین جایهاست بسیار نعمت
ترین ناحیتهاست اندر اسلام وناحیتیست آبادان وبا نعمت بسیار وآبهای
روان ومیوههای نیکو وجایگاه بازرگانان وغازیان وغربان بسیار ازهر
جایی وازوی رنگ قمرمر (قرمز) خیزد وشلوار وجامهای صوف و
رودینه وپنبه وماهی وانگین وموم خیزد وآنجا پرده رومی و ارمنی و
بجناکی وخزری و صقلابی افتد، اردویل، قصبه آذرباذگانست شهری

۱- برای شرح حال سلطان جلال الدین خوارزمشاه بکتاب نفیس سیره جلال الدین نسوی

رجوع فرمایند

۲- الکامل فی التاریخ لابن الاثیر الجزری، الجزء التاسع، ص ۳۸۶، طبع مصر،

عظیم است و گردوی باره است و شهری سخت و بسیار نعمت بود اکنون کمترست و مستقر ملوک آذرباذگانست و از وی جامهای برد و جامهای رنگین خیزد، اسنه، سراو، میانه، خونه، جابروقان، شهر کهایسی اند خرد و بانعمت و آبادان و از گردوی باره و آن علاءبن احمد کرده است، مراغه، شهرست بزرگ و خرم و بانعمت و آبهای روان و باغهای خرم و یکی باره داشت محکم پسر بوساج ویران کرد، برزند، شهرست خرم و آبادان و آبهای روان و کشت و بهرز بسیار و از وی قطیفه خیزد، موقان (۱) شهرست و مراورا ناحیتیست بر کران دریا نهاده و اندر ناحیت موقان دو شهرک دیگرست که هم بموقان باز خوانند و از وی رودینه خیزد و دانکوها خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد و رتان، شهرست با نعمت بسیار و از وی زیلوها و مصلی نماز خیزد و این شهرها همه که یاد کردیم از آذرباذگانست.

«دو، شهری عظیم است و قصبه ارمنیه است و از گردوی باره است و اندروی ترسیان بسیاراند و شهرست با نعمت بسیار و خواسته و مردم و بازرگانان بسیار او را سواد بسیارست تا بحدود جزیره بکشد و خود بروم پیوسته است و از وی کرمی خیزد که از وی رنگ قرمز کنند و شلوار بندهای نیکو خیزد، راخرتاب، شهر کیست خرم و با آبهای روان بنزدیکی دریای کیبودان، ارمنه شهری بزرگست و آبادان و بانعمت بسیار سلماس، شهر کیست خرم و آبادان و از وی شلوار بندهای نیکو خیزد، خوی، برکری، ارجیج، اخلاط، نخجوان، بدلیس، این همه شهر کهایند

۱- هرودوت یکی از طوایف ششگانه مادها «مغان» خوانده است، برای تفصیل رجوع

خرد و بزرگ، خرم و بانمعت و مردم و خواسته و بازرگانان بسیار و ازین شهر کها زیلویهای قالی و غیره و شلوار بند و چوب بسیار خیزد، ملازکرد، نغریست بر روی رومیان و مردمان جنگی و جایی با نعمت، قالیقلا (۲)، شهریست و اندروی حصار یست محکم و دایم اندروی غازیانند بنوبت از هر جایی و اندروی بازرگانان بسیارند، میافارقین، شهر یست اندر حصار ی بر سرحد میان ارمینیه و جزیره روم، مرند شهر کیست خرد و آبادان و بانمعت و مردم بسیار و ازوی جامهای گوناگون خیزد پشمین، میمد، ناحیتیست شهره و آبادان و بسیار نعمت و مردم، اهر، قصبه میمدست و پادشایی پسر رواد است از اولاد جلنبان بن کرکر، انک کان یاخذکل سفینه، سنکان، شهر یست و او را ناحیتی بزرگست و پادشایی سنباطست و اینهمه شهر کها که گفتیم از ارمینیه است، قبان، شهر یست خرم و ازوی پنبه نیک خیزد بسیار، بردع، شهر یست بزرگ و بانمعت بسیار و قصبه ارانست و مستقر پادشای این ناحیتست و او را سواد یست خرم و کشت و برز و میوه های بسیار و انبوه و آنجا درختان تود سیل است بسیار و ازین^۱ شهر ابریشم بسیار خیزد و استران نیک و روناس و شاه بلوط و کرویایا، ییلقان، شهر کیست با نعمت بسیار و ازوی پردهای بسیار و جل و برقع و ناطف خیزد، باژگاه، شرکیست بر لب رود ارس نهاده و ازوی ماهی خیزد، گنجه، شمکور، دو شهرند با کشت و برز بسیار آبادان و بانمعت و ازوی جامهای پشمین خیزد ازهر گونه، خان

۱- در مروج الذهب مسعودی و فتوح البلدان بلاذری آمده است که «قالیقلا» مرکب

از دو کلمه «قالی» (نام ملکه ارمنی) و «قلا» است که بمعنی «دهش» میباشد.

استاد پورداود عقیده دارند که نظر بصدور فرشهای زیبا از قالیقلا، لغت «قالی» بفرش

اطلاق شده است.

ناحیتیست بر کران رود کر بر حد میان ارمینیه واران ، وردوقیه ، شهری
 است اندر خان خرد و کم مردم ، قلعه ، حصار یست عظیم با منبر بر حد
 میان ارمینیه واران ، تفلیس ، شهر یست بزرگ و خرم و استوار و آبادان و
 بانعمت بسیار و دوباره دارد و نغرسست بر روی کفران و رود کر اندر
 میان وی بگذرد و اندروی یک چشمه آبست سخت گرم که گرمابها بر
 وی ساخته اند و دایم گرم است بی آتشی (۱) ، شکی ، ناحیتیست ازارمینه
 آبادان و بیا نعمت درازای وی مقدار هفتاد فرسنگست و اندر وی
 مسلمانان اند و کفران اند ، مبارکی ، دهیست بزرگ بر در بردع و
 لشکرگاه روسیان آنجا بود آنگاه که پیامدند و بردع بستند و این
 مبارکی اول حدیست از شکی ، سوق الجبل ، شهر یست از شکی بر بردع
 نزدیک ، سنباطمان ، شهر یست اندر آخر حد شکی و او را یکی حصار
 است استوار و این هر دو شهر آبادان اند ، صنار ، ناحیتیست درازای او
 بیست فرسنگ است میان شکی و تفلیس و همه کفراند ، قبله (۲) ،
 شهر یست میان شکی و بردع و شروان آبادان و بانعمت و از وی قندز
 بسیار خیزد ، بردیج ، شهر یست خرد و آبادان و بانعمت ، شروان ، خراسان
 لیزان ، سه ناحیتیست و پادشای او یکیست و این پادشاه را شروانشاه و
 خراسانشاه و لیزانشاه خوانند و او بلشکرگاهی نشیند از شماخی (۳)
 بر فرسنگی و او را بحدود کردوان یکی کوهست بلند سر و او پهن و

۱- جهانگرد معروف مارکوپولو نیز که در سده هفتم هجری از تفلیس دیدن کرده ،
 این گرمابه ها را بهمین ترتیب تعریف کرده است (رجوع فرمائید بجهانگردی مارکوپولو
 ترجمه م . محمدلوی عباسی ، طبع طهران)

۲- در محل ضم قاف تلفظ میشود

۳- در کتاب افسانه های آسیایی کنت دوکوبینو نوول تاریخی زیبایی راجع به شماخی
 آمده است (افسانه های آسیایی ، ترجمه م . عباسی ، چاپ طهران) .

هامون و چهار سو و چهار فرسنگ اندر چهار فرسنگ و از هیچ سو بدو راه نیست مگر از يك سوراخی است که کرده اند سخت دشوار و اندر وی چهاردهست و همه خزینهای این ملک و خواستهای وی آنجاست و اندروی همه مولایان وی اند، مرد وزن همه آنجا کارند و آنجا خوردن و این قلعه را یانل خوانند و نزدیک او قلعه دیگریست میانشان فرسنگی سخت استوار زندان وی آنجاست، خرسان، ناحیتیست در بند شروان بکوه قبق پیوسته است و از وی جامهای پشمن خیزد و همه محفوریهای گوناگون که اندر همه جهانست ازین سه ناحیت خیزد، کردوان، شهر کیست آبادان و با نعمت، شاوران، قصبه شروان است جایی است بدریا نزدیک و با نعمت بسیار و سَنَك محك به همه جهان از آنجا برند، در بند خزران، شهر یست بر کران دریا، میان این شهر و دریا زنجیری کشیده عظیم، چنانك هیچ کشتی اندر نتواند آمدن مگر بدرتوری و این زنجیر اندر دیوارها بسته است محكم که از سَنَك و ارزیز کرده اند و از وی جامه کتان و زعفران خیزد و آنجا بندگان افتند از هر جنسی از آن کافران که پیوسته اویند، بسا کو، شهر کیست بر کران دریا و بکوه نزدیک و هر نفط که بناحیت دیلمان بکار برند از آنجا برند (۱)»

مارکو پولو جهانگرد شهیر ایتالیایی نیز در کتاب خود شرح شایان توجهی راجع به جغرافیای تاریخی آذربایجان، مخصوصاً تبریز و تفلیس آورده است که طالبین میتوانند بترجمه فارسی کتاب مزبور ترجمه و نگارش نویسنده این سطور، طبع تهران مراجعه فرمایند.

وضعیت سیاسی و تاریخی آذربایجان در عصر جدید بکلی تغییر کرده است ، و در نتیجه جنگهای ایران و روس تغییرات فاجشی در مقدرات آن پدید آمده است (عهدنامه های گلستان و ترکمن چای) و قارئین برای اطلاع از جزئیات این جنگها و قرار دادها میتوانند کتاب روضه - الصفاى ناصرى بقلم رضاقلیخان هدایت مراجعه فرمایند .

اما وضعیت فعلی این سرزمین ، در داخله سرحدات ایران بقرار زیر است :
 « آذربایجان قسمتی از مادی قدیم است که از شمال به اران و از جنوب غربی به آثور و از مغرب به ارمنستان و از مشرق به دویالت مغان و کیلان محدود میشده ولی آذربایجان فعلی محدود است از شمال به رود ارس و از مغرب به ارمنستان و کردستان ترکیه و از جنوب به کردستان و خمسه و از مشرق به کوههای طالش و مغان .

« آذربایجان در زمان داریوش کبیر یکی از ساتراپیهای بزرگ محسوب میشد و پس از اسکندر والی این ناحیه موسوم به آترپات یا آذر باد اول شخصی است که باقشون اسکندر مخالفت کرد و این نقطه را مستقل ساخت (۱) و بهمین مناسبت یونانیها و بعضی از علمای معاصر اسم آذربایجان را مشتق از اسم آترپات میدانند ولی بعقیده علمای مشرق چون در همین ایالت یکی از معابد و آتشگاههای بزرگ در حوالی شهر مراغه واقع بوده که سلاطین ساسانی بقول مشهور از مداین برای زیارت

۱- چنانکه در تعلیقات مجلد دوم سیاحتنامه ذکر کردیم ، آذربایجان یعنی مادباستان پیش از هخامنشیان بقول هرودوت نخستین امپراطوری بزرگ آسیا را پدید آورد . در دوره اشکانیان نیز ماد مستقل بوده است و مورخ معروف پلوتارک راجع به روابط سیاسی آذربایجان و روم شرح مفصل و مشبعی آورده است . برای اطلاعات بیشتر از تحولات سیاسی و تاریخی آذربایجان بکتاب « تاریخ تمدن آذربایجان » تألیف نگارنده این سطور مراجعه شود .

آن پیاده بآن نقطه میرفتند ، آن را آذربایگان یا خانه آتش نامیده و کم کم این اسم تبدیل بآذربایجان شده است (۱) .

« پایتخت آن شهر قدیم گنجک در تخت سلیمان در جنوب شرقی مراغه بوده ، اعراب آن را کزنا (۲) و یونانیها گاززا (۳) نامیده اند .

« در دوره عباسیان اهمیت آذربایجان نسبتاً کمتر شده و از زمان مغول مجدداً بواسطه وضعیت طبیعی وقوع در سر راه (شرق و غرب) اهمیت اولیه خود را یافته و شهرهای مختلف آن مراکز توقف قشون گردیده است (۴) .

« آذربایجان فلات مرتفعی است که بزرگترین قله آن کوه نوح کوچک و قلل دیگرش سبلان و سهند و پست‌ترین نقاطش دریاچه ارومیه است که رودهای متعدد وارد آن میشود و رود ارس در شمال و سفیدرود در جنوب قسمتی از آبهای این فلات را ببحر خزر میرسانند .

« مساحت آن صد و چهار هزار کیلومتر مربع و جمعیتش با ایلات قریب دو میلیون نفر است .

« آذربایجان معمولاً بچند ناحیه مجزی تقسیم میشود که بر حسب

۱- در جامع‌التواریخ رشیدی و برهان قاطع وجه تسمیه ثالثی هم آمده است (مراجعه فرمائید بتاریخ تمدن آذربایجان)

۲- کزنا بفتح اول و سکون ثانی شهر کوچکیست که بین آن و مراغه شش فرسنگ است ، و در آن آتشکده قدیمی و معبدی برای مجوسان و عمارت عالی عظیمی است که کیخسرو آن را بنانهاده (معجم‌البلدان)

۳- Cazza

۴- آذربایجان ، و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر ، اکثرش راهوا بسردی مایل است و اندکی معتدل بود ، حدودش با ولایت عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است ، و طولش از باکو به تاخلیخال نود و پنج فرسنگ و عرض از باجروان تا کوه سینا پنجاه فرسنگ (تذهة القلوب) .

نظریات والی وقت برای يك یا چند قسمت آن یكنفر حاكم تعیین می‌شود تقسیمات ولایتی آذربایجان از قرار ذیل است :

تبریز در مرکز ، ماکو ، خوی ، مرند ، قراجه داغ در شمال ، اردبیل - خلخال - سراب - گرمرود در مشرق ، هشت‌رود - مراغه - صاین قلعه افشار - ساوجبلاغ (مهاباد) در جنوب ، ارومیه در مغرب .

» تبریز در جلگه رسوبی در شمال شرقی دریاچه

تبریز

ارومیه واقع شده و این جلگه بواسطه چند

رودخانه مانند آجی و مهرانرود (میدان رود) و غیره که از شهر تبریز می‌گذرد مشروب می‌شود ، بلوکات آن عموماً در دامنه های سهند و قراداغ و کنار دریاچه واقع شده ، مرکز آن شهر تبریز است .

» ارتفاع نقاط مختلفه شهر تبریز از هزار و سیصد و پنجاه تا هزار و

پانصد متر . در شمال شرقی آن تپه های عینل و زینل با ارتفاع هزار و هشتصد متر قرار گرفته که سهند را به قراداغ متصل مینماید و قله سهند (۳۵۴۷ متر) بفاصله پنجاه کیلو متر در جنوب شهر واقع شده است ، عرض

شمالی آن سی و هشت درجه و چهار دقیقه و طول شرقی آن از گرینویچ چهل و شش درجه و هیجده دقیقه و فاصله آن از تهران قریب پانصد و چهارده کیلومتر است ، چون کوه های قراجه داغ بسیار مشکل و عبور از آنها سخت است و کوه سهند نیز ناحیه وسیع مابین تبریز و مراغه را فرا گرفته ، تنها راهی که بحر خزر را به بحر اسود و قفقاز را به ایران و عراق متصل میکند باید از تبریز بگذرد ، مثلاً راه آستارا ، اردبیل ، تبریز ، خوی ، ارز روم ، طرابوزان ، بحر خزر را بدریای سیاه مربوط

میکند، و طهران، قزوین، زنجان، میانج، تبریز، جلفا، ایروان، تفلیس و داخله فلات ایران را بماوراء قفقاز متصل میکند و بواسطه دریاچه ارومیه از راه رواندوز بموصل و عراق مربوط میشود، و از جنوب راه دیگری آن را بمرآغه و ساوجبلاغ (مهاباد) و کردستان وصل مینماید، پس چنانکه دیده میشود وجود این راهها موجب اهمیت تبریز و مرکزیت تجارتی آن شده و بهمین جهت یکی از مهمترین شهرهای ایران گردیده است.

« جمعیت آن دویست و چهل هزار نفر، هوای آن در زمستان بسیار سرد و برف آن زیاد است، و در تابستان مجاورت باکوه، سپند و باغهای متعدد اطراف سبب اعتدال هوای آن میشود، حداکثر حرارت تابستانی در مردادماه سی و هفت درجه و حداقل در موقع زمستان پانزده درجه زیر صفر است.

« تبریز مکرر از اثر زلزله خراب شده و شدیدترین آنها در دویست و سی و پنج و چهارصد و یازده و هزار و صد و شش (۱) و هزار و صد و پنجاه و نه و هزار و دویست و بیست و سه و هزار و دویست و بیست و پنج شمسی بوده و حدس میزنند که این زلزلهها بواسطه کوه سپند است.

« ابتدا شهر تبریز دارای حصار بوده که محیطش شش هزار قدم و دارای ده دروازه بود، در سنه ششصد و هیجده قمری (۲) که پایتخت مغول گردیده اهمیت زیاد یافته آبادی و جمعیت آن رو باز دیاد نهاده و در اطراف شهر ابنیه ساخته شده، غازان خان حصار جدیدی بدور آن کشید که دارای شش دروازه بود و پس از آن نیز پیوسته بواسطه اهمیت موقع

وسعت آن زیادتر شده است (۱).

« بطور خلاصه سنوات وقایع مهمه تبریز از قرار ذیل است :

دویست و بیست و چهار هجری زلزله شدیدی حادث شد که چهل هزار نفر تلفات وارد آورد .

چهارصد و سی و چهار هجری زلزله دیگر

هشتصد و نود و شش « پایتخت صفویه^۱ شد

نهمصد و بیست « سلطان سلیم عثمانی آن را متصرف شد

نهمصد و پنجاه و پنج « شورش تبریز بر ضد ترکیه عثمانی

نهمصد و نود و چهار « شورش دیگر بر ضد ترکهای عثمانی

وغارت تبریز توسط ترکان عثمانی

هزار و دوازده « تصرف شهر بتوسط شاه عباس کبیر .

[هزار و سیصد و بیست و شش و هفت هجری نهضت ستارخان و مفلوویت سپاهیان محمد علیشاه قاجار]

« سلطان سلیمخان عثمانی در سنه نهمصد و بیست هجری پس از جنگ چالدران تبریز را موقتاً تصرف نموده بعد از قتل وغارت زیاد قریب سه هزار خانوار از تبریزیان صنعتگر را جبراً باستانبول مهاجرت داد و همین مهاجرت صنعتگران موجب ترقی و ایجاد صنعت در استانبول گردید زیرا پس از رومیها در شهر قسطنطنیه دیگر اثری از صنعت باقی نمانده بود و در وجود عثمانیها هم ذوق صنعتی بهیچوجه یافت نمیشد ، و تمام بناها و ابنیه و شاهکارهای صنعتی از آندوره بیعد از آثار فکر ایران و ذوق

۱- هرولد لمب مورخ معروف معاصر گوید : « تبریز در قرون وسطی بزرگترین ، ثروتمندترین ، و آبادترین شهر تمام دنیا بوده و در حدود دویلمیون نفوس داشته است (تیمورلنگک)

صنعتگران مهاجر تبریز است (۱).

«... شهر تبریز بواسطه قدمت و پایتخت بودن دارای ابنیه متعدد بوده است ولی زلزله های متواتره و جنگهای مختلفه و غارت های اجانب اغلب ابنیه آن را خراب و منهدم ساخته و فعلاً جز آثار کمی از آن باقی نمانده است. مطابق احصایه ای که در هزار و هشتصد و هشتاد میلادی بعمل آمده شهر تبریز دارای سیصد و هیجده مسجد و صد حمام عمومی و صد و شصت و شش کاروانسرا و بیست و شش هزار خانه بوده است، بناهای مهم قدیمی شهر تبریز از این قرار است:

«مسجد علیشاه که دارای اطاقی شبیه بطاق کسری بوده و خراب شده و ظاهراً قسمتی از طاق «ارک» فعلی بقیه آن بنا است، مسجد جهانشاه یا کبود مسجد که مع التأسف بکلی خراب شده و قسمتی از کاشیها که شاهکار صنعتی است بخارج برده شد و کاملاً مخروبه است، مسجد استاد شاگرد که آنهم مخروبه است. در سنوات اخیر که آرامش و سکونت برقرار شده فعالیت اهالی مجدداً تا حدی خسارات وارده را جبران کرده و از کساد بازار تجارتی تا اندازه ای کاسته و مؤسسات صنعتی مانند کارخانه کبریت سازی، چرم سازی، صابون سازی، و تهیه میوه های خشک بطرز جدید و غیره دایر شده است که اگر کمکهایی بآنها شود موجب ترقی اقتصادی این ناحیه بررگ مملکت خواهد گردید و علاوه بر این وجود رشته راه آهن تبریز که آنرا مستقیماً با اروپا مربوط میکند قسمت حمل و نقل را ارزانتر و سهل تر نموده و ماشینهای صنعتی زودتر و

۱- از حفريات تخت جمشيد معلوم شده است که در بنای کاخهای پرسپلیس نیز صنعتگران مادی دست داشته اند (مراجعه فرمایند به تاریخ تمدن آذربایجان)

ارزاتر در دسترس اهالی قرار میگیرد و در آتیه گذشته از اهمیت جغرافیایی، شهر تبریز اهمیت اقتصادی و تجارتی بیشتر پیدا خواهد کرد (۱)

« راه آهن تبریز بطول صد و سی کیلومتر و در سنه هزار و نهصد و شانزده توسط روسها ساخته شده و در هزار و نهصد و بیست و یک بدولت ایران واگذار گردید، عرض آن مطابق عرض راههای قفقازیه و روسیه است، علاوه بر این چاده شوسه‌ای هم موازی راه آهن ساخته شده که اتوموبیل‌های سنگین بخوبی از آن عبور مینمایند و از شهر خوی میگذرد و چاده شوسه دیگری آنرا بزنجان و قزوین و تهران متصل مینماید.

« تبریز مرکز تجارت آذربایجان و یکی از مراکز مهم تجارت قالی ایران است، بانک‌هایی که در تهران است هر یک شعبه‌هایی دارند، صادرات عمده تبریز در هزار و سیصد و پنجاه و پنج شمس از قرار ذیل بوده:

۰۷۲ ر ۳۸۴۷۶۰۷۲ قران قالی (۱)

۰۱۲۶۷۳۳۲۹۳ خشکبار

۰۱۲۵۸۱۳۷۸ پوست و چرم

واردات مهمش پارچه، قند و چای میباشد.

« توابع تبریز از این قرار است:

۱- در این یکربیع قرن که از نگارش سطور مزبور میگذرد، بعلی که از ذکر آن در اینجا معذوریم اوضاع کاملاً برعکس شد، یعنی راههای تجارتی ایران باروپا که از طریق تبریز - تفلیس - برلین، و تبریز - ارزروم - استانبول دائر بود، در محاق تعطیل افتاد و تبریز دچار فلاکت اقتصادی بی سابقه‌ای گردید، و اکثر اهالی آن به تهران مهاجرت کرد.

۲- ارزش «قران» سی سال پیش اقلای سی برابر «ربال» حالیه است.

- ۱- بلوكت نلثه اوجان كه مركز آن حاجى آقا وچهل و سه قريه دارد در مشرق
- ۲- عباسى كه مركز آن قراچمن و داراى چهل و پنج قريه وچهل و دوهزار جمعيت است
- ۳- مهرانرود داراى صد و يك قريه كه مركز آن باسمنج است .
- ۴- اسكو داراى هشت قريه و هزار و ششصد و شصت خانوار و نه هزار و چهارصد و ده نفر و قصبه اسكو مركز بلوك مربوراست .
- ۵- رودقات داراى سى و هفت قريه كه مركز آن صوفيان است.
- ۶- سردصحر داراى پنجاه و هشت قريه .
- ۷- شها داراى شش قريه .
- ۸- مواضع خان داراى سى و هفت قريه .
- ۹- ديدهر داراى بيست و يك قريه و دو هزار و چهار خانوار و پانزده هزار و صد و نود نفر سكنه ، مركز بلوك مزبور اسكورات و از طرف شمال و مغرب محدود است به محال سردصحر ، از طرف جنوب به دهخوارقان (آذرشهر) .
- ۱۰- دهخوارقان داراى چهل و پنج قريه و هفت هزار و دويست و چهل و شش خانوار و سى و يك هزار و صد و هفتاد و پنج نفر سكنه ، مركز آن دهخوارقان « آذرشهر » و از طرف مشرق به اسكو ، و از طرف جنوب به ديزج رود ، و از طرف مغرب بدرياچه اروميه .

اردبیل

« در قسمت شرقی آذربایجان » ۱ « واقع شده و

بتوسط بالقیچای « ماهی رود » مشروب میشود ،

مرکز آن شهر اردبیل در چهل و هشت درجه و دو دقیقه طول شرقی و سی و هشت درجه عرض شمالی ، در هزار و پانصد و هفتاد متر ارتفاع بنا شده و فاصله آن تا سرحد « روسیه » قریب چهل کیلو متر است . این شهر در فلاتی بشکل دایره ساخته شده که کوههایی آن را احاطه نموده اند ، در مغرب آن آتشفشان خاموش سبلان با ارتفاع چهار هزار و هشتصد و بیست متر قرار گرفته که پیوسته در برف مستور است ، در اطراف شهر که زمینش آهکی است درخت کم است ، ولی بواسطه کاریز ها بخوبی مشروب شده و مزارع مهم و مراتع وسیع برای حیوانات دارد آب و هوای آن بواسطه ارتفاع زیاد سرد ولی سالم است و از میوه های آن گیلاس و سیب و گلابی معروف است .

در اطراف اردبیل چشمه های آب گرم معدنی فراوان یافت میشود ،

و بواسطه همین چشمه ها و هوای معتدل شهر اردبیل ییلاق دربار پادشاهان

۱- اردبیل از اقلیم چهارم است ، طولش از جزایر خالادات ف ، و عرض از خط

استوا ۴۰ ، کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت ، دریای کوه سبلان افتاده است ، هوايش در غایت سرد است ، چنانکه غله در آن سال که بحد درختان بخورده شود ، بعضی بسال دیگر بماند و آنجا خلاف غله چیزی دیگر حاصل نباشد ، آبش از کوه سبلان جاریست و نیک گوارنده است ، و بدین سبب مردم آنجا اکول تمام باشند ، و اکثر بر مذهب امام شافعی اند و مرید شیخ صفی الدین علیه الرحمه اند ، ولایش صد باره دبه است و همه سردسیر است ، و بر سر کوه سبلان قلعه محکم بوده است ، آنرا دزبهن و رویین دز خوانده اند و در شاهنامه گوید بوقت نزاع پادشاهی میان کیخسرو و فریبرز برفتح آن قرار دادند ، و فریبرز از فتح آن عاجز شد و کیخسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرر شد ، اکنون خراب است ، و دزدیدن که مقام بابک خرم دین بوده در کوه اردبیل است بجانب جیلان ، حقوق دیوان اردبیل هشتاد و پنج هزار دینار بر روی دفتر است (نقل از ترجمه القلوب ص ۸۱) .

ایران بوده ، فردوسی و یاقوت بنای آنرا بفیروز ساسانی نسبت داده و آنرا فیروزگرد نامیده اند . در زمان بنی امیه مرکز حکومت آذربایجان از مراغه به اردبیل منتقل گردید ، یاقوت که شخصاً شهر اردبیل را دیده از کثرت جمعیت و آبادی آن خبر میدهد ، ولی مدت قلیلی پس از یاقوت مغول آن را متصرف شده ، خراب و منهدم نموده تمام سکنه را بقتل رسانیدند ، بعدها شهر مجدداً ساخته شد و در زمان صفویه بمنتها درجه اعتبار خود رسید .

« شیخ صفی الدین عارف مشهور ازین شهر بود ، و مدفن چند نفر از سلاطین صفویه و مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل است .

« از بناهای معروف این شهر مقبره شیخ صفی الدین مذکور است که دارای کتابخانه مهم و معتبری بوده و آن در زمان شاه عباس وقف مقبره شده ولی در زمان جنک روس و ایران در سنه هزار و هشتصد و بیست و هشت پسکوویچ (Paskévitch) سردار روسیه تزاری آن را ییغما برده و به کتابخانه بطروگراد منتقل نمود .

« ژنرال گاردان در اطراف شهر بارویی ساخته که اکنون خراب است .

« موقعیت اردبیل بسیار مهم است ، زیرا که در سر راه تجارتی تبریز و آستارا و لنکران واقع شده و واسطه تجارتی قفقازیه و شهرهای داخلی آذربایجان و غیره میباشد ، در سال هزار و سیصد و پنج شمسی مال التجاره وارده به آن در حدود ده هزار و صادرات آن پنجهزار و هفتصد تن بوده است .

« بهترین صادرات آن خشکبار و قالی و پشم است ، جمعیت فعلی در حدود بیست هزار نفر ، ولی سابقاً در زمان صفویه بیشتر بوده ، و اگر

راههای اطراف آن ساخته شود ، اهمیت آن بیشتر خواهد شد .

• توابع اردبیل اذاینقرار است :

۱- اجارود ، مرکز آن گرمی و دارای نود و نه قریه و دوازده هزار

جمعیت .

ب - مشکین ، مرکز آن خیاب ، دارای نود هزار جمعیت .

ج - نمین و ولکیج ، مرکز آن ولکیج دارای پنجاه و هشت قریه

و هیجده هزار و پانصد جمعیت .

د - مغان ، در کنار رودارس که مسکن طوایف شاهسون است و

قریه زیاد ندارد ، نادرشاه افشار در این محل بسلطنت انتخاب شد (۱) .

جغرافیای تاریخی قزوین

ص : (۴۶ - ۳۹ - ۳۱)

فتح قزوین و زنجان بدست تازیان

امام ابوالحسن البلاذری (متوفی ۲۷۹ هجری) در کتاب معروف

فتوح البلدان درباره گشودن قزوین و زنجان از طرف تازیان چنین

مینویسد (۲) :

• حدثنی عدة من اهل قزوین ، و بکربن الهیثم عن شیخ من اهل

الری قالوا : وکان حصن قزوین یسمى بالفارسیة کشوین و معناه الحد

المنظور الیه ای المحفوظ و بینه و بین الدیلم جبل ، ولم یزل فیه لاهل فارس

مقاتلة من الاساوره یرابطون فیه فیدفعون الدیلم اذا لم یکن بینهم هدنة و

۱- نقل جغرافیای سیاسی کیهان (صفحات ۱۶۸-۱۵۰)

۲- ابن الاثیر فتح قزوین و زنجان را در ضمن حوادث سال بیست و دو هجری آورده است .

يحفظون بلدهم من متلصصيههم وغيرهم اذا جرى بينهم صلح ، وكانت دستى مقسومة بين الرى وهمدان ، وقسم يدعى الرازى وقسم يدعى الهمدانى ، فلما ولى المغيرة بن شعبة الكوفة ولى جرير بن عبدالله همذان ولى البراء بن عازب قزوين وأمره ان يسير اليها فانفتحها الله على يده غزا الديلم منها ، وانما كان مغزاهم قبل ذلك من دستى ، فسار البراء ومعه حنظله بن زيد الخيل ، حتى اتى ابهر ، فقام على حصنها وهو حصن بناء بعض الاعاجم على عيون سدها بجلود البقر والصوف و اتخذ عليها دكة ثم أنشأ الحصن عليها فقاتلوه ، ثم طلبوا الامان فأمهم على مثل ما آمن عليه حذيفة اهل نهاوند ، و صالحهم على ذلك و غلب على اراضى ابهر ، ثم غزا اهل حصن قزوين ، فلما بلغهم قصد المسلمين لهم وجوهوا الى الديلمه يسئلونهم نصرتهم ، فوعدهم أن يفعلوا وحل البراء والمسلون بعقوتهم فخر جوالقتالهم ، والديلميون وقوف على الجبل لا يمدون الى المسلمين يدا ، فلما رأ ذلك طلبوا الصلح فعرض عليهم ما أعطى اهل ابهر ، فانفقوا من الجزية و اظهروا الاسلام ، فقبل انهم نزلو اعلى مثل ما نزل عليه اساورة البصرة من الاسلام على ان يكونوا مع من شاؤا ، فنزلو الكوفة وحالفوا زهرة بن جويه فسموا حمراء الديلم ، وقيل انهم أسلموا و أقاموا بمكانهم وصارت ارضوهم عشرية فرتب البراء معهم خمس مائة رجل من المسلمين معهم طلحة بن خويلد - الاسدى وأقطعهم ارضين لاحق فيها لاحد ، ... وغزا الديلم حتى أدوا اليه الاناوة وغزا جيلان والبير والطيلسان (١) وفتح زنجان عنوة ، ولما ولى الوليد بن عقبة بن ابى معيط بن ابى عمرو بن اميه الكوفة لعثمان بن عفان غزا الديلم مما يلى قزوين ، وغزا اذريجان ، وغزا جيلان وموقان والبيرو

والطيلسان ، ثم انصرف ، ووالى سعيد بن العاصى بن سعيد بن العاصى بن اميه بعد الوليد فغزا الديلم و مصر قزوين فكانت ثغراهل الكوفة و فيها بنيانهم . . .

« وحدثنى بعض اهل قزوين ، قال بقزوين مسجد الربيع بن خيثم معروف و كانت فيه شجرة يتمسح بها العامة ويقال انه غرس سواكه فى الارض فاورق حتى كانت الشجرة منه فقطعها عامل طاهر بن عبدالله بن طاهر فى - خلافة امير المؤمنين المتوكل على الله خوفاً من أن يفتتن بها الناس ، قالوا : وكان موسى الهادى لما صار الى الرى أتى قزوين فامر ببناء مدينة بازاها ، فهى تعرف بمدينة موسى ، واتباع أرضاً تدعى رستماباذ فوقها على مصالح المدينة ، وكان عمرو الرومى مولاها يتولاهائم تولاهها بعده محمد بن عمرو ، وكان المبارك التركى ، بنى حصناً يسمى مدينة المبارك و بها قوم من مواليه (٢) » ابن حوقل در كتاب صورة الارض شرح زير را درباره قزوين آورده است :

« وقزوين مدينة عليها حصن وفى داخل المدينة جامعها وهى منهل الديلم وكانت فى بعض ايام بنى العباس ثغراً يغزون الديلم منه و بينها وبين مستقر عتاة الديلم اثنا عشر فرسخاً والطالقان اقرب الى الديلم منها و ليس لقزوين ماء جار الا مقدار شر بهم ويجرى هذا الماء فى مسجد الجامع فى قناة و هو ماء و بىء ولهم اشجار و كروم و زروع كلها عذى تزكو حتى تحمل من عندهم ، و كان لها اهل شراة لا يغيبهم الزوار و الطراة و فيهم خير بالطبع و اصطناع له و منهم ابو القسم على بن جعفر بن حسان المتكلم على مذاهب

البصریین و کان من کبار اهل الفلاسفه المعدودین بالحفظ وترکته فی جملة حاشیه ابی جعفر العتبی وشملة ویتصرف فی اعمال البرید بماوراءالنهر (۱) « در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب در جغرافیای عمومی بفارسی که بسال سیصد و هفتاد و دو هجری قمری تالیف شده شرح مختصر زیر درباره قزوین و زنجان آمده است :

« قزوین از گردوی باره و ایشانرا یکی جوی آبست که اندر میان مزکت جامع گذرد و چندانست که به بخورند و مردمانی ... آنجا میوه نیکو باشد . » (۲)

چنانکه گفته ایم ، شاردن در شرح جغرافیای تاریخی بلاد ایران به کتاب نزهة القلوب حمدالله مستوفی توجه مخصوص داشته و در اغلب موارد (ص ۴۰ از مجلد سوم سیاحتنامه) باسم و رسم از آن نقل و ترجمه کرده است . چون در فصل مربوط بقزوین اختلافاتی با اصل متن نزهة - القلوب مشاهده میشود ، و بعلاوه نظر باینکه مولف کتاب مزبور اهل قزوین بوده ، و اطلاعات شایان توجه بیشتری در آن درج کرده است ، لذا بنقل عین عبارات آن میپردازیم (ص ۵۶-۵۹) :

« قزوین از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فیه و عرض از خط استوا لو ، از حساب ثغور است جهت آنکه پیوسته با دیالمه و ملاحده در محاربه بوده اند ... او را باب الجنة خوانند و احوال آن اگر چه در کتاب گزیده مشروح گفته ام ، در اینجا نیز مجعلا ربط سخن را بادکنم ،

۱- نقل از کتاب صورة الارض تالیف ابی القسم بن حوقل النسیبی «ص ۳۹۹» طبع لیدن .

۲- نقل از حدود العالم صفحه هشتاد و سه طبع طهران ، جاهائیکه نقطه گذاری شده در نسخه

در کتاب التبیان آمده که شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است و شاد شاپور نام نهاده و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانه‌های خررود و ابهر رود میساخته‌اند و آنجا اطلال بارو پدیداست، و مردم آنجا در دیه سرجه که باردشیر بابکان منسوب باشد، مسکون ماند و مشهور است، و در کتاب تدوین مسطور است که حصار شهرستان قزوین که اکنون محلتی است در میان شهر، شاپور ذوالاکتاف ساسانی ساخته، تاریخ عمارت آن ماه ایار سنه ثلاث و ستین و اربعمائه اسکندری، طالع عمارتش برج جوزا اطلال آن بارو هنوز باقی است، بزمان امیر المومنین عثمان رضع برادر مادریش ولید بن عقبه الاموی سعید بن العاصی الاموی را بایالت آن نفر فرستاد، او حصار را بمردم مسکون گردانید و شهری شد، و امیر المومنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر کرد و مدینه موسی خواند، و غلامش مبارک ترکی شهرستان دیگر ساخت و مبارک آباد خواند، چون خلافت بهارون الرشید رسید، اهالی مداین مذکوره از تغلب دیالمه و ارتعاج و پریشانی خود بدو شکایت کردند، او بارویی که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود، بنیاد فرمود و جهت وفات او باتمام نرسید تا در عهد معتز خلیفه موسی بن بوقا در سنه اربع و خمسين و مائتین هجری عمارت آن بارو باتمام رسانید و بمردم مسکون گردانید و شهری عظیم شد، و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی وزیر فخرالدوله دیلمی در سنه ثلاثه و سبعین و ثلثمائه جهت آنکه خرابی به حال بارو راه یافته بود ... تجدید عمارت بارو کرد ... و جهت خود در آنجا عمارت عالی ساخت در محله جوسق (کوشک)، و اکنون آن زمین را

صاحب آباد خوانند و در سنه احدی عشر و اربعمائه جهت نزاعی که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی خال مجدالدوله بن فخرالدوله بیا اهل قزوین بود، خرابی بحال بارو راه یافت، امیر ابوعلی جعفری مرمت آن خرابیها کرد، و در سنه اثنی و سبعین و خمسمائه وزیر صدرالدین محمد بن عبدالله كمرانی تجدید عمارت بارویش کرد، و اکثر روی بارو باجر بر آورد و شرفهای آن از آجر ساخت و معماری در آن عمارت امام جمال الدین بابویه رافعی بود، لشکر مغول آن بارو را خراب کردند و دور بارو ده هزار و سیصد گام بود، ادوار بروج هواش معتدل است و آبش از قنواتست و درو باغستان بسیار است و در هر سال یکنوبت بوقت آب خیز سقی کنند، انگور و بادام و فستق بسیار ازو حاصل شود، بعد از سقی سیل خربزه و هندوانه بکارند بی آنکه آب دیگر یابد، بر نیکو دهد، و اکثر اوقات آنجا ارزانی غله و انگور باشد، نانش نیکو است، و از میوههایش انگور و آلو بزمج خوب است، شکارگاهها و غلزارها نیکو دارد، بتخصیص علف اشتر بهتر از دیگر ولایات بود، شتر قزوینی بقیمت تر از اشتران دیگر، بر سه فرسنگی آنجا چشمه است اورا انگول خوانند، و در روزها گرم تابستان آب آن چشمه یخ بندد، و اگر روز خنك باشد یخ کمتر باشد، چون یخ شهر تمام شود یخ از آنجا آرند، و مردم آنجا بیشتر شافعی مذهب اند، و در کلردین بغایت صلب وزیرك اندك حنفی و شیعی نیز باشد، و با وجود قرب وجوار هرگز ماسور ملاحظه نشدند و در آنجا مشهد امامزاده حسین پسر امام علی بن موسی الرضا ع و قبر یکی از صحابه و مزار اولیاء کبار بسیار است، مثل خواجه احمد

غزالی و رضی الدین طالقانی و ابوبکر شادانی و ابراهیم هروی و خیرالنساج
سامری و ابن ماجد محدث و علك و فلك قزوینی و نورالدین و جمال الدین
جیلی و امام الدین رافعی و غیرهم ، حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و
مبلغ پنج تومان و نیم بدفتر درآمده ، و ولایتش کما بیش سیصد پاره دیه
و مزرعه است بهشت ناحیه و در آن دیهای معتبر است ، چون فارسچین و
خیازج و قریستن و شال و سکز آباد و سیاه دهان و موسیقان و شهر سیاهك
و شرفآباد و فراك و مارین و امثال آن ولایات را نیز پنج تومان و نیم حقوق
دیوانی است .

« از شمال محدود است بگیلان و از مشرق به
وضعیت فعلی قزوین تهران و از جنوب بهمدان و ساوه و از مغرب بهخمسه .
ولایت قزوین چون در سر راه تهران و گیلان و آذربایجان و همدان
واقع شده دارای اهمیت بسیار است .

در شمال قزوین کوههای میلداد واقع شده که دره شاهرود آن را
از کوههای الموت جدا میکند و در جنوب آن کوههای خرقان و زرنند
کشیده شده و قزوین در دشت وسیعی قرار گرفته که ابهر رود از جنوب
آن میگذرد .

« در جنوب ابهر رود و خررود واقع شده که تقریباً با آن موازی
است و پس از اتصال با ابهر رود و کردان تشکیل رود شور را میدهند .

« جاده تهران بقزوین از دامنه کوههای شمالی از جنوب شرقی به
شمال غربی امتد شده بقزوین میرسد و در آنجا بسه شعبه تقسیم شده :
یکی بطرف گیلان و دیگری بزنجان و آذربایجان و سومی بهمدان میرود

وجاده‌های دیگری آن را بساوه والموت وغیره مربوط مینماید.

« اراضی اطراف قزوین رسوبی و حاصل‌خیز و در جنوب غربی آن که شترکوه واقع شده بعضی سنگهای خروجی دیده میشود ، هوای آن معتدل و مایل بسردی و تابستان آن چندان گرم نمیشود ، ولی زمستانش بسیار سرد و دارای بادی موسوم بباد کهک است که از جلگه سیادهن برخاسته و پس از عبور از کوههای کهک سرد و شدید شده موجب سرمای قزوین میگردد .

« در اطراف قزوین ایالات متعدد سکنی دارند که مشهور ترین از اینقرار است : ایل شاهسون اینانلو ، قورت بیگلر ، چگینی ، رشوند و طوائف اکراد از قبیل طایفه غیائوند (که مشتمل بر سه طایفه است : قلیچ‌خانی ، سلخور ، درویشوند) ، مافی ، جلیلود (مشتمل بر چهار تیره جلیلود ، خسروخانی ، علی‌همت‌خانی ، هاشم‌خانی ، حسن‌خانی) ، طایفه کاکاوند (که دو تیره اند : کاکاوند مسیح‌خانی ؛ کاکاوند نامدار خانی) طایفه بهتویی ، باجلان وغیره .

« تقسیمات حکومتی قزوین از قرار ذیل است :

- ۱- قزوین و حومه ، ۲- اقبال بشاریات ، ۳- دودانگه ابهر رود و خررود ، ۴- دشت آبی ، ۵- رامند افشاریه ، ۶- زهرا ۷- پشکدره و کوهپایه ، ۸- قاقزان ، ۹- الموت و رودبار ، ۱۰- طارم سفلی ، ۱۱- خرقان .

« شهر قزوین درسی و شش درجه و پانزده دقیقه

قزوین و حومه

عرض شمالی و پنجاه درجه طول شرقی (از گرینویچ)

و فاصله آن از تهران صد و پنجاه کیلومتر و ارتفاع آن هزار و سیصد و

بیست متر است. اسم قدیمی آن کشیین (۱) و وجه تسمیه آن معلوم نیست، همینقدر قدمت این شهر از اینجا معلوم میشود که پیش از تمام شهرهای ساحلی شمالی وجود داشته و بحر خزر که اروپائیا آنرا دریای قزوین یا کاسپین نامند، با اسم این شهر معروف شده است.

«بنای شهر را بشاپور اول ساسانی نسبت داده و آنرا شاد شاپور نامیده اند، در سنه بیست و چهار هجری (۲۰۴) بدست اعراب افتاد و آن-ها آنرا مرکز عملیات خود بر ضد طوائف شمالی دیلم قرار دادند و محمد بن حجاج بن یوسف مسجدی موسوم به مسجد نور در آن بنا کرد، هارون الرشید نیز مسجدی در آن بنا نمود و حصارى بدور شهر کشید، در ابتدای قرن هفتم بواسطه هجوم مغول خراب شد، ولی در زمان شاه طهماسب صفوی مجدداً آبادی یافته پایتخت شد، و شاه عباس در آن عماراتی ساخت و در موقع هجوم افغانها نتوانستند شهر را تصرف کنند. جمعیت آن مطابق احصائیه‌ای که بدان اشاره شد، قریب چهل و دو هزار نفر ولی با حومه در حدود شصت هزار است.

«شهر قزوین در محل مسطحی بنا شده و بهمینجهت وسعت آن کمتر از وسعت حقیقی بنظر می آید، از اینیه قدیمه آن ارك حكومتی است که سابقاً در بارسلطنتی بود، و اغلب بناهای آن خراب شده و فعلاً مختصری از آن باقی است و نیز سابقاً حصار و دروازه‌های معتبری داشته که اکنون کم و بیش آثار آن دیده میشود، قبر حمدالله مستوفی مورخ و نویسنده و

۱- چنانکه نقل کردیم بلاذری در فتوح البلدان «کشوبن» آورده و معنای آنرا نیز ذکر کرده است. (ص ۳۵۸)

۲- چنانکه نقل کردیم ابن الاثیر در سال بیست و دو هجری میداند.

جغرافی‌دان معروف ایران در نقطه‌ای معروف بکسب دراز واقع است . مسجد جامع از بناهای قدیم شهر است . این مسجد خیلی قدیمی و بعقیده بعضی ابتدا آتشکده بوده است ، ولی آنچه محقق است ، اینست که در دوره سلطان ملک‌شاه سلجوقی ، بامراو ، امیر حمازتاش این مسجد را بنا نموده و مقدار زیادی املاک و غیره وقف آن کرده است ، شرح موقوفات و بنای مسجد را در قسمت داخلی کنب ، در سقف و قسمتهای علیای آن با خطوط بسیار زیبا گچ‌بری کرده‌اند ، و بطوری خطوط مزبور از نظر صنعتی جالب توجه است که کمتر نظیر برای آن میتوان یافت ، ولی متأسفانه قسمت عمده آن خطوط حک و معروشده و اگر چه این مسجد را بعدها تعمیراتی کرده‌اند ، ولی متأسفانه فعلاً در شرف انهدام است . محصولات آن عبارت است از انگور ، پسته ، زردآلو (زردآلوی محمدرضایی آن معروف است) پنبه ، غلات ، شراب‌شاهانی و هندوانه .

مرحوم محمد ولیخان سپهسالار در يك فرسخی شمال شهر سدی برای استفاده از سیلاب‌های کوه بنا کرده که فعلایی استفاده مانده ، اخیراً کارخانه‌هایی از قبیل روغن‌گیری و نخ‌تابی و قالی‌بافی هم در شهر دایر شده است (۱) .

عارف ، اشرف ، دهخدا و محمدقزوینی از شعرای بزرگ و محققین معروف معاصر از شهرستان قزوین برخاسته‌اند .

[زنجان]

ابن الاثیر در حوادث سال بیست و دو هجری راجع بفتح ابهر و زنجان توسط اعراب چنین مینویسد :

« لماسیر المغیره جریرا الی همذان ففتحها سیر البراء بن عازب فی -
جیش الی قزوین و امره أن یسیر الیها فان فتحها غزا الدیلم منها ، و انما کان
مغزاهم قبل من دستی ، فسار البراء حتی انی ابهر - و هو حصن - فقاتلوه
ثم طلبوا الامان فامنهم وصالحهم ، ... و غزا البراء الدیلم ... و فتح زنجان
عنوة ... (۱)

در کتاب حدود العالم که بسال ۳۷۲ هجری قمری تألیف شده (صفحه
هشتاد و سه ، طبع طهران) شرح مختصر زیر درباره زنجان آمده است :

« زنجان ، شهر است بانعمت بسیا و مردمانی ... (۲) . »

حمد الله مستوفی در نزهة القلوب گوید (صفحات ۲-۶۱) :

« زنجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدا ت فج م و
وعرض از خط استوا لول ، اردشیر بابکان ساخت و شپین خواند ، دور
باروش ده هزار گام است ، در فترت مغول خراب شد ، هواش سرد است
و آبش از آن رودخانه که بر آن شهر منسوب است ، و از حدود سلطانیه
بر میخیزد ، و در سفید رود میریزد ، و از قنوات ارتفاعات آنجا اکثر غله
بود ، و در رودخانه جالیز و برنج نیز کارند ، اما در آن شهر و ولایتش
میوه نیست و از طارمین آورند ، و مردم آنجا سنی مذهب اند ، و بر طنز و
استهزا بسیار اقدام نمایند ، و در صور الاقلیم گوید :

که غفلت برایشان غالب است و زبانشان پهلوی راست است ، و از
مزار اکابر و اولیاء در آن شهر بسیار است ، مثل شیخ اخی فرج زنجانی
و استاد عبدالغفار سکاك ، و عیسی کاشانی و غیره ، حقوق دیوانیش بتمغا

۱- نقل از الکامل لابن الاثیر ، الجزء الثالث ، ص ۱۱ ، طبع مصر .

۲- از نسخه اصل اقتاده است .

مقرر است ، و دوازده هزار دینار زمانی آن واز ولایتش کمایش صد پاره
دیه است ، هشت هزار دینار متوجه است که جمله دوتومان باشد .^۱

« زنجان حاکم نشین خمه در محل مرتفعی مشرف
وضعیت فعلی زنجان

بر جلگه زیبایی بنا شده و بتوسط زنجان رود مشروب

میشود و چون ارتفاع آن زیاد است ، هوای آن در تابستان بسیار معتدل
و در زمستان بی نهایت سرد است ، مطابق روایات اهالی اردشیر بابکان
آنها ساخته و نام اول آن شاهین بوده ولی در فتنه مغول و تیموریان خراب
شده و از بناهای قدیمی جز بقایای حصار کهنه چیزی دیده نمیشود ، قسمت
عمده اهمیت زنجان بواسطه آنست که در سر راه تهران به آذربایجان
واقع شده ، صنایع محلی آن عبارت است از ملبله کاری پارچه و ظروف
طلا و نقره و چاقوسازی و بافتن پارچه پشمی (۱) »

[سلطانیه]

ص : (۲۷)

حمدالله مستوفی راجع بسلطانیه چنین مینویسد (۲) :

« سلطانیه از اقلیم چهارم است ، شهر اسلامی طول از جزایر
خالدات فد و عرض از خط استوا لط ، ارغونخان بن ابقای خان بن هولا -
کوخان مغول بنیاد فرمود ، پسرش اولجایتو سلطان تغمدالله بغفرانه باتمام
رسانید و بنام خود منسوب کرد . طالع عمارتش برج اسد و دور باروش
که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام ، و آنکه اولجایتو سلطان
میساخت و بسبب وفات او تمام ناکرده اند سی هزار گام ، و در و قلعه است از

۱- جغرافیای سیاسی کیهان (ص ۳۷۶)

۲- تذهیب القلوب چاپ اروپا (صفحات ۶-۵۵)

سنگ تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطانست و دیگر عمارات در آنجاست و دور آن قلعه دوهزار گام بوده ، هوایش بسرمدی مایل است و آبش از چاه قنوات است ، و نیک هاضم و چاه آنجا از دوسه گزی است تابده گز ، و ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیک روزه راه است ، و هرچه مردم را بکار آید در آن ولایات موجود و بسیار است ، و علفزارهای بغایت خوب و فراوان دارد و شکارگاههای نیکو ، و اکنون چندان عمارت عالی که در آن شهر است بعد از تبریز در هیچ شهری دیگر نباشد ، مردم آنجا از هر ولایات آمده اند و آنجا ساکن شده اند (۱) از همه ملک و مذهب هستند و زبانشان هنوز یک رویه نشده اما بفارسی ممزوج مایلتر است..

وضعیت فعلی سلطانیه

«... سلطانیه در پانزده کیلومتری غربی خط مقسم-»

المیاه ابهر رود و زنجان رود واقع شده ، اسم قدیمی آن شهر و یاز بوده و جزء قزوین محسوب میشده و مغول آنرا قورالان نامیده و هنوز هم قریه ای با اسم اولان در نزدیک سلطانیه دیده میشود ، ارتفاع آن سبب اعتدال هوای تابستانی و فراوانی مراتع شده .

«الجایتو در سنه هفتصد و پنج هجری» برای جشن تولد پسرش ابوسعید شهر را توسعه داد و محیص حصار را به سی هزار قدم رسانیده و آنرا پایتخت خود قرارداد ، و وزراء و اعیان هر یک قسمتی را در شهر بنا کردند ، و بنای آن در سال هفتصد و سیزده تمام شد ، ولی برخلاف عقیده حمدالله مستوفی که محل سلطانیه را تمجید نموده ، موقعیت آن چندان خوب نیست ، و بهمین واسطه خرابی و انحطاط آن سریع بوده ، بنای مهم آن مقبره الجایتو مشهور بسطان محمد خدا بنده است که در

زمان صفویه قسمتی از داخل آنرا تعمیر نموده و با گچ تزئینات آنرا پوشانیده‌اند و در اطراف آن کم‌کم عمارات رو بخرابی رفته .

• منظره گنبد بسیار باشکوه و طرز معماری که از روی اصول قدیمه ایرانی ساخته شده بسیار با سلیقه و مربوط بیکدیگر است ، ارتفاع گنبد پنجاه و یک و قطر آن بیست و پنج متر و پنجاه سانتیمتر و از این رو با اهمیت بنا میتوان پی برد . در زیر این گنبد بنایی بشکل هشت ضلعی منظم است که پوشیده از کاشیهای آبی بسیار زیبا می‌باشد .

• شهر سلطانیه در زمان تیمور رو با انحطاط گذاشت و بکلی از اهمیت افتاد و در قرن نهم هجری جمعیتش بشش هزار نفر تقلیل یافت و در قرن سیزده هجری زلزله‌ای موجب خرابی عمده ابنیه آن گردید . در مشرق سلطانیه ، قریه صاینقلعه است که اسم قدیمی آن قهورد بوده (۱) .

[ابهر]

ص : ۴ - ۳۱

در صورة الارض ابن حوقل (۲) و مسالك الممالك اصطخری (۳) نام ابهر آمده است .

حمدالله مستوفی شرح زیر را در کتاب نزهة القلوب (۴) درباره

ابهر آورده است ؛

• ابهر از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدا ت فدل و عرض از خط خط استوا لوم ، کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت ، و در آنجا قلعه کلین

۱- جغرافیای سیاسی کیهان (۸-۳۷۷)

۲- صورة الارض چاپ لیدن (ص ۳۸۳)

۳- مسالك الممالك چاپ لیدن (ص ۱۹۶)

۴- نزهة القلوب چاپ اروپا (ص ۶۰-۵۹)

است داراب بن داراب کیانی ساخته و برادرش اسکندر رومی با تمام رسانید و بر آن قلعه قلعه دیگر بهاء الدین حیدر از نسل اتابک نوشتکین شیرگیر سلجوقی ساخت و بحیدریه موسوم کرد ، دور باروی آن شهر پنجهزار و پانصد گام است ، هواش سرد است ، و آبش از رودخانه که بر آن شهر موسوم است (اهر رود) و از حدود سلطانیه بر میخیزد و در ولایت قزوین میریزد ، و غله و میوه آن بسیار است و نیک میباشد ، اما نانش سخت نیک نبود و پنبه کم آید ، از میوه هاش امرود سجستانی و آلوی بوعلی و گیلاس نیکو است ، مردم سفید چهره و شافعی مذهب اند ، اما تملق بر طبیعت ایشان جاری بود ، بر ظاهر آن شهر مزار شیخ ابوبکر بن طاهر طیار اهری است ، ولایتش بیست و پنج پاره دیه است ، حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش یک تومان و چهار هزار دینار است ..

« اهر رود » عبارت است از قسمت علیای رود اهر و وضعیت فعلی اهر
 که دارای صد و شش قریه میباشد ، تا کستانهای آن مشهور و غلات آن فراوان و آب و هوای آن نسبتاً گرم است ، مرکز آن اهر میباشد که یکی از شهرهای قدیمی و در زمان ساسانیان حصار عظیم داشته و در سده بیست و چهار (۱۰۴۰) بتصرف اعراب درآمده کم کم از اهمیت افتاده است (جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۷۸) .

[مآوه]

ص : ۳ - ۵۱

چنانکه مکرر گفته ایم ، شاردن همیشه بکتاب نزهة القلوب حمد الله مستوفی توجه خاص داشته ، و در اکثر موارد مطالب آن را باسم

رسم و گاهی بدون ذکر مأخذ در سیاحتنامه خود بفرانسه در آورده است و در مورد شهرستان ساوه نیز بهمین نهج عمل شده یعنی پس از شرح و تفصیل جغرافیای تاریخی آن ناحیه در عهد باستان (صفحات ۵۱-۲)، بنقل و ترجمه مطالب نزهة القلوب مبادرت کرده است، که ما نیز عیناً دوباره بفارسی در آورده ایم، ولی چون بعضی اختلافات در اعلام و اسامی خاص و مطالب مهم دیگر مشاهده میشود، لذا عین متن حمدالله مستوفی را (۱) در اینجا نقل میکنیم که باصفحات (۳-۵۲) سیاحتنامه مقایسه شود:

«ساوه از اقلیم چهارم است و شهر کی اسلامی، طولش از جزایر خالدا ت فیه و عرض از خط استواله، و دراول در آن زمین بحیره بوده است، در شب ولادت حضرت رسول صلعم آب آن بحیره بزمین شد، و آن از مبشرات بود، و بر آن زمین شهری ساختند بانی آن معلوم نیست بطالع جوزا، در این عهد خرابی بحال باروی او راه یافته بود، صاحب سعید خواجه ظهیر الدین علی بن ملک شرف الدین ساوجی طاب ثراهما آنرا عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت، دور آن باروهشت هزار و دو بیست ذراع خلقی است، پسرش صاحب اعظم خواجه شمس الدین عز نصره دیه رود آب آنرا نیز که پیوسته شهر است بارو کشید، و داخل شهر گردانید، و دور آن قریب چهار هزار ذراع خلقی بود، هوای آن شهر بگرمی مایل است، اما درست است، و آبش از رودخانه مزدقان و قنوات، در آنجا نیز همچون آوه بزمستان یخ آب در چاه بندند تا بهنگام گرما باز دهد، ارتفاعاتش پنبه و غله بسیار بود، اما نانش سخت نیکو بود، از میوه هایش انجیر و سیب و به و انکور مرق و انار خمر آباد بغایت خوبست،

مردم آنجا و اهل شهر شافعی مذهب پاك اعتقاد باشند ، و اهل ولایت به خلاف الوسجرد که سنی اند تمامت دیه ها شیعه اثنی عشری باشد ، حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است و دو تومان و نیم ضمانی آن ولایت ، و ولایتش چهار ناحیست و صدویست و پنج پاره دیه است ، اول ساوه چهل و شش پاره دیه است ، خرم آباد و سراشیون و طیریز ناهید و ورزنه و انجیل و نند و طر جرد ... »

« ساوه و زرند - از شمال محدود است به تهران و قزوین و از مشرق بقم و از جنوب بعراق (اراك) و از مغرب بهمدان . از حیث تقسیمات حکومتی بده ناحیه تقسیم میشود که عموماً زراعتی و غلات آن فراوان و میوه هایش مخصوصاً خربزه و انار مشهور است ، سابقاً آبادیهای آن بیشتر بوده ، ولی پس از خرابی سد مشهور ساوه که بر روی زرینه رود بوده ، آبادیها خراب شده است .

« ساوه در زاویه شمال غربی جلگه ای واقع شده که عرض آن چهل و پنج و طول آن پنجاه کیلومتر است و از مشرق متصل بباتلاقهای شوره زار میشود ، و بواسطه زرینه رود که دارای سه شعبه است مشروب میشود : شعبه جنوبی موسوم به دو آب از کوههای جابلق سرچشمه میگردد ، شعبه غربی از الوند و شعبه شمالی از خرقان جاری است .

« شهر ساوه در سر راه قزوین بقم واقع شده ، فاصله آن از قزوین صد و سی و دو و از قم پنجاه و شش کیلومتر و این جاده ممکنست اهمیت سابق خود را بدست آرد ، اهمیت دیگر آن وقوع در سر راه همدان به ری بوده که فعلاً فاقد آن و راه فعلی همدان از نو بران و زبند میکندرد ،

« ساوه یکی از شهرهای بسیار قدیم و در اطراف آن خرابه ها و آثار قدیمه دیده میشود و حفریاتی در آن نموده و اشیائی یافته اند ، جغرافیون قدیم از مساجد و ابنیه آن تعریف کرده اند ، ولی شهر در سال ششصد و هفده توسط مغول غارت شد و کتابخانه آن که یکی از بزرگترین کتابخانه های دنیا و دارای اسباب و آلات نجومی فراوان بود آتش زدند (۱) . در ساوه علاوه بر مسجدی که در داخل شهر است ، مسجد قدیمی دیگری در خارج شهر باسم مسجد جامع هست که فعلا قسمتی از آن خراب شده و بعضی خطوط و گچ بریهای اعلا و قیمتی که در قسمتهای مختلفه آن بوده سرقت کرده اند ، و در خارج مسجد مزبور يك گلدسته قدیمی موجود است که آجرهای اطراف پایه آنرا خراب کرده اند ، و اگر تعمیر نشود ممکنست بکلی از بین برود .

« سابقا ساوه جزء ولایت قم محسوب و گاهی خرقان را ضمیمه آن میکردند ، در بیست و چهار کیلومتری ساوه شهر قدیمی آوه است که در اطراف آن آثار بسیار قدیمه یافته اند .

« قسمتی از الوار را که کوچانده اند ، در ساوه مسکن داده و آنها را بزراعت گماشته اند .

« در زمستان گله های زیادی آهو و غیره به جلگه های جاوه و زرند می آیند و باینجهت شکار گاه خوبی است ، اخیراً در قریه آسیابک ، روسای برای پاک کردن وعدل بندی پنبه ماشین هایی آورده و از رعایا پنبه خریداری مینمایند ، و بهمینجهت زراعت پنبه در این حدود رواج گرفته ، ولی چون خریدار آن تقریباً همین مؤسسه است ، لہذا نرخ را هم خودشان

تعیین مینمایند (جغرافیای سیاسی کیهان ، صفحات ۹-۳۹۷) .

ری

ری : (۵۸-۵۴) بلاذری در فتوح البلدان داستان گشودن ری را بدست تازیان و کُشش و کُشش رازیان را با اعراب طی دو قرن اول هجری چنین آورده است (۱) :

« حدثني العباس بن هشام الكلبي عن ابيه عن ابي مخنف ، ان عمر بن الخطاب كتب الى عمار بن ياسر وهو عامله على الكوفة بعد شهرين من وقعة نهاوند يأمره أن يبعث عروة بن زيد الخيل الطائي الى الري و دستبي في ثمانيه آلاف ففعل ، وسار عروة الى ما هناك فجمعت له الديلم و أمدهم اهل الري فقاتلوه فآظروهم الله عليهم فقتلهم واجتاحهم ثم خلف حنظله بن زيد اخاه و قدم على عمار فسأله ان يوجهه الى عمرو ذلك انه كان القادم عليه بخبر الجسر فاحب ان ياتيه بما يسره فلما رآه عمر قال (ان الله وانا اليه راجعون) فقال عروة بل احمده الله فقد نصرنا و اظهرنا و حدثه بحدِيثه ، فقال : هلا قت و ارسلت قال قد استخلفت اخي و احببت أن آتيك بنفسى فسماه البشير ... »

« قالوا فلما انصرف عروة بعث حذيفه على جيشه سلمة بن عمرو بن ضار الضبي و يقال البراء بن عازب و قد كانت وقعة عروة كسرت الديلم و اهل الري فاناخ على حصن الفرخان بن الزينبدي و العرب تسميه الزينبي و كان يدعى عاربن فصالحه ابن الزينبي بعد قتال على ان يكونوا ذمة يودون الجزية و الخراج و اعطاء عن اهل الري و قومس خمسمائه الف على ان لا يقتل منهم احداً و لا يسيبه و لا يهدم لهم بيت نار ، و ان يكونوا أسوة اهل نهاوند في خراجهم ، و صالحه ايضا عن اهل دستبي الرازی و كانت دستبي قسمين ، قسما رازيا و قسما همذانيا . »

« ووجه سليمان بن عمر الضبي و يقال البراء بن عازب الى قومس خيلا فلم يمتنعوا وفتحوا ابواب الدامغان ، ثم لما عزل عمر بن الخطاب عمارا وولى المغيرة بن شعبه الكوفة ولى المغيرة بن شعبه كثير بن شهاب الحارثي الرى و دستبى ، وكان لكثير اثر جميل يوم القادسية ، فلما صارو الى الرى وجداهلها قد نقضوا افعالهم حتى رجعوا الى الطاعة و أذعنو بالخراج و الجزية و غزا الديلم فواقع بهم و غزا البير و الطيلسان .

« فحدثني حفص بن عمر العمرى عن الهيثم بن عدى عن ابن عياش الهمداني وغيره أن كثير بن شهاب كان على الرى و دستبى و قزوین ، كان جميلا حازما مقعدا ... وولى الرى و دستبى ايضا ايام معاوية حيناً ، قال : ولما ولى سعد بن أبى وقاص الكوفة فى مرتد الثانية أتى الرى و كانت مملانة فاصلحها ، و غزا الديلم و ذلك فى اول سنة خمس و عشرين ثم انصرف .

« وحدثنى بكر بن الهيثم عن يحيى بن زريس قاضى الرى ، قال :

لم تزل الرى بعد ان فتحت ايام حذيفة تنتقض و تفتح حتى كان آخر من فتحها قرظة بن كعب الانصارى فى ولاية ابي موسى الكوفة لعثمان فاستقامت ، و كان عمالها ينزلون حسن الزبدي و يجمعون فى مسجد اتخذ بحضرته و قد دخل ذلك فى فصيل المحدثه ، و كانوا يغزون الديلم من دستبى ، قال : و قد كان قرظة بعد ولى الكوفة لعلى و مات بها فصلى عليه على رضى الله عنه .

« وحدثنى عباس بن هشام عن ابيه عن جده ، قال : ولى على يزيد بن حجة بن عامر بن تيم الله بن ثعلبة بن عكابة الرى و دستبى فكسر الخراج فحبسه فخرج بالحق بمعاوية ، و قد كان ابو موسى غزا الرى بنفسه و قد نقض اهلها ففتحها على امرها الاول .

« وحدثني جعفر بن محمد الرازي ، قال : قدم امير المؤمنين المهدي في خلافة المنصور فبنى مدينة الري التي الناس بها اليوم وجعل حولها خندقا وبنى فيها مسجدا جامعاً جرى على يدي عمار بن ابي الخصيب ، وكتب اسمه على حائطه فأرخ بنائها سنة ثمان وخمسين و مائة وجعلها لها فصيلاً لطف به فارقين أجر وسماها بالمحمدية فاهل الري يدعون المدينة الداخلة ويسمون الفصيل المدينة الخارجة وحصن الزنبدى في داخل المحمدية و كان المهدي قد امر بمرمته ونزله وهو مطلق على المسجد الجامع و دار الامارة وقد كان جعل بعد سجننا .

« قال : و بالري اهل بيت يقال لهم بنو الحرش نزّلوا بعد بناء المدينة ، قال : وكانت مدينة الري تدعى في الجاهلية ارازي ، فيقال انه خسف بها وهي على ست فراسخ من المحمدية و بها سميت الري ، قال و كان المهدي في اول قدمه الري نزل قرية يقال لها السيروان ، قال وفي قلعة الفرخان .

« قال بكر بن الهيثم : حدثني يحيى بن ضريس القاضي ، قال : كان الشعبي دخل الري مع قبيصة بن مسلم ، فقال له : ما أحب الشراب اليك فقال أهونه وجوداً و اعزه فقدا قال : و دخل سعيد بن جبير الري ايضا فلقيه الضحاك فكتب عنه التفسير ...

« قالوا : ولم تزل وظيفة الري اثني عشر ألف ألف درهم حتى مربها المأمون منصرفاً من خراسان يريد مدينة السلام فاسقط من وظيفتها ألفي ألف درهم واسجل بذلك لاهلها (١) .

در کتاب صورة الارض تأليف ابی القسم بن حوقل النصیبی شرح

شايان توجه زير راجع به رى و دماوند آمده است :

«واعظم مدينة فى هذه الناحية الرى وقدر ذكرها [وذلك طولها فرسخ ونصف فى مثله و هى مدينة بناؤها من طين و يستعمل فيها الآجرو الجص] ولها حصن حسن مشهور له ابواب مشهورة منها باب ماطاق يخرج منه الى الجبال والعراق وباب بليسان يخرج منه الى قزوین و باب كوهك يخرج منه الى طبرستان وباب هشام يخرج منه الى قومس و خراسان وباب سين يخرج منه الى قم ، ومن اسواقها المشهورة روزه و بليسان و دهك برو نصراباذ و ساربانان وباب الجبل وباب هشام وباب سين واعظمها الروذه و بها معظم التجارات والخوانات وهوشارع عريض مشتبك الابنية و العقارات والمساكن ، ولها مدينة عليها حصن وفيها مسجد الجامع واكثر المدينة خراب والعمارة فى الربض ومياهم من الآبار ولهم ايضا قنى و فى المدينة نهران للشرب يسمى احدهما سورينى ويجرى على روزه والآخر الجيلانى يجرى على ساربانان ومنها شربهم [ولهم قنى كثيرة مايفضل عن مشربهم] ويتفرع الى ضياعهم ، ونقودهم الدراهم والسدنانير و زى اهلها زى اهل العراق ويرجعون الى مروزة و لهم دهاء و فيهم تجارب و بها قبر محمد بن الحسن الفقيه الكوفى وقبر الكسائى والفزادى المنجم ،

«ومدينة خوار فى مدينة لطيفة صغيرة نحو ربع ميل و هى عامرة و بهاناس يرجعون الى مروزات و سرو و علم و ديانات و فيها ماء جار يخرج من ناحية دناوند ولها ضياع و رساتيق و حال حسنة ، واما و يمه و شلنبه فهما من ناحية دناوند ، وهما مدينتان صغيرتان اصغر من خوار الرى و اكبرهما و يمه ولهما زروع ومياه و بساتين واعناب كثيرة و خوار اشد تلك

النواحي برداً ، وللرى سوى هذه المدن قرى تزيد فى قدرها و جلالتها [على هذه المدن] كثيراً و لامنا بر فيها مثل سد و ورامين و ارنوبه و ورزين و دزك و قوسين و غير ذلك من القرى التى بلغنى ان فى احدها ما يزيد من اهلها على عشرة آلاف رجل ، و من رسايقها المشهورة القصر الداخلى و القصر الخارج و بهنان (تهران) و الشبر و بشاويه و دنبا و رستاق قوسين و غير ذلك . و يرتفع من الرى بالجلب منها الى غيرها من البلاد القطن المحمول الى العراق و اذربيجان و غيرهما و الثياب المنيره و الابراد و الاكسيه .

« وليس بجميع هذه النواحي نهر تجرى فيه السفن ، و اما الجبال فمن حد عمل الرى دناوند و هو جبل رايته من وسط روزه بالرى و بلغنى انه يرى من قرب ساوه و هوفى وسط جبـال يعلو فوقها كالقبة و يحيط بالموضع الذى يعلو عليه نحو اربعة فراسخ و لم اسمع ان احداً ارتقاء الى اعلاوه و يرتفع من قلته دخان دائم الدهر كله و حول هذه القبة قرى منها قرية دبيران و درمنه و بوا و غيرها من القرى ، و كان على بن شروين الذى اسرعلى وادى جيحون منها و بلغ به الحال ان نافسته نفسه الى ملك خراسان فلم يسعده القدر ، و القلة التى يرتفع دخانها على كاهل دناوند هو جبل اقرع و على مادون القلة اشجار قليلة و لانبات معها و ليس بسائر الجبال و نواحي الديلم و ما يتصل بها اعظم منه جبلا (۱) »

در كتاب مسالك الممالك لابی اسحاق ابراهيم بن محمد الفارسى
الاصطخرى شرح مختصر و مفید زیر دربارہ رى آمده است :
« و اعظم هذه المدن الرى و هى مدينة اذا جاوزت العراق الى المشرق ،

فلیس مدینه اعر ولا اکبر ولا یسرا هلامنها الی آخر الاسلام الا نیسابور
فانها فی العرصه اوسع فاما اشتباک الابهیه و العماره و الیسار فان الری
تفضلها و طولها فرسخ و نصف مثله و بناؤها طین و قد یستعمل فیها الجص
والآجر ... (۱) »

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که بسال سیمصد و
هفتاد و دو هجری قمری تألیف شده شرح موجز و مهمی دربارهٔ ری آمده
است :

« ری ، شهر یست عظیم و آبادان و با خواسته و مردم و بازرگانان
بسیار و مستقر پادشاه جبال ... آبهای ایشان از کلریز است و ازوی کرباس
و برد و پنبه و عصاره و روغن و نیذ خیزد ، و محمد زکریا پچشک از
آنجا بود ، و تربت محمد بن الحسن الفقیه و کسائی مقری و فراخری هم
از آنجا است (۲) » .

چنانکه مکرر گفته ایم شاردن در شرح جغرافیای تاریخی بلاد
ایران در عهد باستان بمنابع یونانی و رومی و یهودی و ارمنی رجوع کرده
است ، ولی در دورهٔ اسلام فقط از نزهة القلوب حمدالله مستوفی استفاده
نموده و اغلب اوقات مطالب این کتاب را کلمه بکلمه در سیاحتنامه خود
بفرانسه ترجمه و درج کرده است . قطعه شعری که دربارهٔ بدی آب و هوای
ری در صفحه پنجاه از مجلد سوم آمده از خاقانی شروانی است ، که
حمدالله مستوفی و شاردن بدون ذکر نام گوینده آن را نقل کرده اند
(البته دومی فقط ترجمه منشور فرانسه را درج کرده) اینک ما تمام متن

۱- نقل از مسالك الممالك اصطخری (مر ۲۰۷) از چاپ لیدن .

۲- نقل از حدود العالم (ص ۸۳) چاپ طهران .

این قصیده مهم تاریخی را از دیوان اشعار خاقانی استخراج و در این سطور
درج مینمائیم که نفع آن از هر حیث اتم و اکمل باشد، و هی هذا :

در مذمت آب و هوای ری گوید :

خاكِ سیاه بر سر آب و هوای ری
دور از مجاوران مـکلام نمای ری
در خون نشسته ام که چرا خوش نشسته اند
این خوانندگان خلد بدوزخ سرای ری
آنها که تن بـآب و هوای ری آورند
دل آب و جان هوا شد از آب و هوای ری
ری نیک بدد ولیک صدورش عظیم نیک
من شاگرد صدور و شکایت فزای ری
نیک آمدم بری بدمن بین بجان من
ایکاش دانمی که چه کردم بجای ری
عقرب نهند طالع ری من ندانم آن
دانم که عقرب تن من شد لقای ری
سرد است زهر عقرب از بخت من مرا
تبهای گرم زاد ز زهر جفای ری
ای جان ری فدای تن پاک اصفهان
وی خاكِ اصفهان حسد بتویای ری
از خاص و عام ری همه انصاف دیده ام
جو رمن است زاب و کل جان گزای ری

سر منند و صدر منند و پناه من
 سادات ری ائمه ری اتقیای ری
 هم لطف و هم قبول و هم اکرام یافتم
 ز احرار ری و افاضل ری و اولیای ری
 از بس مکان که داده و تمکین که کرده‌اند
 خشنودم از کیای ری و از کیای ری
 چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا
 هم باز پس شوم نکشم پس بلای ری
 گر باز رفتنم سوی تبریز اجد از تست
 شکر اکه (نه؟) گویم از کرم پادشای ری
 ری در قفای جان من افتاد و من بجهد
 جان میبرم که تیغ اجل در قفای ری
 دیدم سحر گهی ملک الموت را که پای
 بی کفش می‌گریخت ز دست و پای ری
 گفتم تو نیز گفت چوری دست برگشاد
 بویحیی ضعیف چه باشد بیای ری (۱)
 در نزهة القلوب نیز مطالب تاریخی و جغرافیایی مهمی زاید بر
 آنچه شاردن آورده، راجع بری آمده است، لهذا برای استفاده قارئین عین
 گفتار حمدالله مستوفی را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم، تا بین الدفتین در
 دسترس باشد.

«تومان ری، این تومان را شهری سوای ری نبوده است، اکنون که ری خراب است، ورامین شهر آنجا است و مواضع دیگر که ذکرش متعاقب می آید، هر يك قصبه شده و حقوق دیوانی آنجا هفت صد تومان بوده و ملک ری بعظمتی بوده که حکومتش در اول عمر سعد باعث قتل امیرالمؤمنین حسین بن علی رضعهما شد و آن حکایت مشهور است. ری از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران و بجهت قدمت آن را شیخ البلاد خوانند، طولش از جزایر خالدات عوك و عرض از خط استوا لهل، شهر گرمسیر است و شمالش بسته و هواش متعفن و آبش ناگوارنده و در او وبا بسیار بود ...

«شهر ری را شیت بن آدم پیغمبر ساخت و هوشنك پیشدادی عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد، بعد از خرابی منوچهر بن ایرج بن فریدون تجدید عمارتش کرد، باز خراب یافت، امیرالمؤمنین المهدی بالله محمد بن ابودوانیق عباسی احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد، چنانکه گویند سی هزار مسجد و دوهزار و هفتصد و پنجاه مناره در آن بود، دور باروش دوازده هزار گام است، طالع عمارتش برج عقرب، اهل شهر را بر سرسنگی باهم مخاصمت افتاد، زیادت از صد هزار آدمی بقتل آمدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت، و در فترت مغول بکلی خراب شد، و در عهد غازان خان ملک فخرالدین رئی بحکم یرلیغ در او اندك عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید، قلعه طبرك بجانب شمال دربای کوه افتاده است، ولایت قصران در پس از آن کوه افتاده است، و دیگر نواحی چون مرجبی و قها که در صحرا است، و تمامت ولایات سیصد و شصت پاره دیه است، و دیه دولاب و قوسین و قصران و ورزین و

فیروز رام که فیروز ساسانی ساخت ، و اکنون فیروز بران میخوانند ، و رامین و خاوه قرای بهنام و سبور قرج است و قوه و شندر ، و طهران و فیروزان ازمعظم ناحیت غار است ، این ولایت بچهار قسم است :

ناحیت اول بهنام و در اوشصت پاره دیه است ، و رامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیه است .

دوم ناحیت سبور قرج و در او نود پاره دیه است ، قوه و شندر و ایوان کیف از معظم قرای آنجا است ،

سیوم ناحیت فشافویه است ، در او سی پاره دیه است ، کوشک و علیاباد و کیلین و جرم و قرج آغاز معظم قرای آنجا است ،

چهارم ناحیت غار است و سبب تسمیه غار آن است که امامزاده از فرزندان امام موسی کلایم علیه السلام را در ری قصد کشتن او کردند ، و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی جال کولی غاری پدید آمد ، امامزاده پناه بدان غار برده غایب شد ، و الحال آن ناحیت را جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار نامیده شد ، و در او چهل پاره دیه است ، طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام که به جیان مشهور است و فیروز بهرام و دولت آباد ازمعظم قرای آن ناحیت است ، و غله و پنبه آنجا سخت نیکو آید و بسیار بود و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد ، و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند و از میوه هاش انار و امرود و عباسی و شفتالو و انگور نیکوست ، اما خورنده میوه های آنجا بر مسافران از تب ایمن نبود ، و اهل شهر و اکثر ولایات شیعه اثنی عشری اند ، الا دیه

قوه و چند موضع دیگر که حنفی باشند، و اهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قوه خران میخوانند، و در ری اهل بیت بسیار مدفون اند و از اکابر و اولیا آسوده اند چون: ابراهیم خواص و کسایی سابع قرا السبعه و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابوالفتوح و جوانمرد قصاب، و حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومانست پانزده تومان و یک هزار و پانصد دینار است، طهران قصبه معتبر است و آب و هوایش خوش تر از ری است، و در حاصل مانند آن، و در مقابل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند (۱)»

حاج زین العابدین شیروانی که در اواسط قرن سیزده هجری (۱۲۴۷ هجری قمری صفحه ۴۱۳) از تهران دیدن کرده، در سیاحتنامه خود (بستان السیاحه صفحات ۵ - ۳۵۴) اوضاع اجتماعی و وضعیت تاریخی تهران را در آن ایام چنین توصیف میکند:

«طهران - اکنون دارالملک ایران است، قدیم الزمان قصبه بوده از توابع ملک راز (ری) و طرف شمالش گرفته و سه طرفش باز، و نسبت بسایر نواحی ری بخوبی آب و هوا موصوف و بکثرت باغات و بساتین معروف، در زمین هموار اتفاق افتاده و اکثر مشتهیاتش مهیا و آماده است شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی باروئی بر آن کشیده و در وسعت و عظمت آن کوشید، و کریمخان زند بر عمارت آن افزود و در کثرت جمعیت آنجا سعی نمود، اکنون قرب پنجاه سال میشود که تخت گاه ملوک قاجار و سلاطین نامدار است، مسکن ارباب دولت و ثروت و مأمین اصحاب حشمت و شوکت و محل ازدحام و جمعیت است، قریب

دوازده هزار باب خانه و دوهزار دکان و صد کاروانسرا و دوست حمام و سه جامع در اوست ، و بلوک دلکشا و نواحی بهجت فزا و قراء مسرت پیرا مضافات اوست ، امرای آن دولت (قاجاریه) عمارات عالیه ساخته اند و بناهای نیکو و باغات چون مینو طرح انداخته اند و دزموسم تابستان هوایش عفن و در فصل زمستان از کل ولای چرکن است ، نارین قلعه آن دیار که نشیمین ملوک نامدار است ، سمت شمال و مغرب آنجا واقع شده است .

دورباروی شهر قریب یک فرسخ و نیم و خندق آن عظیم است و اکثر میوه های سردسیرش وسط و مایل بخوبی و فراوان و جمیع حبوب و غلاتش ارزانست .

راقم گوید : که مدت ها در آن دیار بوده و با امراء و ملوک و با اهل سلوک آنجا ملاقات و صحبت نموده و با اشراف و اعیان و فحول و ارکان آن شهر معاشرت کرده و روزگار بسیار بسا اهای آن دیار بر آورده است . اگر بروفق تحقیق و دانش خود احوال ایشان نموده آید هر آینه رنجش و کدورت ضمیر روی نماید ، آری الحق مر ، که هر که حق گوید مرادت چشد و آنکه در جوید زحمت دریا کشد و اگر بر طبق مشرب اهل دنیا طریق مدهانه و خوش آمد پیش گیرد هر آینه مرآت قلوب ارباب فضل و دانش ملالت پذیرد از افلاطون حکیم پرسیدند که نزد حکیم کدام امر صعب تر میباشد گفت سخنی که نتوان گفت و نتوان نفیث زیرا که اگر گفته شود رنجش حاصل آید و اگر نهفته گردد ناموس شریعت نقصان نماید ، بای حال مردمش عموماً شیعه امامیه و قریب پانصد خانه علی الهی و دو بست خانه خنئی مذهب و صد خانه نصاری و قلبلی از فرقه

یهود و کبر نیز دارد، و چون آن شهر مقر طوایف امم و معسکر فرق بنی آدم است لهذا سکنه اش عموماً با غفلت و جهل یار و از علم و معرفت برکنارند. (۱)

وضعیت فعلی تهران بدینقرار است :

• این ایالت از شمال محدود است بمازندران و از مشرق بسمنان و از جنوب بقم و کویر و از مغرب بقزوین و ساوه، طول آن از مشرق به مغرب (غرق آباد تا فیروزکوه) دویست و شصت و عرض آن از شمال بجنوب (از گردنه کندوان تا دریاچه قم) صد و بیست کیلومتر و مساحت آن در حدود سی و یک هزار کیلومتر است ...

• تقسیمات حکومتی تهران از قرار ذیل است :

۱- تهران و حومه ۲- فیروزکوه ۳- دماوند ۴- لواسان و رودبار ولورا و شهرستانک ۵- طالقان ۶- خوار ۷- ورامین ۸- غار و پشاپویه ۹- شمیران ۱۰- کن و سولقان و ارنگه ۱۱- ساوجبلاغ ۱۲- شهریار

• تهران و حومه - از شمال محدود است به شمیران و از مشرق و جنوب بغار و از مغرب به کن، طول آن از شمال بجنوب دوازده و عرض آن از مغرب بمشرق هیجده کیلومتر و مرکز آن شهر تهران پایتخت ایران است.

• وجه تسمیه آن معلوم نیست و نویسندگانی هم که راجع بکلمه تهران تحقیقاتی نموده اند، اغلب بمقیده خود اظهاراتی نموده که هیچکدام مأخذ صحیحی ندارد، همینقدر معلوم است که تهران یکی از

قراي كوچك (۱) ري بوده ، اصطخرى و ابن حوقل و مسعودى اسم تهران را در كتب خود ذكر کرده اند ، در سنه پانصد و شانزده هجرى مادر ارسالن سلجوقى در موقع حركت از ري به نخبجوان ، در دولاب كه نزديك تهران است توقف کرده است .

نويسندگان مذکور تهران را داراى باغهاى ميوه و خانه هاى پست و زير زمينهاى متعدد دانسته اند ، اهميت تهران از وقتى شروع شده كه شهرهاى مهم مجاور آن مانند ري (كه در سال ششصد و هفده بدست مغول ويران شد) خراب گرديده ، در موقع كشمكش تيموريان و غيره تهران چندان اهميتى نداشت و فقط از زمان صفويه يعنى در دوره شاه طهماسب اول ديوارى بر اطراف آن كه داراى چهار دروازه و چهارده برج بود كشيده شده و بازاری ساخته شد ، براى بناى ارك اوليه از دو نقطه شهر كه اسم خود را بدو محله شهر داده اند ، خاك برداشته شد : يكي چال ميدان و ديگرى چال حصار ، در سال نهصد و نود و هشت شاه عباس كبير در موقعيكه بسر كوبيسى عبدالرحمن خان از بك ميرفت ، در تهران مريض شد و مرض او مانع حركتش گرديده ، از بكها مشهد را مسخر كردند ، و شاه عباس بهمين جهت از تهران متنفر گرديد ، مع هذا باغى

۱- طهران بكسر اول و سكون ثانى لغتاً است يارسى و پارسيان آن را تهران گویند ؛ از قراى ري و ميان آن و ري تقريباً يك فرسنگ فاصله است ...
دوستى از اهل ري مرا حكايت كرد كه طهران قريباً نزديكست كه خانه هاى آن زير زمين ساخته شده و راه ورود خارجيان بآنها جز باراده و ميل صاحبان آنها ممكن نيست ؛ اهالى طهران بارها بسلطان نصيان کرده و سلطان چاره اى جز مدارا با آنان ندیده ؛ طهران بدوازده محله تقسيم ميشود ؛ كه هر محله آماده جنگ با همسايه ميباشد و اهالى يكي بمحله ديگرى وارد نميشوند ؛ اطراف طهران را باغهاى زياد فرا گرفته ؛ زراعت آنها بواسطه گاوآهن انجام نميگيرد بلكه تدريجى و آن از ييم آلت كه دواب آنها را همسايگان بچپاول بيرند - معجم البلدان

در آن بنا کرد موسوم به چهارباغ که ارك فعلی تهران در محل آنست ، قبل از هجوم افغانها شاه سلطانحسین مدتی در تهران توقف کرد ولی همین که افغانها نزدیک شدند بازندران گریخت و تهران مقاومت شدیدی نمود و عده کثیری از افغانها کشته شدند ، پس از شکست اشرف در مهماندوست افغانهایی که در تهران بودند شهر را غارت و عده کثیری را کشتند و باصفهان فرار کردند و شاه طهماسب بتهران آمد .

« دریکهزار و صد و پنجاه و چهار نادرشاه تهران را بیسر خود رضاقلی میرزا به تیول داد ، در هزار و صد و هفتاد و یک محمد حسنخان قاجار پس از شکست از کریمخان زند بتهران آمد و قشون او بکلی متفرق شد و کریمخان یکی از سردار های خود موسوم بشیخعلیخان را با کمک محمد حسنخان دولو بتعقیب او فرستاد و محمد حسنخان قاجار مغلوب و مقتول شده ، کریمخان باقشونش در هزار و صد و هفتاد و دو وارد تهران شد و با احترامات کافی محمد حسنخان را در حضرت - عبدالعظیم بخاک سپرد ، سال بعد امر داده شد که عمارتی برای دارالحکومه بسبك ساسانیان و دیوانخانه و قراول خانه ساخته شود ، و بنای باغ جنت رابه کریمخان نسبت میدهند ، ظاهراً کریمخان در صدد آن بوده است که تهران را پایتخت خود قرار دهد و در همین محل آغامحمدخان قاجار را از مازندران بحضور کریمخان آوردند و باکمال رأفت و مهربانی با او رفتار کرد ولی آغامحمدخان بعدها بجای این بلندهمتی از شدت قساوت جسد کریمخان را از شیراز بتهران منتقل کرده در پای یکی از پله های عمارت خود دفن کرد ، که هر روز آن را لگدکوب کند ولی در عهد جدید پیاس احترام خدمات کریمخان استخوانهای او را با احترام بیرون

آورده و در حضرت عبدالعظیم دفن کردند . کریمخان در هزار و صد و هفتاد و شش از پایتخت نمودن تهران منصرف شده حکومت آن را به غفورخان داده و شیراز را پایتخت قرارداد .

« از کتب قدیم جغرافیایی چنین استنباط میشود که شهر تهران ابتدا در قسمت جنوبی بنا شده و خانه‌های پستی داشته که شیبه بغار بوده است (۱) و بعد ها کم کم از طرف شمال توسعه یافته و منازل را بیشتر به سرچشمه‌های قنات‌ها نزدیک کرده اند . از بناهای قدیم قبل از زندیه و متعلق بآن چیزی باقی نمانده و بنای این شهر بیشتر از زمان قاجاریه باقی مانده ، در هزار و صد و هفتاد و پنج شمسی شهر تقریباً از نو ساخته شده و ابتدا بصورت مربعی بوده ، مساحتش قریب پنج کیلومتر مربع ، ولی نصف آن بیشتر دارای ساختمان نبوده ، و جمعیت آن با نظامیان فقط پانزده هزار نفر بوده ، و در زمان آغامحمدخان قصوری در ارك ساخته شد ، و تخت مرمر که بیشتر اثاثیه و مصالح آن را از قصر کریمخان شیراز آورده بودند در آن موقع ساخته شد ، پانزده سال بعد از آن تاریخ تهران توسعه یافته و جمعیت آن به پنجاه هزار نفر رسید و محیط شهر هفت الی هشت کیلومتر شد ، ولی براسطه گرمای فوق العاده تابستانی جمعیت آن در موقع تابستان ده هزار نفر و بقیه بکوهستانات شمالی میرفتند ، در این وقت شهر دارای حصار و خندقی بوده ، ولی این حصار از نظر دفاع با اسلحه جدید نمیتوانسته است مقاومت نماید ، همچنین شش دروازه و سی مسجد و مدرسه و سیصد حمام داشته . در هزار و صد و پنجاه و پنج دروازه

به آن اضافه شد و جمعیت آن بهفتاد هزار نفر بالغ گردید ، در زمان فتحعلیشاه ابنیه دیگری ساخته شد ، در هزار و دویست و بیست و سه هجری قطر شهر از مشرق بمغرب سه هزار و هشتصد متر و از شمال بجنوب هزار و نهصد تا دو هزار و چهارصد و پنجاه متر و مساحت آن قدری بیش از هشت کیلومتر مربع میشده ، دیوار ارك در قسمت شمالی بدیوار شهر متصل میشده ، و در خارج دیوار باغهای وسیع بوده و پر جمعیت ترین محلات در جنوب شرقی ارك ، در محلی که امروز موسوم به دروازه شاه عبدالعظیم میباشد ، بوده است . دروازه های شهر در این دوره شش باب و يك میدان موسوم بمیدان شاه در جنوب ارك داشته ، و بناهای مهم آن مسجد شاه و امامزاده زید و امامزاده یحیی بوده ، تاریخ اتمام مسجد شاه در هزار و دویست و بیست و چهار هجری قمری و کتیبه های آن بخط محمد مهدی است ، و بنای آن قریب سی و یکسال طول کشید ، در هزار و دویست و بیست و شش هجری شمسی جمعیت در تابستان هشتاد و در زمستان صد و بیست هزار نفر بوده است .

« از هزار و دویست و چهل و هشت تا هزار و دویست و پنجاه و سه شهر تغییرات کلی یافت ، و از همه طرف وسعت پیدا کرد ، خندق قدیمی و دیوارها را برداشتند ، و خندق جدیدی بشکل هشت ضلعی حفر شد ، و این خندق از روی نقشه خندق شهر پاریس ایجاد گردید ، ولی استفاده نظامی بیچوجه از آن نشد ، فقط دروازه های آن برای تفتیش ورود و خروج مسافرین و حیوانات و خندق آن برای جلوگیری از سیل های ناگهانی البرز بسیار مفید بوده است ، دروازه های اصلی شهر دوازده باب و دروازه

های قدیمی تا مدتی در داخل شهر باقی بوده، ولی اسامی آنها را به دروازه های جدید اطلاق کردند. محیط خندق شهر نوزده هزار و پانصد و نود و شش متر و مساحت داخلی خندق نوزده و نیم کیلومتر مربع است، در نزدیک دروازه دولت قدیم میدان توپخانه بطول دویست و چهل و هفت و عرض صد و ده متر ساخته شد، که سابقاً در قسمت تحتانی دارای انبارهای توپ و در قسمت فوقانی محل توپچی ها بوده، ولی فعلاً در شمال آن عمارت بلدیّه، در مشرق عمارت بانک شاهنشاهی (بازرگانی) در جنوب عمارت پست و تلگراف و در مغرب آن عمارت نظمیه است. در مرکز میدان مزبور سابقاً باغچه و حوضی بود، و در اطراف آن توپهایی که از پرتغالیها در زمان صفویه گرفته شده بود، قرار داده بودند، ولی فعلاً بجای آن باغچه مصفایی با گل خانه بلدی و فواره ها ایجاد شده از اطراف این میدان سابقاً شش دروازه بوده که به شش خیابان مربوط میشده، ولی آن دروازه ها را برداشته، و خیابانهای شرقی و غربی و جنوبی آن را عریض نموده اند.

«تفرج گاههایی که سابقاً از دروازه بیرون بوده، پس از حفر خندق جدید جزء شهر شده، مانند باغ لاله زار و باغ وحش و باغ سردار و نگارستان، و پس از توسعه، سفارتخانه های خارجی که سابقاً در مرکز شهر بوده بقسمت شمالی منتقل شدند، ولی بازار در همان محل اصلی یعنی در جنوب ارك باقی ماند.

«بموجب نقشه ای که مرحوم نجم الملك در هزار و سیصد و نه هجری از طهران برداشته محیط و وسعت و اقطار شهر بقرار ذیل است:

محیط شهر از روی خندق ۲۰۲۲۴ کز

مساحت شهر در داخل خندق ۲۹۰۲۸۵۸۴۰۲۴ گز مربع

قطر شهر از شمال بجنوب ۴۶۰۰ گز

قطر شهر از مشرق بمغرب ۴۷۶۰ گز

طول تهران از پاریس چهل و نه درجه و چهار دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه .

طول تهران از گرینویچ پنجاه و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و دوازده ثانیه .

طول تهران از خالدا ت شصت و هشت درجه و سه دقیقه و نوزده ثانیه
عرض تهران (از مسجد شاه) بر طبق ارساد آقا میرزا عبدالرزاق

خان مهندس سی و پنج درجه و چهار دقیقه و پنجاه و سه ثانیه میباشد .

« از بناهای قابل ذکر آن مسجد سپهسالار از بناهای حاجی میرزا حسینخان سپهسالار است که مجلس شورای ملی به آن متصل و اصلاً از بناهای سپهسالار بوده و تغییراتی جزئی در آن داده شده ، مسجد شاه و مسجد جامع و مسجد شیخ عبدالحسین و مدارس قدیمه از قبیل مسجد مروی و مدرسه صدر و مدرسه مادرشاه و غیرهم از بناهای بالنسبه معتبر است .

« مطابق آخرین سرشماری که در شهر تهران شده (سال هزار و

سیصد و یک شمسی) جمعیت بلدی تهران بالغ بر صد و نود و شش هزار و دوست و پنجاه و پنج نفر بوده که نود و پنج هزار و هشتصد و پنجاه و چهار آن ذکور و صد هزار و چهارصد و یک نفر آن اناث بوده اند ، علاوه بر این سیزده هزار و هفتصد و چهار و پنج نفر نیز افراد سپاهی و اعضاء سفارتخانه

ها وعدهٔ محبوسین و ایتام و فقراء متوقف در مؤسسات خیریه بوده، و از اینقرار جمعیت کل تهران در آن تاریخ دوست و ده هزار نفر بوده است (۱) « ... جاده شوسه تهران بقم از غار میگذرد، و شعبی از آن جدا شده بقرای مختلف متصل میگردد، و جاده ورامین نیز از آن منشعب میشود، و همچنین راه آهن حضرت عبدالعظیم بطول هشت هزار و سیصد و شصت و پنج متر آنرا به حضرت عبدالعظیم وصل میکند و شعبه‌ای از آن بشمال کوه بی‌بی شهربانو رفته سنگ حمل میکند. مرکز آن قصبه حضرت عبدالعظیم است که مدفن حضرت عبدالعظیم و حمزه بن موسی الکاظم و طاهر در آنست، حضرت عبدالعظیم از دست متوکل خلیفه عباسی به ری فرار کرده در سنهٔ دوست و سی و نه هجری در آنجا وفات نمود، بناهای آن متعلق بدورهٔ قاجاریه و یک گنبد آن طلا و ضریح های آن نقره است و آئینه کاری داخلی آن بی اهمیت نیست.

« این قصبه دارای یک خیابان و بازار و باغ های متعدد است که علاوه بر جنبه مذهبی جنبه تفریحی و تفرجی دارد، ولی مجاورت قبرستانهای متعدد و آبپایی که غالبا آلوده بمواد مختلفه است، تفریح این نقاط را از نظر صحی ممانعت مینماید، در اطراف قصبه مقابر دیگری واقع شده که مهمترین آنها مقبرهٔ ابن بابویه و امامزاده عبدالله و بی بی زبیده است.

« اهمیت تاریخی این قسمت بواسطه شهر قدیمی ری است که در

۱- امروزه یعنی در اواسط سال هزار و سیصد و سی و پنج هجری شمسی طبق سرشماری رسمی نفوس تهران در حدود دویلمیون نفر است، یعنی در یک ثلث قرن نفوس آن درست ده برابر افزایش یافته است.

توریه باسم راجس ودر آوستا باسم راگا نامیده شده، و بزرگترین شهرهای دنیا بوده، و خرابیه های آن امروزه در تمام مزاول اطراف حضرت عبدالعظیم دیده میشود.

« اسم شهر ری در قرن ششم قبل از میلاد، در کتیبه های داریوش کبیر ذکر شده، بواسطه قدیم بودن بنای این شهر معروف بشیخ البلد شد، چنانکه بلخ را ام البلاد میگفتند، و سلوکی ها در نزدیک سر دره خوار شهر خارا کس که در محل قشلاق فعلی است، بنا نهادند.

« ری در قرن اول هجری بتصرف مسلمین در آمد، و در قرن سوم هجری هنوز شهری عظیم بوده، ولی بقول مقدسی نیشابور (۱) از آن بزرگتر بوده است، و مانند تمام شهرهای بزرگ بسه قسمت تقسیم میشده یکی شهرستان، دیگری قهندز یا قلعه و سومی بازار، مسجد جامع مهدی بین ارك و شهرستان، و ارك بر بالای کوهی منفرد قرار داشته که از آنجا تمام شهر دیده میشده، طول و عرض شهریک فرسخ و نیم بوده، در قرن سوم اهالی قلعه و شهرستان را ترك کرده، مانند سایر مراکز صنعتی به اطراف بازار روی آورده بودند، چون رودی از بازار میگذشت، بازار را روده مینامیدند، و اهالی از آب چاهها نیز استفاده میکردند، آب و هوای شهر گرم و مخصوصا در موقع تابستان بواسطه وقوع در دانه جنوبی کوهها و نداشتن نسیم ناسالم بوده، در قرن چهارم شهر ری در معرض هجوم طوائف غز در آمد، ولی در دوره سلجوقیان مرمت یافت طغرل سلجوقی در ری مدفون است، و مدفن او در باغی موسوم به برج

۱- عظمت نیشابور پیش از ابلاغ مغول چشم، تمام جهان را خیره میساخته، در این مورد رجوع شود به مجلد اول تاریخ جهانگشای جوینی، طبع علامه فقید محمد قزوینی.

طغرل است ، ولی آن را قبر فخرالدوله دیلمی هم دانسته‌اند ، این برج در سنوات اخیر مرمت شده و بکلی تغییر شکل یافته است .

« خرابی عمده شهر (ری) در سده ششصد و هفده هجری شمسی و از اثر حمله مغول بود ، و قبل از مغول هم بواسطه اختلافات مذهبی بین سکنه شهر نزاع‌هایی بود کده منجر به خرابی قسمتی از آن شده بود ، بعقیده استاد بارتلد اختلافات نه تنها در میان اهالی و از نظر مذهبی بوده ، بلکه بین سکنه شهر و اهالی اطراف این نزاعها بیشتر جنبه اقتصادی داشته (۱) و حمله مغول مزید بر علت شده است .

« بعد از مغول این شهر دیگر با اهمیت سابق خود نرسید ، ولی در همین دوره یکی از نه قسمت عراق عجم ، که هر یک را تومان می‌گفتند تومان ری و قرای اطراف آن محسوب میشده ، که مرکز آن ورامین بوده است (۲) ، حکومت ری اثری یکی از خانهای مغول بوده و قسمتی از شهر در زمان ریاست غازانخان ترمیم یافت (۳) . در شمال شهر قلعه‌ای در دامنه کوه بنام شد که آنرا طبرک می نامیدند ، و تا قرن هفتم این قلعه باقی بود ، و سکنه شهر عموماً شیعه ، ولی سکنه خارج شهر حنفی بودند . پس از مغول ری ضمیمه ایالات شمالی ایران گردید ، و در زمان حمله تیموریان چون مقاومتی در این قسمت نشد ، ناحیه ری نسبتاً مصون ماند .

« علت عمده محو شدن خرابه‌های شهر ری ، بناهای جدیدی است که با مصالح قدیمی ساخته شده ، خرابه های ارك قبل از مغول بر روی

۱- جغرافیای تاریخی ایران

۲- تذه القلوب .

۳- رجوع بتاریخ مبارک غزائی تألیف رشید الدین فضل‌الله شود ، که بسی و اهتمام

مشترق معروف کارل‌بان در انگلستان بچاپ رسیده است .

تخته سنگی سراشیب نمایان است، و آن را برج مینامند، و در پای کوه ارك دیگر است که ظاهراً همان قلعه طبرك است، و تمام خرابه‌های شهر ری بشکل مثلثی است که کوه و ارك در راس آن واقع گردیده سابقاً در کوه موسوم به سرسره تصویری برجسته از دوره ساسانیان بوده که شاه سوار اسب بوده و نیزه در دست داشته، ولی در زمان فتحعلیشاه آن صورت را محو کرده با حجاری بسیار بدی صورت فتحعلیشاه را نقش کرده‌اند که شیری را با نیزه میزند.

« راهی که ری را به همدان متصل مینموده از سازه عبور می کرده است.

« در خرابه‌های ری در سنوات اخیر از نظر تجارتی و تحقیقات از طرف یهودیها حفاری‌هایی شده، و اغلب آثار موجوده را نیز خراب کرده‌اند، و اگر بطریق علمی و مرتب حفاریاتی شود، ممکنست قسمت عمده‌ای از شهر را، از زیر خاک در آورده و قسمتهای تاریك تاریخی را روشن نمود.

« در دامنه جنوبی کوه بی‌بی شهر بانو، مقبره‌ای منسوب به بی‌بی شهر بانو دختر یزدگرد سوم ساسانی، و در شمال آن قلعه زرتشتی هاست که مطابق آئین مذهبی زرتشت اموات خود را در آن میگذرانند. »
(نقل از جغرافیای سیاسی کیهان صفحات ۳۶۲-۳۱۱)

جغرافیای سیاسی قم

اما نوشته‌های مورخین و جغرافیون صدر اسلام راجع به قم :

داستان گشودن قم بدست تازیان

و شورش قمیان علیه اعراب

امام ابو الحسن البلاذری در فتوح البلدان داستان فتح قم را بدست اعراب چنین آورده است (ص ۳۱۱-۳۰۸ ، چاپ مصر) :

« قالوا : لما انصرف ابو موسی عبدالله بن قیس الاشعری من نهاوند سار الى الاهواز فاستقرأها ، ثم أتى « قم » و اقام علیها آیاماً ثم افتتحها ، و وجه الاحنف بن قیس ... سنة ثلاث عشرين ،

« وقد روى أن عمر بن الخطاب وجه عبدالله بن بديل في جيش فوافي أبا موسى وقد فتح « قم » ... و اصح الاخبار ان أبا موسى فتح « قم » ... « و كان المأمون وجه على بن هشام المروزي الى قم و قد عصى اهلها و خالفوا و منعوا الخراج و أمره بمحاربتهم و أمده بالجيوش ، ففعل و قتل رئيسهم و هو يحيى بن عمران ، و هدم سور مدينتهم و ألصقه بالارض و جباها سبعة آلاف الف درهم و كسراً ، و كان اهلها قبل ذلك يتظلمون من الفى الف درهم ، و قد نقضوا في خلافة ابي عبدالله المعتمد بالله بن المتوكل على الله ، فوجه اليهم موسى بن بغا عامله على الجبال لمحاربة الطالبيين الذين ظهروا بطبرستان ففتحت عنوة و قتل من اهلها خلق كثير ، و كتب

المعتر بالله في حمل جماعة من وجوهها (۱) «

ابن حوقل در کتاب صورة الارض راجع به قم چنین گوید :

« وقم مدينة عليها سور وهي خصبة وشرب اهلها من ابارها ومياه بساتينها من سوان ، وبها فواكه و اشجار فستق و بندق و ليس بتلك - الناحية من البندق الا بمدينة لا شتر ففيها منه الكثير الغزير ، وليس بجميع الجبال نخيل الا ما بالصيمره والسيروان وما بشا برخاست ، وهي نخيل قليلة غير انها لقربها من العراق جيد ، وجميع اهل قم شيعة لا يغادروا احد والغالب عليهم العرب ولسانهم الفارسيه ... وبناء قم من الطين (۲) »

اصطخری در کتاب مسالك الممالك راجع به قم تقریبا عین عبارات صورة الارض را تکرار کرده و چنین آورده است :

« المدن بالجبال ... قم ... واما صفات المدن وغير ذلك بها ، ... اما قم فانها مدينة عليها سور وهي خصبة و مأوهم من آبار، وماوهم للبساتين على سوان و بها فواكه و اشجار فستق و بندق و ليس بتلك النواحي بندق الا بمدينة لا شتر فان بها بندقا ، و ليس بجميع الجبال نخيل الا بالصيمره والسيروان و شا برخاست وهي نخيل قليلة و اهل قم كلهم شيعة والغالب عليهم العرب ... وبناء قم الغالب عليه الطين (۳) »

در کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب در جغرافياي عمومي بفارسی چنین آمده :

« قم ، شهرست بزرگ و ویران و کشت بسیار و مردمانی شیعی اند،

۱- نقل از فتوح البلدان بلاذری (صفحات ۳۱۱-۳۰۸) از چاپ مصر.

۲- نقل از صورة الارض ابن حوقل (ص ۳۷۰) از چاپ لیدن .

۳- مسالك الممالك (ص ۲۰۱-۱۹۹) از چاپ لیدن.

و بلفضل پسر عمید دیر از آنجا بود ، و از وی زعفران خیزد (۱) .

حمدالله مستوفی راجع به قم چنین نوشته است :

« قم از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدا ت فیه و عرض از خط استوا لدمه ، طهمورث ساخت ، طالع عمارتش برج جوزا ، دور باروش زیادت از ده هزار گام است ، گویند بچهل گام بر باروی قزوین زیادتست ، و هوایش معتدل است و آبش از رودی که از جر بادقان میآید و در آنجا همچون آوه زمستان یخ آب در چاه میبندند تا بهنگام گرما باز میدهد ، و آب چاهش در پانزده گزی بود ، و اندکی بشوری مایل بود ، از ارتفاعاتش غله و پنبه بسیار بود ، و میوه هایش انار و فستق و خربزه و انجیر سرخ نیکوست ، و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو میباشد ، و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند ، و بغایت متعصب ، و اکثر آن شهر اکنون خراب است ، اما باروش بیشتر برجاست ، و حقوق دیوانی آن بتمغا مقرراست و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد (۲) .
وضعیت فعلی قم :

« از شمال محدود است به تهران و از مشرق بکویر نمك ، از جنوب به کاشان و از مغرب به عراق (اراك) و از شمال غربی به ساوه .

« در مغرب قم کوههایی واقع شده که نشیب آنها بطرف دریاچه قم و کویر نمك است ، قم چون در سر راه قدیمی ری باصفهان واقع شده اهمیت یافته ، و این اهمیت تا کنون باقی است ، زیرا که راه تهران باصفهان هنوز از آن میگذرد ، و اگر چه از مشرق این جاده راههای نزدیکتری

۱- حدود العالم (ص ۸۳) از چاپ تهران.

۲- ترحم القلوب چاپ اروپا (ص ۶۷) .

میتوان یافت، ولی چون از وسط کویر ها باید گذشت و آن نقاط قابل آبادی و سکونت نیست، مخصوصا این جاده ها را در کنار کویر اندکی دورتر نموده اند، تا در بعضی نقاط بتوان توقف نمود، و حقیقه این منازل و توقف گاهها که در کنار کویر واقع است، مانند بندری است که در ساحل دریا ساخته شده، و جاده هایی در خشکی آنها را بهم متصل نماید، اگر چه دریا وسیله ارتباطی بسیار سهل است، در صورتیکه این کویر ها بکلی مانع ارتباط میباشد، این نقاط یعنی شهرهای کنار کویر، بواسطه همین راهها و اهمیت تجارتي و اقتصادی مخصوصی دارد (۱).

« قسمت غربی قم بواسطه مجاورت با کوهستان دارای آب فراوان و حاصلخیز، ولی قسمت شرقی که مجاور کویر است بدون حاصل و سکنه میباشد، و از شمال قم رود قراسو (زرينه رود - ۲) از مغرب بمشرق جاری و رود اناریار که از خونسار سرچشمه میگیرد، و از مغرب بشمال جاری است، از شهر قم گذشته بآن ملحق میشود، و شعب دیگر نیز از کوههای خلجستان به آن متصل میگردد.

تقسیمات ولایتی قم از قرار ذیل است:

- ۱- قم و حومه ۲- جاسب ۳- اردهال ۴- اراضی ۵- قهستان ۶- خلجستان.

« قم و حومه - در مغرب دریاچه واقع شده، مرکز آن شهر قم است که یکی از شهرهای قدیمه و پیش از اسلام حصار معتبری داشته که

۱- اینک راه آهن سرناسری ایران تمام این نقاط را بهم متصل ساخته است؛

۲- معمولا ترجمه «قراسو» سیاه رود میشود، نه زرينه رود، اگر چه «قرا» در ترکی

تلاؤ را نیز میرساند (رجوع فرمائید به دیوان لغات الترك کاشغری)

در بعضی نقاط آثار آن باقی است (۱) و همچنین دارای سدی بوده که در امتداد حصار برای محافظت شهر از سیلاب ساخته شده بود، ولی فعلاً خراب میباشد.

در کوههای غربی آن آثار آتشفشانی کوههای قدیمه یافت میشود، آب و هوای آن با وجود گرمای تابستان سالم و آب مشروب شهر عموماً در آب انبارهای بزرگ ذخیره میشود. میوه جات آن نسبتاً فراوان و مهمتر از همه خربزه و انار و انجیر و پسته است. اهمیت شهر بواسطه مرقد حضرت فاطمه دختر امام موسی کاظم و خواهر حضرت رضاست، که در وسط شهر واقع شده، و دارای گنبد و ایوان طلا و در اطراف آن مقابر سلاطین صفوی از قبیل شاه عباس کبیر و غیره و بعضی امامزاده‌ها که دارای کتیبه‌هایی از کاشیهای معروف به معرق هستند، مانند علی بن جعفر، و شاهزاده ابراهیم که در ماه هفتم و هشتم ساخته شده. و گنبد امیر جلال الدین که در هفتصد و نود و دو ساخته شده، بنای علی بن ابوالعالی که در هفتصد و شصت و یک بنا شده و بقول احمد رازی (۲) در قم مقبره چهارصد و چهل و چهار اشخاص بزرگ بوده است. چون اهالی شهر در دوره‌های مختلفه بسیار متعصب بوده‌اند، غالباً نزاعهایی در آن اتفاق افتاده، که منجر بخرابی و غارت شهر گردیده.

«صنایع آن حلویات و صابون و کوزه‌گری و شیشه‌گری، جمعیت

۱ - دعای یاقوت در معجم البلدان مبنی بر اینکه قم از بناهای دوزة اسلامی است مقرون بصواب نمیشود، و این حقیقت از گفتار بلاذری، چنانکه نقل کردیم، بشود می‌پیوندد.

۲ - تذکرة الشعراء هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی.

آن بیست هزار نفر و هر ساله عده کثیری بزیارت آن میروند ، محصولات آن غلات و میوه و پنبه و تریاک ، عده قرای حومه سی و سه ، و جمعیت آنها ده هزار نفر است ، در شمال قم تپه های خشك بیهاصلی دیده میشود که سابقا چاپارخانه هائی مانند منظریه و کوشك و غیره داشته است ، و فعلا اهمیت سابق را از دست داده (جغرافیای سیاسی کیهان ، صفحات ۳۹۶-۳۹۷)

راجع بتاریخ و جغرافیای قم کتاب بسیار نفیسی بعربی بقلم حسن بن محمد قمی نگاشته شده که توسط حسن بن علی قمی بفارسی ترجمه گردیده و توسط جناب آقای سید جلال الدین طهرانی قسمتی از آن بطبع رسیده است و در دسترس عموم میباشد . چنانکه از توضیحات شاردن معلوم میشود این شهر در دوره صفویه اهمیت و عظمت خاصی داشته ، و بهمین جهت مولف شرح مبسوطی راجع بآن در کتاب خود درج کرده است .

اینک متذکر میشویم بعد از شاردن دو تن دیگر از سلاطین اخیر صفوی ، یعنی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی نیز در شهر قم مدفون گشته اند . ولی متأسفانه باید بگوئیم که کلیه خزاین و دفاین و نفایسی که بشرح مذکور در متن ، در مقبره های شاه عباس ثانی و شاه صفی بوده ، در معرض تطاول روزگار و دستهای خیانتکار قرار گرفته و حتی بنای مزار شاه صفی کاملاً خراب و جز صندوق جسد بهیچوجه چیز دیگری از آن بجا نمانده است . ضمناً یاد آور میشویم که شاردن هفت قطعه شعری را که در کیلویی ساختمان مزار شاه عباس ثانی وجود داشته و در مدح و منقبت حضرت

علی علیه السلام سروده شده بوده ، بعنوان نمونه بهترین شعر فارسی و آثار نبوغ ادب ایرانی بفرانسه ترجمه کرده است . ولی چنانکه گفتیم اینك بهیچوجه من الوجوه از کتیبه های نفیس مذکور اثری در میان نمانده و همگی بغارت رفته است ، لذا با کمال تأسف از نقل اشعار مورد بحث محروم ماندیم فقط مقطع شعری ، که تاریخ بنای مزار شاه عباس ثانی را میرساند و هم اکنون موجود است بنظر قارئین گرامی میرسانیم (۱)

این رقم زد از پی تاریخ معمارقضا

مہبط صحف الہی مرقد صاحبقران

(۱۰۷۷ هجری)

ضمناً متذکر میشویم کہ شاردن کتیبہ مزار شاه صفی را کہ متضمن سورہ شصت و دوم قرآن کریم بودہ بفرانسه ترجمہ کردہ است ، ولی چنانکہ گفتیم امروزہ جز صندوق جسد بہیچوجه اثری از بنای مقبرہ پادشاہ مزبور وجود ندارد ، لذا درج و تکرار سورہ مزبور را در اینجا لازم ندانستیم .

در مورد زیارتنامہ های حضرت معصومہ علیہا السلام متذکر می - شویم کہ شاردن دو نسخہ متفاوت از آن آورده است ، کہ اینجانب با وجود تفحص بسیار متأسفانہ جز بتحصیل متن اصلی یکی از آنها کہ اینك از نظر خوانندگان گرامی میگذرد ، توفیق نیافتیم :

زیارت نامہ سیدہ جلیلہ معظمہ حضرت فاطمہ بنت موسی بن جعفر علیہ السلام :

۱- اطلاعات مربوط بکیفیت مزارات سلاطین صفوی را نگارندہ از جناب آقای محمد تقی مصطفوی ، رئیس دانشمند ادارہ کل باستانشناسی ایران کتب کرده است و اینك مراتب تشکر و امتنان کامل خود را نسبت بایشان متذکر میگردیم .

” چون بنزد قبر آنحضرت برسی ، نزد سرش رو بقبلہ بایست و سی و چہار مرتبہ اللہ اکبر ، سی و سہ مرتبہ سبحان اللہ ، سی و سہ مرتبہ الحمد للہ بگو ، پس بگو :

” السلام علی آدم صفوة اللہ ، السلام علی نوح نبی اللہ ، السلام علی ابراہیم خلیل اللہ ، السلام علی موسی کلیم اللہ ، السلام علی عیسی روح اللہ السلام علیک یا رسول اللہ ، السلام علیک یا خیر خلق اللہ ، السلام علیک یا صفی اللہ ، السلام علیک یا محمد بن عبد اللہ ، خاتم النبیین ، السلام علیک یا امیر المومنین علی بن ابیطالب ، وصی رسول اللہ ، السلام علیک یا فاطمة سیدۃ نساء العالمین ، السلم علیکما یا سبطی نبی الرحمة وسیدی شباب اہل الجنة ، السلام علیک یا علی بن الحسین ، سید العابدین وقرۃ عین الناظرین ، السلام علیک یا محمد بن علی باقر العلم بعد النبی ، السلام علیک یا جعفر بن محمد الصادق البار الامین ، السلام علیک یا موسی بن جعفر الطاهر الطهر ، السلام علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی ، السلام علیک یا محمد بن علی التقی ، السلام علیک یا علی بن محمد النقی ، الناصح الامین ، السلام علیک یا حسن بن علی ، السلام علی الوصی من بعدہ ، اللهم صل علی نورک و سراجک ، و ولی ولیک ، و وصی وصیک ، و محبتک علی خلقک ، السلم علیک یا بنت رسول اللہ ، السلام علیک یا بنت فاطمہ و خدیجہ ، السلام علیک یا بنت امیر المومنین ، السلام علیک یا بنت الحسن والحسین ، السلام علیک یا بنت ولی اللہ ، السلم علیک یا اخت ولی اللہ ، السلام علیک یا عمۃ ولی اللہ ، السلام علیک یا بنت موسی بن جعفر ، ورحمۃ اللہ وبرکاتہ ، السلام علیک ، عرف اللہ بیننا و بینکم فی الجنة ، و حشرنا فی زہرتکم ، و اوردنا حوض نبیکم ، و سقانا بکاس جدکم ، من ید علی بن ابیطالب ،

صلوات الله علیکم ، اسئل الله ان یرینا فیکم السرور والفرج وان یجمعنا و
 وایاکم فی زمرة جدکم ، محمد صلی الله علیه وآله ، وان لا یسلبنامعرفتکم
 انه ولی قدیر ، اتقرب الی الله بحبکم ، والبرائة من اعدائکم ، والتسلیم
 الی الله ، راضیاً به غیر منکر ولا مستکبر ، وعلى یقین ما اتی به محمد ، و
 به راض ، نطلب بذلک وجهک یا سیدی ، اللهم و رضاک و الدار الآخرة ،
 یا فاطمه ، اشفعی لی فی الحبه ، فان لک عند الله شأناً من الشان ، اللهم انی
 اسئلك ان تختم لی بالسعادة ، فلا تسلب منی ما انا فیہ ، ولا حول ولا قوة الا
 بالله العلی العظیم ، اللهم استجب لنا ، وتقبله بکرمک ، وعزتک وبرحمتک
 وعافیتک ، وصلى الله على محمد وآله اجمعین ، و سلم تسليماً یا ارحم
 الراحمین (۱)

جغرافیای تاریخی کاشان

ص : ۹۱-۸۲

داستان گشودن کاشان بدست تازیان

بلاذری در فتوح البلدان گوید :

« قالوا : لما انصرف ابو موسی عبدالله بن قیس الاشعری من نهاوند
 سار الی الاهواز فاستقرأها ، ثم اتی « قم » و اقام علیها آیاماً ثم افتتحها ، و
 وجه الاحنف بن قیس و اسمه الضحاک بن قیس التمیمی الی « قاشان »
 ففتحها عنوة ، ثم لحق به ، ووجه عمر بن الخطاب عبدالله بن بدیل بن ورقاء
 الخزاعی الی « اصبهان » سنة ثلاث عشرين ، ... »

« وقد روی ان عمر بن الخطاب وجه عبدالله بن بديل فى جيش فوافى ابا موسى وقد فتح قاشان ... واصح الاخبار ان ابا موسى فتح قاشان ... (۱) »
ابن حوقل در کتاب صورة الارض راجع به کاشان چنین آورده است :

« والجبال تشتمل على مدن مشهورة ... و لها مدن صغيرة من هذه مثل قاسان .. ومن قم الى قاسان اثنا عشر فرسخاً ، و قم وقاسان مدينتان جليتان كثيرتا الخير والمير والدخل على السلطان ، والغالب على قم التشيع وعلى قاسان اهل الحشو ... ومن اصبهان الى قاسان ثلث مراحل ومن قم الى قاسان مرحلتان ، (۲) »

در کتاب حدود العالم که بسال سیصد و هفتاد و هجری قمری تألیف شده ، راجع به کاشان چنین آمده :

« سخن اندر ناحیت جبال و شهرهای وی - ناحیتیست ، مشرق وی بعضی از حدود پارس است ، و بعضی از بیابان کرکس کوه ، و بعضی از خراسان و جنوب وی حدود خوزستانست و مغرب وی بعضی از حدود عراقست و بعضی از حدود آذربادگان ، و شمال وی کوه دیلمان است و این (ناحیتیست) بسیار کشت و برز و آبادان ، و جای دیران و ادیبان و بسیار نعمت و از وی کرباس و جامه ... و زعفران خیزد ... »

« کاشان ، شهر یست بسیار نعمت ... (در) وی تازیان اند بسیار ، و از

آنجا دیران و ادیبان بسیار خیزند ، و اندروی کژدم بسیار خیزد (۳) »

۱- نقل از فتوح البلدان بلاذری (صفحات ۳۱۰-۳۰۸) از چاپ مصر .

۲- نقل از صورة الارض ابن حوقل (صفحات ۳۶۱-۳۵۹) از چاپ لیدن .

۳- نقل از حدود العالم چاپ تهران (صفحات ۸۳-۸۲)

حمدالله مستوفی در نزهه القلوب گوید :

« کاشان از اقلیم چهارم است ، طولش از جزایر خالدا ت قوم و عرض از خط استوالد ، زییده خاتون منکوحه هارون الرشید ساخت (۱) بطالع سنبله ، و بر ظاهر آن قلعه گلین است که آن را فین خوانند ، هوای آن شهر گرمسیر است ، و آبش از کاریز فین ، و رودی که از قهرود و نیاستر آید ، و بزمستان سرماچنان بود که یخ بگیرند ، و آنجا نیز همچو آوه یخ آب در چاه میگیرند ، تابهنگام گرما باز میگردد ، و ارتفاعاتش وسط بود ، و از میوه هایش خر بزه و انگور نیکوست ، مردم شیعه مذهب اند ، و اکثرشان حکیم و ضیع و لطیف طبع ، و در آنجا جهال و بطل کمتر باشد و از حشرات در آنجا عقرب بسیار بود و قتل باشد ، و گویند که در آنجا غریب را کمتر زخم زنند ، و حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است ، و در ولایتش کمابیش هیچده پاره دیه است ، و اکثرش معظم و اهل آن ولایت سنی اند ، و در ولایتش بدیه قمصر حشیش نادر بوده ، حقوق دیوانی شهر و ولایت یازده توماص و هفت هزار دینار است (۲) »

وضعیت کنونی کاشان بدینقرار میباشد .

« از شمال محدود است بکویر و قم ، و از مشرق به کویر ، و از جنوب باصفهان ، و از مغرب به محلات ، قسمت غربی و جنوبی آن کوهستانی و مهمترین کوههای آن قهرود در جنوب غربی ، و کرکس یا کرکش در جنوب شرقی است .

« آبهایکه از این کوهها بمشرق و شمال جاری میشود ، تا

۱- چنانکه از بلاذری نقل کردیم ، در عهد ساسانیان و پیش از اسلام کاشان شهر معتبر

و بزرگی بوده است .

۲- نزهه القلوب چاپ اروپا (صفحات ۶۸-۶۷)

حدی موجب مشروب نمودن اراضی کاشان میگردد، آب این رودها بندریج کم شده، و بالاخره بدریاچه قم منتهی میگردد.

« هوای کاشان خشك و در موقع تابستان بسیار گرم می شود، محصولات مهم آن غلات و پنبه و ترياك و تنباكو و میوجات، زراعت آن عموما آبی، و توسط قنوات و رودهای كوچك مشروب میشود، آب و هوای کاشان در قسمت جلگه بسیار گرم و در قسمت کوهستانی متدل و سرد است.

« کاشان بسه قسمت تقسیم میشود: ۱- کاشان و حومه ۱- جوشقان

۳- نطنز.

« کاشان و حومه - در جنوب قم، مرکز آن شهر کاشان درسی و چهار درجه عرض شمالی و پنجاه و يك درجه و بیست و هفت دقیقه طول شرقی، در هزار و یکصد و سی متر ارتفاع واقع شد، جمعیت آن در حدود چهل هزار نفر و یکی از شهرهایی است که مانند قم، در کنار کویر قرار گرفته و راههای ری به جنوب از آن میگذشته، ولی اخیرا جاده شوسه قم باصفهان اندکی در طرف مغرب منحرف گردیده و از دلیجان میگذرد، گرمای تابستان آن بسیار شدید و حرارت متوسط تابستانی آن (در مدت سه سال) سی و هشت درجه بوده است.

« آب شهر بواسطه مجرای ازباغ فین که در شش کیلومتری جنوب غربی شهر واقع شده و با صفا است بشهر میآید، میوه های شهر معروف و عقربهای فراوان و خطرناك دارد. از صنایع محلی آن مسگری و قلاب دوزی و مخمل و قالی بافی مشهور است، کارخانجات مخمل و زری بافی پس از ورود پارچه های فرنگی بکلی رو با انحطاط رفته و بجای

آن قالی بافی دائر شده ، و قالیچه های آن فعلا از حیث لطافت و خوبی بافت ، مهمترین قالیهای ایران بشمار میرود ، ساختن کاشی نیز از این شهر بسایر نقاط رفته ، صنایع ظریفه فلزی و گلاب و عطر گل آن که از باغهای اطراف شهر و قمصر بدست می آید مشهور است .

« کاشان شهری است بسیار قدیمی و نسبت بنای آن را اگرچه بزبیده زن هارون الرشید میدهند (۱) ، ولی این شهر مطابق تحقیقات بسیار قدیمتر و در زمان ساسانیان وجود داشته ، و بیست هزار سرباز میداده ، افغانها آن را خراب و غارت کردند ، و حاجی حسین نامی آن را مجدداً تعمیر نمود ، و قصرهای قدیمی صفوی را ترمیم کرد ، کوچه های نسبة منظم و مرتب و عموماً سنگفرش شده ، و بازارهای آن وسیع و دارای سراهای متعدد است ، که مشهورترین آنها کاروانسرای نوداری ساختمان جالب توجهی است ، هوای شهر بقدری خشک است که غالباً دارهای قالی را در زیر زمین ها بپا میکنند ، که از خشکی هوا الیاف پشم خرد نشود ، این شهر دارای مناره ایست که در قرن هفتم ساخته شده و چهل و هفت متر ارتفاع دارد .

« یکی از بناهای مهم آن مسجد جامع است که دارای مناره ایست که قسمت تحتانی آن کاشی کاری شده ، و محراب آن دارای کاشی های، مطلاً بوده است .

« در اطراف کاشان شصت و هشت قریه است که جمعیت آنها پنجاه و شش هزار نفر میباشد (جغرافیای سیاسی کیهان صفحات ۴۰۲-۴۰۱) .
 اخیراً کتاب نفیسی در تاریخ کاشان، بنام «مرآة قاسان» در تهران چاپ

شده است که در دسترس عموم میباشد و بسیار قابل استفاده است (۱).
ص-۲۱۱، ۷-۲۱۰، ۲۳۱، ۳۰۳: قندهار، نیشابور، مشهد.

[خراسان]

چنانچه در صفحات (۲۱۱ - ۲۱۰) آمده ، خراسان را شاردن Khoromithérne خوانده است ، و در حاشیه همان صفحه ما توضیح دادیم که خور میترن همانا خور میترا ، و یا خور مهر میباشد .

ضمناً متذکر میشویم که مؤلف در مجلد چهارم ، در موارد متعدد ، خراسان را باختریان Bactriane نامیده ، و بدین طریق مثل همیشه به استرابن و مورخین و جغرافیون دیگر یونان باستان تاسی کرده است . البته باختر قسمت شمالی این ناحیه بزرگ میباشد .

اینک جغرافیای تاریخی این ناحیه بزرگ را باختصار از نظر خوانندگان گرامی میگذرانیم :

فخری گرگانی در ویس ورامین گوید (ص ۱۷۱) :

خوشا جایا بر و بوم خراسان

درو باش و جهان را میخور آسان

زبان پهلوی هر کو شناسد

خراسان آن بود کز وی خور آسد

خور آسانرا بود معنی : خور آیان

کجا از وی خور آید سوی ایران

بلاذری که بسال دو یست و هفتاد و نه هجری در گذشته داستان

کشدن خراسان را بدست تازیان در فتوح البلدان چنین آورده است (۱):
 « قالوا : وجه ابو موسی الاشعری عبدالله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی
 غازیا فاتنی کرمان ومضی حتی بلغ الطبسین وحما حصنان : یقال لاحد هما
 طبس وللآخر کرین ، وهما جرم فیهما نخل وهما بابا خراسان ، فاصاب
 مغنما واتنی قوم من اهل الطبسین عمر بن الخطاب ، فصالحوه علی ستین الفا ،
 ویقال خمسة وسبعین الفا وکتب لهم کتابا ... »

« وقال معمر بن المثنی : کان المتوجه الی قوهستان امیر بن احمر
 الیشکری وهی بلاد بکرین وائل الی الیوم ، وبعث ابن عامر یزید الجرشى
 اباسالم بن یزید الی رستاق زام من نيسابور ففتحہ عنوة ، وفتح باخرز و
 هورستاق من نيسابور ، وفتح ایضا جوین وسبی سیبا ووجه ابن عامر الاسود
 بن کثوم العدوی عدی الرباب وکان ناسکا الی بیهق وهورستاق من نيسابور
 فدخل بعض حیطان اهله من ثلثة کانت فیہ ودخلت معه طائفة من المسلمین
 واخذ العدو علیهم تلك الثلثة فقاتل الاسود حتی قتل ومن معه ، وقام بامر-
 الناس بعده ادهم بن کثوم فظفر وفتح بیهق ، وکان الاسود یدعو ربه ان
 یحشره من بطون السباع والطیر ... ، وفتح ابن عامر بشت من نيسابور و
 اشبندروخ وزاوة وخواف و اسبرائن وارغیان من نيسابور ، ثم اتی ابر-
 شهر (۲) وهی مدینة نيسابور فحصر اهلها اشهرا وکان علی کل ربع منها
 رجل موکل به ، وطلب صاحب ربع من تلك الارباع الامان علی ان یدخل
 المسلمین المدینة فاعطیہ وادخلهم ایا هالیلا ففتحوا الباب وتحصن مرزبانها

۱- فتوح البلدان للإمام ابی الحسن البلاذری ، طبع مصر ، صفحات (۳۹۴-۴۲۰) .

۲- بعضی از متقدمین و تباستی آنان ، بعضی از فضای متأخرین و معاصرین ابرشهر را
 ابرانشهر خوانده اند ، ولی یاقوت در معجم البلدان (نيسابور) گوید : « صحیح آنست که
 ابرانشهر میان قادسیه وجیحون میباشد ... »

على وظيفة يود بها، فصالحه على الف الف درهم، ويقال سبعمائة بنه الف درهم وولى نيسابور فى القهندز ومعه جماعة فطلب الامان على ان يصالحه من جميع نيسابور حين فتحها قيس بن الهيثم السلمى ، و وجهه ابن عامر عبدالله بن خازم السلمى الى حمر اتدز من نسا وهورستاق ، ففتحها واتاه صاحب نسا فصالحه على ثلاثمائة الف درهم ، ويقال على احتمال الارض من الخراج على ان لا يقتل احداً ولا يسيبه ،

« وقدم بهمنه عظيم ايورد على ابن عامر فصالحه على اربعمائة الف درهم ... ووجه عبدالله بن عامر عبدالله بن خازم الى سرخس فقاتلهم ، ثم طلب زادويه مرزبانها الصلح على ايمان مائة رجل ، وان يدفع اليه النساء فصارت ابنة فى سهم ابن خازم واتخذها وسماها ميثاء ، وغلب ابن خازم على ارض سرخس ، ويقال انه صالحه على ان يوم من مائة نفس فسمى له المائه ولم يسم نفسه فقتله ودخل سرخس عنوة ، ووجه ابن خازم من سرخس يزيد بن سالم مولى شريك بن الاعور الى كيف و بينة ففتحها ، و اتى كنازتك مرزبان طوس ابن عامر فصالحه عن طوس على ستمائة الف درهم ، ووجه ابن عامر جيشا الى هراة عليه اوس بن ثعلبه بنى رقى ، ويقال خلود بن عبدالله الحنفى فبالغ عظيم هراة ذلك فشخص الى ابن عامر وصالحه عن هراة و بادغيس وبوشنج غير طاغون و باغون فانهما فتحا عنوة ...

« ويقال ايضا : ان ابن عامر سار بنفسه فى الدهم الى هراة فقاتل اهلها ثم صالحه مرزبانها عن هراة وبوشنج و بادغيس على الف الف درهم وارسل مرزبان مرو والشاهجهان يسال الصلح فوجه ابن عامر الى مروحاتم بن النعمان الباهلى فصالحه على الف الف و مائتى الف درهم ، وقال بعضهم الف الف درهم ومائتى الف جريب من بر وشعير ، وقال بعضهم الف الف و

مائة الف اوقيه و كان فى صلحهم ان يوسعوا للمسلمين فى منازلهم وان عليهم قسمة المال وليس على المسلمين الاقبض ذلك و كانت مرو صلحا كلها الاقريه منها يقال لها السنج فانها اخذت عنوة .

«وقال ابو عبيده صالحه على و صائف و و صفاء و دواب و متاع ، ولم يكن عند القوم يومئذ عين و كان الخراج كله على ذلك حتى ولى يزيد بن معاويه فصره مالا ، و وجهه عبد الله بن عامر الاحنف بن قيس نحو طخارستان ... فحصر اهله ، فصالحوه على ثلاثمائة الف ، فقال الاحنف اصالحكم على ان يدخل رجل منا القصر (وهو حصن من مرو الروذ) فيوذن فيه و يقيم فيكم حتى انصرف فرضوا ، و كان الصلح عن جميع الرستاق و مضى الاحنف الى مرو - الروذ ، فحصر اهله و قاتلوهم قتالا شديداً فهزمهم المسلمون فاضطروهم الى حصنهم ، و كان المرزبان من ولد باذام صاحب اليمن او ذقرا بة له ، فكتب الى الاحنف :

اذا دعانى الى الصلح اسلام باذام فصالحه على ستين الفا ، و قال المدائنى : قال قوم ستمائة الف ، و قد كانت للاحنف خيل سارت و اخذت رستاقا يقال له بغ و استاقت منه حواشى فكان الصلح بعد ذلك .

و فتح الاحنف الطالقان صلحا و فتح الغارياب ، و يقال بل فتحها امير بن احمر ، ثم سار الاحنف الى بلخ و هى مدينة طخارى فصالحهم اهله على اربعمائة الف و يقال سبعمائة الف ، و ذلك اثبت ، فاستعمل على بلخ اسيد بن المشمس ، ثم سار الى خازم و هى من سقى النهر جميعا و مدينتها شرقه لقم يقدر عليها فانصرف الى بلخ و قد جى اسيد صلحا .

وقال ابو عبيدة : قاتل الاحنف اهل مرو الروذ ا مرات ... فقاتلهم و

جعل المرغاب عن يمينه والجبل عن يساره ، والمرغاب نهر يسمي بمرو والروذ
ثم يغيب في رمل ثم يخرج بمرو الشاهجهان ، فهزمهم ومن معهم من الترك
ثم طلبوا الامان فصالحه ...

وقال ابو عبيده : فتح ابن عامر مادون النهر ، فلما بلغ اهل ماوراء -
النهر امره طلبوا اليه ان يصلحهم ففعل ، فيقال انه عبر النهر حتى اتى
موضعا موضعا وقيل بل اتوه فصالحوه وبعث من قبض ذلك ، فاتته الدواب
والوصفاء والوصائف والحريير والثياب ...

« ... فولى ابن عامر قيس بن الهيثم السلمى خراسان و كان اهل بادغيس
وهراة وبوشنج و بلخ على نكثهم ، فسار الى بلخ فاخرب نوبهارها ، و
كان الذى تولى ذلك عطاء بن السائب مولى بنى الليث هو الخشل ... ثم اهل
بلخ سالوا الصلح ومراجعة الطاعة فصالحهم ...

« واستخلف عبدالله ابنه فقاتل اهل آمل و هى آمويه وزم ، ثم
صالحهم ورجع الى مرو ... فاستعمل معاويه عبيد الله بن زياد على خراسان
وهو ابن خمس وعشرين سنة فقطع النهر فى اربعة وعشرين الفا فأتى
بيكند ، وكانت خاتون بمدينة بخارى ، فارسلت الى الترك تستمد هم فجاء
منهم دهم فلقبهم المسلمون فهزموهم و حووا عسكرهم و اقبل المسلمون
يخربون ويحرقون فبعث اليهم خاتون تطلب الصلح و الامان فصالحها على
الف الف درهم ودخل المدينة ... ثم ولى معاويه سعيد بن عثمان بن عفان
خراسان فقطع النهر ، وكان اول من قطعه بجنده ... فلما بلغ خاتون عبوره
النهر حملت اليه الصلح وقبل اهل السغد والترك و اهل كش و نسف و هى
نخشب الى سعيد فى مائة الف و عشرين الفا فالتقوا ببخارى و قد ندمت
خاتون على ادائها الا تاو و نكثت العهد ، فحضر عبدلبعض اهل تلك الجموع

فانصرف بمن معه فانكسر الباقون ، فلمارات خاتون ذلك اعطته الرهن و اعادت الصلح و دخل سعيد مدينة بخارى ، ثم غزا سعيد بن عثمان سمرقند فاعانته خاتون باهل بخارى ، فنزل على باب سمرقند وحلف ان لا يبرح او يفتحها ويرمى قهندزها ، فقاتل اهلها ثلاثة ايام و كان اشد قتالهم فى اليوم الثالث ففقت عينه وعين المهلب بن ابي صفرة ... ، ثم لزم العدو المدينة وقد فشت فيهم الجراح ، و اتاه رجل فد له على قصر فيه ابناء ملوكهم وعظما-
 ئهم فسار اليهم وحصرهم ، فلما اخاف المدينة ان يفتح القصر عنوة و يقتل من فيه طلبوا الصلح فصالحهم على سبعمائه الف در هم و على ان يعطوه رهنا من ابناء عظمائهم وعلى ان يدخل المدينة ومن شاء ويخرج من الباب الآخر فاعطوه خمسه عشر من ابناء ملوكهم ... فلما كان بالترمذ حملت اليه خاتون الصلح و اقام على الترمذ حتى فتحها صلحا ، ثم لما قتل عبدالله بن خازم السلمى اتى موسى ابنه ملك الترمذ فاجاره والجاه (۱)»

ششصد سال بعد ، بار ديگر اين حوادث دهشتناك بطرز بسيار وحشتناك ترى تكرر و خراسان زير سم ستوران مغول تار و مار گرديد ، و تفصيل آن را ميتوان در تاريخ جهانكشاي جوينى از صفحه شصت و دو تا صد و چهل و يك از مجلد اول مطالعه كرد (۲) و نتايج و عواقب اين دو تاخت و تازسامى و تورانى را با هم مقايسه نمود .

در كتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب كه به سال سيصد و هفتاد و دو هجرى قمرى تاليف شده ، شرح مشبع و ممتع زير درباره خراسان و ماوراء النهر آمده است :

۱- نقل باختصار از فتوح البلدان بلاذرى ، چاپ مصر ، صفحات (۴۰۲-۳۹۴)

۲- تاريخ جهانكشاي جوينى طبع علامه فقيد محمد قزوينى ، مجلد اول از چاپ اروپا

« ناحیتیست که مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بیابان سندست و بیابان کرمان و مغرب وی حدود هریست، و شمال وی حدود غرجستان و کوزکانان و تخارستان، و این ناحیتیست بعضی ازو گرم سیرست و بعضی سردسیر و از کوههای وی برره غور می افتد بخراسان و جایی بسیار کشت و برزست و آلات هندوستان بدین ناحیت افتد، غور، ناحیتیست اندر میان کوهها و شکستگیها و اورا پادشاهیست که غورشاه خوانند اورا قوتش از امیر کوزکانان است و اندر قدیم این ناحیت غور همه کافران بودند، اکنون بیشتر مسلمانند، و ایشانرا شهرکها و دهها بسیارست، و از این ناحیت پرده و زره و جوشن و سلاحها نیکو افتد، و مردمانش بدخواند و ناسازنده و جاهل و مردمانش سپیدند و اسمر.

«سیستان، ناحیتیست قصبه اورا زرنک خوانند، شهری با حصارست و پیرامن او خندق است که آبش هم ازوی بر آید، و اندروی رودهاست، و اندر خانهای وی آب روانست، و شهر اورا پنج دراست از آهن، و ربض او باره دارد، و او را سیزده درست و گرم سیرست و آنجا برف نبود، و ایشانرا آسیاهاست برباد ساخته و از آنجا جامهای فرش افتد بر کردار طبری، و زیلویها بر کردار جهرمی و خرماي خشك و انگرذ،

«طاق شهر کیست با حصار محکم و مردم بسیار، کش شهریست و او را ناحیتیست آبادان و با نعمت و با آبهای روان و هوای خوش بر کران رود میزنند نهاده، نه، شهر کیست آبادان و با کشت و برز بسیار و بیشه اندر وی نشود، فره، شهر کیست گرمسیر و اندروی خرماست و میوههای

بسیار، قرنی، شهری خردست پسران لیت (۱)، که پادشاهی بگرفتند از آنجا بودند، خواش، شهریست و او را آبهای روانست و کاریزها و جایی بانعمتست، بست، شهری بزرگست با باره محکم بر لب رود هیزمند نهاده با ناحیتی بسیار و در هندوستانست و جای بازرگانانست و مردمانی اند جنگی و دلاور و از میوه‌ها خیزد که خشک کنند و بجایها برند و کرباس و صابون خیزد، حالکان، شهر کیست با آب روان و بیشتر وی جولاهه‌اند، سروان، شهر کیست و او را ناحیتی خردست که الین خوانند و گرمسیرست و اندروی خرما خیزد و جایی استوار است، زمین داور، ناحیتی است آبادان و بر سر حدیست میان غور و بست و او را دوشهرست تك و درغش و این هر دو نغرانند بر روی غور، و اندر در غش زعفران روید بسیار و اندروی مسلمانان‌اند، بشلنك، از غور است جایی با کشت و برز بسیارست، خوانین از غورست و اندروی مقدار سه هزار مردست، رخذ، ناحیتی است آبادان و با نعمت بسیار و او را ناحیتیست جدا، فیحوانی، قصبه رخذست، كهك، رودان، دوشهر کست با نعمت و کشت و از وی نمك خیزد، بالس، ناحیتیست اندر میان بیابان جایی بسیار کشت و برز و کم نعمتست و اندروی شهرهاست چون: سفنجایی، کوشك، سیوی، و مستقر امیر شهر کوشك است، غزق، شهریست ببر کوه نهاده و با نعمت سخت بسیار، و اندر هندوستان است و از قدیم از هندوستان بوده‌است و اکنون اندر اسلامست و سرحدیست میان مسلمانان و کافران و جای بازرگانان و با خواسته بسیار، کابل، شهر کیست و او را حصاریست محکم

(۱) برای شرح حال «پسران لیت» (صفاریان) رجوع فرمائید بجلد دوم و فیات الاعیان

و معروف باستواری و اندروی ملمانند و هندوان اند و اندروی بتخانه است و رای قنوج را ملك تمام نكردد تا زیارت این بتخانه نكند (۱) و لوای ملكش اینجا بندند، استاخ، سكاوند، دو شهر كند خرد بر دامن كوه نهاده و سكاوند را حصار است محكم و جای بابسیار كشت و برزست و اندرغزین و حدود این شهر كه كه یاد كردیم جای تركان خلیج است، و این تركان خلیج مردمانی اند با گوسبند بسیار و گردانده اند بر هوا و گیاهوار و مراعی و ازین تركان خلیج نیز اندر حدود بلخ و تخارستان و بست و كوزكانان بسیارند، و اما غزین و آن ناحیتها كه بدویو سته است همه را بزابلستان بازخوانند، بروان، شهر است بانعمت و جای بازرگانان و در هندوستان است، بدخشان، شهری است بسیار نعمت و جای بازرگانان و اندروی معدن سیمست و زر و بیجاده و لاجورد و از تبت مشك، بدانجا برند، در تازیان، جای است كه اندر دربندیست میان دو كوه و برادر است كه كاروان بدان در بیرون شوند و آن بند مأمون خلیفه كرده است، ده سنكس، دهیست بزرگ و آبادان و اندروی مسلمانانند و نزدیک سد وی عقبه ایست كه اورا عقبه سنكس خوانند، سقله دهیست بزرگ.

سخن اندر ناحیت ماوراءالنهر و شهرهای وی

«ناحیتیست كه مشرق وی حدود تبت است و جنوب وی خراسان است و حدود خراسان و مغرب وی غوزست و حدود خلیج و شمالش هم حدود خلیج است و این ناحیتیست عظیم و آبادان و بسیار نعمت و درتر كستان و جای بازرگانان و مردمانی اند جنگی و غازی پیشه و تیر انداز و پاك دین

و این ناحیتی با داد وعدلست و اندر کوههای وی معدن سیمست و زر و سخت بسیار با همه جوهرهای گذارنده که از کوه خیزد، باهمه داروها که از کوه خیزد چون ناک و زر نیخ و گوگرد و نوشادر، بخارا، شهری بزرگست و آبادان ترین شهر است اندر ماوراءالنهر و مستقر ملک مشرقست ... (۱).

قارئین گرامی توجه فرموده اند که صاحب فتوح البلدان ماوراءالنهر را جزو خراسان آورده است، ولی چنانکه ملاحظه میفرمایند، در حدود العالم ماوراءالنهر ناحیتی مجزی و مستقل که از جنوب محدود بخراسان است، قلمداد شده، و بهمین جهت ما از نقل شرح آن خودداری کردیم. نکته شایان توجه آنست که، در صورة الارض ابن حوقل (ص ۴۵۹) از چاپ لیدن) و مسالك الممالك اصطخری (ص ۲۸۶) از چاپ لیدن) و در سایر کتب معتبر جغرافیایی قدیم نیز قضیه بهمین منوال است.

اینک مندرجات صورة الارض راجع بخراسان از نظر خوانندگان می گذرد:

« و اما خراسان فتشتمل علی کور عظام و اعمال جسام و خراسان اسم الاقلیم والذی یحیط به من شرقیه فنواحی سجستان و بلد الهند لاننی ضمنت الی سجستان ما یصل بها من ظهر الغور که الی الهند و جعلت دیار الخلیج فی حدود کابل و و خان علی ظهر الختل که و غیر ذلك من نواحی بلد الهند و غریبها مغازیة الغزیه و نواحی جرجان و شمالیها بلد ماوراءالنهر و شیی من بلد التریک یشیر علی ظهر الختل و جنوبیها مغازیة فارس

و قومس الى نواحى جبال الديلم مع جرجان و طبرستان والرى ومايتصل بها ، و جعلت ذلك كله اقليماً واحداً و ضمت الختل الى ماوراءالنهر لانه بين نهري و خشاب و خرباب ، و ضمت خوارزم الى ماوراء النهر لان مدينتها العظمى وراء النهر و هى اقرب الى بخارا منها الى مدن خراسان ، و بخراسان ممايلي المشرق زنة فيما بين مغازة فارس و بين هراة والغور الى غزنه ولها زنة فى المغرب فى حد قومس الى ان تتصل بنواحى فراوه فيقصر ما بين الزنقتين عن تربيع سائر خراسان ، و فيها من حدود جرجان و بحر الخزر الى خوارزم تقويس على العمارة ...

« اما كور خراسان التى على العمال و تفرق فيها الحكام واصحاب البرد و البنادره وما بماوراء النهر لصاحب خراسان من آل سامان فكالعمل الواحد و هى نيف و ثلثون عملاً تدل ارزاق المتصرفين فيها على مقادير احوالها فى ذاتها و تعرب عن محل اهلها فى انفسهم مع نزور جباياتها ، و كل عمل منها لا يخلو من قاض و صاحب بريد و بندار و صاحب معونة هذا الى غير عمل من اعمالها فيه قضاة يتصرفون عن قاضى الناحيه التى هو بها و اصحاب اخبار و برد ينهون اخبارهم الى صاحب ناحيتهم وجباة للخراج والضمانات للبندار الاجل بالكورة و اصحاب معاون و امراء دون امير - الصقع ، و سأتى بذلك مع ارزاق الممثلين لهذه الاعمال فى الناحيتين اذا كانتا جميعاً لصاحب خراسان و المتصرفون فيها من تحت يد ، و اميره و نهيه .

« وان اعظم هذه النواحى منزلة و اكثرها جيشاً و شحنة و اجلها منزلة و جباية نيسابور و مرو و بلخ و هراة ، و بخراسان و ماوراءالنهر

كوردون هذه فى المنزل و صغر الحال فمنها قوهستان و طوس و نسا و ابورد
 و سرخس و اسفزار و بوسنج و باذغيس و كنج رستاق و مروالروذ و
 الجوزجان و غرج الشار و الباميان و طخيرستان و زم و امل ، و خوارزم
 فيما وراء النهر لان مدن ذلك من وراء النهر و خوارزم على السميت اقرب
 الى بخارا منها الى خراسان ، و لنيسابور كور لا تفرد عنها لانها مجموع
 اليها فى الاعمال و سأذكر كلما هو مضاف الى غيره من اعمال نيسابور و
 طخيرستان المضافة الى بلخ و المجموعه اليها و هى فى الدواوين مفردة و
 مدنها و بقاعها عنها متميزه منفصله ، و ليس فى تفريق هذه الكور و جمعها
 درك اكثر من استيفائها و تأليفها فى الصورة و معرفة مكان كل شئ منى منها فى
 صورة خراسان و اثباته فى شكل ما وراء النهر .

» و نيسابور تعرف با بر شهر ... و هى مدينة فى ارض سهلها ابنتها
 من طين و هى كانت مفترشة البناء نحو فرسخ فى مثله و لها مدينة و قهندز و ربض
 و قهندزها و ربضها عامران و مسجد جامعها فى ربضها بمكان يعرف بالعمسكر
 و دار الامارة بمكان يعرف بميدان الحسين و الحبس عند دار الامارة و بين -
 الحبس و دار الامارة و بين المسجد الجامع نحو ربع فرسخ و دار الامارة بها من
 بناء العاتى عمرو بن الليث و لقهندزها بابان و للمدينة اربعة ابواب فاحدها
 يعرف بباب رأس القنطرة و الثانى بباب سكة معقل و الثالث بباب القهندز
 و الرابع بقنطرة درميكن و قهندزها خارج عن مدينتها و يحف بالمدينة
 و القهندز جميعاً الربض و للربض ابواب فاما الباب الذى يخرج منه الى العراق
 و جرجان فانه يعرف بباب القباب و الباب الذى يخرج منه الى بلخ و مرو و
 ما وراء النهر فانه يعرف بباب جيک و الباب الذى يخرج منه الى فارس و

قوهستان فانه يعرف يعرف بباب احوص اباذ والباب الذى يخرج منه الى-
طوس وعدة ابواب لا اقف على جميع اسمائها ولها باب يعرف بباب سوخته و
باب يعرف بباب سرسبريس وغير ذلك ، فاما اسواقها فانها خارج من المدينة
والقهنذ فى الربض وخيرة اسواقها سوقان احدهما تعرف بالمر بعة الكبيرة
والاخرى بالمر بعة الصغيرة فاذا اخذت من المربعة نحو الغرب فالسوق ممتد
الى مقابر الحسينيين ، وفى خلال هذه الاسواق خانات وفنادق يسكنها التجار
بالتجارات وفيها الخانات للبيع و الشرى فيقصد كل فندق بما يعلم انه-
يغلب على اهله من انواع التجارة وقل فندق منها لايضاهى اكابر اسواق ذوى-
جنسه ويسكن هذه الفنادق اهل اليسار ممن فى ذلك الطريق من التجارة واهل
البضائع الكبار والاموال الغزار ولغير المياسير فنادق وخانات يسكنها
اهل المهن وازباب الصنایع بالدكاكين المعمورة والحجر المسكونه والحوانیت
المشعونه بالصناع كالقلانسین فى سوقهم غير فندق فيه الحوانیت والحجر
المملووة بهم وكذلك الاساكفه والخرازون ولحبالون الى غير ذلك فى -
اضعاف اسواقهم الفنادق المملووة بذوى الصنایع منهم، واما فنادق البزازین
وخانباراتهم وبيعهم فيها وشرأهم فاکثر البلدان یشرکهم فى ذلك ولا یقصر
عنهم وشرب البلد ومياهه فاکثره من قنى تجرى تحت مساکنهم وتظهر خارج-
البلد فى ضیاعهم ومنها قنى تظهر فى البلد وتجری فى دورهم و بساتینهم
بقصبة نیسابور ، ولهم نهر کبیر يعرف بوادی سفارذ ویجتمع الیه کثیر من قنى
البلد فیسقى منه بعض اجنة البلد ورساتیق کثیرة وعلى هذا الوادی قوام و
حفظه علیه وعلى قنیهم فى عمق الارض وربما کان منها شىء یمنه وین وجه الارض
مائة درجه (۱) ویزید وینقص فى نفس نیسابور ، و لیس بخراسان هدینة

اصح هواء وافصح فضاء واشد عمارة وادوم تجارة واكثر سابلة واعظم قافلة من نيسابور ، ويرتفع عنها من اصناف البز وفاخر ثياب القطن والقز ما ينقل الى سائر بلدان الاسلام وبعض بلدان الشرك لكثرت وجودته لا يثار الملوك والروساء لكسوته اذ ليس يخرج من بلد ولا ناحية كجوهريه ولايشاء كله لرفعته وخاصية ، ولنيسابور حدود واسعة ورساتيق عامرة وفي ضمنها مدن معروفة كالبلوزجان ومالن المعروفه بكواخرزو خايمند وسلومك وسنكان وزوزن وكندر وترشيز وخان روان وازادوار وخسرو كرد وبهمن اباد ومزينان وسبزوار وديواره ومهرجان واسفرايين وخوجان وريوند، وان جمع الى نيسابور طوس فمن مدنها الرايكان وطيران ونوقان وتروغوذوقبر على بن موسى الرضا عليهما السلام بظاهر مدينة نوقان ويجاوره قبر الرشيد في مشهد حسن بقرية يقال لها سنا باد عليهما حصن حصين منيع وفيه قوم معتكفون، وبنوقان معدن القدور البرام وتحمل الى سائر بلاد خراسان من جبلها وفي هذا الجبل غير معدن من النحاس والحديد والفضه والفيروزج والخمامن والذهنج ذكر غير انسان ان فيه معادن ذهب غير انها تقصر عن - المونة وبه شئ من البلور غير صاف ، وكانت دار الامارة بخراسان في قديم الايام بمرور وبلخ الى ايام الطاهريه فانهم نقلوها الى نيسابور فعمرت وكبرت غزت وعظمت اموالها عند توطنهم اياها وقطونهم بها حتى انتابها الكتاب والادباء بمقامهم بها وطرا اليها العلما والفقهاء عند ايثارهم لها وقد خرجت نيسابور من العلماء كثرة ونشأ بها على مر الايام من الفقهاء من شهر اسمه وسمي قدره وعلا ذكره ، ... (١) .

[فتنه غز]

در اواسط سده ششم هجری خراسان دچار فتنه غز گشت و مختصر
این حادثه هایله چنین است :

« ... سنة تسع واربعين وخمس مائة عند كسرة الغز للسلطان سنجر بن
ملكشاه واستيلائهم على خراسان ففي هذه السنة دخل الغز اليها (ای نیسابور)
ونهبوها قتلوا اكثر اهلها وانجلى الباقيون ثم تواترت عليهم النوائب الزمان
وصروف الحدثنان الى أن خربت ثم لما تقاصرت عنهم ايدي الظلمه وعطف -
الله عليهم بالرحمة عادوا الى موضع قريب من المدينة على غريبها يعرف
بشايكان وثم تل عال فبنوا هناك دوراً وقصوراً واسواقاً وحمامات و فنادق و
مساجد وعادت الآن الى احسن ما كانت عليه من العمران وسموها نيسابور و
سمعت في سنة ثمانين و خمس مائه ان العمارة قد اتصلت الى الموضع القديم
وذلك التل قد ابتنوا عليه حصاراً منيعاً حصيناً (۱)

در حادثه هایله مغول سرتاسر خراسان با خاک یکسان گشت ، و
شرح این سانحه جانگداز را عطا ملك جوینی بطول و تفصیل تمام در
تاریخ جهانگشای خود آورده است (مجلد اول از چاپ لیدن، بتصحیح
علامه فقیذ محمد قزوینی صفحات ۹۶-۱۵۰) ،

در مسالك الممالك اصطخری نیز شرح مفصل و مشبعی راجع
بخراسان آمده است که در حقیقت تلخیصی از صورة الارض ابن حوقل
میباشد، وچندان مطلب تازه ای ندارد ، لذا از نقل مندرجات آن خود -
داری نمودیم، طالبین میتوانند بصفحات (۲۸۶-۲۵۳ ، از چاپ لیدن) کتاب

مذکور رجوع فرمایند. و چنانکه سابقاً نیز متذکر شدیم، اصطخری نیز بر خلاف بلاذری ماوراءالنهر را مجزی از خراسان در فصل مستقل و مخصوصی شرح کرده است (۱).

حمدالله مستوفی در نزّهةالقلوب جغرافیای تاریخی خراسان را بعد از مغول چنین توصیف کرده: «مملکت خراسان درو چند شهر است، حدودش تا ولایت قهستان و قومس و مازندران و مغازة خوارزم پیوسته است، حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی، در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است، اما در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزرا و کتاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند، خراسان و قهستان و قومس مازندران و طبرستان را مملکتی علی حده گرفته اند و حسابش جدا گانه، کمتر چیزی بر پادشاهان عرض میکرده و بدین حیل هر سال بمدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات میستده اند، تا در عهد سلطان ابوسعید وزیر خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطلاع یافت، دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد، و بر آن بود که آن مملکت را اموال معین گردانیده، و اخراجات مقرری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی را وضع کرده مابقی را بوجه خزانه عامره داخل محاسبات این ولایت گرداند، زمان امانش نداد و بر آن قرار نماند (۲)».

همو راجع بطوس چنین مینویسد:

«طوس از اقلیم چهارم است، طولش از جزایر خالدات ص ب لب

۱- مسالك الممالك ص ۲۴۷ (از چاپ لیدن)

۲- نزّهةالقلوب (ص ۱۸۷ چاپ اردو)

است، و عرض از خط استوا لز، جمشید پیشدادی ساخت، بعد از خرایش طوس نوذر تجدید عمارتش کرده بنام خود منسوب گردانید، و از مزار عظمای قبر امام معصوم علی بن موسی الرضا رضی الله عنهما بن جعفر در دیه سنا- باد، بچهار فرسنگی طوس است، و قبر هارون الرشید خلیفه عباسی در مشهد مقدس آنحضرت است، و مشهد طوس از مشاهیر مزارات متبرکه است، و آنموضع اکنون شهر چه شده، و از مشهد تا زاوه سنجان پانزده فرسنگ است. و قطب الدین حیدر در زاوه است، و شاه سنجان در سنجان است، و سلطان سلیمان در ولایت باخرز، و در جانب قبلی طوس دروازه ایست که سه هزار ولی ابوبکر نام در مزارات این دروازه رودبار آسوده اند، و در جانب شرقی او قبر امام حجة الاسلام محمد غزالی و احمد غزالی و مزار فردوسی و معشوق طوسی هم آنجا است، مردم طوس نیکو سیرت و پاک اعتقاد و غریب دوست باشند، و از میوه های آنجا انگور و انجیر بسیار شیرین باشد، و در حوالی طوس مرغزاری است، که آنرا مرغزار یکان، گویند، طولش دوازده فرسنگ و عرضش هم پنج فرسنگ، از مشاهیر جهان است (۱).

تاورنیه بازرگان جهانگرد معروف فرانسوی که پیش از شاردن از امپراطوری ایران صفوی دیدن کرده، راجع به «راه تجارتی» قندهار خراسان چنین مینویسد (۲):

«راه هندوستان از خشکی که از قندهار میگذرد، قدیمترین راه - های آن ممالک است، و سابق بر این، قبل از آنکه پرتغالیها مالک هرمز

۱ - ترحمة القلوب (ص ۱۵۱ چاپ اروپا).

۲ - انشاء ابن قسمت ناصحه ۴۳۳ از مترجم تاورنیه است

باشوند، از آنجا خیلی بیشتر از حالارفت و آمد میشد، از وقتی که کشتی-های فرنگیها که هر سال به بندرعباس میآیند، راه مسافرت بحری را میان ایران و هندوستان تسهیل کرده اند، و آنرا ه تقریباً متروک شده است. قبل از آن در دریای بندرعباس کشتی دیده نمیشد، مگر چندتا قایقهای مندرس، که کفایت حمل و نقل عسری از اعشار آنهمه مالالتجاره که از هندوستان خارج میشود نمیکرد، اما با وجود سهولت مسافرت با کشتی باز بعضی تجار هستند که از راه خشکی (قندهار) مسافرت مینمایند، و آن پارچهای ظریف اعلاهی هندوستان از آنرا ه بما میرسد .

اشخاصیکه از مسکو و لهستان و ایالات شمالی مملکت هندوستان میآیند، و میخواهند بدون رفتن باصفهان و هرمز به هندوستان بروند، وقتی که بقزوین رسیدند، باید راه اصفهانرا بطرف دست راست انداخته، مستقیماً از طرف مشرق بروند، و از ایالات گرگان و خراسان و قندهار عبور نمایند .

من نمیخواهم از اختصاصات این راه متروک صحبت بدارم، زیرا که در این راه باید از چندین نواحی خشک بی آبادی عبور کرد، که اغلب دوسه روز آب دیده نمیشود، اما در خصوص راه اصفهان بقندهار، که راه معمولی است و تجار اغلب آنرا ه را ترجیح میدهند، باختصار اشاره کرده، منازل و مسافت بین منازل را ذکر خواهم کرد، در آن راه همه جا آب هست و برای مسافر چندان زحمت و اشکالی پیش نمیآید ... کلیه از اصفهان تا قندهار سی و پنج منزل و دویست و نود و دو فرسنگ می-شود (۱) .

قندهار در دوره صفویه بازهم تاورنیه راجع باوضاع اجتماعی و سیاسی قندهار در دوره صفویه چنین مینویسد :

« شهر قندهار پای تخت يك مملکتی است که امروز جزو ایالات مفتوحه سلاطین ایران محسوب میشود ، و از وقتیکه شاه عباس بزرگ آنجا را فتح نموده ، از تصرف مالکین قدیم خود خارج کرد (۱) ، پیوسته این مملکت موضوع جنگ میان ایران و پادشاه هندوستان بوده است ، و چون این شهر هم از حیث استحکامات نظامی که اول قلعه ایران محسوب میشود ، و هم از بابت اهمیت تجارتی که پیوسته محل عبور و مرور تجار هندی و ایرانی است ، همیشه مطمئن نظر طرفین بود ، تا اینکه شاه عباس کبیر دفعه اول آنجا را فتح کرد ، بجهت اینکه امیر آنجا بتابعیت پادشاه ایران بیشتر مایل بود تا پادشاه هندوستان ، و با شاه عباس شرط کرده بود که امارت قندهار را همیشه در خانواده او به ارث ابقا نماید ، علی - مردانخان که سابقاً ذکرى از او کرده ام ، و حالا هم باید شرحی از او بگویم ، پسر آخرین امیر قندهار بود . . . پس از آنکه شاه عباس کبیر فاتح قندهار شد ، و ملکیت بیزحمت بی صدای آنرا برای شاه صفی نواده خود گذارد ، علی مردانخان که بوراثت پدر خود حاکم قندهار شده بود ، با مغول کبیر (پادشاه هندوستان) ساخته ، قندهار را تسلیم او کرد ، چنانچه شرحش را ذکر کرده ام ، شاه عباس کبیر مجدداً در سال هزار و ششصد و پنجاه میلادی آنرا پس گرفت ، مغول کبیر که آنوقت شاه جهان بود ، پسر ارشد خود ، داراب شاه را بجنگ شاه عباس فرستاد ، که قندهار را پس

۱ - چنانکه سابقاً از کتب معتبر و معروف نقل کردیم ، قندهار از قدیم الایام بماتند

هرات و بلخ و مرو جزو خراسان بوده است . م .

بگیرد، با اینکه عده قشون هندیها بیش از سیصد هزار نفر بود، از شدت استحکامات قلعه قندهار و شجاعت مدافعین آن نتوانست کاری صورت بدهد، پس از آنکه آذوقه اش تمام شده و عده کثیری از سپاهیان از گرسنگی تلف شدند، مجبوراً بعقب نشست و مراجعت کرد.

« سال بعد شاهجهان سلطان سلاح را با قشونی بیش از دفعه اول به استرداد قندهار فرستاد، با اینکه شاهزاده رشید و جنگاور و نسبت بسپاهیان شفیق و مهربان بود، از برادر ارشد خود، خوشبخت تر نشد، او هم نتوانست کاری از پیش ببرد و مایوسانه مراجعت نمود. بیگم صاحب دختر شاهجهان و خواهر این شاهزاده ها که در نزد پدر باندازه ای عزیز بود و محبوبیت داشت که مردم نسبتهای ناشایسته باین محبت میدادند، و بهمین جهت در مملکت کمال اقتدار را داشت، و پدرش همه اختیارات را باو واگذارده بود، و خزانه ها اندوخته داشت پیدر اظهار کرد که من از مالیه خود قشونی می خواهم ترتیب داده بفتح قندهار بفرستم، پدرش هم اجازت داد.

« و میگویند (سپاهی مرکب از) چهار صد هزار نفر ترتیب داد، که همه مردان دلیر جنگ جوی آراسته بودند، و دیدار آنها امیدواری میبخشید، شاهزاده خانم برادر سیم خود را که اورنگ زیب نام داشت، و حالا پادشاه هندوستان شده، بسر داری این قشون برقرار نمود، آنها را بسمت قندهار فرستاد، عقیده همه کس این بود که در اندک زمانی، این قشون قندهار را فتح خواهد کرد، چنانکه از مقدمات کار هم آثار و علامت غلبه نمودار شد، یکروز که اورنگ زیب باروسای قشون مشورت

وصحبت میکرد ، از آنها پرسید : اگر قندهار فتح بشود ، افتخار آن عاید کی خواهد شد ؟

« همه گفتند : چون شاهزاده خانم بیگم صاحب مخارج این قشون را متحمل شده است افتخار اول آن متعلق بایشان خواهد بود ، اورنگ زیب را از شنیدن این حرف عرق حسد بجنبش آمد ، و از فشار محاصره قلعه کاست ، و کار جنگ را سست گرفت ، یا حقیقه بخواهر خود حسد برد که چرا افتخار فتح باید نصیب او بشود ، یا از تحریک حسد دو برادر بزرگتر از خود اجتناب کرد که چون آنها کاری صورت ندادند ، اگر او قندهار را فتح نماید ، بر او حسد خواهند ورزید ، بهر حال آمدن باران را مستمسک ساخته فرمان داد که قشون دست از محاصره کشیده عقب نشستند ، پادشاه هندوستان فوق العاده بر آشفته بود ، از اینکه سه قشون بآن عظمت نتوانستند در مقابل ایرانیان کاری از پیش ببرند ، و بعلاوه همه نفوس کشته و تلف شدند ، و آنهمه مخارج بی نتیجه ماند .

« یکروز علی مردان خان را که پدر خطاب میکرد ، بکنار کشید و بدو گفت : خواهش دارم از روی صداقت بمن بگویی که برای فتح قندهار چه باید کرد ؟ و چه وسیله میتوان باین آرزو نایل شد ؟ آن امیر بادو کلمه مختصر جواب شاه را از روی صدق بیان کرد .

« و گفت : شهریارا هر وقت يك خاین دیگر مثل من پیدا کردید ، قندهار را فتح خواهید کرد ! (۱) »

وضعیت کنونی
خراسان

«مقدمه - خراسان مرکب است از دو کلمه خور
یعنی آفتاب و آسان یعنی طلوع کننده، پس این
کلمه بمعنی طلوع خورشید، و یا مطلع الشمس
میباشد. سابقاً وسعت خراسان زیاده‌تر (۱) و حدود آن از آمودریا تا
هندوکش و شامل ماوراءالنهر و سجستان (و افغانستان) نیز بوده، در زمان
ساسانیان این ایالت جزء ایران شهر و حاکم آنرا سپهبد می‌نامیدند، که
چهارم‌رزان در تحت اطاعت او بودند: اول مرو شاه جهان، دوم بلخ
و تخارستان، سوم هرات و بوشنج و بادخیز و سجستان، چهارم ماوراءالنهر.
«در زمان معاویه یعنی در سنهٔ چهل و دو هجری این ایالت بواسطهٔ
سرداران عرب مسخر شد، در سنهٔ دو و بیست و پنج طاهر ذوالیمینین بر خراسان
استیلا یافته، و آنرا از اطاعت خلفا بیرون آورد، و در سنهٔ دو و بیست و هشتاد
و سه عمرو لیث صفاری آنرا ضمیمهٔ سیستان کرد، و بعد در سنهٔ دو و بیست و
هشتاد و هفت اسمعیل سامانی آنرا بماوراءالنهر ملحق نمود، پس از آن
در تحت اطاعت غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و مغول و تیموریان
در آمد، پس از جنگ هرات، در هزار و دو و بیست و چهل و نه خراسان بدو
قسمت تجزیه شد، قسمتی که در مغرب هریرود واقع بود جزء ایران و
قسمت دیگر بافغانستان داده شد.

«این سرزمین در دوره‌های مختلفه تاریخی بواسطهٔ موقعیت
جغرافیائی دارای اهمیت نظامی و سیاسی و تجارتی، و سدی در مقابل هجوم
قبایل وحشی بوده، و این اهمیت هنوز هم باقی است، زیرا که تنها راه

۱- در اواسط سده سیزده هجری انگلیسها بنادر جنوب ایران را بتوپ بسته، خراسان را تجزیه

و قسمت مشرق آنرا از ایران جدا ساختند. م.

هندوستان است که از شمال خراسان و از دره هرات گذشته ، بتنگه خیبر متصل میگردد ، و هندوستانرا در معرض تهدید قرار میدهد .

« خراسان فعلی از شمال محدود است به ماوراءالنهر و قسمتهایی که از آن جدا شده ، و از مشرق به هریرود و دشت ناامید و از جنوب به کرمان ، و از مغرب بعراق عجم و استرآباد ، طول آن از شمال بجنوب هشتصد و از مشرق بمغرب چهارصد و هشتاد کیلومتر ، و مساحت آن قریب سیصد و بیست هزار کیلومتر مربع میباشد (قدری بزرگتر از انگلستان) .
 « زمین خراسان عموماً کوهستانی و ارتفاع کوههای آن در شمال و مشرق بیشتر ، و امتداد آنها عموماً از شمال غربی بجنوب شرقی است ، و دره های پر آب و حاصلخیز بین این رشته ها قرار گرفته ، که دره یریک از آنها مراکز پر جمعیتی پی در پی دیده میشود ، و این مراکز سابقاً آبادتر و پر جمعیت تر بوده است ، و کوههاییکه در شمال آن واقع شده ، پوشیده از جنگل بوده ، و بقایای آن جنگلها هنوز دیده میشود ، در مغرب خراسان کویر نمک و در جنوب کویر لوت واقع است ...

« با وجود مخاطراتی که از هر طرف متوجه خراسان و سکنه آن میشده ، این ایالت در بیدار کردن حس ملی همیشه پیشقدم بوده ، و در مواقعی که زبان فارسی بواسطه خارجیها (اعراب) رو بزوال میرفت ، بزرگانی در آن پیدا شده ، که نه تنها زبان فارسی را زنده کردند ، بلکه خدمات بزرگ بعالم انسانیت نموده و حکمت را نیز رونقی دادند ، اسم فردوسی ، خیام ، غزالی ، خواجه نصیرالدین طوسی جاودان و پایدار و همیشه موجب افتخار ایران خواهد بود . (سبک خراسانی که بوسیله گویندگان بزرگ آن سامان پدید آمده ، شیرین ترین ، شیوانترین و

جزیل ترین بخش ادبیات فارسی بشمار میآید .

« جمعیت خراسان قریب یک میلیون و صد و سی هزار نفر و نسبت بوسعت خاکش کم است .

« ولایت مشهد در جنوب کوههای هزار مسجد واقع

مشهد

شده ، و کشف رود آنرا مشروب مینماید ، مرکز

آن شهر مشهد، که در جنوب کشف رود واقع شده ، ارتفاع این شهر هزار و ده متر ، عرض شمالی آن سی و هفت درجه و شانزده دقیقه ، و طول شرقی آن پنجاه و نه درجه و سی و شش دقیقه ، فاصله آن از طهران هفتصد و چهارده کیلومتر بخط مستقیم ، و هشتصد و نود از طریق جاده پستی است ، شهر هرات در سیصد و بیست و دزداب در هفتصد و پنجاه و هفت کیلومتری آن میباشد .

« جمعیت آن تقریباً صد و بیست هزار است ، و عموماً در حدود ده هزار نفر زوار در آن است ، قریب چهار هزار نفر یهودی در آن ، در محله مخصوصی سکنی دارند ، آب و هوای شهر بسیار متغیر و حتی در ساعات مختلفه روز تغییر مینماید ، ارتفاع باران سالیانه آن ۲۳۵ سانتی متر است ، محیط شهر در حدود ۵۱ کیلومتر و اطراف آن دیواری است ، که دارای پنج دروازه میباشد ، و خیابانی طویل موسوم به بالاخیابان ، یکی از این دروازه ها منتهی میگردد .

« سابقاً در محل این شهر قریه ای موسوم به سناباد (۱) بوده ، در سنه دوست و سه هجری که حضرت رضا در آن مدفون شد ، موسوم به مشهد گردیده ، کم کم بوسعیت و جمعیت آن افزوده شده ، مخصوصاً در

زمان شاه طهماسب و شاه عباس کبیر و نادرشاه بناهای متعدد در آن ساخته شد .

« ابنیه شهر متعدد و مهمتر از همه حرم و صحن های حضرت رضاست ، که نظر با اهمیت مذهبی در دوره های مختلفه ، صنعتگران ماهر ایرانی شاهکارهای مختلف از نظر صنعتی و تذهیب در آن بیادگار گذارده اند ، حرم مطهر که در وسط شهر واقع شده ، بنایی است مربع که در اطراف آن بناهای متعدد میباشد ، بدین ترتیب : یکی صحن مسجد گوهرشاد ، دیگری موسوم بصحن عتیق و سومی صحن جدید ، که در مشرق واقع شده ، در اطراف این صحن ها نیز در ادوار مختلفه بناهای دیگری مانند دارالسیاده و دارالشفاء و دارالنظاره ساخته شده است .

« حرم بنایی است مربع که طول و عرض آن ده متر ، و ارتفاع گنبد قریب بیست و چهار متر است ، گنبد مطهر از خارج پوشیده از طلا و از داخل آئینه کاری شده ، دیوار حرم کاشیهایی است که از چینی های بسیار ممتاز کمتر نیست ، بعضی از این کاشیها مربع و بر روی آنها خطوط رقاع و اسلیمی برجسته ترسیم شده ، و برخی خشتهای مسدس سفید است ، که آیات و احادیث با خطوط طلا بر روی آنها نصب گردیده .

« در تمام دیوارها و اطراف صحن های عتیق و جدید و مسجد گوهرشاد و گلدسته ها کاشیهای ممتاز کار شده ، و رونق بناهای فوق الذکر بیشتر بواسطه همانهاست .

« بانی مسجد گوهرشاد ، گوهرشاد آغا ، زوجه میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور گورکانی است ، که دارالسیاده و دارالحفاظه نیز از بناهای او

میباشد، این مسجد در حسن بنا، و استحکام وزینت بعد کمال و نظیر آن کمتر دیده میشود، طول آن پنجاه و سه ذرع و عرض آن چهل و هشت، ایوان جنوبی آن دارای گنبد بسیار عالی که دارای دو گلدسته بلند است میباشد، دهنه ایوان دوازده ذرع، ارتفاع بیست و پنج ذرع، طول سی و چهار ذرع، ارتفاع گنبدی که در وسط آن واقع شده چهل و یک ذرع است، و از سنه هشتصد و سی هجری که بنا گردیده، تا کنون محتاج بمرمت نشده است، در وسط این مسجد محوطه‌ای با سنگ ساخته شده که، موسوم بمسجد پیرزن میباشد، بناهای مزبور را درادوار مختلف سلاطین مغول و تیموریان و صفویه و افشار و قاجاریه بنا یا مرمت نموده‌اند.

«مشهد دارای اهمیت تجارتي زیاد، و در نتیجه دارای اهمیت سیاسی است، بطوریکه نمایندگان سیاسی اغلب دول خارجه و شعب بانکها و مؤسسات تجارتي در آن نماینده دارند، و اگر اهمیت تجارت انتقالی (ترانزیت) آن فعلا کمتر از موقعی است که راه ماوراء خزر، یعنی راه آهن ترکستان دایر نشده بود، ولی باز تجارت آن بسیار مهم است، و توسط راه شوسه بسیار خوبی به عشق آباد، که در کنار راه آهن مزبور است، متصل میشود.

«مشهد مرکز تجارت پشم مشرق ایران، و فروش قالیهای مخصوص خراسانی است. جاده شوسه (واخیراً راه آهن) مشهد بطهران، یکی از راههای مهم تجارتي مشرق ایران بشمار میرود.

«معاملات تجارتي شهر مشهد در هزار و سیصد و پنج معادل ۳۸۲۳۹۰۸ قران و صادراتش اندکی از واردات زیادتیر، و مال التجاره‌های مهم آن از قرار ذیل بوده است:

« قالی ۹۶۵۹۶۶۹۵ قران ، پوست و چرم ۲۱۳۰۵۵۵۰ ، تریاک ۴۳۵۱۰۰۰ قران ، چوب و پارچه پنبه‌ای و غیره .

« واردات مهم آن : قند ، پوست ، چرم ، پارچه پنبه‌ای ، قالی ، فلزات و اشیاء ساخته شده میباشد (نقل از جغرافیای سیاسی کیهان ، صفحات ۱۸۴ - ۱۷۹) .

ص ۹۲ - اصفهان :

جغرافیای تاریخی اصفهان

جهان آفرین را جهانی نبود جهانرا اگر اصفهانی نبود

طبری داستان افتادن یزدگرد ساسانی را با اصفهان چنین آورده است :
 « وقال آخرون : فی ذلك ما ذکر هشام بن محمد انه ذکر له ان یزدجرد هرب بعد وقعة نهاوند وکان آخر وقعاتهم ، حتی سقط الی ارض اصبهان و بها رجل یقال له مطیار من دهاقینها و هو المنتدب کان لقتال العرب حین نکلت الا عاجم عنها فدعاهم الی نفسه فقال ان ولیت امورکم و سرت بکم الیهم ماتجعلون لی ؟ فقالوا نقرک بفضلک فساد بهم فاصاب من العرب شیاً یسیراً فحظی به عندهم و نال به افضل الدرجات فیهم فلما رأى یزدجرد امر اصبهان و نزلها أتماه مطیار ذات یوم زائراً فحجبه بوابه و قال له قف حتی استأذن لك علیه فوثب علیه فشجه أنفة و حمية لحجبه ایاه و دخل البواب علی یزدجرد مدمی فلما نظر الیها أفضعه ذلك و ركب من ساعته مر تحلا عن اصبهان و اشیر علیه ان یاتی اقصى مملکته فیکون بها لاشتغال العرب عنه بما هم فیہ الایوم فساد متوجهاً الی ناحیة الری فلما

قدمها خرج اليه صاحب طبرستان وعرض عليه بلاده واخبره بحصانتها... (١).
بلاذرى گوید: « قالو : ... ووجه عمر بن الخطاب

فتح اصفهان
بدست تازیان

عبدالله بن بديل بن ورقاء الخزاعي الى اصبهان
سنة ثلاث وعشرين ، ويقال : بل كتب عمر الى

ابى موسى الاشعري يامره بتوجيهه فى جيش الى اصبهان ، فوجهه ففتح
عبدالله بن بديل جى صلحاً بعد قتال على ان يودى اهلها الخراج والجزية و
على ان يومنوا على انفسهم واموالهم خلا ما فى ايديهم من السلاح، ووجه
عبدالله بن بديل : الاحنف بن قيس و كان فى جيشه الى اليهوديه فصالحه
على مثل ذلك الصلح و غلب بن بديل على ارض اصبهان و طسا سيجها و
كان العامل عليها الى ان مضت من خلافة عثمان سنة ، ثم ولاها عثمان -
السائب بن الاقرع .

« وحدثنى محمد بن سعد مولى بن هاشم ، قال: حدثنا موسى بن -
اسماعيل عن سليمان بن مسلم عن خالد بشير بن ابي اميه ان الاشعري نزل
باصبهان فعرض عليهم الاسلام فآبوا ، فعرض عليهم الجزية فصالحوه عليها
فباتوا على صلح ثم اصبحوا على غدر فقاتلهم

« وحدثنى محمد بن سعد، قال : حدثنى الهيثم بن جميل عن حماد بن
سلمة عن محمد بن اسحاق، قال وجه عمر ابن بديل الخزاعي الى اصبهان
وكان مرزبانها مسناً يسمى الفادوسفان فحاصره و كاتب اهل المدينة فوخذ
لهم عنه، فلما رأى الشيخ التياث الناس عليه اختار ثلاثين رجلاً من الرماة
يثق بباسهم وطاعتهم، ثم خرج من المدينة هارباً يريد كرمان ليتبعه يزدجرد

١ - نقل از تاريخ الامم والملوك للامام ابى جعفر محمد بن جرير الطبرى ، الجزء -

و یلحق به فاتهی خبره الی عبدالله بن بدیل فاتبعه فی خیل کثیفة فالتفت الاعجمی الیه وقد علی شرفاً فقال : اتق علی نفسك فلیس یسقط لمن تری سهم فان حملت رمیناک وان شئت ان تبارزنا بارزناک فبارز الاعجمی فضر به ضربة وقعت علی قربوص سرجه فکسرتہ وقطعت اللبب، ثم قال له یا هذا ما احب قتلتک فانی اراک عاقلاً شجاعاً فهل لک فی أن ارجع معک فأصلحک علی اداء الجزینة عن اهل بلدی فمن اقام کان ذمة ومن هرب لم تعرض له وادفع المدیة الیک، فرجع ابن بدیل معه ففتح جی و وفی بما اعطاه وقال : یا اهل اصبهان رأیتکم لثاماً متخاذلین فکنتم اهلأ لما فعلت بکم، قالوا : و سار ابن بدیل فی نواحی اصبهان سهلها وجبلها فغلب علیها و عاملهم فی الخراج نحو ما عاملهم علیه اهل الاهواز . قالوا : و کان فتح اصبهان و ارضها فی بعض سنة ثلاث و عشرين او اربع و عشرين (۱) .

ابن حوقل در صورت الارض شرح بسیار شایان توجه زیر را راجع بخصوصیات اقتصادی و تاریخی و آشکده های اصفهان و مخصوصاً برگزاری جشن نوروز در آن سامان، و پیدایش شهرستان و اصفهان و جی و یهودیه آورده است :

« و اصبهان مدینتان احدهما تعرف بالیهودیه و الاخری شهرستان و بینهما مقدار مایلین کقرطبه و الزهراء بارض الاندلس متباینتان و فی کل واحدة منهما منبر و الیهودیه اکبرهما و هی مثلاً شهرستان فی الکبر و بناؤهما من طین و هما اخصب مدن الجبال و اوسعها عرصة و اکثرها مالا و اهلاً و تجارة و سابلة و نعماً و خیرات و فواکه و طیبات، و هی فرضة لفارس و الجبال و خراسان و خوزستان و لیس بالجبال کما اکثر جمالا للمحمولات

منها، ويرتفع منها العتابي والوشى وسائر ثياب الابرسم والقطن ما يجهز بذلك الى العراق وفارس وسائر الجبال وخراسان وخوزستان وليس كعتابي اصبهان في الجودة والجوهرية، وبها زعفران وفواكه تجلب الى العراق والى سائر النواحي وليس من العراق الى خراسان بعد الرى مدينة اكثر من اصبهان تجارة .

وهى ذات نواح نزهة ورساتيق حسنة ومن وصل الى قربها من طريق فارس وصعد عقبة سر فراز اشرف على المدينتين والرساتيق المتصلة بالبلد ورأى انزده مكان واطيبه مما يستوقف النظر وترتاح له النفس ولا يسأمه البصر، ومن كرائم هذه الرساتيق رستاق جى وبه من الضياع الحسنه والقرى الخطيره ما يذكّر انها على عدد ايام السنة ويقال ان الاسكندر عند ابتناؤه سور شهرستان جعل فيه ثلثمائه وخسمة ستين برجاً لكل ضيعة برجاً ليحصن فيه عنه الفزع ويأوى اليه اهلها عند الحصار وتغلب الاشرار وذلك ان نواحي اصبهان كانت فى قديم الايام تقرأ من ثغور الترك والديلم، و من رساتيق - المحيطة بالبلد رستاق لنجان ومهرين وجنبه وكراج وكدر وكه كاوسان وبرخوار وبرآآن، وبهذه الرساتيق ضياع كبار أهلة غزيرة الغلات ومنها ذوات منابر وخطباء واسواق وحمامات، و بالمدينة دور فاخرة وقصور لروسائها واكبرها كقصر ابي على بن رستم والسباط وبنأؤه من حص و آجر وبالقرب منه الارحيه فى نهر زرنود وهونهر لذيذ الماء طيبه حسن المنظر بالقصور التى تركبه وتطل عليه وله جانبان فى الشرقى قصر عبدالرحمن بن زياد وقصر ابن ابي الفضل فى سور كرينه، ومن الجانب الغربى زركاباذ وتاجه محلتان كبيرتان وفيها يعمل السقلاطون و العتابي الرفيع و الخزف وغيره، ولكرينه سوق يجتمع فيه الناس كالموسم للشرب والتصف

والعزف ابان النیروز سبعة ايام بانواع الملاذوغرائب الزينة قد تانق حاضروه
 فى الاستعداد لما آكلهم ومشاربهم و ادخر اهل البلد ومن قصده من البعدو
 اطراف نواحيهم النفقات الواسعه والزينة الرائعه والملابس الحسنة والاحتفال
 للعب والطرب فيعتكفون على لذاتهم و يتبارون في مجالسهم ونشواتهم
 بهذاق المسمعين و المسمعات على شاطئ الوادى و فى القصور قد ركبوا
 السطوح و عضوا الاسواق بنهاية الاحتفال فى المآكل والمشارب و الانتقال
 موصولا ليلهم بنهارهم لايفترون ولا يعارضون ولا يمنعون قد اوسعهم سلاطينهم
 ذلك واتصل العادة على مر الاوقات واختلاف السنين والساعات بترك العرض
 لهم والاخذ على ايديهم ، ويقال عن نفقاتهم فى هذا السوق عند حلول الشمس
 الحمل يبلغ مائين الوف دراهم مع مكنتهم من الفواكه الحسنة الذيذة والمآكل
 الطيبة الفاخرة والمشارب التى كالمجان لرخصها وكثرتها...

«اما فواكههم فلجودتها وحلاوتها وصحتها يلحق عتيقها بطرء حديثها
 كالكمثرى والصينى والسفرجل والرمان والتفاح الكلمانى و كمان ضيعة
 نفيسة بقرب اليهوديه و لتفاحها ذكاء فى الرائحة ولذة فى الطعم وحسن فى
 المنظر وتعلق اعنابهم فى المخازن والاهراء، ... على رستاق مهريّن تل عظيم
 كالجبل وعليه قلعة وفيها تنار فيقال ان ناره من قديم النيران الازليه و
 قد توكل بهذه النار سدنة عليها من المجوس وحفظة لها فيهم . . . و آخر مياه
 زررود يصل الى الضيعة المدعوة برزند وهى للمجوس خاصة ... والناحية
 الاخرى تعرف برستاق كه كاوسان وبها حمة موصوفة للاورام والملل القديمه
 والاسقام وتقصد من جميع نواحيهم فيرجع المقعد منها على رجله سايماً
 ماشياً والمريض صحيحاً ويدور بها رساتيق كثيرة، ويقال ان اصل اصبهان

كان هناك في قديم الايام و سالف الدهر الى ايام بخت نصر و قدوم اليهود من الشام ناقلة الى هذه الناحية و كانوا قد استصحبوا من تربة بلدهم و مياهم و هربوا من ناحيتهم فقالوا نقصد موضعاً يشاكل ناحيتنا و يشبه بلدنا و تربتنا و نزلوا بالمكان المعروف اليوم باليهودية و بالموضع الذي يعرف منها باشكهان و اشكهان كلمة باليهودية و قايسوا التربة و الماء فقالوا ابلسانهم اشكهان اى نقعد هاهنا ، و كان المكان فى الوقت ارضاً بوراً غامرة لاساكن بها فاحدثوا المنازل و تصرفوا فى وجوه العماره و الفلاحة و اسباب الغروس و الزراعة و سكنوا ... (۱) » .

اصطخرى در مسالك الممالك شرح بسيار مختصرى راجع باصفهان آورده، كه عين عبارت صورة الارض است (۲) لذا احتراز از تكرار را ، از نقل آن خوددارى كرديم .

در حدود العالم من المشرق الى المغرب مؤلف بسال سيصد و هفتاد و هجری قمری نیز دوبار نام اصفهان آمده است (۳) .
حمدالله مستوفی در نزهة القلوب راجع باصفهان گوید :

« اصفهان را از اقليم چهارم شمرده اند ، اما بحسب طول و عرض حکما از اقليم سوم گرفته اند ، طولش از جزاير خالدات عوم ، و عرض از خط استوا لب كه ، در اصل چهارديه بوده است : کران و گوشك و جوباره و در دشت ، آنرا با چند مزرعه بعضی گویند طهمورث پيشدادی و چندی جهشيد و ذوالقرنين ساخته بودند ، و چون کيقباد اول کيانيان آنرا دارالملک

۱- نقل باختصار از صورة الارض تأليف ابن حوقل (صفحات ۳۶۶-۳۶۲) از چاپ ليدن .

۲- مسالك الممالك (صفحات ۱۹۹-۱۹۸) از چاپ ليدن .

۳- حدود العالم چاپ تهران (صفحات ۲۳-۲۲) .

ساخته، کثرت مردم آنجا حاصل شد، بر بیرون دیهها عمارت میکردند،
 بتدریج باهم پیوست و شهر بزرگ شد، رکن الدوله حسن بن بویه او را
 بارو کشید، و دور باروش بیست و یک هزار گام باشد، طالع عمارتش برج
 قوس، چهل و چهار محله و دروازه دارد، و هوای او معتدل است، در تابستان
 و زمستان سرما و گرما چنان نبود که کسی را از کار بازدارد، و زلزله و
 بارندگی و صاعقه که موجب خرابی باشد، درو کمتر اتفاق افتد، خاکش
 مرده را دیر ریزاند، و هر چه بر آن بسازند از غله و غیر آن نیکو بکار
 دارد، و تا چند سال تباه نکند، و درو بیماری مزمن و با کمتر بود،
 آب زنده رود بر جانب قبله، بر ظاهر شهر میگذرد، و ازو نهرها
 در شهر جاری باشد، و آب چاهش در پنج شش گزی بود، و در گوارندگی
 و خوشی بآب رود نزدیک بود، و هر تخم که از جای دیگر آنجا ببرند و
 زرع کنند، اکثر بهتر از مقام اول بود، و در ریع نیز کمتر نباشد، الا انار
 که آنجا نیکو نیاید، و آن نیز از نیکوی آب و هواست، که انار در هوای
 متعفن نیک آید، و تسعیر غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد، اما نرخ
 میوه در غایت ارزانی باشد، و غله و صیفی نیکو آید، و میوههای اوبغایت
 خوب و نازک بود، بتخصیص سیب و به و امرود بلخی و عثمانی و زردالو و سرمش
 و ترغش نیکوی باشد، و خربزه اش تمام شیرین است، و از این میوهها از
 شیرینی که دارد، بی آنکه شکم آب خورد نتوان خورد، و کثرت خوردن
 آن مضر نیست، و میوههای اوتاهند و روم برند، و علفزارهای نیکو دارند،
 و هر چهاربایی که آنجا فربه شود دوچندان توانایی داشته باشد که بجای
 دیگر فربه شود، و در آن ولایت مرغزارهاست، بزرگترین مرغزارشان

بلاشان، وشکار گاههای فراوان و نیکو دارد چون گاوخانی، وهرشکاری درو باشد، ودر آن شهر مدارس و خانقاهات و ابواب خیر بسیار است، از جمله مدرسه‌ای که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است، بمحلّه جلباره بتی سنگین بوزن کمابیش ده هزار من که مهتر بتان هند بوده، واز سلطان آنرا برابر مروراید عشری بازمی خریدند نفروخت ونداد ویاورد وناموس دین را در آستانه آن مدرسه بردرافکند، و مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند، واکثر سنی و شافعی مذهب، ودر طاعت درجه تمام دارند، اما بیشتر اوقات باهم در محاربه و نزاع باشند، و رسم دوهوایی هرگز از آنجا برنیفتد، و همه خوشیهای آن شهر در هنگام اظهار دوهوایی با ناخوشی آن فتنه متقابل نمیتوان کرد ... حقوق دیوانی اصفهان بتمنا مقرر است، ولایتش هشت ناحیه است، و چهار صد پاره دیه بیرون مزارع که داخل دیهها باشد ... (۱).

راجع بجغرافیای تاریخی و زجال اصفهان کتب زیر شایان توجه است:
 اخبار اصفهان، تألیف الامام الحافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی
 دوره این کتاب نفیس در اروپا بطبع رسیده است.

کتاب اصفهان مافروخی (چاپ آقای سید جلال الدین تهرانی).
 ترجمه کتاب اصفهان مافروخی بفارسی (چاپ علامه فقید عباس اقبال آشتیانی).

اصفهان - شاردن - ترجمه فاضل گرامی آقای عریضی (چاپ اصفهان).

ص ۳۵ - عالی قابو که بمعنای باب همایون میباشد ...

چنانکه قارئین گرامی اطلاع دارند، در ایام سابق در بار امپراتوری

ترکیه عثمانی را در استانبول «باب عالی» می‌نامیدند، و مورخین غربی آنرا (Haute Porte) خوانده‌اند.

از طرف دیگر باز چنانکه میدانیم طی قرون ده و یازده هجری امپراتوری صفویه خارجشم و سنك راه سلاطین توسعه طلب ترکیه عثمانی بوده است و ایرانیان داعیه خلافت اسلامی عثمانیانرا جز لاف و گزاف بی معنی چیز دیگری تلقی نمی‌کرده‌اند.

در دوران مزبور دربار اصفهان و استانبول در عالم اقتصادیات، سیاست و مذهب و خلاصه در همه چیز باهم رقابت داشتند، و بهمین جهت ملاحظه میشود، که در تمام شهرهای بزرگ ایران: یعنی تبریز، قزوین و اصفهان که در دوره صفویه بنوبت پایتخت ایران بوده‌اند، همیشه عمارات سلطنتی با «عالی قاپو» لازم و ملزوم بوده است، و حتی در دوره قاجاریه نیز مدخل کاخ دربار را «باب همایون» مینامیدند و حتی در ایام مانیز اصطلاح مزبور هنوز در میان مردم باقی و جاری میباشد.

برای تحقیق تاریخ عالی قاپو (باب همایون)، و تقدم زمانی آن در ایران یا ترکیه نظر بقصدان منابع علمی لازم در تهران نمیتوان در این مورد حکم قطعی و بتی داد، اما نکته مسلم آن است که این کلمه برای اولین بار در فرهنگ معروف ترکی یعنی دیوان لغات الترك کاشغری که در حدود هزار سال پیش نگاشته شده آمده است، و در چاپ عکسی استانبول (۱۹۴۱) میلادی که از روی نسخه منحصر بفرد آن در عالم بعمل آمده، شرح زیر دیده میشود:

«الی قبنغ - الباب والعلق الذی یفتح من غیر مفتاح»

(ص ۵۹، چاپ عکسی ۱۹۴۱ باهتمام بسیم آطلائی).

علامه فقید محمد قزوینی بضرر قاطع عقیده دارند که کلمه «عالی قاپو» همانا «الی قبق» میباشد (۱)، یعنی طی قرون متوالی این کلمه مرکب تحریف و تصحیف یافته، ابتدا «الی» معرب شده و «عالی» گشته و سپس «قبق» نیز که رسم الخط قدیمی قاپوی ترکی است، بعربی ترجمه و «باب» شده، تا بالاخره «باب عالی» از آن پدید آمده است.

پرتغال و پرتغالیان - جرون - هرمز - بحرین - (۲۱۵-۲۱۳).

[پرتغالیها و ایران]

« این مملکت کوچکی که امروز باسم پرتغال در نقشه جغرافیایی بشکل زالویی پشت اسپانی چسبیده است، روزی از ممالک عظیم و با قدرت بود، و کوس لمن الملکی میزد، و سیاحان باتهور و دلیرش دوردنیا میگشتند و جهانگیری میکردند. پرتغال با مملکت ماهم روابط سیاسی و اقتصادی عمده پیدا کرده بود، و پیش از آنکه پای روس و انگلیس در ایران باز شده باشد، در خلیج فارس برای خود مستملکاتی دست و پا کرده و برای سیاست تجارتی خود در آن نواحی مرکز مهمی ایجاد نموده و هم از نظر تجارت و هم از حیث سیاست دست دولتهای دیگر را بکلی بسته و بطور انحصار بر بازار معاملات دست یافته بود.

« تفصیل این مسئله از اینقرار است که پس از آنکه راه دریایی بهند از طرف جنوب افریقا پیدا شد، یعنی در سنه هزار و چهارصد و هشتاد و شش میلادی دماغه امید نیک مکشوف گردید، دریانوردان پرتغالی قبل

از دریانوردان ممالك دیگر بکشف نواحی مجهوله و راههای تازه پرداختند و یکی از مشهورترین آنان موسوم به واسکود و گاما در سنه هزار و چهار صد و نود و هفت میلادی از دماغه امید نیک، که تا آن تاریخ موسوم بدماغه طوفان بود، عبور نمود و بطرف مشرق رهسپار گردید و پس از دست یافتن بمستملکانی در سواحل شرقی افریقا، در سال بعد به هندوستان رسید، و شهر موسوم به کوشن را در حوالی مدرس، مرکز سیاسی و تجارتی پرتغال در هندوستان قرارداد، و بعدها نایب السلطنه پرتغال در آن کشور گردید، و در همان خاک هند در سنه هزار و پانصد و بیست و چهار در گذشت.

«پیش از مرگ او دریانورد معروف دیگری از دریا نوردان پرتغال موسوم به آلبو کرک بهندوستان اعزام گردیده بود، وی پس از فتوحاتی در آنجا، بطرف خلیج فارس روان شده بود، و در سنه هزار و پانصد و پانزده میلادی جزیره هرمز را بتصرف خود در آورده بود.

«در باب هرمز باید دانست که هرمز در ابتدا اسم شهری بود که در خود خاک ایران، در ساحل خلیج فارس بود، و بنای آنرا باردشیر بابکان نسبت میدادند، و خرابه‌های آن تازمانهای اخیر در آنجا، یعنی در مغرب بندر عباس دیده میشد. ساکنین این شهر عموماً عرب بودند، و حکومت با استقلال آنهم باشیوخ عرب بود. شهری بود بغایت باثروت و چنانکه مورخین نوشته‌اند، مرکز تجارت بود، و باتمام بنادر مهم هند و ممالك دوردست معاملات و روابط میداشته است.

«پانزدهمین شیخ یا سلطان آن موسوم به قطب الدین در موقع استیلای مغول هرمز را رها نمود، و جزیره‌ای که امروز بجزیره هرمز معروف است پناه برد (اسم این جزیره را پیش از آن تاریخ زرون یا جرون

نوشته‌اند) ، و در آنجا شهری ساخت و آنرا نیز بیاد وطن خود هرمز نامید . شیوخ هرمز پس از برطرف شدن خطر مغول در همان جزیره ماندند ، ولی بتدریج بسرزمینهای اطراف و سواحل جنوبی و شمالی خود نیز دست یافتند ، و حتی بصره و بحرین را نیز باطاعت خود درآوردند . در سنه هزار و چهارصد و چهل و دو میلادی که عبدالرزاق نام سیاح معروف فرستاده شاهرخ بدانجا رسید ، در کتاب خود نوشته است که شهر هرمز در روی کره (؟-زمین) مانند ندارد ، و از هفت اقلیم بازرگانان و مسافرین بدانجا می‌آیند و مردم آن دارای اخلاق و رفتاری بس عالی و دلنشین هستند . مورخین و سیاحان دیگر هم در باب محامد و محسنات شهر هرمز و مردم آن چیزهای بسیار نوشته‌اند ، که واقعاً موجب حیرت است ، و هر کس مایل باشد ، میتواند بکتاب لرد کرزن معروف موسوم به « ایران و مسئله ایران » رجوع نماید .

« خلاصه آنکه آلبوکرک سابق الذکر در ابتدا ، در سنه هزار و پانصد و هفت میلادی باقشونی اندک که بقول مورخین عبارت بود فقط از چهل و شش تن ملاح در هرمز پیاده شد و سلطان وقت را که موسوم به سلغرشاه بن توران شاه و از اولاد سلاطین لارستان کرمان و از نژاد قطب الدین سلطان بود ، خراجگزار پر تغال ساخت ، و دو نفر از شاهزادگان هرمز را بگروگانی بدر بار پر تغال فرستاد . چندی بعد چون خراج مرسوم نرسید ، از نو باقوای بیشتری آمده در هرمز پیاده شد ، و سیف الدوله سلطان وقت را بکلی مطیع و منقاد ساخت ولی باز سیف الدوله را بحکومت خود برقرار گذاشته و پس از ساختن قلعه و مستملکاتی و برجا گذاشتن ساخلوی کافی ، و انعقاد قرارداد جدیدی در باب خراج که درین بین بتدریج چند برابر شده بود ،

پرتغالیها بگمرکات هرمز دست یافتند ، و در واقع هرمز کاملاً در تصرف و تملک آنها در آمده بود ، و در حدود يك قرن تمام در آنجا همه کاره بودند ، تا وقتی که در سنه هزار و ششصد و بیست و دومیلادی که شاه عباس بکمک انگلیسها دست آنها را از آنجا برید . از قراریکه مورخین نوشته اند ، محاصره هرمز از هیجده فوریه سال مزبور تا اول مه ، یعنی هفتاد روز طول کشید ، در این جنگ چهل اراده توپ بدست ایرانیان افتاد ، که توپ مروارید معروف از آنجمله است . علاوه بر این توپ ها یکصد ساعت دبواری بزرگ هم که تعلق بکلیسای جزیره هرمز داشت ، نصیب ایرانیان گردید ، که شاه عباس آن را باصفهان آورده ، در بالای درب بازار ، در میدان شاه نصب نمود .

چند صندوق کتاب هم بغنیمت بایران رسید ، که از قرار معلوم در کتابخانه دولتی در طهران ضبط است و می گویند صورت مفصلی نیز هنوز از غنائم در خزانه دولتی باقی مانده است ، ولی الله اعلم ... (۱).
شماره ای از دست اندازی استعمارگران صفحات (۱۶۸-۱۲۶) :

بطوریکه قارئین گرامی ملاحظه میفرمایند ، در این صفحات متن نخستین دستورات استعماری بقلم یکی از مستشاران متبحر هلندی درج گردیده است ، و شاردن چنانکه خود میگوید ، این اسناد بسیار مهم را بوسیله مسیو کارون (Mr. Carron) مشاور مخصوص لوئی چهاردهم پادشاه معروف بدست آورده و در کتاب خود نقل کرده است .

شاردن بطور کلی در مجلد سوم سیاحتنامه ، و مخصوصاً در فصل مزبور ، تاریخ تجاوز و تعدی دول استعماری مغرب زمین را بآنها و سواحل

ایران بدقت برشته تحریر کشیده است ، و چون مشارالیه معاصر دوران اولیه استعمار و در حقیقت شاهد صادق تمام اوضاع بوده است ، نوشته هایش در این مورد ، بویژه راجع بتاریخ ایران در عصر جدید فوق العاده مهم و از هر حیث عظیم النظیر است . زیرا فقط در این کتاب است که ، میتوانیم داستان استقرار انگلیسان ، هلندیان ، فرانسویان ، پرتغالیان و غیرهم را در خاک ایران ، از زبان يك نفر مورخ محقق که خود ناظر قضایا بوده بخوانیم .

توضیح درباره جلد دوم سیاحتنامه (صفحات ۳۵۰-۳۳۳).

[ازدواج و طلاق در ایران]

در صدر اسلام زنان
آزادی فوق العاده ای
داشتند

«مسئله انزوا و اختفای بانوان (رسم حرم) که در میان ایرانیان خیلی قدیم مرسوم بود، در جامعه مسلمین از زمان «ولید دوم» آغاز شد. آری اخلاق و خصال این خلیفه کمک کرده ،

این کار که کبر و غرور و تقلید و تأسی تخم آنرا در سر زمین موافق شام ریخته بود ، بتدریج ترقی و توسعه پیدا نمود. بی اعتنائی او نسبت برسوم و آداب اجتماع و با جسارت و خونسردی که داخل در خلوت خانواده ها میشده است ، مجبور ساخت که برخلاف يك متجاسر اجنبی ، یا دست ناموس کش خارجی ، پاسدارانی گماشته شوند ، که آن همینکه معرفی گردید ، مورد توجه و قبول واقع شده ، تا اینکه رواج عام پیدا نمود. چه بنظر مردم عاری از تربیت و تهذیب ، دیوارهای بلند و پاسدار و خواجه سرا

بیش از شرافت و وجدان و عاطفه و قلب پاك، عصمت و عفت زن را حفظ مینماید، لیکن با همه این پیش آمد و اوضاع نامساعد، زن تا زمان متوکل دهمین خلیفه عباسی از آزادی که اندازه آن زیاد، بلکه فوق العاده بوده، استفاده مینمود، و از آن کاملاً بهره مند بود، و نیز بهادری و جوانمردی قدیم هنوز در میان مردم باقی و برقرار بود، هوسرانی روم شرقی و تجمل و تنعم زیاد ایران حریت و سادگی صحرا را هنوز نیست و نابود نکرده بود.

«بدران هنوز القابی روی نام دختران قشنگ و فاضله شان، افتخاراً برای خود اختیار مینمودند. (نظیر: ابولیل و غیره)، یابرا درها و عشاق در میدانهای جنگ نام خواهران و بانوان محبوبشان را با هلهله اعلام میداشتند و حمله میبردند، يك دختر دوشیزه مسلمان (عرب) دارای تربیت عالی هنوز میتواند با مرد اجنبی بدون هیچ اضطراب و تشویش صحبت بدارد، در صورتیکه هیچ بقدر ذره ای خیال زشت و ناشایستی در وی پیدا نمیشد، و مفاد این بیت قشنگ و جالب و جاذب فردوسی (همر آسیا) هنوز صورت خارجی داشته است که میگوید:

دولب پر زخنده، دو رخ پر زشرم

به رفتار نيك و بگفتار گرم

«او میهمانان خود را (۱) بدون هیچ خجالت و کمروئی پذیرائی مینمود و همینطور که اوقدر و قیمت خود را میدانست، آنهایی هم که در محیط او بودند، از وی احترام میکردند و بنظر پاك و بی آلاش باو نگاه

مینمودند . چنانکه یکی از نویسندگان معروف (۱) مینویسد که یکبار در مراجعت از مکه رسیدم در نزدیکی مدینه به موضعی که آب داشت، در آنجا من توقف کردم ، ولی بواسطه شدت حرارت آفتاب در طلب سایه و پناهگاهی برآمده، تا بخانه‌ای در آن نزدیکی رسیدم، که مینمود مال يك آدم محترم و صاحب عنوانی است. من داخل حیاط خانه شده از اهل خانه پرسیدم که آیا اجازت هست از شتر فرود آییم؟ صدای خانمی از توی خانه بلند شده بمن از روی میل اجازه فرود آمدن داد . سپس اجازه خواستم که داخل خانه شوم ، رخصت یافته داخل اطاق گردیدم ، اینجا يك دختر دوشیزه‌ای که صورتش مثل آفتاب می‌درخشید و ببعضی کارهای منزل می‌پرداخت بمن اجازه نشستن داد، من نشستم و با او مشغول صحبت بودم ، مادر بزرگش داخل اطاق شده پهلوی ما نشست و بهال خنده بمن گفت : ملتفت باش این دختر زیبا تو را افسون نکند !

حکایت دیگری که از پدرنویسنده نامبرده نقل شده است، رسوم و عادات آندوره (صدر اسلام) را بیشتر در نظر ما روشن میسازد . او چنین مینویسد :

من در طی مسافرتم به مکه ، در بین راه در خانه دوستی منزل کردم، آندوست از من پرسید: اگر مایلی تو را به «خرقا» معرفی کنم، و خرقا از بانوان مشهوریست که یکی از شعرای بنی امیه در اشعارش از او توصیف نموده است.

۱ - ابو طیب محمد المفلح که در سنه سیصد و هشت هجری وفات یافته است ، حکایت فوق اخلاق و رسوم و عادات زنان ابتدای عصر عباسی را کاملاً بما حالی می‌کند چه بوده است . و نیز به این خلکان تحت عنوان (ذوالرمة) رجوع شود .

من گفتم آری میل دارم وی را ملاقات کنم ، او مرا با خود برد -
 داشته بمنزل وی برد ، در آنجا زنی را دیدم بلند بالا و با وجودی که پا
 بسن گذاشته ، در نهایت قشنگی و زیبایی بود . من به او سلام کردم
 بعد از جواب بمن گفت : بفرمائید ! ما تا مدتی با هم مشغول صحبت
 بودیم . در این میانه از من پرسید : آیا این اول باری است که زیارت
 مکه میروی ؟ گفتم خیر چندین بار است زیارت مکه رفته‌ام . گفت :
 پس چرا از من ملاقات نکردی ؟ آیا نمیدانی که من شاهد مطلوبی هستم
 که در ضمن سفر بیت‌الله باید مرا زیارت نمود ؟ آیا نشنیده‌ای که «ذوالرمه»
 عمویت چه گفته است ، که برای زیارت خانه خدا شایسته است ، کاروان
 در محلی که کاشانه «خرقا» در آنجا واقع است ، توقف کند ، تا زائرین
 بیت‌الله او را در حالیکه نقاب از چهره دور کرده زیارت کنند.

«در آغاز خلافت خاندان حکم، «سکینه» (۱)
 بانوسکینه

دختر حضرت حسین ع از بانوان نامی شمرده
 شده، در زیبایی و اصالت و عقل و هوش و فضل و کمال و بالاخره در تقوی
 و پرهیزگاری در درجه اول قرار داشت .

اهل دانش و فضل از هر طبقه و صاحبان زهد و ورع همواره در
 مجلس او چون پروانه گرد شمع جمع بوده ، از بیانات روح بخشش در
 هر موضوع استفاده می کردند و از جوابهای فوری اولذت میبردند...

۱ - نام اصلی وی می نویسد (آمنه) بوده است ، و عنوان سکینه را مادرش باو لقب

داده در ربیع سنه هفده هجری در مدینه وفات یافته است .

زن در دوره حکومت ملی اسلام
 « زن در میان عرب همانطور که امروز دیده می شود، کاملاً آزاد بوده است، و اما رسم اختفا و انزوا یا دوری و جدایی زنان از مردان امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی جاریست، باید دانست که آن در میان مسلمانان پس از گذشتن مدتهای درازی پیدا شده است، و الا در اوایل امر هیچ مرسوم نبوده است که زن را از انظار مستور و پنهان کنند.

«در میان مسلمانان دوره حکومت ملی اسلام (دوران خلفای راشدین) زنان کاملاً آزادی داشتند، آری علناً و باکمال آزادی وارد اجتماع می شدند، و در مجلس وعظ و خطابه خلفا و نیز در سخنرانیهایی که حضرت علی ع و ابن عباس و دیگران میکردند، آزادانه حاضر می شدند.» (۱)

قوانین ازدواج در در ایران و اسلام
 مهمترین و معتبرترین مأخذ علما برای قوانین ازدواج در ایران اسلامی، کتاب معروف « شرایع الاسلام » تألیف ابوالقاسم نجم الدین، جعفر بن حسن، معروف به محقق «حلی» متوفی سنه ششصد و هشتاد و شش هجری است.

يك نفر دانشمند فرانسوی بنام مسیو کری (۲) که مدتی در تبریز کنسول بوده، کتاب شرایع الاسلام مزبور را بزبان فرانسه ترجمه کرده، و در اروپا سخت مشهور است.

۱ - نقل از کتاب گرانهای، تاریخ عرب و اسلام تألیف (سید امیرعلی) بانگلیسی، چاپ

لندن، و ترجمه فارسی آن بقلم آقای سید محمدنقی فخردای کیلانی، چاپ تهران.

بنابر عقیده محقق حلی نکاح اصولا در اسلام بر سه قسم است :

۱- دائم ، ۲- منقطع ، ۳- ملك یمین .

وازلحاظ خصوصیات اقسام نکاح پنج میباشد :

اول - واجب ، یعنی نفس مشتاق باشد و خوف زنا برود .

دوم - مستحب ، یعنی مرد قادر بر نفقه باشد و خوف زنا نباشد .

سوم - حرام ، یعنی اضافه بر چهار زن ، بازهم زنی را بعقد دائم

گرفتن .

چهارم - مکروه ، یعنی عدم اشتیاق وعدم استطاعت .

پنجم - مباح ، و آن نکاح غیر از چهار قسم مزبور میباشد .

واقسام نکاح نظر به منکوحه نیز پنج قسم است :

اول - واجب (ازدواج بازنی که یمین زنا برود) .

دوم - مستحب (باخویشاوند صله رحم است) .

سوم - حرام (قرابت سببی و نسبی یا رضاعی) .

چهارم - مکروه (بازنان سفیه و عقیم)

پنجم - مباح (و آن بقیه نکاح غیر از چهار قسم مذکور است) .

ابن ابی حمزه عربی گفتن را مستحب میدانند نه

واجب . ولی مسالك گوید : در صورت توانایی

تکلم طرفین عبری ، ایجاب و قبول بایستی عبری

بعمل آید ، و عمل برخلاف آن برخلاف شرع است (زوجتک وانکحتک-

قبلت) ، صیغه ماضی در افاده ایجاب متفق علیه است .

در نکاح دختر رشید اذن ولی شرط نیست ، و از تشریفات صوری

مراسم عقد
ازدواج

است ، و نیز حضورش بود در هیچ نوع نکاح لازم نیست ، و فقط مستحب است .
 در خاتمه متذکر میشویم که مسئله ازدواج در آئین اسلام بسیار
 تشویق شده و قول شارع در این مورد سخت معروف است : من تزوج
 قد احرز نصف دینه

توضیح- راجع بصفحه ۲۳۰ ، سطر ۱۵ مجلد دوم

[گدروزی Gedrosie]

« گدروزی در مشرق کارامانی واقع ، و جنوب و مشرق آن محدود
 باقیانوس هند ، و رودخانه سند (هندوس) میشده ، و در شمال آن «هراوتی»
 (یا هرخواهیش که یونانیان اراکوزیا و اعراب رخج مینامند ، و در محل
 قندهار کنونی جای داشته) واقع و مملکتی بایر و بی حاصل بوده است
 (جغرافیای سیاسی کیهان ص - ۱۴) .

پایان ضمایم و تعلیقات

مجلد سوم

فهرست تحلیلی مجلد سوم

که از طرف مترجم استخراج و تدوین شده است

صفحه

- | | |
|----|--|
| ۵ | داستان بطریق ارمنستان ایران |
| ۷ | تعریف رستم بیک وزیر جنگ |
| ۸ | رجال و بزرگان درغگو و دغلکارند |
| ۱۰ | نامه رستم بیک بخسروخان |
| ۱۱ | سرزمین سرتاسر امنیت |
| ۱۲ | متن گذرنامه صادره از تبریز |
| ۱۳ | مقدمات حرکت از تبریز |
| ۱۴ | تعریف قصبه باسمنج |
| ۱۵ | اسبهای اصیل آذربایجان |
| ۱۸ | داستانهای باستانی در قراچمن آذربایجان |
| ۱۹ | عبور از ترکمن جای |
| ۲۰ | ثروتمندان از پرداخت مالیات معافاند |
| ۲۱ | قلعه دختر که اردشیر بنا کرده است |
| ۲۲ | مقایسه پارت و ماد |
| ۲۳ | تعریف و توصیف پارت (ری - عراق عجم) |
| ۲۴ | تحقیق در نژاد اشکانیان |
| ۲۶ | تعریف و توصیف زرقان و کارهای تیمور لنگ در آن |

صفحه

۲۷	تعریف و توصیف و تاریخ بنای سلطانیه
۳۱	حسن قلعه یا صاین قلعه
۳۱	تحقیق و توضیح در باره ابهر
۳۴	توصیف و تحقیق در باره دارالسلطنه قزوین
۳۹	جغرافیای تاریخی قزوین
۴۵	علل بنای دژهای موقتی
۴۶	تعریف و توصیف طرز مسافرت در مشرق زمین
۴۹	تعریف سنگر آباد
۵۰	میدان جنگ اشکانیان و رومیان
۵۱	تعریف و توصیف ساوه
۵۴	تحقیقات و تتبعات در باره ری
۵۷	در جعفر آباد
۵۸	داستان کوه طلسم و شاه عباس کبیر
۵۹	چهارصد و چهل و چهار امامزاده
۶۰	تعریف و توصیف قم
۷۰	تعریف و توصیف مزار شاه عباس ثانی
۷۳	تعریف و توصیف مقبره شاه صفی او
۷۶	بودجه آستانه حضرت معصومه قم
۷۷	سازمان اداری آستانه قم
۷۸	تحقیق در جغرافیای تاریخی قم
۸۰	قم تبعدگاه بزرگان در دوره صفویه

صفحه

۸۱	اقامت در تیول مادرشاه
۸۱	بسوی کاشان
۸۲	موقعیت جغرافیائی کاشان و تاریخ آن
۸۳	تعریف و توصیف کاروانسرای شاهی کاشان
۸۶	طلسم شاه عباسی
۸۷	تحقیقات تاریخی راجع بکاشان
۹۰	استخر شاه عباسی
۹۰	توصیف مقتل داریوش سوم
۹۲	شبهه‌ای از جنگهای ترکیه عثمانی و لهستان
۹۳	داستان نایب السلطنه ماداگاسکار
۹۶	نایب السلطنه فرانسه در سرانندیب
۹۶	مرض دارچین و بیماری گاو میش
۹۸	شبهه‌ای از روابط فرانسه و پرتغال در خاور
۱۰۱	شبهه‌ای از رقابتهای فرانسه و انگلستان و هلند و خاور
۱۰۳	شبهه‌ای از خصوصیات شیخعلیخان صدر اعظم
۱۰۶	شاه سلیمان و چنگ نواز
۱۰۸	شیخعلیخان و شاه سلیمان
۱۱۰	پذیرائی شیخعلیخان از شاه سلیمان
۱۱۲	در تالار پذیرائی از شاهنشاه صفوی
۱۱۳	میهمان در حرم میزبان
۱۱۴	اصلاحات شاه عباس کبیر راجع بمجالس مهمانی
۱۱۵	ملاقات باناظر همایونی

صفحه

- ۱۱۸ من از کسی هدیه قبول نمیکنم
- ۱۲۱ در عمارت شیر خانه
- ۱۲۳ شمه‌ای از پیدایش شرکت هند شرقی فزانسه
- ۱۲۵ شمه‌ای از دست اندازی استعمارگران بخاور
- ۱۲۷ اعدام استعمارگران در ژاپن
- ۱۲۸ سودهای هنگفت تجارت ابریشم چین
- ۱۲۹ شمه‌ای از اقتصادیات چین و ژاپن و اندونزی
- ۱۳۲ مسأله ماداگاسکار
- ۱۳۳ بسوی چین و ژاپن
- ۱۳۶ در کیفیت نامه‌های ارسالی بچین و ژاپن
- ۱۳۶ شمه‌ای از خصوصیات سفیران
- ۱۳۸ چگونه باید وارد چین گشت
- ۱۳۹ شمه‌ای از جنگهای هلندیان با سلاطین اندونزی
- ۱۴۰ استمداد از متخصصین هلندی برای تسخیر خاور
- ۱۴۲ دزد صاحبخانه را دزد میخواند
- ۱۴۴ شمه‌ای از خصوصیات نامه‌های ارسالی بسلاطین شرق اقصی
- ۱۴۵ تعلیمات لازم بسفیران اعزامی بخاور دور
- ۱۴۷ در دروازه چین
- ۱۴۹ در دربار پکن
- ۱۵۰ شمه‌ای در خصوص معاملات باچین
- ۱۵۴ بسوی ژاپن

صفحه

- ۱۵۴ نامه لوئی چهاردهم بامپراتور ژاپن
 ۱۵۶ تعلیمات صادره بسفیر فرانسه در دربار ژاپن
 ۱۶۶ مراسم شرفیابی بحضور میکادو
 ۱۶۹ نامه لوئی چهاردهم بشاه عباس دوم صفوی
 ۱۷۰ نظریات دربار ایران در باره مراسله پادشاه فرانسه
 ۱۷۲ شمه‌ای در باره استقرار کمپانی فرانسه در ایران
 ۱۷۵ دربار هوشیار و روشن بین ایزان صفوی
 ۱۷۶ کودکان بدنبال‌من میدویدند
 ۱۷۷ سفیر فرانسه در اصفهان
 ۱۷۸ ملاقات بافرزندان استاندار ارمنستان
 ۱۷۹ یأس و حرمان بی‌پایان
 ۱۸۰ کیفیت تقویم جواهرات در ایران و هندوستان
 ۱۸۱ ناظر چانه میزند
 ۱۸۴ يك الماس هفتاد قیراطی
 ۱۸۵ مگر شما پیغمبر هستید
 ۱۸۶ الماس اهدائی شاهنشاه بمادر ملکه
 ۱۸۷ شمه‌ای از کاخهای اختصاصی سفیران خارجی
 ۱۸۸ حقه و حيله متقابل
 ۱۹۱ ورود سفیر مسکوی
 ۱۹۲ کاپیتن حرم چوب میخورد
 ۱۹۳ هر کس را مست یابند همانجا را شکمش را بدرند

صفحه

۱۹۴	اتمام حجت ناظر
۱۹۶	استقبال از سفیر کمپانی فرانسه
۱۹۶	مالیات بر کلیسا
۱۹۷	آلات خوان زرناب بود
۱۹۹	شوخی شاهنشاه با شیخعلیخان
۲۰۰	نمونه‌ای از مهمان نوازی ایرانیان
۲۰۱	ناظر جواهرات را باز میخواند
۲۰۲	شوخی شکفت انگیز شاه سلیمان با شیخعلیخان
۲۰۵	استفاده‌های مادی علت‌العلل جنگهای عالم است
۲۰۶	شبه‌ای از تاریخ استقرار هلندیان در ایران
۲۰۷	دزدی و تقلب يك بیماری همگانی است
۲۰۸	شاهنشاه نسبت بسفیر ظنین شد
۲۰۹	چگونه قرار داد ایران وهلند تغییر یافت
۲۱۰	هدیه عرق بید مشک
۲۱۰	حدوث زمین لرزه در خراسان
۲۱۱	مهماندار باشی و متصدی اخذ هدایای مخصوص شاهنشاه
۲۱۱	فرستاده پاشای بصره بحضور شاهنشاه
۲۱۲	معجزه عرق بید مشک
۲۱۳	شبه‌ای از تعرضات پرتغالی‌ها بسواحل ایران
۲۱۶	عریضه سفیر کمپانی فرانسه

صفحه

۲۱۸	داستان کلانتر ارامنه اصفهان
۲۲۲	توطئه‌های مسیونرهای خارجی
۲۲۴	راهبه‌های فاحشه
۲۲۴	ختم معامله با ناظر دربار شاهنشاهی
۲۲۷	علت فتور در تجارت جواهرات
۲۲۹	یک استنتاج روانشناسی
۲۲۹	چهارصد هزار لیره هزینه یک عروسی
۲۳۱	داستان اتهام حاکم قندهار
۲۳۱	فرمان برات
۲۳۵	پنجاه پیستول
۲۳۶	پذیرایی ناظر از شاهنشاه
۲۳۸	عریضه سفیر فرانسه بصدر اعظم
۲۳۹	مفهوم جمهوریت در ایران
۲۴۰	ختنه سوران حاکم کل ارامنه اصفهان
۲۴۱	در کاخ مجتهد اعظم
۲۴۲	نفوذ عمیق عامل انگلیسی در وزیران
۲۴۴	داستان هدایا و تحف
۲۴۵*	شیخ‌علی‌خان گفت حق تقدم با روسیان است
۲۴۶	تجهیزات اسبان شاه
۲۴۷	شماه‌ای از تزئینات میدان شاه
۲۴۸	سفیر لازستان شرفیاب میشود
۲۵۰	سفیر مسکو شرفیاب می‌شود

صفحه

- ۲۵۱ هدایا و تحف سفیران
- ۲۵۳ شمه‌ای از نمایشات میدان شاه
- ۲۵۵ شمه‌ای از پذیرائی درتالار شرفیابی
- ۲۵۸ سیاست مذهبی و ملاحظات همسایگی
- ۲۵۹ از خصوصیات ایرانیان در مقابل بیگانگان
- ۲۶۰ خانه مرا آتش زدند
- ۲۶۳ لطف و عطوفت عمه شاهنشاه
- ۲۶۴ دو درصد حق زر گرباشی
- ۲۶۴ شرفیابی فرستاده فرانسه
- ۲۶۶ انگلیسها عمامه آوردند
- ۲۶۷ شمه‌ای از خصوصیات پادشاهان صفوی
- ۲۶۹ مقدرات مملکت چگونه مورد بیع و شری قرار میگیرد
- ۲۷۱ خزانه دار کل قلعه اصفهان
- ۲۷۱ موضوع تقدم سفیران
- ۲۷۲ كتك انشای مغلق (عالمانه و فاضلانه)
- ۲۷۳ مترجم پرتغالی در دربار ایران
- ۲۷۴ تحف و هدایای مخصوص وزیران
- ۲۷۵ اتحاد ایران و روسیه علیه ترکیه
- ۲۷۶ دستورات دولتی برق آسا اجرا می شود
- ۲۷۸ شمه‌ای از تاریخ استقرار انگلستان در ایران
- ۲۸۰ متن نخستین قرارداد ایران و انگلیس مورخه هزار و ششصد و بیست

صفحه

۲۸۱	منشاء مشاجرات ایرانیان وانگلیسان
۲۸۳	متن نامه پادشاه انگلستان
۲۸۵	جواب دندان شکن شیخعلیخان
۲۸۵	قضاوت مصنف
۲۸۶	روحانیون صلاحیت مداخله در امور دنیوی را ندارند
۲۸۷	داستان شیر و ببر فرانسویان
۲۸۸	مترجمین چگونه در محظور قرار می گیرند
۲۸۸	منجمین ساعت حرکت را تعیین کردند
۲۸۹	چهار هزار ظروف زرین جواهر نشان
۲۹۱	سینی زرین عمه شاهنشاه
۲۹۲	حقوق و مواجب درباریان
۲۹۵	سوابق استقرار فرانسویان
۲۹۹	شمه ای از سوابق قاچاق انگلستان
۳۰۱	يك گردن بند عديم النظير
۳۰۲	سحر و افسون و عزایم و طلسم
۳۰۳	شمه ای از ساختمان گنبد مطای امام رضا علیه السلام
۳۰۳	شمه ای در باره خلعت شاهانه
۳۰۵	حقوق متصدیان مخازن چگونه تأمین می شود
۳۰۶	شرح خلعت های اعطائی به سه سفیر خارجی
۳۰۷	سفیر مسکوی مقدم بود
۳۰۸	نباید دست خالی پیش شاهنشاه نمایان شد

صفحه

۲۰۹	متن فرامین همایونی بکمپانی فرانسوی
۳۱۰	جواز شرب مسکرات برای فرانسویان
۳۱۱	اولیای امور مسئول امور مردم است
۳۱۱	پروانه صدور اسب از ایران بفرانسه
۳۱۲	تجارت تشویق میشود
۳۱۷	انگلیسها نقض عهد کرده اند
۳۲۲	در محضر شیخ الاسلام اصفهان
۳۱۹	شمه ای از باران اصفهان
۳۲۷	ضمایم و تعلیقات
۳۲۸	ارمنیه و آذربایجان والران
۳۲۹	اردبیل
۳۲۹	مراغه
۳۲۹	تبریز - خوی - سلماس
۳۳۰	ارمیه - دریای کبودان - اشنو
۳۳۱	میانه - اهر - مرند - دوین
۳۳۱	بردعه
۳۳۲	تفلیس
۳۳۳	شماخی - شروان - لاهیجان
۳۳۳	ارمنستان
۳۳۴	ارس - مکر - سپید رود
۳۳۴	کوههای آذربایجان

صفحه

۳۳۵	زبان
۳۳۵	اخلاق - علوم - مذهب - پول
۳۳۵	سراب و میانه و گمرکات آذربایجان
۴۴۶	قققاز و ساکنان آن
۳۳۶	شروان و شروانشاه
۳۳۷	باکو و آتشکده های طبیعی آن
۳۳۷	مردم کمشک (کلشید؟) که بآمین زردشت بودند
۳۳۸	ابخاز و تفلیس
۳۳۸	کر ، ارس ، موطن بانک خرمی
۳۳۹	استیلای تازیان بر آذربایجان
۳۳۹	صلح مرزبان و خدیقه
۳۴۰	گشودن آذربایجان (سالهای بیست و دوم هجری)
۳۴۰	تغییر مالکیت اراضی و غصب زمین از طرف فاتحین
۳۴۱	پیدایس مراغه - اقراهرود
۳۴۱	ارمیه و تبریز (موطن زردشت)
۳۴۱	داستان استیلای مغول بر آذربایجان
۳۴۳	سخن اندر ناحیت آذر آبادگان و ناحیت ارمیه
۳۵۰	تبریز
۳۵۶	اردبیل
۳۵۸	جغرافیای تاریخی قزوین
۳۶۴	وضعیت فعلی قزوین

صفحه

۳۶۵	قزوین و حومه
۳۶۹	سلطانیه
۳۷۰	وضع فعلی سلطانیه
۱۷۱	ابهر
۳۷۲	وضعیت فعلی ابهر
۳۷۲	ساوه
۳۷۴	وضعیت فعلی ساوه
۳۷۶	ری
۳۸۲	در مذمت آب و هوای ری گوید :
۳۹۹	جغرافیای سیاسی قم (کلیات)
۴۰۷	جغرافیای تاریخی کاشان
۴۱۲	خراسان
۴۲۰	سخن اندر ناحیت ماوراءالنهر و شهرهای وی
۴۲۶	فتنه غز
۴۳۰	قندهار در دوره صفویه
۵۳۳	وضعیت کنونی خراسان
۴۳۵	مشهد
۴۳۸	جغرافیای تاریخی اصفهان
۴۳۹	فتح اصفهان بدست تازیان
۴۴۵	عالی قاپو
۴۴۷	پرتغالیها و ایران

صفحه

۴۵۰ شمه‌ای از دست‌اندازی استعمارگران

۴۵۱ ازدواج و طلاق در ایران

۴۵۶ کدروزی

۴۵۸ فهرست تحلیلی

استاد بارتولد، مستشرق شهیر روسی جغرافیای

بعدالتحریر :

تاریخی بسیار نفیسی راجع بایران نوشته است،

که فوق‌العاده دقیق و مفید و مهم می‌باشد، این کتاب بزبان فارسی ترجمه

و در تهران بطبع رسیده است، خوانندگان این مجلد از سیاحتنامه را

بمطالعه آن توصیه مینمائیم . م . ع

Voyage de Monsieur Le
Chevalier Chardin
De Paris a Ispahan

Encyclopédie de la Civilisation Iranienne

Voyages de Chardin en Perse et autres lieux de l'Orient

Traduction , Introduction , Annotations avec
Glossaire et Index

par

M. M. Abbassy

Tome Troisième



Editeur : Amir - Cabir

Teheran 1957 - 1335